

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر یازدهم

دفتر امور احبای ایرانی-امریکایی
محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا
ویلمت، ایلینوی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3501
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

سفینه عرفان

از انتشارات مجمع عرفان

دفتر یازدهم

ناشر: دفتر امور احبای ایرانی-امریکایی

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

۱۶۵ بدیع - ۱۳۸۷ شمسی - ۲۰۰۸ میلادی

مندرجات

۳	بیان مبارک
۵	پیشگفتار

ثنائی عرفان

۱۱	لوح هرتیک از آثار قلم اعلی
۱۳	برخی از آثار قلم اعلی
۲۳	از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

گلچین عرفان

۲۹	محمد افنان	مروری بر مضامین لوح هرتیک
۳۵	مهری افنان	معرفی کتاب "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی"
۴۴	فریدالدین رادمهر	تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولی
	علاءالدین	سخنی در باره لوح ملا عبدالرزاق
۷۸	قدس جورابچی	
۱۰۶	منا عزیزاده	مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلی
۱۲۰	فاروق ایزدی نیا	عدالت سلاطین در کلام رب العالمین
۱۴۳	علی نخجوانی	عهد و میثاق در امر بهائی
۱۵۵	شاپور راسخ	نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء
۱۸۵	شاپور راسخ	سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلی و عهد ابهی
۲۰۱	شاپور راسخ	مفهوم و نقش برنامه ریزی در امر بهائی
۲۱۱	محمد افنان	اخلاق بهائی
۲۲۷	شراره ذبیحیان	وحدت در کثرت
۲۵۰	ژیلا شهریاری	راه و روشهای تفکر و تعمق در آثار الهی
۲۹۰	فریدالدین رادمهر	از راهزنی تا رهرویی

رشحات عرفان

۳۰۱	وحید رأفتی	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
۳۱۲	محمد افنان	ارکان اربعه بیت توحید
۳۱۴	محمد افنان	جنّ و اجنّه
۳۱۸	وحید رأفتی	یک نامه تاریخی از جناب محب السلطان
۳۲۸	وحید رأفتی	مسمط مسعود قزوینی

یاد نامه عرفان

۳۳۳	ایرج ایمن	منوچهر سلمان پور
۳۴۰	ایرج ایمن	روح الله ممتازی
۳۴۴	وحید رأفتی	فقدان صادقان

شاخسار عرفان

۳۵۱	سیامک صهبا	فهرست مقالات مربوط به اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی در شماره هائی از مجله آهنگ بدیع
-----	------------	---

ضمائم

۳۶۱		کتاب شناسی و راهنمای عنوان های اختصاری
۳۶۷		فهرست مقالات سفینه عرفان دفتر اول تا دفتر دهم
۳۷۴		انتشارات مجمع عرفان
۳۷۵	فاروق ایزدی نیا	غلطنامه دفتر دهم سفینه عرفان

حمد مولی‌الوری^۱ را که به کلمه علیا اهل ناسوت انشاء را کوثر عرفان عطا فرمود. روح حیوان و کوثر زندگانی از کلمه الهی جاری بوده و هست. اوست معطی زندگانی ابدی و حیوة سرمدی. طوبی از برای نفسی که عرفش را یافت و به شطرش شتافت به شأنی که اسباب روزگار و نعمت و ثروت و زخارف آن او را از اراده باز نداشت، به قدرت کامله اقبال نمود و بیاشامید. جلّ الخالق و جلّ الموجد و جلّ المعطی، از یک کلمه مائده سمانی و نعمت حقیقی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است عطا فرمود. به مثابه نیسان ربیع رحمانی بر اراضی قلوب موحدین و مخلصین امطار حکمت و بیان مبذول داشت تا کلّ فائز شوند به ثمرات وجود خود و آگاه گردند بر آنچه مخصوص آن از عدم به عرصه ظهور آمده‌اند. این فضل را ادراک عالم تحدید ننماید و اقلام امم قادر بر احصا نباشد.

حضرت بهاء‌الله، آیات الهی، جلد دوم، ص ۲۹۱

پیشگفتار

سبحانک یا من باسّمک فتح باب العرفان علی من فی الا مکان

"کلیه برکات منشأ الهی دارد! اما هیچیک از آنها قابل قیاس با قدرت تحقیق و تدبّر نیست، موهبتی اعظم از آن تصور نتوان نمود و ثمرات جنّیه اش را انتهای نبوده و نخواهد بود."
حضرت عبدالبهاء

هدف سفینه عرفان انتشار ثمرات است که از تحقیق و تدبّر، به ویژه در نصوص و آثار مبارکه، نصیب دانش پژوهان میشود و در جلسات مجمع عرفان به علاقمندان دانش و بینش عرضه میگردد. حضرت ولی امرالله در توفیق مورّخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ خطاب به یکی از احبای غرب لزوم انطباق اصول اعتقادی امر بهائی با جریانات فکری و مسائل مبتلا به جامعه بشری را توصیه و تأکید فرموده اند.^۱ در پیروی از این راهنمایی و ارشاد، سفینه عرفان وسیله و کوششی است برای تسهیل درک عمیقتری از حقایق مندرج در آثار مبارکه بهائی و ترویج مطالعاتی که حاصل تعمق در مبانی و اصول معتقدات امر بهائی و ارتباط آنها با نحلّه‌های دینی و مکاتب فکری و فلسفی، و انطباق آنها با مسائل و مشکلاتی است که جهان و جهانیان با آنها مواجه و درگیر هستند.

انتشار یازدهمین دفتر سفینه عرفان مصادف با یکصدمین سال انتشار مجموعه‌ای از افاضات شفاهی حضرت عبدالبهاء است که با عنوان «النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء» طبع شده و به زبان‌های مختلف ترجمه و نشر شده است. بدین لحاظ موضوع کلی جلسات مجمع عرفان در سال ۲۰۰۸ م بررسی و مذاقه در مباحث و مواضع و مفاهیم مندرج در کتاب مفاوضات و سوابق تاریخی، اهمّیت و موقعیت استثنائی، و تأثیر و عمل کتاب مزبور در ادبیات دینی و فلسفی و

^۱ Compilation of Compilations, Bahá'í Publications, Australia, 2000, p. 226

اجتماعی خواهد بود و امید است که مجموعه‌ای از حاصل آن پژوهش‌ها در آینده نزدیک منتشر گردد.

در این دفتر لوح موسوم به «لوح هرتیک» از آثار قلم اعلیٰ در آغاز بخش «لثالی عرفان» درج شده است. این لوح خطاب به پیشوای جمعیت هیکلیون Templers نازل شده و حاکی از اظهار امر هیکل مبارک به گروهی از مسیحیانست که همزمان با ورود حضرت بهاءالله به عکا، در انتظار ظهور موعود در اراضی مقدسه به حیف آمدند و در آنجا مقیم شدند. شرح مطالب این لوح مهیم نیز در صدر «گلچین عرفان» درج شده است. «لثالی عرفان» همچنین مزین به آثار مبارکه‌ایست که قبلاً طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی بهائی ارسال شده است. از جمله این آثار لوح منیعی در شرح و تفسیر رحمت منبسطه و رحمت محدوده یا تقییدیه الهیه است که آن را حضرت بهاءالله در جواب سائلی نازل فرموده‌اند.

«گلچین عرفان» شامل مقالاتی در شرح و معرفی برخی از آثار قلم اعلیٰ و حضرت نقطه اولیٰ است. به مناسبت شصتمین سال آغاز اجرای نقشه‌های تبلیغی در تحقق‌بخشیدن به اهداف فرامین ملکوتی حضرت عبداله‌تعدادی از مقالاتی که در جلسات مجمع عرفان در سال ۲۰۰۷م ارائه شد مربوط به سوابق و مضامین الواح مزبور که حضرت ولی امرالله آنها را «یرلیغ تبلیغ» نامیده‌اند و نقش برنامه‌ریزی و اجرای نقشه‌های تبلیغی در جهان بهائی بود. منتخبی از مقالات مزبور در این بخش درج شده است.

کاربرد حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی^۲ که در این دفتر در بخش «رشحات عرفان» درج شده حاصل سالیان طولانی مطالعه و مذاقه در الواح و آثار مبارکه

^۲ حروف اختصاری با اکرونیم اشتباه نشود که در زبانهای اروپائی به کلمه‌ای اطلاق می‌شود که از کنار هم گذاشتن حروف اول کلمات یک اسم یا یک عنوان ساخته میشود مثل کلمه یونسکو (UNESCO) که ترکیب حروف اول عنوان ذیل است:

است و مرجع مفیدیست برای شناسائی مدلول حروف مقطعه در آثار مبارکه. از جناب دکتر رأفتی برای ارسال این مرجع بسیار مفید جهت درج در سفینه عرفان صمیمانه سپاسگزاریم.

در "رشحات عرفان" کوشش شده است توضیحاتی در باره دو اصطلاح که در آثار امری معنی و مفهوم خاصی دارند و گاه به گاه معانی آنها مورد سؤال قرار میگیرد ارائه شود. یکی اصطلاح «ارکان اربعه بیت توحید» است، و دیگری موضوع «جنّ و اجنه» است که در قرآن ذکر شده و مورد شرح و تفسیر و تخیلاتی در معارف اسلامی شده است. کوشش میشود سوابق تاریخی الواح و آثار مبارکه در سفینه عرفان درج شود. "رشحات عرفان" در این دفتر متضمن سوابق مربوط به برخی از الواح مبارکه خطاب به محبّالسلطان و مسعود قزوینی است.

در دو سال اخیر سه نفس نفیس از همکاران و پشتیبانان ثابت قدم و باوفای مجمع عرفان و انتشارات آن، جناب دکتر منوچهر سلمانپور، جناب روح‌الله ممتازی و جناب عنایت‌الله صادقیان، از جمع ما مفارقت جستند و به عالم ملکوت شتافتند. "یادنامه عرفان" به بزرگداشت آن خادمان صمیمی و ارجمند امر الهی اختصاص دارد. این یاران و یاوران عزیز مجمع عرفان از ابتدای تشکیل این مجمع مشتاقانه به جمع ما پیوستند و در توسعه و پیشرفت مجمع عرفان سهمی به سزا داشتند. یادشان جاودانی و روحشان شاد باد. بسیار خوش وقت و سپاسگزاریم که به همت و با مساعدت فرزندان جناب دکتر سلمانپور ایراد «خطابه تحقیقی به یادبود دکتر منوچهر سلمانپور» در برنامه سالانه مجامع عرفان که به زبان‌های فارسی و انگلیسی در اروپا برگزار میشود قرار گرفته است.

"شاخسار عرفان" حاوی مقالاتیست که در معرفی و شرح آثار مبارکه و مبانی معتقدات بهائی در شماره‌های مجله «آهنگ بدیع» درج شده است. متأسفانه دسترس به تمام شماره‌های «آهنگ بدیع» میسر نگردید. امید است دوستانی که به شماره‌های مجله مزبور دسترس دارند در تکمیل این فهرست همکاری نمایند و

مقالاتی را که از قلم افتاده است برای تکمیل این فهرست ارسال نمایند تا فهرست کامل‌تری از مقالات مندرج در آهنگ بدیع در سفینه عرفان درج شود و مورد مراجعه و استفاده پژوهندگان قرار گیرد.

ادامه خدمات مجمع عرفان مرهون پشتیبانی مستمر «صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند» است که پایه‌گذار این مجمع بوده است. اقدامات مجمع عرفان از مساعدت صندوق پژوهش‌یاری به یادبود نادیا سعادت و کمک اهدائی به یادبود نورالدین ممتازی و تبرعات کریمانه دکتر ناصر و مهشید درخشان و دکتر فوآد و دکتر مهین ضیائی برخوردار بوده است که مایه کمال سپاسگزاری از آنان هست. همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی و دفتر امور احبای ایرانی-امریکائی محفل روحانی ملی بهائیان امریکا تشکیل جلسات مجمع عرفان و ادامه انتشارات عرفان را امکان‌پذیر ساخته است. امید است این گونه مساعدت‌های مادی و معنوی روز به روز افزایش یابد و موجب توسعه و تنوع بیشتری در خدمات مجمع عرفان گردد.

لئالی عرفان

لوح هرتیک

از آثار قلم اعلیٰ

بسم الله الأقدس

قَدْ حَضَرَ كِتَابُكَ الْمَخْتُومُ لَدَى الْمَظْلُومِ وَ وَجَدْنَا مِنْهُ عَرَفَ خُلُوصِكَ لِلَّهِ الْمَهْمِينِ الْقَيُّومِ، نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُعَرِّفَكَ مَا هُوَ الْمَسْتُورُ فِي لَوْحِ مَسْطُورٍ وَ يُسْمِعَكَ هَدِيرَ الْوُرُقَاءِ عَلَى الْأَفْئَانِ وَ خَرِيرَ مَاءِ الْحَيَوَانِ الَّذِي جَرَى مِنْ مَعِينِ مَشْيَةِ مَالِكِ الْإِمْكَانِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ، أَنْ يَا حَبِيبُ يَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ أَنْ تَتَفَكَّرَ فِي كَلِمَةِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهَا وَ حِلَاوَتِهَا إِنَّهَا لَتَكْفِي الْعَالَمِينَ، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِالرُّوحِ قَدْ أَخَذَهُ جَذْبُ كَلِمَةِ رَبِّهِ وَ بِهَا أَقْبَلَ وَ آمَنَ مُنْقَطِعاً عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ هَذَا يَنْبَغِي لِحَيَاتَانِ الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ، يَا أَيُّهَا الْعَارِفُ الْخَبِيرُ وَ الْحَبْرُ الْبَصِيرُ فَاعْلَمْ قَدْ مَنَعَ الْهَوَى أَكْثَرَ الْوَرَى عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ، مَنْ يَنْظُرُ بَعَيْنِ الْبَصِيرَةِ يَشْهَدُ وَ يَرَى وَ يَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى، قَدْ بَشَّرَ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ بِرِ اللَّهِ وَ وَعَدَ الْمَلَلُ بِمُطَهِّرِ الْعِلَلِ إِنَّهُ لَبَانِي الْهِكَلِ طُوبَى لِلْعَارِفِينَ، إِذَا أَتَى الْمِيقَاتُ يَصْبِحُ الْكَرْمِلُ كَأَنَّهُ اهْتَزَّ مِنْ اهْتِزَازِ نَسَمَةِ الرَّبِّ طُوبَى لِلْسَّامِعِينَ، لَوْ يَتَوَجَّهْ أَحَدٌ بِأَذُنِ الْفِطْرَةِ لَيَسْمَعَ مِنَ الصَّخْرَةِ أَنَّهَا تَنَادَى بِأَعْلَى الصَّيْحَةِ وَ تَشْهَدُ لِلَّهِ الْأَبَدِيِّ، طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ الْبَيَانِ وَ أَقْبَلَ إِلَى الْمَلَكُوتِ مُنْقَطِعاً عَنِ الْإِمْكَانِ، فَإِذَا ظَهَرَ مَا ذُكِرَ فِي الْكُتُبِ تَرَى النَّاسَ يَنْظُرُونَ وَ لَا يَعْرِفُونَ، يَا حَبِيبُ فَانْظُرْ سِرَّ التَّنَكُّيسِ لِرَمْزِ الرَّئِيسِ حَيْثُ جَعَلَ أَعْلَاهُمْ أَسْفَلَهُمْ وَ أَسْفَلَهُمْ أَعْلَاهُمْ، وَ اذْكُرْ إِذْ أَتَى الْيَسُوعُ أَنْكَرَهُ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُضَلَاءُ وَ الْأَدَبَاءُ وَ أَقْبَلَ إِلَى الْمَلَكُوتِ مَنْ يَصْطَادُ الْحَوْتَ هَذَا سِرٌّ مَا ذُكِرَ فِي غِيَابِ الْكَلِمَاتِ بِالرُّمُوزِ وَ الْإِشَارَاتِ، إِنَّ الْأَمْرَ عَظِيمَ عَظِيمٍ، إِنَّ بَطْرُسَ الْحَوَارِيِّ مَعَ عَلَوِّ شَأْنِهِ وَ سُمُوِّ مَقَامِهِ أَمْسَكَ اللِّسَانَ إِذْ سُئِلَ، إِنَّكَ لَوْ تَتَفَكَّرُ فِيمَا مَضَى خَالِصاً لَوَجْهِ الرَّبِّ لَتَرَى النُّورَ مُشْرِقاً أَمَامَ وَجْهِكَ وَ تَجْعَلُهُ نُصْبَ عَيْنَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ أَظْهَرَ مِنْ أَنْ تَغْشِيَهُ الْحُجُبَاتُ

وَ الطَّرِيقَ أَبْنَيْنِ مِنْ أَنْ تَسْتُرَهُ الظَّنُونَاتُ وَ الَّذِينَ مُنِعُوا أُولَئِكَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ هُمْ
الْيَوْمَ نِيَامٌ رَاقِدُونَ، سَوْفَ يَنْتَبَهُونَ وَ يَرْكُضُونَ وَ لَا يَجِدُونَ، طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ الْعَرْفَ
إِذْ هَاجَ إِنَّهُ فَازَ بِمَا فَازَ بِهِ عِبَادٌ مُخْلِصُونَ، ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّا رَأَيْنَا بَانَ الصَّادِ الظَّاهِرَةَ فِي
كَلِمَةِ صَلَاحٍ قَدْ طُرِزَتْ بِطَرَاكِ الْأَلْفِ الْقَائِمَةِ، إِنَّهَا لَهِيَ الْمَذْكُورَةُ فِي لَوْحٍ مَنْشُورٍ، وَ
عِنْدَ ظُهُورِ أَنْوَارِ تِلْكَ الْكَلِمَةِ الْإِلَهِيَّةِ فُتِحَ بَابُ السَّمَاءِ وَ ظَهَرَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ وَ تَمَّ
الْأَمْرُ بِالْهَاءِ بَعْدَ اتِّصَالِهَا بِالْأَلْفِ الْمَسْوُطَةِ الَّتِي طُرِزَتْ بِالنَّقْطَةِ الْبَارِزِ عَنْهَا الْأَسْمُ
الْمَحْزُونُ وَ السِّرُّ الْمَكْنُونُ وَ الرَّمُزُ الْمَصُونُ وَ إِنَّهَا لَهِيَ النَّقْطَةُ الَّتِي مِنْهَا ظَهَرَتْ
الْأَشْيَاءُ وَ إِلَيْهَا أَعَادَتْ، ثُمَّ رَأَيْنَا الْكَلِمَةَ نَطَقَتْ بِكَلِمَةٍ وَجَدَهَا كُلُّ حِزْبٍ مِنَ
الْأَحْزَابِ عَلَى لُغَتِهِ وَ لِسَانِهِ وَ عِنْدَ نُطْقِهَا أَشْرَقَتْ مِنْ أَفْقٍ بَيَانِهَا شَمْسٌ أَظْلَمَتْ عِنْدَ
أَنْوَارِهَا شَمْسُ السَّمَاءِ، وَ قَالَتْ قَدْ زَيْنَ رَأْسُ السَّعِينِ بِالْكَوْكَبِ الْأَرْبَعِينَ وَ اتَّصَلَ
بِالسَّعِ قَبْلَ الْعَشِيرَةِ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ نَاحَتْ وَ قَالَتْ مَا لِي أَرَى الْبَيْتَ لَا يَعْرِفُ صَاحِبَهُ وَ
الْأَبْنَ لَا يَلْتَفِتُ أَبَاهُ وَ كَذَلِكَ الرَّاجِي مَلْجَأَهُ وَ مَثْوَاهُ، يَا أَيُّهَا الطَّائِرُ فِي هَوَاءِ الْعِرْفَانِ
مَنْ عَرَفَ الْجَارِي الْمُنْجَمِدَ وَ الطَّائِرَ السَّاكِنَ وَ الظَّاهِرَ الْمُسْتَوْرَ وَ الْمَشْرِقَ الْمَحْجُوبَ
يَأْخُذْهُ جَذْبُ الْإِشْرَاقِ عَلَى شَأْنٍ يَطِيرُ بِأَجْنِحَةِ الْإِشْتِيَاقِ فِي هَوَاءِ الْقُرْبِ وَ الْقُدْسِ وَ
الْوَصَالِ، وَ مَا ذَكَرْتَ حَضَرْتُكَ فِي الظَّلَامِ نَشْهَدُ أَنَّكَ أَحَاطَ الْأَنَامُ، طُوبَى لِمَنْ أَضَاءَ
بِنُورِ الْمَشْرِقِ مِنْ أَفْقِ رَحْمَةِ رَبِّهِ الْأَقْدَسِ، إِنَّ الظَّلَامَ هُوَ الْأَوْهَامُ وَ بِهَا مُنِعَ الْأَنَامُ عَنِ
التَّوَجُّهِ إِلَى الْمَلَكُوتِ إِذْ ظَهَرَ بِأَمْرِ اللَّهِ مَالِكُ الْجَبَرُوتِ، وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّ فُلَانًا
ظَنَّ أَنَّ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَنَا مِنْ جِهَةِ الرُّوحِ، هَذَا حَقٌّ لِأَنَّ الرُّوحَ مُقَدَّسٌ مِنْ أَنْ تَعْتَرِيهِ
الْاِخْتِلَافَاتُ أَوْ تَحْوِيهِ الْإِشَارَاتُ، إِنَّهُ لَظُهُورُ نُورِ الْأَحَدِيَّةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ وَ آيَةُ الْقَدَمِ بَيْنَ
الْأُمَمِ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ أَعْرَضَ عَمَّنْ أَظْهَرَهُ وَ أَنْطَقَهُ، إِنَّهُ كَانَ عَلَى مَا كَانَ وَ يَكُونُ
بِمِثْلِ مَا قَدْ كَانَ إِنَّمَا تَخْتَلِفُ إِشْرَاقَاتُ تَجَلِّيهِ فِي الْمَرَايَا بِاخْتِلَافِ صُورِهِنَّ وَ
أَلْوَانِهِنَّ، يَا حَبِيبَ لَوْ يَنْكَشِفُ رَمَزٌ مِنْ سِرِّ الَّذِي كَانَ مُقْنَعًا بِالسَّرِّ لَتَضَطَّرَبَ أَفْنَدَةُ
الَّذِينَ أَخَذُوا مَا عِنْدَهُمْ وَ نَبَذُوا مَا عِنْدَ الرَّبِّ، إِنَّ حَضَرْتُكَ لَوْ تَتَفَكَّرُ فِيمَا أَلْقَيْتَ
وَ تَقُومُ عَلَى مَا ذَكَرَ بِالْإِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى لَيُظْهِرُ مِنْكَ مَا ظَهَرَ مِنْ قَبْلُ، يَا حَبِيبَ إِنَّ
الطَّيْرَ بَيْنَ مَخَالِيبِ الظُّلَمِ وَ النِّفَاقِ لَا تَرَى لِنَفْسِهَا مِنْ وَكْرٍ لَتَسْكُنَ فِيهِ وَ لَا مِنْ فُضَاءٍ
لِطَّيْرِ إِلَيْهِ وَ فِي مِثْلِ تِلْكَ الْحَالَةِ تَدْعُ الْبَرِيَّةُ إِلَى الْحَيَاةِ الْأَبَدِيَّةِ طُوبَى لِأَذُنٍ وَاعِيَةٍ،
نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا فِي بَسَاطٍ وَاحِدٍ وَ يُؤَيِّدَنَا عَلَى مَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى.

از آثار قلم اعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى كان باقياً به بقاء كينونته و دائماً به دوام ازليته خلق الموجودات به كلمة امره و اظهر الممكنات لتجلى انوار حبه و جعل قلوب اوليائه عرشاً لاستواء جمال احديته و مرأتاً لتحكى جلال سلطنته و الصلوة و السلام على اول نقطة ظهرت من غيب الأحديّة و اول حرف بها تمت كلمة الجامعة و اول نور اشرق من فجر الهوية و اول نسيم هبّت من رياض الالهية الذى جعله الله فى عالم الأمر مظهراً لظهور جميع اسمائه و صفاته و فى عالم الخلق سمّاه محمّداً بين عباده و على آله و صحبه و سلّم تسليمًا كثيراً.

يا ايّها المتعارج الى جبروت التوحيد و المتصاعد الى ملكوت التّفريد قد وصل الى كتابك و عرفت ما ذكرت فيه عن مسألة التى تذهل عنها العقول و تحيرت منها النفوس و كأنّ جنابك اردت من هذا الفانى تفسيرها و كشف رموزها و هتك قناعها و غطاها مع انى ما ادّعت شئون العلميّة و البلوغ الى معارج الحكمة من اسرار الله المودعة فى هياكل البشريّة مع ذلك و ما سمعت ضوضاء المشركين و غوغاء المنافقين فيما قالوا فى حقّى و ارادوا على نفسى كيف يقدر ان يدلع هذا الديك الالهى فى حديقة المعانى او ان تطير هذه الحمامة فى رياض الفصاحة ولكن لما وجدت فى وجهك انوار المحبة و فى قلبك حبّ اسرار الالهية اجرى عليك شطاً من هذا البحر الأعظم المّواج و من هذا الغمام الهاطل اللّجلاج ليكون دليلاً لحبى اياك من حينئذ الى يوم الذى تحشر العاشقون تحت لوائه و تجمع العارفون عند اشراق انواره فاعلم به أنّ العرفاء الذين بلغوا الى لجج ابحر العناية و عرفوا اسرار البداية فى النهاية يتكلّمون بكلام فى الظاهر و يريدون منه المعانى فى الباطن و هذا من سنتهم و عادتهم لذا يكفرونهم بعض الجهال و يسبونهم اصحاب الجدل و يحاجّون بهم اهل الضلال فى المقال و من [جملة] كلماتهم هذه الكلمة

و انّها تكون نوراً و رحمةً للأبرار و نعمةً غضباً للفجّار و لمّا وصلنا الى هذا المقام من الكلام اردنا ان نذكر بعض المقامات ليظهر لجنايبك السّيل قبل القاء الدّليل من هذا العبد الدّليل الّذى ابتلى فى هذه الظّلمات الطّويل و يسمع من قلبه العويل كلّ من سكن فى ديار الخليل و دخل فى سرادق الأحديّة عند مكاشفة انوار الجليل فاعرف بأنّ أوّل اشراق شمس الالهية فى العوالم الملكيّة استوائه على عرش الرّحمانيّة و من هذا التّجلىّ ظهرت انوار الرّحمة من سلطان الأزليّة على الممكنات و هذه الرّحمة انقسمت على قسمين قسم سمّيت به الرّحمة المنبسطة و الرّحمة الكلّيّة و الرّحمة الجامعة و الرّحمة المخزونة و الرّحمة الاطلاقيّة و الرّحمة المحيطة و امثال ذلك ممّا ذكر فى كتب العارفين قدّس الله تعالى اسرارهم و ارواحهم و هى رحمة الّتى تعطى من دون سؤال و تنفق على الممكنات و الموجودات من البدايات و النّهائات من غير الاظهار اعمّ من ان يكون بالاضمار او بالاجهار و هذه من رحمة الّتى سبقت كلّ شىء ممّا كان و عمّا يكون فى عوالم المصنوعات و المخلوقات و بهذه الرّحمة المنبسطة تظهر ربوبيّة الكلّيّة من مربّى الحقيقى على كلّ من فى السّموات و الأرض و بها يرزق كلّ شىء و يعطى كلّ شىء قبل طلبه و مشيّه و ارادته كما انّ جنايبك سمعت و عرفت عن آدم الأوّل على نبينا و عليه الصّلوة و التّسليمات بأنّ الله تبارك و تعالى لمّا خلقه بقدرته و نفخ فيه من روحه و صوّره على صورته هيأ له اسبابه و كلّ ما كان محتاجاً اليه و كذلك فانظر فى الأطفال بأنّ الله تبارك و تعالى قدّر لهم رزقهم و كلّ ما يحتاجون به قبل ظهورهم و تولّدهم و انّهم حين خروجهم عن بطون امّهاتهم ليجدون ارزاقهم من غير ان يسئلوها او يطلبوها لأنّهم ما كانوا فى الدّنيا حتّى يسئلون شيئاً و يطلبون امراً و لمّا جرى ماء هذه الرّحمة عن بحر الأحديّة فى عالم الصّمدية لذا جعلها الله مقدّسة عن الحدود و الجهات و منزّهة عن الطّلب و السّؤالات و لذا سمّى الله نفسه ربّ العالمين و انّى لو اذكر هذا المقام العالى و هذا الأمر المقدّس المتعالى بدوام عمرى و بقاء كينونتى ما يفرغ حبّ قلبى عن هذا المقام الأعظم و هذا الرّمز المنمنم الأكرم ولكن اختصرت فى ذكره لئلاّ تكسل فى مطالعته و ملاحظته و نسئل الله بأن يوفّقك بالوصول الى اسراره و البلوغ الى مواقعه و أنّه هو فعّال لما يشاء و أنّه هو العزيز الكريم و قسم سمّى بالرّحمة

المحدودة و الرحمة التقيديّة و امثال ذلك و من هذه الرحمة ينزل من غمام العدل غيث العطاء بعد طلب العباد فى عالم الايجاد و هذا مقام العدل اى اعطاء كلّ ذى حقّ حقّه و هذا مقام هندسة الايجاد بعد الانوجاد و مراتب القدر فى الاشهاد و الانشاء كما نزل من جبروت البقاء على خاتم الأنبياء صلى الله عليه و سلم و ان من شىء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و من ذلك المقام تموجت ابحر القدرية فى عوالم الملكيّة و اشرقت شمس الربوبية فى سماء الجودية

الله اكبر هذا البحر قد زخرا و هيج الريح موجاً يقذف الدّرا

و هذا مقام الذى زلت فيه اقدام العرفاء و زلعت ارجل البلغاء كما سئل احد من الأولياء عن هذا المقام الأظهر و هذا المنظر الأكبر و اجابه بأنّه بحر زخار لا تلجه و فى مقام آخر ليل دامس لا تسلكه و بعد قال القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مختوم به ختام الله مطوىّ فى علم الله رفع الله عن العباد عرفانه و وضعه فوق شهاداتهم لأنهم لا ينالون به سرّ الصّمدانيّة و لا به تجلّى الرّحمانيّة الى آخر القول و كما تشهد اليوم اختلافات الأمم [لم يكن] الا من عدم عرفانهم بهذا الأمر الأكرم و الا لو وصلوا الى هذا المقام الكبرى و هذا الرّمز العظمى لن يعترض احد احداً و لن يلم نفس نفساً كما غرّد الورقاء على اغصان سدرة البقاء عجب لمن اشتغل بعيوب النّاس و هو غافل عن عيوب نفسه و فى هذا المقام ينبغى بأنّ كلّ احد يتوجّه به نفسه و يهذبها عمّا نهاه الله عنه و لا يعترض على احده به هواه و يسئل كلّ ما يرد عليه من امر دينه عن الدّينهم كانوا مرايا علم الله و مظاهر امره و مطالع حكمه و مواقع نهيه و لهؤلاء النّقباء حقّ به أن يأمرؤا النّاس به المعروف و ينهؤا العباد عن المنكر و هم الذين يسارعون فى الخيرات و يركضون الى حسنات و ليس لدونهم من هذا الكأس نصيب و لغيرهم اليها من سبيل فوعمرک لو لا خوفى عن نمرود ارض النّفس و ملئه لألقى عليك من معارف الالهية ما تقرّبه عيناک و تبلغ الى كلّ ما اردت عن هذا الحوت المتبلبل فى التراب ولكن مع ابتلائى بين يدى هؤلاء الفسقة الفجرة لن اقدر ان افتح عليك باب العلم و العرفان به مفاتيح الحكمة و البيان و اذكر لك من تغنيات طور البقاء على اغصان شجرة الايقان و انّ جنابک احصيت بعض ما ورد علىّ من رمى الشّقاق و ما ضرب علىّ فمى من ايدى الغلّ و التّفاق و انّهم فى كلّ يوم يشاورون فى امرى علىّ ما هم يريدون و انا

نسئل الله بأن يجرى علينا ما يحبّ و يرضى من حكم القضاء فى عوالم الامضاء و سيظهر ذلك و بعض ما ارادوا لأننى انفقت روحى و نفسى و جسدى فى سبيل محبوبى و اشتياقى الى الله كاشتياق العين الى الجمال و الحوت الى الزلال بل ازيد من ذلك و اعلى عما يحصى من القلم على الألواح ولكن لا تظهر ما اشرناك حتّى يظهر لك ما القينا عليك اذا تركنا القول و رجعنا الى ما كنّا فى ذكره فاعلم بأنّ فى ذلك المقام اى مقام القدر يجرى كلّ الأمور على الترتيب الطّبيعىّ و الميزان الأصلىّ على ما قدر من تقدير الأزلّى و لكلّ شىء فى ذلك المقام مقدار و حدود و تكليف لو يتجاوز عنه اقل من سمّ الابرة ليخرج عن حصن الله الذى بناه بأيدي امره لحفظ عبادته و من خرج عن حصنه فليس له اليه من سبيل و لا الى حياض رحمته من دليل الا بأن يتوب و يرجع اليه و انّ جنابك لو تشهد بعيون سرّك لترى بأنّ هذه الشريعة المطهرة فى الحقيقة حصن اللاهوت فى ارض الناسوت ليتحصّنوا فيه عباد مكرمون الذين لا يسبقونه به القول و هم به أمره يعملون و غيرهم من العباد الذين ارادوا ان يدخلوا فى حصون شداد و من يدخل فى هذا الحصن لن يأخذه رمى الشبهات و الظّنونات و لا يمسه من نصب و لا من كره و من خرج عنه يأخذ السارق ثياب معرفته و رداء ايمانه و شعار توكله و دثار توسّله و يترك عرياً عن ااثواب الجميلة التى نسجها الله بأيدي نبيّه و رسوله و صفوته اعاذنا الله و اياكم من شرّ هذه السّرّقاء الذين لا يكتفون بالأموال و لا بما يتعلّق بالجلال فى عالم التفصيل بعد الاجمال بل يأخذون من الناس كلّ ما اعطاهم الله من قمص عنايته و ااثواب مكرّمته و فى هذا المقام يصدق عليهم الفقر الذى يورث سواد الوجه فى الدّارين كما غنّت عندليب الأحديّة فى رياض الصّمدية الفقر سواد الوجه فى الدّارين و كاد ان يكون كفراً فوعمرى لو اذكر لك اسرار هذه الاشارات لتقطع عن كلّ من على الارض و تطير الى مدينة الصّفات عند تجلّى انوار الذات ولكن القلم يمنع عن ذلك و اللّوح يصدّن عن هذا و نسئل الله بأن يظهر ايماً يستشرق فيها شمس العلم عن افق الحكمة و يطلع فيها قمر الأسرار من الله المقتدر العزيز الغفّار فلمّا ثبت حكم الاعطاء لكلّ من فى السّموات و الأرض على قدر استعداداتهم و مراتبهم فاعرف بأنّ السّالك الذى سافر الى الله و هاجر اليه و انقطع عن الوطن الفانية و اراد العروج الى الوطن

الباقية لتتكشف له اسرار المكنونة و الحقايق المخزونة و تظهر له جراسيم الأحديّة و ظهورات الصمديّة و اذا وصل الى ذلك المقام الرفيع و هذا الوطن المنيع حقّ عليه بأن يكون اميناً لخزائن علم الله و معتمداً للآلئ اسرار حكيمته و ينبغي له بأن يكون حافظاً لهذه المعارف المودعة فى اوعية قلوب المنيرة من عندالله خالق البريّة و يحفظها بمثل عينيه و يكتمها فى صدره و أنّه لو يكشف حرفاً من هذه الأسرار لغير اهله يجرى عليه ثلاثة جنايات الأوّل الخيانة لأنّه خان الله فى افشاء اسراره لغير اهله و الثانى الظلم لأنّه اعطى هذا المقام لغير اهله و حمل عليه ما لا يطيقه و لن يقدر ان يحمله لذا يثبت عليه حكم الظلم و اىّ ظلم اكبر عن ذلك و الثالث القتل لأنّه اضلّ هذا المسكين و قتله قتلاً ايمانياً لأنّه لمّا لا يقدر ان يعرف هذه المعارف الالهية نزلّ قدماه عمّا كان عليه فى امر مبدئه و معاده لذا يصدق عليه حكم المقتول و يجرى على قاتله حكم القصاص و هذا القتل عند اهل الحقيقة اعظم و اكبر من قتل الجسد لو انتم به طرف الفؤاد تنظرون كما تدلّ بذلك ما نزلّ من ملكوت الأحديّة على طلعة الأحمديّة روحى و روح من فى لجج الأنوار فداه فى حقّ حمزة سيّد الشهداء و ابوجهل أو من كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات و ليس به خارج منها اذا تفكّر فى هذه الآية المباركة ان كان المقصود من الموت موت الظاهريّة و الحياة حيوة الظاهريّة لن يصدق على الحمزة حكم الموت و لا الحياة لأنّه فى الظاهر كان حياً بحيوة العنصريّة الظاهريّة بل المقصود من الموت فى الآية الشريفة و الكلمة الالهية موت الايمانيّة و الموت القلبيةّ فانّ الحمزة رضى الله تعالى عنه لمّا آمن به الله و آياته و به رسوله الذى ارسله بالحقّ صار حياً به حيوة الايمان و شرب عن كأس الحىّ الحيوان من عين الايقان يصدق عليه حكم الموت اى عن العوارض الحديّة و الحياة اى الحياة الباقية الايمانيّة و بالعكس يجرى الحكم على ابوجهل و هذه الحياة الايمانيّة يبقى و لا ينفى و يدلّ بذلك قوله تعالى فلنحيينه حيوة طيبةً و امّا الحياة الظاهريّة تفنى كلّ نفس ذائقة الموت و بذلك ثبت بأنّ الموت الايمانيّة اعظم من موت الظاهريّة فلمّا ثبت ذلك يثبت به أنّ القتل الايمانيّة ايضاً اعظم عن قتل الجسديّة و لذا يجرى على هذا القاتل حكم القصاص فلمّا اثبتنا حكم القصاص على العارف المكاشف به دلائل واضحة و براهين متقنة فاعرف بأنّ لن

يقدر احد ان يجرى عليه القصاص الا الذينهم شربوا الرّاح عن ساقى الجمال فى عالم الأرواح قبل ظهور الخلق فى عالم الأشباح و لهؤلاء الأقطاب ينبغى ان يجرى عليه الحكم لأنّه ينبغى ان يجرى عليه حكم القصاص من لا جرى عليه حكم الحدّ لا كلّ همج رعاع الذين لا يعرفون الحقّ عن الباطل و لا الظلمة عن النور اذّا نكتفى بما ذكرناه لك و نختم الكلام بأن الحمد لله ربّ العالمين و السّلام على من اتّبع الهدى.

اوست باقى و از افق ابهى ظاهر و هویدا

الواح عربى منيع بسيار مشاهده شد. حال به لسان پارسی بدایع کلمات قدس الهی القا میشود، فطوبی للسّامعین. لم یزل حقّ جلّ ذکره مقدّس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود. غیب لا یعرف و مستور لا یدرک و باطن لا یظهر و کنز لا یرز و سرّ لا یشهد، چه که اسم غیب صادق مادامیکه مشهود نه در اینصورت ظاهر نیست تا معروف گردد و بعد از شهود اسم غیب موجود نه تا معلوم شود لذا غیب لا یعرف بوده و خواهد بود. طوبی از برای نفسی که در این کلمه تامّه محکمۀ الهیّه تفکّر نماید و به گوهر مقصود که در آن کنز مودع است فائز شود و اگر نفسی ادّعی عرفان غیب من حیث هو غیب نماید کاذب بوده و خواهد بود. آن جمال قدم اعظم از آنست که بدون خود معروف گردد و عالی تر از آنست که بدون ذات مقدّس خود موصوف آید، چه که آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید، این عرفان در مخلوق و همیست که بأنفسهم لأنفسهم احداث شده. فتعالی من ان یعرف القدم بالحدوث.

و چون ابواب عرفان و ادراک مسدود و منتهی رتبه عرفان عباد مردود، محض فضل و جود سلطان وجود مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدیه را از افق انّی انا الظّاهر فوق کلّ شیء ظاهر فرمود تا جمیع ناس به عرفان آن شמוש مشرقه از افق حقیقت به عرفان الله فائز شوند و باطاعت آن ذوات مقدّسه برضی الله و طاعته مرزوق گردند و به مقتضای عدل و ظهور فضل به هر یک از مظاهر عزّ باقیه

حجّتی و برهانی عنایت فرمود تا برای نفسی مجال اعراض و اعتذار نماند و بر کلّ حجّت الهی بالغ و کامل گردد و مقصود از این فضل اکبر آنکه ناس را تربیت نماید که شاید به مملکت وجه داخل شوند و به مقام یبقی وجه ربّک که مقام سدره منتهای وجود انسانیست فائز گردند و باقی مانند. قسم به جمال قدم که اگر نفسی یکبار از این دنیا طاهر و مقدّس شده به رفیق اعلا ارتقا جوید، ابداً فنا نبیند، به هستی اندر هستی رسد، و ابداً نیستی و فنا را به این هستی و بقا راه نه، ولکن چه فایده که این ناس با قلوب غیرطاهره این نغمه الهی را ادراک نمایند.

باری این ظهورات عزّ احدیه از اوّل لا اوّل بوده تا آنکه زمان منتهی شد به ظهور بدیع اوّل در قمیص آخر و طالع شد از مشرق اعلیٰ نقطه اولیٰ جلّت عظمت و علت آثاره و عزّ کبریائ و ناس را به شریعه بقا هدایت فرمود و جمیع عباد تمسّک به رؤسای خود از علما بسته ابداً به سازج عزّ احدیه اقبال نمودند، مع آنکه ظاهر شد به حجّتی که کلّ از اتیان مثل آن خود را عاجز مشاهده نمودند. بعد به معارضه برخاستند و خوارق عادت طلب نمودند. آن ذات قدم رساله استدلالیه که به دلائل سبعة معروفست مرقوم فرمودند و جمیع حجّت و دلیل را به آیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات که از سحاب عزّ نازل شده حجّت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق آن نبوده و نخواهد بود، چنانچه ولیعهد آن جوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجّت خواست، آن جمال قدم فرمودند آیات الیوم حجّت است، بالأخره نپذیرفتند و کلّ بر قتل آن سازج قدم فتوی دادند، الاّ معدودی که به آیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و ضلال به مشرق ایمان و اقبال توجّه نمودند.

و بعد آن ذات قدم در کلّ الواح منزله جمیع را به این ظهور اعظم بشارت داده چنانچه سطری از بیان نازل نشده مگر آنکه این ذکر امنع در او مذکور و جمیع را نصیحت فرموده که مباد در حین ظهور مثل امت فرقان به حروفات بیان و و کلمات منزله در آن از جمال رحمن محتجب مانند مع این وصایا و این ظهور اعظم و طلوع قدس اکرم که به تمام قدرت الهیه و جمیع حجج مطالع عزّ باقیه ظاهر

شده کلّ اعراض نموده‌اند. ایکاش به آنچه ملأ فرقان ارتکاب نموده‌اند کفایت مینمودند، چه که ملأ فرقان همان فتوی بر قتل جمال رحمن داده‌اند، ولکن این طایفه بر قطع سدرۀ الهیۀ جهد نموده، چون خود را عاجز مشاهده نمودند زبان افترا گشودند و البتّه تا حال نعیق مشرکین به آن ارض رسیده، ولکن حمد خدا را که اموری به این ساذج اطهر نسبت داده‌اند که هر نفسی که اقلّ من شعیر صاحب شعور باشد و اقلّ از ذرّ صاحب نظر ادراک مینماید که این مفتریات از منبع غلّ و مخزن حسد و معدن بغضا ظاهر شده اذّا یتکلم السن کلّ الذّرات بأن لعن الله اوّل ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الأخری و حارب بنفسه و جادل به آیاته و کفر به لقائه ثمّ افتری علیه.

باری ای عبد. اینست شأن این عباد نالایق نابالغ. بیست سنه جمال قدم در دست اعدا مبتلی، به شأنی که در کلّ حین در معرض هلاک بوده، گاهی در سجن اعدا و گاهی در سلاسل و اغلال و گاهی اسیر فجّار. مع ذلک نسبت دنیا و حبّ آن به این ساذج روح داده‌اند، مع آنکه جمیع دنیا و ما فیها خلق او بوده و اگر بر ارض الماس هیکل عرش مستقرّ شود سزاوار بوده، بلکه خدّام درگهش را لایق، و حال آنکه قسم به سلطان قدم که طائفین حولش از دنیا و ما فیها مقدّس بوده و خواهند بود، چنانچه اگر نفسی مشاهده نماید فلسی از دنیا و اسباب متعلّقه به آن نزد مهاجرین نخواهد یافت. حمد محبوب را که کلّ را صابر و شاکر خلق فرموده. و این سخنان و امثال آن را ذکر ننموده‌اند، مگر آنکه القای شبهه در قلوب نمایند، دیگر غافلند از اینکه فعل حقّ چون شمس مشرق و لائحت و هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید.

ای عبد به پر معنوی به سماء قدس الهی پرواز کن و خود را از اشارات ما سوی الله مطهرّ نموده به منظر اکبر ناظر شو. قسم به حقّ که ضرّم اعظم از آنست که ذکر شود و بلایم اکبر از آن که به قلم مرقوم گردد. انّما اشکو بئی و حزنی الی الله و انه لنعم المولی و نعم النصیر. انشاء الله در این ایام از بدایع افضال سلطان

لا يزال محروم نمانید و از رَحِیقِ بی‌مثال ذو الجلال ممنوع نشوید. و البهاء علیک و علی من معک من کلّ مؤمن موقن ثابت صابر شکور.

جناب آقا محمد صادق

هو الظاهر من افقه الأعلى

ای اهل بهاء بشنوید وصیّت قلمِ اعلیٰ را. از ارادهٔ خود بگذرید و به ارادهٔ او ناظر باشید، چه که نفسی به ضرر و نفع خود آگاه نبوده و نیست، ولكن حقّ تعالی شأنه عالم و محیط بوده و هست. آنچه مصلحت است البته جاری خواهد فرمود. تمام عمر را در اصلاح امور خود صرف ننمائید، در صدد آن باشید که عالم را اصلاح نمائید. اینست مقام اهل بهاء که در صحیفهٔ حمراء از قلمِ اعلیٰ ثبت شده. با جمیع اهل عالم و احزاب مختلفهٔ امم به کمال محبّت سلوک نمائید. هر نفسی به این عمل نمود او از سالکین سبیل حقّ محسوبست و حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه و الیه منقلبه و مثواه.

سمیّ مقصود جناب اسمین ح ع

هو المبین العلیم

جمیع عالم منتظر یوم‌الله و به کمال خضوع و خشوع از حقّ جلّ جلاله ظهور موعود را در لیالی و ایام سائل بودند و چون آفتاب حقیقت از افق ظهور مشرق و لوح محفوظ از سماء عنایت نازل کلّ به اوهام خود متشبّث و از سلطان یقین معرض مشاهده شدند، الا من اتی الله به قلب سلیم منیر موقن مستقیم. ای دوستان جهد نمائید و به مبارکی اسم اعظم در این یوم الهی مقامی را مالک شوید که به مثابه شمس از افق بقا طالع و مشرق باشد. به آنچه سزاوار این روز مبارکست عامل شوید. از قلیل و کثیر مقرّ فانی و در یوزهٔ فانیه چشم بردارید و به

بحر لا اوّل و لا آخر له ناظر باشید. بگو ای دوستان به مثابه اطفال به الوان مختلفه مسرور نشوید و مشغول نگردید. با عزم ثابت و قلب راسخ و بصر حدید و نور یقین با کمال امانت و اخلاق حسنه مابین ناس ظاهر باشید. انا وجدناک مقبلاً الى کعبة الوجود ارسلنا الیک هذا الکتاب الذی لا یعاده ما ستر فی البحر و ما خزن فی الأرض و ما کثر فی الجبال انّ ربّک ینطق بالحقّ و انه لهو الغنیّ المتعال.

از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

بواسطه جناب آقا غلامعلی کاشانی
جناب آقا یوسف بنای طهرانی علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده الهی، ندایت مسموع و نیّت مقبول و سعیت مشکور و خلوصت معلومست. از فیض ابدی حضرت رحمانیت سائل و آملم که به آنچه امروز سزاوار است قیام نمائی. الیوم احبای الهی باید موهبت رحمان گردند و رحمت عالمیان. نعمت آسمانی شوند و حجت بالغه الهی. یعنی روش و سلوکی پیش گیرند که استفاضه از پرتو شمس حقیقت باشد و جهان انسانی را نورانی نماید، و آن مهر و محبت است با جمیع فرق عالم و امانت و صداقت است با کلّ ملل و امم. مختصر اینست که نظر به استحقاق بشری ننمایند، بلکه توجه به الطاف حضرت جلیل نمایند و جمیع خلق را مخلوق او بدانند و مستحقّ هر عنایت و رعایت و حمایت و صیانت و مهربانی شمرند. ابداً امتیاز ننهند و مانند باران رحمت الهیه بر هر خاکی بیارند و به مثابه شعاع آفتاب بر گلشن و گلخن بتابند و به مشابه نسیم بهار بر گل و خار بوزند.

جناب آقا میرزا حسن شاه آبادی را از قبل عبدالبهاء نهایت نوازش و مهربانی بنما و علیک التّحیه و الثّناء.

عع

سویرا

بواسطهٔ امة الله تیودرا دوبن علیها بهاء الله الأبھی
 امة الله جان بکلان علیها بهاء الله الأبھی

ای مستشرق نور محبت الله عالم وجود جسد است و روح این جسد محبت الله است. اگر این محبت نبود وجود هیچ نتیجه نداشت، شجر بی ثمر بود و زجاج بی سراج. محبت است که کافهٔ اشیاء را به یکدیگر ارتباط داده. در عالم جماد قوهٔ جاذبه نشانه‌ای از قوهٔ محبت است و همچنین در عالم نبات قوهٔ نابت و روابط جواهر فردیه با یکدیگر عبارت از محبت است و همچنین در عالم حیوان عواطف انجذابیّه منبعث از محبت است و در عالم انسان جمیع این روابط موجود و عیان و علاوة علی ذلک شمس حقیقت به انوار محبت بر دل و جان ساطع. پس معلوم شد حیات کائنات به محبت است. امیدم چنان است که تو مرکزی از مراکز محبت گردی و وحدت عالم انسانی انتشار دهی و نفوس را از تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب عالم خاک نجات دهی، تا هر نفسی از بشر جانفشان نفوس دیگر گردد و کلّ گل و شکوفهٔ یک گلستان شوند. و علیک بهاء الله الأبھی.

حیفا

۲۰ حزیران ۱۹۱۹

هو الله

شخصی محترم ملاحظه نمایند

الله ابھی

عاشقان خلعت هستی برافکنند و قبای سرخی از خون شهادت دربر کنند. عارفان ردای اوهام براندازند و تشریف شریف حقیقت دوش گیرند. خلعت تقدیس بر قامت برآورده‌تر است و تشریف توحید بر هیكلت موزون‌تر، چه که این خلعت از

حریر فلک اشیر است و زردوز کارخانه بی نظیر. تارش عرفانست، پودش ایقان، صانعش پر دانا، خیاطش رهبر توانا، کارخانه اش ملکوت ابهی. هرگز ندرد و رفو نطلبد. کهنه نگردد. روزبروز رونقش و لطافتش بنماید و به هیچ اوساخی نیالاید و دیده بریاید. ای دوست، آتشی در قلب عالم در سدره مبارکه مشتعل گشته که شعله اش عنقریب در ارکان عالم برافروزد و پرتوش آفاق امم را روشن نماید. جمیع علامات ظاهر شده و کلّ اشارات مشهود گشته. آنچه در جمیع صحف و کتب بوده تماماً واضح گردیده. محلّ توقّف از برای احدی نمانده. پیرانی از خویش و از بیگانگان گریزان بودند، حال یار دل آرا سوار سمند بادپیما شد و در میدان حقیقت جولان نمود و آنچه پنهان بود آشکار گشت. سکوت و خاموشی تا کی و صمت و فراموشی تا چند. شمع روشن پروانه ها در پس پرده پژمرده و پرمحن. وقت آنست که جوش دریا زد و اوج ثریا جست. اگر اوج افق اعلیٰ جوئیم بال و پر باید گشود و اگر خوض در عمق دریا خواهیم دست و پا را باید شنا آموخت. وقت تنگ است و حرکت خیل الهی. بی درنگ باید سبقت و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت.

عع

هو الله

رفسنجان

جناب حسن خان علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای سرمست باده پیمان، شوری در آفاق افکن و شعله ای در قطب عالم امکان بزن. بحری به موج آر و بال و پری در اوج بگشا، درجی باز کن و گوهری بیفشان، شمعی برافروز و جهانی به نار محبت الله بسوز. نافه ای بگشا و مشام ها را مشکبار نما. نسیمی بوزان و دماغ ها را معطر کن و مغزها را معنبر. تأیید ملکوت ابهی

مرغ قاصر را نسر طائر نماید و پشه ضعیف را عقاب کاسر. در خدمت امرالله
 بکوش و در نشر نفحات الله همّت نما. بی نصیبان را نصیب بخش و محرومان را
 محرم بزم راز کن. تشنگان را ماء معین شو و گمگشتگان را هادی سیل.
 پژمردگان را تر و تازگی بخش و افسردگان را حرارت و آزادگی. توجه به ملکوت
 ابهی کن و هر تأییدی طلب نما. انّه یؤیدک و یوفّقک علی الفوز العظیم و البهاء
 علیک و علی کلّ ثابت مستقیم.

عع

گلچین عرفان



مروری بر مضامین لوح هرتیک

محمد افنان

لوح هرتیک خطاب به جورج دیوید هاردگ Georg David Hardegg، از پیشوایان گروهی از مسیحیان جنوب آلمان و از بنیان‌گذاران شعبهٔ هیکلیون Templers آلمانی در حیفا-فلسطین است، که در سال ۱۸۶۳ به فاصلهٔ کمی از ورود حضرت بهاءالله به ارض موعود در آن سرزمین به همراهی دوست و همکارش، کریستف هافمن Christoph Hoffman، و پیروانشان در انتظار رجعت مسیح موعود از آسمان به اراضی مقدسه آمدند. هاردگ همراه با پیروانش در حیفا مسکن گزیدند. هاردگ در لهجه مرسوم در جنوب آلمان هرتیک تلفظ می‌شود.^۱ این لوح مبارک حاوی اشارات متعدد از مطالب و بشارات وارده در کتب مقدسهٔ مسیحی است، و بنابر این آشنایی با اصطلاحات وارده در آن اسفار جلیل به فهم مطالب کمک شایان می‌نماید. از آنجا که مخاطب، یعنی هاردگ، از معارف مسیحی و اصطلاحات روحانی مطلع است، لحن کلام حاوی بسیاری از مصطلحات بدیع بهائی است که از آن جمله می‌توان "هدیر الورقا علی الافنان"،

"خبر ماء الحيوان"، "معين مشية مالك امكان"، "حكمة و بيان"، "كلمة الله"، "جذب كلمه رب"، "بحر اعظم"، "اذن فطرة"، "عرف بيان"، "منقطعاً عن الامكان"، "غياهب الكلمات بالرموز و الاشارات"، "ظهور نور احديه بين البرية"، "آية القدم بين الامم"، "استقامة كبرى"، "حياة ابدية"، "اذن واعيه"، "بساط واحد" و بسيارى اشارات و نکات ديگر که در متن اين اثر مبارک مندرج است را نام برد.

از ابتدای لوح چنین معلوم ميشود که هرتیک معروضه‌ای به حضور مبارک تقديم داشته که از همان ابتدا با عنوان "کتاب مختوم" به آن اشاره فرموده‌اند. عنوان "مظلوم" اصطلاحی است که در آثار مبارکه جمال اقدس ابهى مکرراً به حضرتش اطلاق شده است.

حضرتش خلوص نيّت مشارّالیه را ستوده‌اند و به اهميّت نکات پوشيده و مستور در لوح مسطور، که همان کلمات و افاضات حضرت مسيح است، تأکيد فرموده‌اند مقصود از هدير ورقا آثار و آیات نازله از قلم مبارک، ورقاء فردوس الهی، يعنى جمال اقدس ابهى، است. عنوان «حبيب»، که او را به آن مخاطب فرموده‌اند، اصطلاحی است که در ادب عربی و فارسى برای دوستان يکدل به کار می‌رود و در معارف مسیحى لقب يوحناى حواری نیز می‌باشد و مسلماً موقعيّت ایمانى و اخلاص نيّت هرتیک مناسب آن بوده که به اين خطاب مستطاب خوانده شود و به علت شوق انتظاری که صادقانه و مخلصانه به نزول مسيح موعود از آسمان داشته اين چنین مورد عنایت حقّ جلّ جلاله واقع شده باشد، شاید که برکات عنایت الهی او را به مقام وصول به حقیقت موفّق دارد، اگرچه صدق انتظار او را از تعلّقات و تصوّرات وهم‌آلود که همواره گریبان‌گیر بسيارى از پیشوایان دين در ایام ظهور مظاهر الهی است رها نساخته است. عنوان «حبيب» در معارف بهائى کاربردى وسیع دارد و اصطلاحات «احباب» و «احباء» که به جمع بهائیان اطلاق می‌شود صورت جمع کلمه «حبيب» است. «کلمة الله» که در انجيل و قرآن لقب حضرت مسيح است مفهوم کلّی اوّل‌صادر از عالم الهی است؛ و به همین سبب به مظهر ظهور و کلام و بيان او اطلاق شده و می‌شود. مقصود از «اوّل من آمن»، که بنفسه اصطلاحی بدیع و متضمّن مفهومی مخصوص و دقيق است، در اين مقام به جناب پطرس حواری اطلاق شده. جمال قدم اقبال و انقطاع او را شايسته

توجّه و تأسی اهل ایمان که آنان را «حیتان بحر اعظم» محسوب فرموده دانسته‌اند و سپس از خودخواهی اکثر مردمان که از توجّه به مالک اسماء (مظهر ظهور الهی) محروم شده‌اند یاد فرموده و اطمینان می‌دهند که اگر کسی به چشم بصیرت در ظهور حضرتش نظر کند به بیان «سبحان ربّی الاعلی» به ستایش حقّ خواهد برخاست. اصطلاح «عارف» در معارف امر بدیع به نفوسی اطلاق شده که حقّ را بشناسند و در این مورد عارف و عرفان ارتباطی به اصطلاح متداول در معارف ادبی فارسی که به عرفان در مقابل شرع و دین معمول و متداول است اشاره ندارد. کلمه «حبر»، که در فارسی معمول نیست، اصطلاحی است که به دانشمند و پیشوای دینی اطلاق شده و در عربی «حبر اعظم» لقب پاپ، پیشوای فرقه کاتولیک است.

در آیات بعد ذکر تبشیر برّ و بحر به برّالله، یعنی نیکوکار موعود الهی و وعده به قیام مطهر علل، یعنی شفاعت دردها مذکور شده، چه که بانی هیکل که مقرر است ظاهر شود آمده است. میقات موعود امّت‌ها فرا رسیده و کرمل صیحه زده و آنان که گوش شنوا دارند سعادت‌مندند. بی‌شک اگر کسی به گوش خدادادی گوش فرا دهد حتی از صخره و سنگ شهادت ظهور را خواهد شنید.^۲ سپس اشاره می‌فرمایند که با اینکه این آیات و علامات ظاهر شده و مردم آن را می‌بینند اما پیام را نمی‌دانند و در نمی‌یابند؛ و به سرّ تنکیس که در آثار مبارکه مکرّر ذکر شده و حکایت از تنزل صدرنشینان و ترقّی فرودستان دارد اشاره و تأکید می‌فرمایند. این مفهوم در کتب مقدّس قبل نیز مذکور است و در انجیل مخصوصاً میتوان آن را زیارت کرد، آنجا که می‌فرماید: "بسا اوّلین که آخرین می‌گردند، و آخرین که اوّلین."^۳ و شاهد بر آن را انکار علماء و فضلا و ادبا در عهد حضرت مسیح ذکر می‌فرمایند، در حالی که آن که به صید ماهی مشغول بود به ایمان ممتاز شد، و این اشاره ضمنی به نخستین و برجسته‌ترین حواری، یعنی جناب پطرس، است. سپس به عظمت امر و امتحانات آن اشاره می‌فرمایند که پطرس نیز، با علو شأن و مقام، در هنگام پرسش از ایمان او از اظهار ایمان خودداری نمود.^۴ سپس او را نصیحت می‌فرمایند که اگر خالصاً برای خدا به آنچه تحقیق یافته بیاندیشد نور ظهور را مُشرّق و تابنده در مقابل خود خواهد دید، زیرا حقّ ظاهرتر

از آن است که حجابها او را بیوشاند و راه واضح‌تر از این است که تاریکی او را از دیدن محروم سازد، و آنان که از شناسائی محروم ماندند، آناند که به هواها و خیالات خود در خواب غفلت مانده‌اند، اما زود است که به هوش آیند و بشتابند، اما نیابند، و خوشا به حال آنان که ظهور حضرتش را دریافتند و به آنچه صاحبان خلوص رسیدند فائز شدند. مقصود از آراسته‌شدن صاد کلمه صلح به الف قائمه اشاره به کلمه «صالح» است که در انجیل متی^۵ مذکور است که شخصی حضرت مسیح را استاد نیکوکار (صالح) خواند و حضرتش این مقام را از خود سلب فرمود و در این مقام تحقق ظهور او ذکر شده است و لوح منشور اشاره به کتاب انجیل است.

بیان مبارک در ادامه مطلب اشاره به ظهور حضرت باب (فتح باب السماء) و تحقق ملکوت اسماء در عالم امکانی و اتمام امرالله دارد. با اتصال هاء (هاء هویه) به الف مبسوطه‌ای که به نقطه آراسته است (مقصود حرف باء است) نام مبارک بهاء از آن ظاهر و آن اسم مخزون و نهفته و سر مکنون پوشیده و رمز مصون و محفوظ الهی است که نقطه وجود است و کل شیئی از آن ظاهر شده و به او راجع میشود.

سپس با اشاره به گفتار کلمه (مقصود حضرت مسیح است) که ظهور معزی را وعده فرموده میفرمایند و این اسم و عنوان در این لوح مبارک چنین مذکور که سر هفتاد به تاج چهل آراسته شد و به هفتی که قبل از ده مقرر شده پیوست، که اگر به حساب ابجد محاسبه شود: هفتاد مساوی ع (عین)، و چهل نمودار م (میم) و هفت معادل ز (زاء) و ده نموداری (یاء) است. «معزی» که حاصل این رمز عددی است، مدلول آیات انجیل یوحنا (۶) و در فارسی به روح تسلی‌دهنده و روح راستی ترجمه شده و آن را معادل Paraclitus دانسته‌اند که در عربی به صورت فارقلیط درآمده است.

سپس او را که به پرواز در هوا و فضای شناسائی حق برخاسته یادآوری میفرمایند که عرفان مظهر الهی که مظهر جمع و وحدت ضدین است، او را به چنان جذب و شوری خواهد رسانید که در هواهای قرب و قدس الهی طیران خواهد نمود. مظهر الهی ظاهر مستور و مشرق محجوب است، یعنی جامع اضداد است.

هرتیک در ضمن عریضه اشاره به ظلمت و تاریکی مذکور در انجیل نموده،^۶ و جمال اقدس ابهی ضمن تأیید وقوع آن به آنان که به نور مُشرق از افق رحمت الهی روشنی یافته‌اند بشارت داده و ظلمت را به اوهام که مانع اقبال مردم به ملکوت‌الله است تعبیر فرموده‌اند.

آیات اخیر لوح اشارات واضح به وحدت حقیقت انبیاء و رُسل دارد و بیان اینکه اگر اختلافی هست به مناسبت تفاوت آئینه‌هائی است که حق در آن تجلی مینماید، و اگر رمز این اسرار پوشیده بیان شود اضطراب آنان را که افکار خود را پسندیده و آنچه را ربّ (ربّ‌الجنود) خواسته فراموش کرده‌اند فرا خواهد گرفت.

سپس او را به کمال محبّت نصیحت میفرماید که اگر به استقامت تمام در امر الهی قیام نماید، از او نیز هر آنچه در گذشته‌ها (انتصارات روحانی حواریون حضرت مسیح) ظهور نمود، ظاهر خواهد شد، و بالاخره به بیانی دوستانه او را متذکر میدارند که طیر الهی در چنگال ظلم و نفاق، بدون آنکه آشیانی داشته باشد، مبتلاست و فضائی نیست تا در آن به پرواز آید. اما در چنین حالتی مردمان را به حیات جاودانی رهنمائی میفرماید و خوشا به حال آنان که گوش شنوا دارند و در آخرین کلام در حقّ او مشفقانه دعا میفرمایند که از خدا می‌خواهیم که همه ما را در یک بساط مجتمع فرماید و به رضای خود تأیید دهد.

یادداشت‌ها

۱. برای شرح تفصیلی فعالیت‌ها و اقدامات G.D. Hardegg به کتاب نفیس و محققانه دکتر موژان مؤمن که تحت عنوان The Bábí and Bahá'í Religions: ۱۸۴۴-۱۹۴۴ به چاپ رسیده مراجعه فرمائید. ترجمه نارسائی از این لوح مبارک که توسط فردی از مبشرین انگلیسی در همان ایام تهیه شده در ضمن صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷ همان کتاب آمده است.

۲. عموم این اشارات مبتنی بر بشارت موجود در کُتب عهد عتیق است. از جمله میتوان به کتاب اشعیا نبی، بابهای ۳۵ و ۶۵ و کتاب ملاکی، باب سوم، مراجعه نمود.

۳. انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۳۰. این مفهوم را در آیات دیگر نیز میتوان سراغ کرد (متی، باب ۸، آیات ۱۱ و ۱۲ - و انجیل لوقا، باب ۲، آیه ۳۴).
۴. انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۶۹ تا ۷۵.
۵. انجیل متی، باب ۱۹، آیات ۱۵ تا ۱۷.
۶. انجیل یوحنا، بابهای ۱۴ و ۱۵ و ۱۶. اگرچه از این بحث خارج است، ولی اختراع شخصیتی جدید مجزاً از نفس مقدس حضرت مسیح و تسمیه به نام روح القدس و ایجاد اساسی تازه به نام اقانیم ثلاثه و تثلیث مخالف روح توحید مشترک در همه ادیان است. روح القدس همان نفس مبارک مسیحایی است و معزّی (روح تسلی دهنده) و روح الحق (روح راستی) مقصود ظهوری است که مسیح وعده فرموده است.
۷. انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۲۹.

معرفی کتاب

"منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ"

عزّ اسمه الاعلیٰ"

مهری افنان

کتاب منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ عزّ اسمه الاعلیٰ در سال ۱۳۴ بدیع توسط مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری در طهران، تحت اِشراف محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران، انتشار یافت. تعداد صفحات آن ۱۵۶ صفحه و به خطّ نستعلیق نوشته شده است. ترجمه از فارسی به انگلیسی توسط جناب حبیب طاهرزاده و با معاضدت لجنهٔ مخصوصه در ارض اقدس انجام گرفت و انتشار آن، در سال ۱۹۷۶ میلادی، یکی از اهداف مرکز جهانی در اجرای سومین نقشهٔ جهانی تبلیغی بهائی بود.

این مجموعه شامل هفت فصل است:

فصل اوّل، مستخرجاتی از خطب و توقیعات مبارکه؛

فصل دوّم، مستخرجاتی از قیوم الاسماء (تفسیر سورة یوسف)؛

فصل سوّم، مستخرجاتی از کتاب بیان فارسی؛

فصل چهارم، مستخرجاتی از دلائل السبعه؛

فصل پنجم، مستخرجاتی از کتاب الاسماء؛
 فصل ششم، مستخرجاتی از توابع مختلفه؛
 فصل هفتم، مستخرجاتی از ادعیه و مناجات.

در این مقال سعی شده است که فصل سوّم، مستخرجاتی از کتاب بیان فارسی، به طور مختصر معرفی گردد.

قبل از شروع به مطلب لازم است گفته شود که کتاب مستطاب بیان فارسی بر مبنای ۱۹ واحد، که هر واحد شامل ۱۹ باب است، پیش‌بینی شده، ولی فقط تا باب دهم از واحد نهم آن از قلم آن حضرت در سال ۱۲۶۳ هجری قمری در ایام ماکو نازل گشته است.

شروع کتاب بیان، "امّ الکتاب دور بابی"، با یک خطبه فصیح در تسبیح ذات الهی است.

واحد اوّل شامل توضیحات در باره انتظارات مسلمانان از روز قیامت و ظهور موعود اسلام و رجوع ائمه است.

واحد دوّم در بیان شناسائی حجّت و دلیل و توضیح و تفسیر اصطلاحات دینی، مانند قیامت، موت، بعثت، و جنّت و نار و امثال آن است.

واحد سوّم اکثراً در مورد من‌یظهره‌الله است: "انّ البیان و من فیہ طائف فی حول قول من‌یظهره‌الله".

واحد چهارم در باره مقام "نقطه"، مقام مؤمنین، و مطالب متنوّعه دیگر است.

واحد پنجم در باره احکام مختلفه اجتماعی و غیره است.

واحد ششم در مورد احکام است.

واحد هفتم در مورد احکام، و منجمله حکم صلوة است.

واحد هشتم در مورد احکام، و منجمله حکم صوم است.

واحدهای فوق همه شامل ۱۹ باب است و در همه آنها به مناسبت‌های مختلفه ذکر من‌یظهره‌الله آمده است.

واحد نهم، که فقط ده باب از آن نازل شده است، شامل مطالبی راجع به اهمّیت "نقطه" و "من‌یظهره‌الله" است.

بررسی تفصیلی کتاب بیان این نکته مهم را خاطرنشان می‌سازد که اصولاً کتاب بیان کلاً در تجلیل از من‌یظهره‌الله موعود است و بابتی از آن نیست که در آن ذکر من‌یظهره‌الله نشده باشد.

در قسمت "مستخرجاتی از کتاب بیان فارسی" که در فوق به آن اشاره شد و بحث این مقال است قسمت‌هایی از ابواب واحدهای مختلفه استخراج شده که برای آشنائی کلی با این اثر مبارک و به منزله فتح باب است. قسمتی از خطبه کتاب مستطاب بیان در قسمت آخر مستخرجات (صفحه ۷۹) درج شده که در این معرفی مختصر ابتدا با آن آشنا می‌شویم.

این خطبه در وصف ذات الهی است: "تسییح و تقدیس بساط عز سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال به وجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال به علو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست. خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا بعجز کل شیء از عرفان او و تجلی نفرموده بشیئی الا بنفس او ... نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحق شناختن ... و نبوده از برای او اولی الا باولیت خود ..." (واحد اول / باب اول)

این مستخرجات ترتیب خاصی ندارد، بلکه به صورت گلچینی از مطالب و مباحث متنوعه این کتاب مقدس است و بنده سعی کرده‌ام ترتیبی موضوعی برای معرفی آن در نظر بگیرم:

۱- تبلیغ: "اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلاً را ..." (واحد دوم / باب شانزدهم، ص ۵۲ مستخرجات (م))

"اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود" (واحد هفتم / باب دوم، ص ۶۶ (م))

۲- عبادت: "و عبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت ترا در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد، و اگر در جنت برد همچنین ..." (واحد هفتم / باب نوزدهم، ص ۵۲ (م))

۳- یوم قیامت: "یوم قیامت یومی است مثل امروز. شمس طالع میگردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود، در آن ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند." (واحد هشتم / باب نهم، ص ۵۳ (م))

"ای اهل بیان! مراقب خود بوده که مفری نیست کلّ را در یوم قیامت و طالع میشود بغتۀ و حکم میکند بر آنچه خواهد. ادنای وجود را اگر خواهد اعلیٰ میکند، و اعلای وجود را ادنیٰ میکند، چنانچه در بیان کرد..." (واحد هفتم / باب نهم، ص ۶۳ (م))

۴- معنی جنّت و نار: "هیچ جنّتی از نفس عمل به اوامرالله اعلیٰ تر نبوده نزد موحدین، و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدودالله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده، اگرچه بقدر خردلی باشد در نزد عالمین بالله و آیات او..." (واحد پنجم / باب نوزدهم، ص ۵۴ (م))

و نیز در صفحه ۵۶ همین کتاب، قسمتی از واحد هشتم / باب چهاردهم چنین آمده است: "و جنّت را معرفت منیظهرهالله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او."

همچنین در همین مورد در صفحه ۶۰ چنین آمده است: "... و هیچ جنّتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست، و هیچ ناری اشدّ از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان نیوردن بآیات من نبوده و نیست..." (واحد دوم / باب اوّل)

۵- طهارت و نظافت: "خداوند دوست میدارد مطهرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت." (واحد پنجم / باب چهاردهم، ص ۵۴ (م))

"بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست. مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دونالله شنوی..." (واحد نهم / باب دهم، ص ۶۸ (م))

۶- ذکر و عبادت بدون شناسائی مظهر ظهور ثمری ندارد:

"بدانکه اگر ذکر کنی منیظهرهالله را، آنوقت ذکر کرده‌ای خدا را ... از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را بذکرالله بگذران، ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور، بین نفع میبخشد ترا. ولی اگر شناسی او را و عارف شوی بحق او و

بگوید قبول کردم کلّ عمر ترا در ذکر خود هر آینه ذاکر بوده‌ای او را بمنتهای ذکر ... (واحد هشتم / باب نوزدهم، ص ۵۵ (م))

۷- در مورد معرفت حجّت و دلیل و احتجاج به آیات است:

"شبهه‌ای نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او بمثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده، چنانچه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف و مناجات او و صور علمیه و حکمیّه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد یا به اسرع طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت می‌نماید ... و هرگاه میگوئید که این آیات بنفسها حجّت نمی‌شود نظر کنید در قرآن. هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوّت رسول خدا (ص) بغیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمل نمائید ... (واحد دوم / باب اوّل، ص ۵۵ (م))

۸- در مورد قیام در هنگام ذکر اسم قائم است:

"و همچنین در ظهور نقطه بیان که کلّ از برای اسم او قائم میشدند و از برای ظهور شب و روز تصرّع و ابتهال می‌نمودند ... ولی حال که باعظم حجّتی که دین ایشان باون برپا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لایحصی است کلّ بعد از استماع آیات او در خانه‌های خود مستریح نشسته و او الآن در جبل ماکو است وحده. قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که اینطور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام به اسم، سیلی بسوی مسمی بهم رسانید این قسم محتجب مانید ... (واحد ششم / باب پانزدهم، ص ۵۷ (م))

۹- عهد ایمان بظهور بعد - استمرار ظهورات:

"و خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده، مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور بعد گرفته، زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده ... (واحد ششم / باب شانزدهم، ص ۵۹ (م))

۱۰- کمال هر شیئی جنت اوست:

"هیچ شیئی بجنت خود نمیرسد الا آنکه بمنتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود. مثلاً این بلور جنت حجری است که ماده این بوده ... و همچنین کلّ شیء را

تصور کن، و کمال علو انسان در ایمان بخدا است در هر ظهور و بآنچه از قبل آن نازل میگردد، نه به علم... (واحد پنجم / باب چهارم، ص ۶۱ (م))

۱۱- هر کس بنفسه باید من یظهره الله را بشناسد:

"یوم قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی بآنچه فهم اوست، نه باتّباع او نفسی را. چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و متّبع او نمیکند. این است که کلّ بنفسه مکلفند، نه بغیره، و در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم. چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند. این است که در هر ظهور بعضی باتّباع بعضی داخل نار میگردند..." (واحد چهارم / باب هجدهم، صص ۶۲ - ۶۳ (م))

۱۲- اصل تداوم ظهورات:

"و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد، زیرا که کلّ مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور دیگر. در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان باو ثواب آن اعظم تر است از آنکه کلّ آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظلّ او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری تا ظهور دیگر..." (واحد هفتم / باب سیزدهم، ص ۶۳ (م))

و نیز میفرمایند: "مثل امرالله مثل شمس است که اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کلّ باو قائم هستند..." (واحد چهارم / باب دوازدهم، ص ۷۴ (م))

۱۳- علّت احتجاب مردم:

"... از اوّل عمر تا آخر عمر باو امر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را ... ولی در حین ظهور آن که میشود کلّ نظر بخود میکنند و از او محتجب میمانند، زیرا که او را هیکلی مثل خود می بینند و حال آنکه سبحان الله عن الاقتران..." (واحد هفتم / باب پانزدهم، ص ۶۴ (م))

۱۴- طلب رحمت و مغفرت از برای والدین:

"سزاوار است که عبد بعد از هر صلوٰة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود، که ندا میرسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک

ضعیف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود" (واحد هشتم / باب شانزدهم، ص ۶۵ (م))

۱۵- دفن اموات:

در باب دوازدهم از واحد پنجم که در مورد دفن اموات در احجار مرمر است، حکمت این حکم را چنین نازل فرموده‌اند که:

"چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است، بر آنچه آن حکم می‌گردد این هم محکوم بحکم می‌گردد ... زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عزّ این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته ... از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده ..." (واحد پنجم / باب دوازدهم، ص ۶۶ (م))

۱۶- مَنْ يُظْهِرَ اللَّهَ:

"ولی حین ظهور مَنْ يُظْهِرَ اللَّهَ اگر کلّ اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله میشود زیرا که نقطه بیان آن روز همان مَنْ يُظْهِرَ اللَّهَ است نه دون آن" (واحد هفتم / باب دوم، ص ۶۶ (م))

و نیز می‌فرمایند: "اگر چه کلّ منتظر اویند ولی چون باو ناظر نیستند لابدّ بر او حزن وارد خواهد آمد" (واحد ششم / باب یازدهم، ص ۶۷ (م))

ایضاً می‌فرمایند: "بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست، مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی ... و همچنین کلّ شئون خود را، تا آنکه در صرف جنّت حبّ پرورش کنی، لعلّ درك کنی مَنْ يُظْهِرَ اللَّهَ را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم يؤمن به ومن لم یکن له ..." (واحد نهم / باب دهم، ص ۶۸ (م)).

ایضاً در همان باب می‌فرمایند: "... و هر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان بآن واجب می‌گردد بر آن جنّت ... و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملوّ فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن باو باشد ..."

و نیز می‌فرمایند: "قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور مَنْ يُظْهِرَ اللَّهَ اگر کسی يك آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند ... و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که

اطاعت کنند مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ را که او بوده مُنْزَل بیان قبل از ظهور خود ... " (واحد پنجم / باب چهارم، ص ۷۳ (م))

۱۷- باب اول از واحد دوّم در مورد معرفة الحجّة والدلیل است:

"در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنع بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه ای بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند ..." (ص ۷۳ (م))

و در همین باب در ادامه مطلب چنین میفرمایند: "... و کافی است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از کلّ شیء زیرا که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القيامة ... زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علمی که کلّ بآنها متعلّم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک آنها نموده شبهه ای نیست که کلّ ذلك من عند الله هست ..." (ص ۷۷ (م))

۱۸- در باره معنی روز قیامت در باب هفتم از واحد دوّم میفرمایند:

"ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد ... و آنچه ... مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است ... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله (ص) هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت، که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است ..." (صص ۷۵-۷۶ (م))

و نیز میفرمایند: "حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باو که بثمره وجود خود فائز گردیم و از لقای الهی محتجب نمایم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الا از برای همین ... اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان باو

آوری کلّ خیر کنی نجات نمیدهد تو را از نار و اگر ایمان بحقّ آوری کلّ خیر از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بآن تا قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود..." (واحد نهم / باب سوّم، ص ۷۸ (م))

و نیز میفرمایند: "و اینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب بذکرالله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمائی، نه اینکه بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجّه نباشد بذروه قدس و محل انس لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مُشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدأ هر خیر و باو راجع میشود کلّ امر..." (واحد نهم / باب چهارم، ص ۶۵ (م))

و بالاخره آخرین قسمت از مستخرجات کتاب بیان باین مطلب اشاره دارد که مراد از ذات الهی و ظهور الهی، شجره حقیقت (مشیت اوّلیه) است:

"... آنچه از ظهورالله ذکر میشود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الاّ بر او و اون شجره است که مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب بوده و هست ... که در هر زمان بآنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمد (ص) و حین نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در نزد ظهور مَنْ یُظهرالله باو اثبات دین خود خواهد فرمود ... و او است که در شیئی نیست و در فوق شیئی نیست و با شیئی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش، استواء ظهور او است بر قدرت ... حتّی آنچه گفته میشود لا یدرکه من شیء بمرآت ظهور او راجع میشود که مَنْ یُظهرالله باشد و او است اجلّ و اعلیّ از اینکه ذا اشاره ای بتواند اشاره کند بسوی او..." (واحد دوّم / باب هشتم، صص ۸۰-۸۱ (م))

تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولی^۱

فریدالدین رادمهر

از همه اوهام و تصویرات دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور

توقیعات حضرت اعلیٰ در زمینه‌های گوناگون و برحسب مسائل مختلف ناز شده است. این آثار را میتوان به طرق گوناگون تبویب نمود. از جمله می‌توان آنها بر حسب مکان نزول مرتب کرد. یعنی دوره شیراز و دوره حج و دوره شیراز بعد از حج و دوره اصفهان و دوره ماکو و دوره چهریق مکان‌های اقامت حضرت اعلیٰ بودند که در آن جایها آثار گوناگون و متنوعی نازل گشت.^۱ البته نباید از خاطر برد که در بین راه، از شهری به شهر دیگر، نیز آثاری نازل شده است که می‌توان آنها را مربوط به یکی از ادوار مذکور محسوب داشت. مثلاً یکی از توقیعات خطاب به محمد شاه در نزدیکی طهران و در حین عزیمت از اصفهان به ماکو عز نزول یافت.^۲

اقامت در ماکو و چهریق را باید بی‌شک از زمره مهم‌ترین ادوار از جهت نزول الواح دانست. تعداد الواحی که در ماکو نازل شده است، به حدی است که احصاء آن خود می‌تواند شامل یک مقاله منفرد گردد. از جمله این توقیعات یکی توقیع تفسیر آیه نور است که حاوی مطالب بسیار جالب و بی‌نظیری است.

۱ - **زمان و محل نزول اثر** - تفسیر آیه نور به احتمال بسیار در ماکو نازل شده است. حضرت اعلیٰ از اواخر جمادی الاولیٰ ۱۲۶۳ ق تا ربیع الثانی سال ۱۲۶۴ ق در ماکو تشریف داشتند و این اثر در خلال همین اوقات نازل شده است.^۲ بر طبق مندرجات این توقیع مبارک، سائل از دو نکته در خصوص لوح استفسار کرده است، نخست آیه نور و دو دیگر، تفسیر سورة قدر، چنانکه حضرت اعلیٰ بنفسه می‌فرمایند: «فاقول مخاطبا لذلك الاسم الاول بان احدا من عبادالله قد اراد ان ياخذ من الجنة ثمرة بديعة ليجعلنها تحفة لاهل المحبة اليك و قد سئل عن آية النور و سورة القدر فاما الثاني قد فسرناه فمن يرد ليرجع اليها و اما الاول فاعلم ...»^۳ یعنی مخاطب این توقیع مایل بود از این بهشت موعود (= حضرت اعلیٰ) اثماری (= حلّ مسائل علمی و حقایق الهی) برچیند و آن را سوغات برای اهل محبت (= از ماکو برای سایر مؤمنان) ببرد. وی از دو مطلب سوال کرد، نخست تفسیر آیه نور و دوم تفسیر سورة قدر که تفسیر سورة قدر قبلاً نازل شده بود،^۴ اگر کسی خواست به آن رجوع کند، ولی آیه نور در اینجا تفسیر می‌شود.

در اینجا باید به مخاطب لوح اشاره‌ای شود، زیرا در متن توقیع و در آنجا که سخن از ارکان بیت‌الله میرود این ارکان را به این نفوس تسمیه می‌سازند: «و انا البيت و اركانه و لما لم ير فيه الا ظهور الحقيقة الاولى لا احب ان اذكر اركانه من احمد و كاظم و نفسی و نفسك لان تلك المراتب قد عينت في مقام الغيرية و لو ان في مقام الطلعة الصرفة هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن ولا يصعب عليك السر»^۵ بر طبق این بیان مبارک، مخاطب این توقیع در کنار حضرت اعلیٰ و شیخ احمد و سید کاظم مقام می‌گیرد و تا آنجا که معلوم است چنین شخصی نمی‌تواند جز ملاحسین، یعنی باب‌الباب، کسی دیگر بوده باشد، زیرا اوست که در بیان فارسی به "أول من آمن" تسمیه و به دستور حضرت اعلیٰ ملقب به باب می‌شود و ذکر جمیلش از قلم عزّ نازل می‌گردد. در عین حال، او در جبال آذربایجان به ملاقات حضرت اعلیٰ رسید و با مأموریت از جانب حضرتش به نزد سایر مؤمنان بازگشت و می‌توانست سوغاتی برای آنان به ارمغان برد که آن، همان نزول این توقیع بود. اگر این نکته صحیح باشد که منظور از مخاطب لوح ملاحسین است، در این صورت ملاحسین نه در چهریق بلکه در ماکو به حضور مشرف شده است و تاریخ

آن نیز معلوم است یعنی ورود ملاحسین در ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۶۴ در احیان نوروز رخ داده است. لذا تاریخ نزول توقیع می باید میان ۱۳ تا ۲۳ همان ماه رخ داده باشد. در میان سایر مؤمنان که هم به محضر عالی مشرف شده باشد و قصد مراجعت نیز کرده باشد و در عین حال صاحب چنین منزلتی باشد، کسی را جز ملاحسین سراغ نداریم. جالب این است که در این توقیع حضرت اعلیٰ به مظهریت خویش تصریح میفرمایند و در متن توقیع میتوان به این معنا دست یافت. در اینجا باید افزود که تفسیر نور در چهار رکن یعنی الوهیت و نبوت و ولایت و رکن رابع انجام می شود و در این رکن رابع است که حضرت اعلیٰ مراتب مخاطب را به صراحت فاش می سازند: «اذا اردت تفسیر الآیه فی الرکن الرابع تری ذلک الامر و تفسّر کیف یشاء فانک انت محدث عندنا ذلک من فضل الله و رحمته ان فضله علیک عظیما.»^۷ معهذا باید تعیین مخاطب توقیع را به نحو فوق تنها یک حدس دانست، مگر آنکه قرائن و شواهد قطعی تری در این خصوص پیدا شود.

۲ - **آیه نور و تفاسیر** - آیه نور که در قرآن نازل شده است این است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»^۸

از زمان نزول این آیه تا کنون در معنا و مفهوم این عبارت در میان مفسران و محققان علوم قرآنی اهتمام شگرفی مبذول شده که گاهی اختلافات عدیده ای را نیز در بر داشته است.^۹ اگر بپذیریم که حقایق التفسیر اثر سلمی با عطف به تفسیر امام جعفر صادق مرقوم شده است، آنگاه یکی از کهن ترین تفاسیر آیه مربوط به امام جعفر است که نور را به انواع گوناگون تفسیر کرده است، از جمله نور حفظ قلب و نور خوف و نور رجاء و نور تذکر و نظر و نور علم و نور فضل و نور هیبت و سایر انوار که آنها را یاد می کند. بر اساس این تفسیر، هر کسی بنا بر مشرب خویش حظی از یکی از این انوار دارد و شاید به دو یا سه نور از انوار فوق نیز رسد. تنها کسی که به این همه انوار رسیده است، مظهر ظهور یا محمد مصطفی است.^{۱۰} امام جعفر صادق بار دیگر آیه را به شکل دیگری تفسیر می کند. نور

آسمان‌ها را به سه منبع، کوکب و شمس و قمر، و نور زمین را نیز به سه سرچشمهٔ احمر و ابيض و اصفر در نظر می‌آورد. نور قلب را به ایمان و اسلام و نور طریق به سوی خداوند را به ابوبکر و عمر و عثمان و علی تفسیر می‌فرماید.^{۱۱} اگر از منظر این تفسیر به این ماجرا بنگریم نخستین بار است که نور به یک انسان الهی، نظیر خلفای راشدین تفسیر می‌گردد. حضرت بار دیگر نیز به تفسیر آیه نور می‌نشیند و نور آسمان را به چهار فرشتهٔ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، و نور زمینی را به ابوبکر و عمر و عثمان و علی مربوط می‌داند. در این صورت تأکید حضرت بر این است که این نور آسمان و زمین باید از جنس مظهري از مظاهر خدا باشد. ابن عطاء نیز تفسیر را به تأویل می‌برد ولی اندیشهٔ خود را از امام جعفر اخذ می‌کند،^{۱۲} درست همانگونه که حلاج در این آیه نور را در هر عضوی از بدن به معنایی می‌گیرد و حتی در طبایع نیز به نور تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر قائل می‌شود.^{۱۳}

بعد از عصر امام جعفر و اندکی دیرتر، یعنی از حکومت مأمون تا امروزه روز، بسیاری به تفسیر این آیه پرداخته‌اند که می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد. دستهٔ اول مفسران قرآنی اند که چون به تفسیر تمامی قرآن اهتمام ورزیدند، لاجرم این آیه را نیز لباس تفسیر پوشاندند. در زمرهٔ اینان می‌توان از تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر رازی و مواهب علیّه کاشفی سبزواری و کشف الاسرار میبدی و تفسیر صافی فیض کاشانی نام برد. گروه دوم کسانی هستند که در خلال آثار متنوعی که نوشته‌اند، بنا به فراخور مطلب به این آیه استناد کرده و بعد ناگزیر آن را تأویل و تفسیر نموده‌اند. نام‌بردن نمونه‌هایی از این دسته خود اثر مستقلی می‌طلبد ولی می‌توان به فتوحات مکیه از ابن عربی^{۱۴} و جامع الاسرار از سید حیدر آملی^{۱۵} در این خصوص اشاراتی داشت. طایفهٔ سوم آنانند که رسالهٔ مستقلی در مورد این آیه مرقوم داشتند. می‌توان به مواردی در این خصوص اشاره کرد:

(الف) تفسیر آیه نور، اثری از امام محمد غزالی تحت نام مشکوة الانوار.^{۱۶}

(ب) تفسیر آیه نور، اثر ملا صدرا.^{۱۷}

(ج) تفسیر آیه نور، اثر شیخ احمد احسائی خطاب به سید محمد بکاء.^{۱۸}

(د) تفسیر آیه نور، اثر سید کاظم رشتی خطاب به سید علی بهبهانی.^{۱۹}

ه) تفسیر آیه نور از حضرت اعلیٰ که اینک مقاله ما نحن فیه در وصف آن است.

و) تفسیر آیه نور، اثر جمال ابهی^{۲۰} که منتشر شده است.

با این وصف، تفاسیر دیگری نیز هست که نسخ خطی آن موجود است و باید روزی روزگاری به حلیه طبع آراسته گردد. البته باید افزود که برخی به طور خاص در مورد نور رساله‌ای نوشتند که حائز نکات برجسته‌ای از تفسیر این آیه نیز هست. برای نمونه باید به رساله نوریه علاءالدوله سمنانی اشارت کرد.

۳ - نور در اندیشه عرفانی و فلسفی - تشبیه خداوند به نور یکی از کهن‌ترین تشبیهاتی است که در اسطوره‌ها و ادیان الهی به کار رفته است. از همان نخستین آیات سفر پیدایش که خداوند نور را آفرید این تشبیه، جان کلمات الهی شد.^{۲۱} تشبیه خداوند به نور از طرف دیگر با خوی ایرانی و باورهای ملکوتی ایرانی نیز قرابت دارد، زیرا دین زردشتی نور را در دل آتشی می‌جوید که همیشه فروزان است. به عبارت دیگر نور هم نشان دین است و هم نشان خداست^{۲۲} و از اینجاست که نور، نام خداست^{۲۳} و کلمه بهاء اسم الهی است که هم حاوی نور است و هم خصوصیات همه خیرات را دارد. نور یا روشنایی سرچشمه همه نیکی‌هاست. به قول بهاء‌ولد: «اللّه نور السموات و الارض، یعنی هرچه نه سبیل الله گیرید همه در ظلمات روید و راه باز نیاید بالله آید تا راه باز یابید و نور عبارت از همه راحت‌هاست».^{۲۴}

افزون بر آنکه نور سبب روشنایی است و روشنایی به معنای ظاهری حمل می‌شود، می‌تواند در معنای باطنی خود یا به علم و معرفت و دانایی تأویل گردد و یا آنکه به وجود و طبقات هستی معنا شود. اگر خداوند نور آسمان و زمین است، در این صورت، این نور حقیقی همان حق است.^{۲۵} در وهله اول باید گفت که نور باعث معرفت و دانایی می‌گردد، چنانکه عطار می‌گوید: «نورالله چشم رونده گردد، بی بیصر جز خدای خود را نبیند. هر که را خدای چشم او شد جز خدای نتواند دید، چنانکه خواجه انبیاء در پس جنازه ثعلبه به سر انگشت پای می‌رفت فرمود ترسم که پای بر سر ملائکه نهم، و آن ملائکه چیست، نورالله المؤمن ینظر بنورالله».^{۲۶} از این رو عارفان فاش بگفتند که نور الهی زمانی در شخص آدمی جلوه می‌کند و به این نور به کشف و شهود یا به عالم مشاهده غیب می‌رسد که از حجابات تاریک

بیرون آید.^{۲۷} شاید به همین سبب بود که احمد غزالی (۴۵۳-۵۲۰ق) در کتاب خویش بحر الحقیقه آخرین بحر را بحر کشف و مشاهده قرار داد و در آن بگفت که در مشاهده، دیده لازم است و بعد از دیده، نوری که بتوان با آن دید. سپس به تشریح پانزده نور در بحر مشاهده میپردازد و از نور هدایت و عنایت و معرفت و احسان و یقین و صدق و رعایت و انابت و اجابت و سایر انوار یاد می‌کند.^{۲۸} یکی از کسانی که از چشم‌انداز معرفت شناختی به این آیه نظر انداخته است، ابن سیناست که در کتاب *الإشارات و التنبیها* به این دقیقه پرداخته است. وی این آیه را با مراتب عقل تطبیق می‌دهد و می‌نویسد:

یکی دیگر از قوای آدمی نیرویی است که روان از جهت کامل ساختن گوهر خویش به آن محتاج است تا بتواند خود را به مرتبه عقل بالفعل برساند؛ پس نخستین مرتبه آن نیرو آمادگی به جانب دریافت‌های عقلی است که جمعی این نیرو را عقل هیولانی نامیده‌اند و آن مانند مشکات است و به دنبال آن قوه دیگری است و این قوه برای نفس وقتی است که معقولات نخستین برای آن حاصل شده باشد و نفس به سبب آن برای دریافت معقولات دوم آماده گردد. دریافت معقولات دوم یا به اندیشه است در صورتی که ناتوان باشد و اندیشه مانند درخت زیتون است. یا به حدس است و حدس مانند زیت است؛ در صورتی که از اندیشه توانا تر باشد و نام نفس در این مرتبه عقل بالملکه است و آن مانند زجاجه است و نفس بزرگواری که در این مرتبه به قوه قدسی برسد «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار» در باره وی صادق است. سپس بعد از این مرتبه برای نفس قوه و کمالی حاصل می‌شود. کمال آن است که معقولات به طور مشاهده و حضور در ذهن باشد و آن در شکوفایی مانند نور علی نور است. اما قوه آن است که معقولات به دست آمده که از دریافت آنها فراغت حاصل شده است مانند دین باشد؛ به این معنی که هر وقت بخواهد بداند بدون این که حاجتی به دریافت

تازه باشد و آن مانند مصباح است. آن کمال یعنی نور علی نور عقل بالمستفاد نام دارد و این قوه یعنی مصباح عقل بالفعل نامیده شده است. و آنچه نفس را از عقل بالملکه به فعل تام و از هیولائی به بالملکه می رساند همان عقل فعال است و آن مانند نار است.^{۲۹}

این اندیشه بسیاری را به خود مجذوب داشت، چنانکه ملاهادی سبزواری نیز در شرح منظومه آن را بار دیگر یاد کرد و از آن نام برد.^{۳۰} نوری که میتواند باعث معرفت و شناخت شود تحت نام قلم اعلیٰ و نور مرشوش^{۳۱} و عقل فعال شناخته می شود.^{۳۲} این نور را قدسی نیز می نامند زیرا «قوه عاقله قوه روحانی مجرد غیر حال در اجسام است که از آن به نور قدسی تعبیر کرده اند و حدس از لوازم و ظهورات انوار آن نور قدسی مجرد از رُبون ماده است.»^{۳۳} البته برخی نیز مانند صدرالدین قونوی نور را همان علم الهی میدانند که در این صورت نور نه فقط سبب معرفت بلکه عین معرفت نیز هست. او نیز آیه نور را تأویل می کند و نور را به علم و سایر تشبیهات را به وجوه خداوند و «نور علی نور» را نفس حق^{۳۴} می داند.

در اینجا باید افزود نوری که باعث وجود میگردد باید خود عین وجود باشد که در این صورت باید به یاد سهروردی یا شیخ اشراق افتم^{۳۵} که سعی کرد از چشم انداز وجودشناسی نور را تعبیر کند. وی نظام فکری خویش را بر اساس طبقات نور درافکند و فاش گفت که نور همان وجود است و از این بابت وجود حقیقی همان نورالانوار یا نور اعظم است که هر جا وجودی هست، از ساحت این نور بهره و نصیب برده است.^{۳۶} از نظر او نور همان وجود است که واحد است و به همین منظور هر جا واحدی هست میتوان آن را به نور تشبیه کرد، چنانکه مولانا نظر به همین اندیشه وی گفت:

جمع گفتم جانهاشان من به اسم	کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت نسبت به صحن خانه ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چونکه برگیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه ها را قاعده	مؤمنان مانند نفس واحده ^{۳۷}

همانطور که معلوم است مولانا نیز مانند شیخ الاشراق نور را مترادف وجود و وجود انسان را اصلی‌ترین وجود بعد از حق می‌داند و از این رو شرافت انسان را به نور ایمان تعریف می‌کند.^{۳۸} این نور ایمان مأخوذ از نور انبیاء است که گاهی به شکل آتش در سدرهٔ سینایی ظاهر می‌شود^{۳۹} و این انبیاء نیز به حکم نور مقدس حکم یک وجود دارند:

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق اند این پیغامبران
نه غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نه، دو باشد تا تویی صورت پرست پیش او یک گشت کز صورت پرست
چون به صورت بنگرید چشمت دُوست تو به نورش در نگر، کان یک نُوست
نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونکه در نورش نظر انداخت مرد
ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن^{۴۰}
به دیگر سخن، نور حقیقی مردان خدایند که در مقام نبوت یا ولایت قرار دارند. این معنا را می‌توان در رسالهٔ نوریه اثر علاءالدولهٔ سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ق) یافت که نور سماوات را نور ولایت و نور ارض را نور ظاهری میداند.^{۴۱}
بی‌مناسبت نیست ذکر این نکته که فرقهٔ اسماعیلیه نیز نور را به مقامات انبیاء و اولیاء تفسیر می‌کنند. در رساله‌ای به نام «تسعون و ثلثون مسألة و اجوبتها» که بسیار کهن و مخصوص عقاید اسماعیلی است در مسئلهٔ دوم از معنی آیهٔ نور استفسار میشود و مؤلف، نور را به انبیاء و ائمه و حُجَج و رسولان خدا تفسیر می‌کند. وی مشکوة را رمز کتاب و شریعت میداند که ناطق، یعنی یکی از مراتب اولیاء در فرقهٔ اسماعیلی، آن دو را می‌آورد. مصباح مثل علوم و معارف الهی است و زجاجه رمز از امامان است. کوكب دری را مثال وصی می‌داند و شجرة مبارکه را به رسول خدا تفسیر می‌نماید.^{۴۲}

۴ - محتوای توقیع تفسیر آیهٔ نور - توقیع مزبور با خطبهٔ مفصلی شروع می‌شود که به حمد خداوند اختصاص دارد. در این حمد مراتب تنزیه خداوند یاد می‌شود و او را به صفت حیّ لایموت تسمیه می‌سازند. مقام حضرت محمد به نیکی یاد می‌شود و او را مقدم بر همهٔ خلائق و موجودات وصف می‌فرمایند. محمد نخستین کسی است که در پرسش از اَلَسْتُ بِرَبِّکُم پاسخ مثبت داد. بعد مقام

کسانی تکریم می‌گردد که در پی حضرت محمد به همین پاسخ رسیدند و به آن گواهی دادند و البته اینان چهارده معصومی هستند که در مذهب شیعی یاد شده‌اند. در این خطبه یادی از روز اعظمی میشود که حضرت اعلیٰ به صراحت آن را «هذا یومُ الشَّاهد و المشهود» می‌نامند.

بعد از این، حضرت اعلیٰ به تفسیر نور می‌پردازند و آن را با نار مقایسه می‌فرمایند. مراتب مظهر ظهور و انسان کامل را در این زمینه یاد می‌دارند و منظور از نور را مظهریت خدا می‌دانند و آن را به عدد پنج که رمز انسان کامل است تطبیق می‌فرمایند. به انسان کامل، بهشت و دوزخ معنا می‌یابد. حضرت اعلیٰ در این خصوص با تطبیق عددی در حروف آیه نور و برخی آیات قرآنی حقایقی را تثبیت می‌فرمایند که یادآور نهضت حروفیه است. پس از این به معانی نور در ارکان اربعه اشاره می‌فرمایند و ظهورالله را در نور معنا می‌بخشند. مظاهر ارکان اربعه، عناصر اربعه است و از این روی، قوس صعود و نزول را به همین عناصر ترسیم می‌فرمایند. حضرت اعلیٰ شرافت ارکان اربعه را در تشریف به خلعت قربیت خدا منوط می‌دانند که اینک، یعنی در زمان نزول توقیع، نفس حضرت اعلیٰ است. لذا حضرتش رشحی از مقامات خود را اعلان می‌فرمایند که یادآور مقاماتی است که در بیان فارسی و سایر توابع نازله در ماکو و جهریق تصریح شده است.^{۴۳}

حضرت اعلیٰ بعد به تفسیر کلمه نور می‌پردازند. یعنی رکن اول تفسیر را به تمایز نار و نور اختصاص می‌دهند و در رکن دوم نور را به هدایت و اسم هادی تسمیه می‌فرمایند. در رکن سوم نیز نور را به صاحبان ولایت معنا می‌نمایند و هر کلمه آیه نور را به یکی از امامان شیعی و حضرت فاطمه تطبیق می‌دهند. در رکن رابع نیز نور را به ظهور حضرت خویش در شخص مخاطب تفسیر می‌فرمایند.

حضرت اعلیٰ بعد از ذکر این مراتب می‌فرمایند که این آیه نور، خواهری در میان آیات قرآنی دارد و آن را ذکر می‌فرمایند که به بحث فلسفه سیاسی ادیان می‌انجامد. ما در همین مقاله و در بخش ۶ به این خواهر آیه نور خواهیم پرداخت. حضرت اعلیٰ می‌فرمایند این دو آیه را باید بعد از نماز خواند زیرا اسرار عجیبی در آن حاکم است. سپس حضرتش به مراتب مؤمنانی می‌پردازند

که جُند الهی هستند و به لطف ایمانی که دارند، گویی در بهشت به سر می‌برند. در خاتمۀ این اثر مناجات مفصلی حاوی مطالب مهم نازل می‌شود و در انتها نیز به ذکرِ ظهور بعد اشاره‌ای می‌شود که بشارت ظهورش را به «سعیلمن نباه بعد حین و اصبر فان العاقبة للمتقین» به مؤمنان ابلاغ می‌فرماید. اهل بهاء به خوبی ماجرای سنۀ حین و بعد حین را در آثار الهی خوانده‌اند و می‌دانند.

به عبارت مختصر، نور در چهار رکن تفسیر شده است که مفصل‌ترین آنها، همان رکن اول است که نور در عالم الوهیت به مظهر خدا تأویل می‌شود.

۵ - تفسیر نور و نار به عدد - حضرت اعلیٰ در وهلهٔ اوّل به مددِ ارزش عددی حروف، به تفسیر آیهٔ نور اقدام می‌فرماید. فرق نور و نار ۵ است زیرا نور (ن + و + ر = ۵۰ + ۶ + ۲۰۰) برابر ۲۵۶ است و نار (ن + ا + ب + ر = ۵۰ + ۱ + ۲۰۰) برابر ۲۵۱ است که تفاوت آنها ۲۵۶ - ۲۵۱ = ۵ است. عدد ۵ از طرفی برابر حرف هاء (ه) است و از طرفی برابر حروف باب (ب + ا + ب = ۲ + ۱ + ۲ = ۵) است که منظور نفس ظهور خودشان است زیرا می‌فرمایند از اول این امر، آتش الهی فروزان گشت. شکل عدد ۵ در هندسه مانند ستارهٔ پنج‌پر است که در اسم اعظم اهل بهاء نیز به کار رفته است و ظاهرش مانند انسان است. یعنی تفاوت نور و نار که با عددِ باب برابر و حرف هاء نمایندهٔ آن است، در هیکل انسانی ظاهر می‌شود. این هیکل انسانی همان حضرت باب است که به معنای مدخلی است که هر کسی از آن وارد شد، به نور تبدیل می‌گردد و هر کسی از آن خارج گشت، به نار در می‌آید. حضرت اعلیٰ در بیان فارسی می‌فرماید:

الان هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطهٔ باء در بیان، و هیچ ناری ابعد از ظلّ این نقطه در تحت الثری نیست؛ چنانچه آنچه راجع به او میشود از هر شیء، اشیایی است که داخل نار شده و آنچه راجع به این میشود از هر شیء، اشیایی است که داخل در جنت شده؛ چنانچه از قبل آنچه راجع به رسول الله میگردد، داخل در جنت شده و آنچه راجع به اوّل من لم یومن میگردد، راجع به نار شده؛ و شئون این نار ما لانهایه است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر میشود و الا لا يعلم عدتها الا الله، زیرا که هر نفسی که از

باب نار گرفته شود، باب ناری است در حدّ خود، و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود، باب جنتی است در حدّ خود، اگر چه کلُّ مَنْ فِي النَّارِ، راجع به اوّل او میگردد و کلُّ مَنْ فِي النَّورِ، راجع به اوّل او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و مُعْظَمُ مَنْد او را و مُمَجَّدُند او را و مُوَحِّدُند او را الا آنکه این به ظهور آخرت توحید میکند و آن، به ظهور دنیا که اوّل همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده این است که آن باطل میگردد و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر، تا به جائی که دیگر ذکر از او باقی نمیماند، حتی در نفس خود او و الا امروز هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شأن ما لا يُحِبُّهُ الله میگویند.^{۴۴}

این تقسیم‌بندی به نار و نور از کلیدی‌ترین مفاهیم مندرج در شریعت بیان است. در اینجا به عنوان یک نکته فرعی باید اشاره کنیم که ریشه این تفاوت میان نار و نور، به گونه‌ای در اندیشه اسلامی نیز یافت میشود. یکی از کسانی که به تفاوت نور و نار قائل است، مولانا است که در حکایت شاهزاده و جادوی کابلی می‌گوید:

صورت پنهان و آن نور جبین کرده چشم انبیاء را دوربین
نور آن رخسار برهاند ز نار هین مشو قانع به نور مستعار
چشم را این نور حالی بین کند جسم و عقل و روح را گرگین کند
صورتش نورست و در تحقیق نار گرضیا خواهی دو دست از وی بدار^{۴۵}
همین جا باید گفت که شاید، مولانا این تقسیم‌بندی را از عین القضاة گرفته است، زیرا وی معتقد است نُمادِ نور، مظهر خدا و نمادِ نار، شیطان یا ابلیس است. نور از خدا پدید آمد و شیطان از نار آشکار شد. اما این نور و نار هر دو از نار عزّت خدا ظاهر شده است. عین کلمات عین القضاة این است:

دریغا چون از این عدم، مُصْطَفی را بیرون آوردند که اوّل ما خَلَقَ الله نوری، این نور او را مبدأ و منشأ همه اختلاف‌ها و قسمتها

کرده‌اند ... بشنو آنجا که مصطفی گفت: اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ نوری مِّنْ نورِ عَزَّتِه و خَلَقَ نورَ اِبْلِیسَ مِّنْ نارِ عَزَّتِه؛ گفت نور من از نور عزّت خدا پیدا شد و نور ابلیس از نار عزّت او پیدا شد، و اگر تمام‌تر خواهی از سهل عبدالله تُستری و شیبانِ راعی بشنو که از خضر شنیده‌اند که وی به ایشان گفت: خَلَقَ اللّٰهُ نورَ مُحَمَّدٍ مِّنْ نورِه فَصَوَّرَه و صَدَّرَه عَلٰی يَدِه فَبَقِيَ ذَلِكَ النُّورُ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ تَعَالٰی مائَة اَلْف عام فَكَانَ يُلَاحِظُه فِی كُلِّ یَوْمٍ و لَیْلَةٍ اَلْف مَلاحِظَة و نظَرَة و یَكسُوهُ فِی كُلِّ نَظَرَة نوراً جَدیداً و كَرَامَةً جَدیدَةً ثُمَّ خَلَقَ مِنْهَا المَوجودات كُلَّهَا.^{۴۶}

عین‌القضاة معتقد است که نار ابلیسی که ایجاد نور می‌کند باید با نور الهی تفاوت داشته باشد و از این رو، باید نور ابلیس را سیاه دانست؛ و البته وی این رأی خود را از ابوالحسن بُستی گرفته است.^{۴۷} به هر حال منظور از نار، کینونت شیطانی و منظور از نور، فطرت خدایی است. مولانا در ابتدای دفتر دوم از مثنوی معنوی به صراحت می‌گوید که این تقابل نار و نور مدخل هستی‌شناسی دارد:

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند	نوریان مر نوریان را طالب‌اند
خوب خوبی را کند جذب این بدان	طبیات و طیین بر وی بخوان
در جهان هر چیز چیزی جذب کرد	گرم گرمی را کشید و سرد سرد
قسم باطل باطلان را میکشند	باقیان از باقیان سرخوشند ^{۴۸}

بازگردیم به ادامه بررسی تفسیر حضرت اعلی؛ حضرتش به صراحت می‌فرماید که «از برای نار شئون ما لا نهاییه بما لا نهاییه بوده و هست و جوهر جوهر او عدم عرفان‌الله است.»^{۴۹} همانگونه که نور حقیقی نفس حضرت اعلی است و این را در سوره والعصر از قیوم‌الاسماء فاش بفرمود: «قُلْ اِنِّیْ اَنَا النُّورُ قَدْ كُنْتُ عَلٰی الطُّورِ الفُودِ بِالْحَقِّ مَشْهُوداً، فَو رَبِّکُمْ لَوْ تَعْلَمُونَ بَعْلَمَ الْبَابِ لَانْفُسْکُمْ لَتَرُونَ الْجَحِیمَ عَلٰی اَنْفُسْکُمْ قَدْ کَانَ عَلٰی الْحَقِّ بِالْحَقِّ مُحِیطاً.» نکته این است که نار و نور به قول و کلام مظهر خدا معلوم تعیین می‌گردد و از اینجاست که حضرت اعلی به اهمیت کلام خداوند در فؤاد انسان اشاره می‌فرماید. این باب بر طبق اندیشه شیخی رکن چهارم از ارکان اربعه است، یعنی بعد از توحید و نبوت و امامت،

شیعہ کامل یا بابت مطرح میشود که به آن رکن رابع نیز می‌گویند. این چهار رکن همان چهار ذرّ عماء هستند که در ذرّ اول توحید ظاهر شده است و در ذرّ چهارم حضرت باب اظهار امر فرمودند. ظهور حضرت اعلیٰ از سال ۱۲۶۰ تا سال ۱۲۶۴ هـ، پنج سنه را منقضی کرده است و این پنج سال نمادی از هاء است که در هر سال حجابی از ظهور خود را خرق فرمودند که در سال پنجم حقیقت هاء یعنی اصل حقیقت ظاهر شده است. این پنج سال در حدیث مال الحقیقه ذکر شده است: ۱- کشف سبحات الجلال من غیر اشاره؛ ۲- محو الموهوم و صحو المعلوم؛ ۳- هتک الستر؛ ۴- جذب الاحدیه لصفة التوحید؛ ۵- نور اشراق من صبح الازل.^{۵۰} جالب این است که در مرتبۀ پنجم، یعنی مرتبۀ باب، نور ظاهر می‌شود. یعنی اگر بر عدد نار، پنج واحد بیافزایی، به نور تبدیل می‌شود؛ لذا اگر کسی به ظهور حضرت باب مؤمن گردد، نوری است یعنی منسوب به نور است و معنی انسان در او صادق آید، و آن کسی که به انکار برآمد، نار و حقیقت اهریمنی است. تقابل آدم و ابلیس یکی از مضامین رایج و معروف تاریخ ادیان سامی است.

نزاع میان آدم و شیطان در آخرت به اوج خود می‌رسد و این همان معناست که حضرت باب به آن اشاره می‌فرمایند، زیرا قیامت مذکور در قرآن و اشراف ساعت موعود در فرقان جملگی در ظهور حضرت باب منقضی شد و در این پنج سال، یعنی از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ هـ، سپری گشت و این، حقیقت آن حدیث است که حوادث قیامت در پنجاه هزار سال منقضی می‌شود.^{۵۱} این عدد ریشه در قرآن دارد که یومی است که ("تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ")، ملائحسن فیض می‌گویند که این قضیه در صبح لیلۀ قدر رخ داد.^{۵۲} حتی می‌گویند که این پنجاه هزار سال در ثلثی از شب معراج طی شد.^{۵۳} لذا نمی‌توان تعجب کرد که حضرت اعلیٰ نیز این پنجاه هزار سال را در این ۵ سال که از ظهورشان گذشته است، منقضی بدانند. به عبارت دیگر، قیامت همانا ظهور حضرت اعلیٰ است.

یوم دین نیز به تعبیری ظهور حضرت باب است، همان یوم الدین که در سورۀ فاتحه به مالک آن یعنی مالک یوم الدین اشاره شده است. در این یوم دین است

که مراتب ایمان و کفر در عدد پنج ظاهر میشود زیرا تقابل میان خدا و شیطان، در دو اسم رحیم و رجیم منطوقی است. مسلمانان به هنگام تلاوت قرآن می‌خوانند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم.^{۵۴} این دو صفت، یعنی رحیم و رجیم نیز تفاوتشان پنج است زیرا رحیم (ر+ح+ی+م = ۴۰+۱۰+۸+۲۰۰ = ۲۵۸) برابر ۲۵۸ است و رجیم (ر+ج+ی+م = ۴۰+۱۰+۳+۲۰۰ = ۲۵۳) نیز برابر ۲۵۳ است. اختلاف این دو، یعنی اختلاف رحیم و رجیم، همان ۲۵۸-۲۵۳ = ۵ است که عدد باب یا حرف هاء است. حضرت باب در اینجا به صراحت به مقام خویش اشاره می‌فرمایند به این عنوان که مظهر رحمت خداوند همانی است که در این توفیق سخن می‌گوید: «مظهر الرّحمة التّامة فی ذلک الاسم هو الذی یُکَلِّمُکَ».^{۵۵} و مظهر اسم رحیم همان شیطانی است که به اعراض پرداخته است و حضرت اعلیٰ مایل نیستند نامی از وی ببرند، اما می‌تواند اشاره به کریم خان کرمانی و أعوان او باشد.

گفتنی است که اطلاق شیطان به علماء مذهبی که به معاندت با مظهر خدا پرداختند در آثار این دور به کرات نازل شده است. اصولاً شیطان، مظهر اعراض و انکار است، چنانکه جمال قدم می‌فرمایند: «در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملاء اعلیٰ و در مدائن اسماء به اسماء حسنی معروف و بعد، به اعراض از اعلیٰ رفیق اعلیٰ به آدنای ارض سفلی مقرر گرفته کذلک یفعل ما یشاء ان انت من الموقنین».^{۵۶} لذا شیاطین صُور گوناگون دارند چنانکه در لوحی، جمال قدم می‌فرمایند: «شیاطین بر چند قسم مشاهده می‌شوند. قسمی از آن نفوس مشاهده می‌شوند که در همان بلد فی الحین به نفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر می‌گردند؛ و قسمی دیگر، از مبدء جحیم سفلی بر هیکل قاصدین وارد می‌شوند؛ و قسمی هم به ظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث می‌شوند. باری الیوم شیاطین به کل صُور ظاهر شده و خواهند شد که شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدء امر محتجب نماید».^{۵۷} این شیطان همان اصل نار مذموم است چنانکه به یکی از علمای ایرانی در لوحی چنین خطابی نازل «قالَ اَیْنَ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ قُلْ الْاُولٰی لِقَائِی وَالْاُخْرٰی نَفْسُکَ یَا اَیُّهَا الْمُشْرَکُ الْمُرتَاب.»^{۵۸} زیرا

«أصل النار هو إنكار آيات الله و المجادلة لمن ينزل من عنده و الإعراض عنه و الاستكبار عليه.»^{۵۹}

از طرف دیگر باید به ذکر حرف هاء اشاره شود که چون اشباع می شود به عدد واو ختم می گردد، یعنی عدد هاء که پنج است و عدد واو که شش است، باهم اگر جمع آیند کلمه هو و عدد یازده را می سازند. پس در کلمه باب معانی «هو» نهفته است. بحث در باره حرف هاء و ترکیب آن با واو در الواح الهی مطرح شده است و نیاز به بحثی مستوفی دارد.^{۶۰}

۶ - تفسیر نور در ارکان اربعه - حضرت اعلیٰ بعد از این دقیقه به تفسیر آیه نور در مراتب اربعه، یعنی توحید و نبوت و ولایت و رکن رابع مبادرت می ورزند. نخست باید اشاره کرد که تقسیم و تبویب نور به درجات الوهیت و نبی و ولی و رشد پیش از این نزد عزیزالدین نسفی معلوم بود. وی می گوید:

«ای درویش میدانی که رش نور چه بود و چون بود؟ نور سه حرف است نون است و واو است و را است. نون عبارت از نبی است و واو عبارت از ولی است و را عبارت از رشد است. رش نور عبارت از دادن رشد است و عبارت از فرستادن نبی و ولی است هر که را رشد و عقل دادند و هر که را از بیرون نبی فرستادند نور علم یافت و هر که را با ولی آشنا کردند نور خاص یافت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بكل شیء علیم.»^{۶۱}

البته گفتنی است که بعد از وی نیز چنین تقسیمی رایج و پسند اهل طریقت شد و شخصی مانند شاه داعی شیرازی در تفسیر رباعیات سعدالدین حمویه به خوبی آن را تقلید و کامل کرد.^{۶۲}

باز گردیم به توقیع حضرت اعلیٰ؛ حضرتش در چهار رکن مطابق با جدول زیر آیه مزبور را معنا می کنند:

توحید	سبحان الله	ربوبیت	فؤاد	خلق	اول	امر
نبوت	الحمد لله	محمد	روح	رزق	آخر	من/ هادی
ولایت	لا اله الا الله	ائمہ/علی	نفس	موت	ظاهر	جباریت
ارکان اربعه	الله اکبر	چهار رکن	جسد	احیاء	باطن	اسماء الهی

در مرتبه اول، یعنی مقام ربوبیت رکن نار است که سبب ایجاد حضرت محمد و علی از نور واحد شده است و اشاره به این گفته مشهور است: «محمد و علی نور واحد قدیم»^{۶۳} حضرت اعلیٰ در اینجا می‌فرماید: «انا القاف فی القرآن المجید فی هذه الخمسة».

از طرفی این بیان اشاره به سورۀ ق از قرآن دارد که چنین شروع می‌شود: «ق و القرآن المجید» عدد ق در حروف ابجد ۱۰۰ است و چون عدد باب که ۵ است از آن کسر شود عدد ۹۵ باقی می‌ماند که عدد لله (ل + ل + ل + ل + ۴ = ۳۰ + ۳۰ + ۳۰ = ۹۵) است که پنج برابر حروف بسمله یعنی "بسم الله الرحمن الرحیم" است که هریک بابی از جنت است و از این رو باید گفت «لله ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما کان الله علی کل شیء قدیرا». حضرت اعلیٰ می‌فرماید ظهور الهی به ظهور این قاف مربوط است و از این جهت، حضرتش به مثابه مرآت در مقابل این نوزده حرف است. به عبارت دیگر ظهور توحید حاصل نمی‌شود، مگر به نبوت و نبوت، تمام نمی‌شود مگر به ولایت و ولایت، عنیت نمی‌یابد مگر به ارکان اربعه که در این صورت، حضرت اعلیٰ اگر چه در مقام بابیت در چهارمین مرتبت قرار دارند ولی اسم باطن الهی، حکایت از مراتب ولایت و نبوت و حتی توحید ایشان دارد.

سخن که به اینجا رسید حضرت اعلیٰ پرده‌ای از مقامات خود را در چهار رتبه به کناری می‌زنند و از حقیقت نهفته در باطن خویش یاد می‌نمایند؛ در مقام فؤاد در

وصف خود می‌فرمایند: «لا یری فیّ فی مقام الفؤاد الا الله وحده فانه ظهور الربوبية منا لله ربی و خالقی»^{۶۴} لذا در این مقام، یعنی عرش فؤاد، جز طلعت ربوبیت دیده نمیشود و این همانی است که در چهار وادی جمال قدم در وصف عرش فؤاد می‌فرمایند: «و اگر عارفان از واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فؤاد است و سرّ رشاد. این محل رمز "یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید" است ... زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق. رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت مینمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم میرانند و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا می‌فرمایند.»^{۶۵}

در مقام روح، حضرت اعلیٰ این کلمات را در وصف خویش بیان می‌فرمایند: «و لا فی مقام روحی ای عقل البسیط الجوهری و العناصر العفیف الالهی الا محمد رسول الله هنالك فاعلم باننی انا آدم الاول و انا الذی قد نزلت علیه الکتب و انا الذی قد نسخت شریعته فکذلک فانزل من آدم الاول الی آخر الانبیاء محمد هنالك فاعلم انا الذی قد ظهرت من قبل و شرعت لک الدین و کل یومئذ باحکامی یعملون ولكن لا یعرفون.»^{۶۶} خلاصه مضمون بیان این است که در مقام روح من یعنی همان عقل بسیط جوهری من جز حضرت محمد نیستم بلکه من همان آدم اولی هستم که کتب بر او نازل شد و من همانی هستم که شریعت او را نسخ کردم. هر آنچه از آدم تا خاتم نازل شده است از من بود. بدان من همانی هستم که پیش از این ظاهر شد و دین را وضع کردم و امروز همه به احکام من عمل می‌کنند و خود نمی‌دانند. چنین کلماتی از حضرت علی نیز جاری شده بود؛ ایشان در دو خطبه طنتطجیه و خطبه افتخار به همین لحن و به اینگونه کلمات سخن گفتند.^{۶۷} در مقام نفس حضرت اعلیٰ خود را مظهر سیزده تن نفس مقدّسی می‌دانند که با حضرتش چهارده معصوم تکمیل می‌گردد.

در مقام جسد که عنصر ترابی است نمادی از سه عنصر ماء و هوا و نار در قوس صعود و نار و هواء و ماء در قوس نزول هستند. بحث در باره این عناصر بسیار مفصل است، تنها اشاره کوتاه باید به عنصر آتش یا نار شود که در این مقام کنایه از نور است و تمامی عارفان به این دقیقه اشاره کرده‌اند.^{۶۸}

حضرت اعلیٰ بعد از این می‌فرمایند که مراد از این چهار مرتبه همان ظهور ایشان است، زیرا در مقام ربوبیت و نبوت و ولایت جملگی در حضرتشان ظاهر شده است. کمال همه این مراتب در حضرتش متجلی شده است و البته در مقام چهارم چنان عبودیتی از ایشان ظاهر شده است که تا کنون دیده نشده است. می‌فرمایند: «اننی اول العابدین لله رب العالمین، اننی انا اول الساجدین ... اننی انا اول الخاشعین ... انا اول القانتین ... اول الراجین الی الله» تفسیر نور در رکن اول نه فقط به معنای این است که خداوند نور است بلکه او منور نور است. خداوند منزّه است از اینکه حتی به نور نامیده شود، از این رو، نور او به معنای امر اوست. تفسیر نور در مقام رکن دوم به معنای هدایت است، چنانکه حضرت علی نیز گفت و سایر مفسران نظیر ابن عباس نیز به آن اشاره کرده‌اند.^{۶۹} کلمه هادی را باید بدون الف در نظر گرفت زیرا اصل هدایت از خداوند است یعنی (ذَلک هدی الله یهدی به من یشاء) در این صورت عدد هدی (ه + د + ی = ۵ + ۴ + ۱۰ = ۱۹) نوزده است. چون به الف اضافه شود این هدی در هیکل بشری هویت می‌یابد و در اینجاست که حقیقت (ق و القرآن المجید) پدیدار می‌گردد. الف چون راست ایستد، عدد یک یا واحد (یعنی نوزده) را به خود می‌گیرد (واحد = و + ا + ح + د = ۶ + ۱ + ۸ + ۴ = ۱۹) که در این صورت حرکتی از خود ندارد، ولی اگر بخواهد حرکت پذیرد، باید به صورت همزه (ء) در آید که شبیه عدد شش است. تأکید بر تمایز الف و همزه در صرف و نحو عرب بسیار است، چنانکه حضرت اعلیٰ به شعری که در کودکی، در مکتب‌خانه‌ها در این خصوص ورد زبان کودکان بود و شنیدند، یاد می‌دارند: «الف همزه را بجای الف بشناسم، اگر نشناسم صد چوب عربی شاهی بخورم تا بشناسم» این شعر را حضرت اعلیٰ در چند توفیق دیگر یاد کرده‌اند که به رسم چوب‌خوردن کودکان در تعلیم و تربیت در ایران عصر قاجار اشاره دارد. به عبارت دیگر، منظور این است که حتی نور در این معنا یعنی هدایت اشاره به ظهور حضرت اعلیٰ دارد که عبارت است از حروف حی به علاوه نفس حضرت اعلیٰ. در خصوص هدایت باید مقاله‌ای جداگانه نگاشت، ولی مختصر این است که هدایت معطوف به رسالت و در حیطه انبیاء است. تفسیر در مقام سوم همانا تفسیر کلمه به کلمه آیه نور در ولایت است به این نحو:

الله = الله؛ نور اول = حضرت محمد؛ نور دوم = حضرت علی؛
 شکوة = فاطمه؛ مصباح بعد المصباح = حسن و حسین در مشکات؛
 زجاجه = علی زین العابدین؛ الزجاجه = محمد باقر؛
 کوکب دری = جعفر صادق؛ شجره = موسی کاظم؛ النار = علی الرضاء؛
 نور = محمد بن علی جواد؛ نور ثانی = علی ابن محمد نقی؛
 الله يهدی الله لنوره من يشاء = حسن عسکری؛ البيوت = حجت قائم؛
 رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله = ارکان البيت لا دونهم. و به این
 ترتیب آیه کامل می شود (الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا
 مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ
 زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي
 اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / فِي بُيُوتِ أَذُنِ
 اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ / رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ
 وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ
 الْأَبْصَارُ).

حضرت اعلیٰ بعد از این تفسیر، جمله بسیار زیبایی را مطرح می فرمایند «انما
 المعانی بید الله یفسر کیف یشاء بما یشاء» یعنی معانی به دست خداست و هر
 گونه که بخواهد تفسیر می کند. فارغ از بحث هرمنوتیکی که اینک به روزگار ما
 مطرح است و بر سر آن بحث های گوناگون رفته است و می رود، بحث اصالت
 کلمه نیز در میان است. یعنی کلمه الله است که معنابخشی کلمات را بر عهده
 دارد، به قول مظهر خداست که تفسیر و معنی و تأویل کلمه شکل میگیرد، درست
 همانگونه که در وجودشناسی و مقامات انبیاء نیز قول اوست که میزان است.
 می فرمایند اگر خداوند به حضرت محمد نمی گفت (یعنی قول خدا) که تو پیامبر
 هستی هرگز نبوت در وی پدیدار نمی گشت. (فبقول الله خلق النبوة فيه) و به
 همین قیاس باید به سراغ همه احکام و شئون رفت. اگر این معنا را بپذیریم اصل
 هر چیز مظهر خدا و قول اوست و مادون او، مخلوق و فرع اوست. این نکته
 می تواند دین را از هر انحرافی صیانت کند و در آثار بهائی بارها به آن اشاره شده
 است. از این چشم انداز میتوان تمامی تاریخ ادیان را نظر کرد و دید و در این نظر

می‌توان عبرت آموخت که بسیار بدیع و جالب است، اما مرهون به وقت دیگر است.

حضرت اعلیٰ می‌فرمایند که قائم آل محمد حقیقت نبوت و بانی شریعت است و به کلمه‌ای از دعای ندبه در این خصوص، استناد می‌فرمایند. تفسیر آیه در رکن چهارم در خود حضرت اعلیٰ جلوه‌گر شده است و برای همین به این جمله در این تفسیر اکتفاء می‌فرمایند (ان اردت تفسیر الآیه فی الرکن الرابع ترى ذلک الامر و تفسر کیف یشاء فانک انت محدث عندنا ذلک من فضل الله و رحمته ان فضله علیک عظیما).

۷ - نور و سیاست - حضرت اعلیٰ می‌فرمایند این آیه نور یک خواهری در میان آیات قرآنی دارد که عبارت است از: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ / تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^{۷۱} یعنی خداوند صاحب ملک است و ملک را به هر کسی که خواست می‌بخشد و از هر کسی که خواست می‌گیرد. هر که را خواست عزیز و هر که را خواست ذلیل مینماید. خیر و نیکی به دست اوست و بر هر کار تواناست. شب را در روز و روز را در شب فرو میبرد. زنده از مرده، و مرده از زنده، بیرون می‌کشد و بی حساب روزی می‌بخشد.

این آیه بسیار معروف است و اساس سیاست الهی را تشکیل می‌دهد. حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ سیاسیه به این مقوله اشاره دارند.^{۷۱} حضرت اعلیٰ می‌فرمایند این آیه به ظهورات نه‌گانهٔ قبل از ده اشاره دارد و خواندن این آیات بعد از هر نماز مددوح است، زیرا در این آیه به نصرت اولیاء و دین خدا اشاره شده است.

وجوه سیاسی کلمهٔ الله در این دور بدیع به نخستین ایام انتشار این امر باز می‌گردد. درست در همان شب اظهار امر، نخستین کتابی که نازل می‌شود قیوم/الاسماء یا تفسیر سورهٔ یوسف است که نخستین سورهٔ آن سورةالملک است که خطاب به شاهان و فرمانروایان است و عجبا که دومین سورهٔ آن نیز سورةالعلماء است که قطب دوم قدرت، عموماً در طول تاریخ، و خصوصاً در ایران بوده است. در همین سورهٔ نخست از قیوم/الاسماء آیات ابتدایی یادآور آیهٔ نور است، زیرا

حضرت اعلیٰ در همین نخستین آیه از نخستین سوره از نخستین کتاب خود بعد از اظهار امر خویش، چنین خود را معرفی می‌فرماید: «الحمد لله الذي انزل الكتاب على عبده بالحق ليكون للعالمين سراجا وهاجا.»^{۷۲} مراد از این سراج همان زجاجة نورانی در آیه نور است. شیخ احمد احسائی در تفسیر خود از آیه نور می‌گوید: «فیکون نور المصباح و نور الزجاجة و نور الحائط ینعکس بعضها علی بعض و المصباح السراج و قیل المشکوة القندیل و السراج الفتيلة و الاولى ان یقال المصباح هو السراج المنیر قال تعالی و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و السراج هو مجموع النار و الدهن.»^{۷۳}

حضرت اعلیٰ هدایت عالم سیاست را خواه به دست فرمانروایان باشد و خواه زیر چتر علمای مذهبی، مأخوذ از کلام خود و عاریت از جانب پروردگار میدانند. بی تأیید و بی تأکید حضرتش بنیان سیاست بر باد است. عجا که همیشه صاحب امر در همه ادیان به امراء، یعنی فرمانروایان و شاهان و امیران، نظر التفات دارد و سیاست را به آنان تفویض کرده است، و آنچه را فرّه ایزدی بر سر سلاطین خوانند، بر گرفته از اعطاف و اسعاف مظهر خدا میبیند و از این رو، بحث جدایی دین از سیاست، ریشه در کلام مظاهر قدسی دارد. اما بعد از چندی همیشه رؤسای مذهبی از مرجعیت دینی خود در ملکوت به نفع حاکمیت خویش در عالم مُلک سود می‌جویند و حاصل این کامیابی، چیزی نیست جز آلودن ساحت دین به تزویر سیاسی، که در همینجاست که طعن خدا بر علمای مذهبی، همیشه در تمامی کتب آسمانی، جاری شده است. حضرت بهاءالله به نمایندگی از جمیع انبیاء این گفته را فاش اظهار داشتند که «لو تفرسنا وجدنا اکثر اعدائنا العلماء»، زیرا اینان هم بر گرده ناس سوار بودند و هم دست سالوس از آستین شاهان بیرون می‌آوردند.

حضرت اعلیٰ این آیه یعنی «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» را صاحب اسرار عجیب تعریف مینمایند و می‌فرمایند که شرف هر عملی در نصرت به دین خدا نهفته است، بالاخص در این دین بدیع، زیرا آخرت و دنیا به دست خداست. در اینجا حضرت اعلیٰ وصف کسانی را می‌نمایند که اهل ایمان و نصرت و اخلاق الهی اند. (ان الذين انتصروا بالله فاولئك هم المنصورون و ان الذينهم يتوكلون على الله فاولئك هم الغالبون و ان الذين هم يعتصمون بحبل الله فاولئك هم جندالله و

اولئک هم الظاہرون و ان الذینهم ینصرون اللہ من اهل تلك الارض فاولئک هم المقربون فسوف یجزیہم فی الحیوة الدنیا بما تقر به اعینہم قل ذلک من فضل اللہ و رحمته ان انتم تعلمون.)

۸ - **نور و مناجات** - حضرت اعلیٰ در پایان تفسیر خود مناجاتی نازل میفرماید که حاوی عناصر الهیاتی خاصی است. البته گفتنی است که ادعیه نور، در ادیان دیگر سابقه دارد^{۷۴} و دعاہای معروف بہ نور نیز بہ کرات نازل شدہ است. از جملہ، در بخشی از ادعیه ماثورہ است: «اللہم اجعل لی نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و نوراً فی بصری و نوراً فی شعری و نوراً فی بشری و نوراً فی لحمی و نوراً فی دمی و نوراً فی عظامی و نوراً من بین یدی و نوراً من خلفی و نوراً عن یمینی و نوراً عن شمالی و نوراً من فوقی و نوراً من تحتی اللہم زدنی نوراً و اعطنی نوراً و اجعلنی نوراً برحمتک یا ارحم الراحمین»^{۷۵} در این مناجات مقامات بلند خدا و اسماء و صفات و شئون حضرتش یاد می‌شود. در خاتمہ این بحث بی‌مناسبت نیست یک فقرہ از الواح حضرت عبدالبہاء در تشریح این کریمہ قرآنی نقل شود کہ افزون بر آنکہ نور جدیدی بر رخسار این بحث می‌افکند، وجہی دیگر از آن را نیز عیان می‌سازد. حضرت عبدالبہاء در این لوح توجه عموم اہل بہاء را در معنای این آیہ بہ حضرت بہاء اللہ و حضرت اعلیٰ معطوف می‌فرماید و نور را در این دو ظہور واحد میدانند:

«این است عقیدہ ثابتہ راسخہ و حقیقت معتقدات واضحہ صریحہ این عبد و اہل ملکوت ابہی کہ جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس حقیقت لامع از برج حقیقت، یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجہ رحمانیت و این مشکوت وحدانیت ساطع و لامع (اللہ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ) و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد ہم در این زجاجہ فردانیت ساطع و ہم در این مشکات وحدانیت ظاہر و واضح و لامع، ولی مشکات مقتبس از زجاجہ چہ نور حقیقت در زجاجہ رحمانیت ساطع و از زجاج و ہاج فائض بر مشکات چون سراج و مقام مبشری بہ

این برهان محقق می‌گردد. این مشکات شمس آفاق است و این زجاج نیر اعظم اشراق. این مشکات مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملاء اعلیٰ. این است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدد به حسب ظاهر باز حقیقت واحد بودند و کینونت واحد. جوهر توحید بودند و سازج تفرید. چون در نور نگری نور واحد بود، چه که در زجاج و مشکات هر دو ساطع، و چون به هویت نگری تعدد مشاهده شود و زجاج و مشکات بینی و همچنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه به درجه‌ای لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت به قسمی تعاکس یافته که حقیقت وحده تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)

رق الزجاج و رقت الخمر و تعاکسا فتشابه الامر

و کانه خمر و لا قدح و کانهما قدح و لا خمر

نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته. این است که میفرماید ایاکم ان تذکرونی فی آیتین ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت؛ و مادون این دو شمس، حقیقت کل عباد له و کل بامره یعملون. حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور بازغ بودند و کوکب شارق جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه و البته صد هزارانی انا الله از فم مطهرش صادر، با وجود این کینونه لا تحکی الا عن الله ربها و کان مظهرها بدیعا و عبدا وفیا و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقه ثابتة راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح»^{۷۶}

یادداشت‌ها

۱- نکته این است که تعیین دوره مکانی به نوعی و تا حدودی اشاره به تاریخ نزول اثر نیز می‌گردد. اگرچه اهتمام در تعیین زمان نزول توقیعات حضرت اعلیٰ کاری بس دشوار است ولی برخی از این توقیعات حاوی این قیود زمانی نیز هست. برای مثال زمان نزول آثار نظیر تفسیر سورة یوسف و تفسیر سورة العصر و سورة کوثر و نیز بیان فارسی تا حدودی معلوم است.

۲- تاريخ نبيل، ص ۱۱۲ و نیز تاريخ حضرت باب، نصرت الله محمد حسینی، کانادا، ص ۶۵۵.

۳- عهد/علی، ابوالقاسم افغان، نشر وانورد، انگلستان، ۲۰۰۱ م، ص ۲۷۳.

۴- ما برای این توقیع دو نسخه در اختیار داشتیم که تنها به یکی از آنها در این مقاله اشاره می‌شود: توقیعات حضرت/علی، نسخه خطی مورخ سابع عشرین محرم الحرام سنه ۱۳۳۱ احادی و ثلاثین و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة. این نسخه شامل ۵۷۶ صفحه و حدود ۱۲۰ فقره از توقیعات در آن ثبت شده است. فهرستی در آخر نسخه برای توقیعات مندرج در آن یاد شده است که البته با قید صفحات معلوم است. تفسیر آیه نور در این نسخه دومین توقیع و صفحات ۱۰ تا ۲۶ را به خود اختصاص داده است. از این بعد به این توقیع تحت عنوان توقیع تفسیر نور اشاره میشود و شماره صفحات مربوط به همین نسخه است.

۵- این تفسیر سوره قدر در دست است. این اثر به نام تفسیر سوره قدر معروف و شامل عبارات است که برخی، نظیر فاضل مازندرانی، به آن اشاره کرده است (بنگرید به اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۷۲). نباید این اثر را با بیان مسئله قدر اشتباه گرفت، زیرا یکی از اولین توقیعات حضرت/علی شامل اسئله بیست و چهارگانه است که مؤمنان اولیه از حضرتش استفسار کردند که شامل موضوعات متنوعی است. تفسیر حدیث جاریه و تفسیر حدیث ما الحقیقه و تفسیر من عرف نفسه را پیش از این راقم این سطور در مقالات جداگانه‌ای معرفی کرد. دومین توقیع از این بیست و چهار توقیع مربوط به مسئله قدر است: «فی بیان مسئله القدر قال الله تعالی الذی خلق فسوی و الذی قدر...»

۶- توقیع تفسیر نور / ۱۷، یعنی من بیت و ارکان آن هستم و چون در آن جز ظهور حقیقت دیده نمی‌شود دوست ندارم که به ذکر ارکان اربعه، یعنی احمد احسایی و سید کاظم رشتی و خودم و شخص تو، پردازم زیرا این مراتب در مقام غیریت معنا می‌یابد، با آنکه وی در مقام طلعت صرف است که همان حقیقت اول و آخر و ظاهر و باطن است.

۷- توقیع تفسیر نور / ۲۲.

۸- قرآن: سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵. یعنی "خداوند نور آسمانها و زمین است. مثل نور مانند مشکاتی است که در آن مصباح است و مصباح در زجاجه است و زجاجه مانند کوبی است که می درخشد و از شجره مبارکه زیتون نور می گیرد که این شجره نه شرقی است و نه غربی. نزدیک است که روغنش بتابد ولو آنکه به آتش نرسیده باشد که نور در نور است و خداوند هر کسی را بخواهد بر نور خویش هدایت می فرماید." برای ترجمه آن بنگرید به میبدی، کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۲۱.

۹- در همین قرائت کلمه نور اختلاف است، برخی نور و برخی نیز نور به صیغه ماضی خوانده اند. مستملی بخاری میگوید: «باز دیگر گفت الله نور السموات و الارض. بیشتر اهل تفسیر بر دو قول اند. گروهی نور اینجا منور گفتند و چون منور وی بود راه نماینده وی بود که بی نور راه نتوان بردن و لکن راه نماینده نور نباشد چه منور باشد. و گروهی نور اینجا هادی گفتند اگر این تأویل باشد خود تفسیر به کار نیاید چون خبر داد که منور هفت آسمان و زمین و هادی ایشان من ام باطل گشت اندر کونین غیر وی منور یا هادی باشد.» مستملی بخاری، شرح التعریف لمذهب اهل التصوف، ج ۲، به اهتمام محمد روشن، چ ۱، نشر اساطیر، ۱۳۶۳ ش، صص ۷۰۹-۷۱۰.

۱۰- سلمی، مجموعه آثار سلمی، به اهتمام نصرالله پورجوادی، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۴۴. این بخش از تفسیر امام جعفر صادق را استاد پل نویا با روشی علمی و دقیق تصحیح انتقادی کرده است.

۱۱- همان پیشین، ص ۴۳. نکته دیگر این است که آنچه انتساب این اثر را به امام مشکوک می نماید همین اعتناء به خلفای راشدین است که نشان میدهد علائق سلمی در این امر دخیل بوده است.

۱۲- همان پیشین، ص ۱۰۱. ابن عطاء می نویسد: الله نور السموات و الارض قال ابن عطاء زين الله تعالى جده السموات باثني عشر برجاً و هو الحمل و الثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت و زين قلوب المؤمنين باثنتي عشرة خصلة الذهن و الانتباه و الشرح و العقل و المعرفة و اليقين و الفهم و البصيرة و حياة القلب و الخوف و الرجاء و

الحیاء فدامت هذه البروج قائمة كان العالم على النظام و السعة و كذلك ما دامت هذه الخصال قائمة فی قلب العارف كان فيه نور العافية و حلاوة العبادة.

۱۳- همان پیشین، ص ۲۶۶.

۱۴- ابن عربی، فتوحات/المکیة، ج ۲، به اهتمام عثمان اسماعیل یحیی، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۷۲م، ص ۳۵۰. او در این اثر از نور به وجود اجسام نوری می‌رسد و اثبات می‌کند که برخی از اجسام از جنس نور می‌باشند (همان/ص ۳۵۱).

۱۵- بنگرید به آملی، جامع/الاسرار، به اهتمام هانری کربن، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش، صص ۵۴ و ۱۱۵ و ۱۵۳ و ۱۶۴ و بسیاری دیگر. او نور را همان وجود می‌گیرد (همان/ص ۵۴).

۱۶- این اثر خوشبختانه به فارسی ترجمه شده است، غزالی، مشکوة/الانوار، ترجمه صادق آینه‌وند، امیر کبیر، ۱۳۶۲ش. از دیرباز بر امام محمد غزالی ایراد می‌گرفتند که نام نور را بر خداوند اطلاق کرده است و این معنا را هم در مشکوة/الانوار و هم در کیمیای سعادت به کار برده است. برخی نیز به این ایرادات جواب گفته‌اند نظیر رشیدالدین که اثر وی هنوز در دست است. بنگرید به مهدی محقق، بیست گفتار، نشر انتشار، ۱۳۶۵ش، ص ۸۷ به بعد.

۱۷- نیکبختانه این اثر به طبع رسیده است، ملاصدرا، تفسیر آیه نور، به اهتمام و ترجمه محمد خواجوی، نشر مولا، ۱۳۶۵ش.

۱۸- این اثر دو بار منتشر شده است، شیخ احمد احسائی، جوامع/الکلم، نشر تبریز، ۱۲۷۳، ص ۲۲۳، و نیز احسائی، مجموعه رسائل، شماره ۳۰، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۴ش، ص ۱۱۲ به بعد.

۱۹- سید کاظم رشتی، مجمع/الرسائل، ۱۲۷۵ق.

۲۰- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ب.

۲۱- اصل آیات تورات، پیدایش ۱ / ۵- این است «در ابتدا خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید

که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را روز
نامید و تاریکی را شب نامید و شام بود و صبح بود و روزی اول.»

۲۲- برای تفصیل این معنا بنگرید به عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری
ایرانیان، بخش دوم: از رودکی تا سهروردی، ج ۲، نشر شرکت مؤلفان و مترجمان،
چ ۱، ۱۳۵۷ ش، ص ۸۴۰ به بعد.

۲۳- بنگرید به سمعانی، روح‌الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به اهتمام
نجیب مایل هروی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش، ص ۵۸۶ که در اینجا به
صراحت نور را اسم الهی می‌نامد و آن را به تفصیل معنا می‌کند.

۲۴- بهاء ولد، معارف بهاء ولد، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، نشر طهوری، چ ۲،
۱۳۵۴ ش، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲۵- ابرقوهی، مجمع‌البحرین، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر مولی، ۱۳۶۴ ش،
ص ۳۷۴ به بعد.

۲۶- عطار، تذکرة الاولیاء، به اهتمام نیکلسون، لیدن، هلند، ۱۹۰۷ م، ج ۱،
ص ۱۰۷. می‌گویند که این الله نور السموات و الارض نور یقین است و البته دلیل
بر نور خود نور است، چنانکه مولانا گفت آفتاب آمد دلیل آفتاب. گفته شد که
نور سبب معرفت است زیرا خداوند دانایی را به علم تسمیه کرده است، العلم نور
يقذفه الله فی قلب من یشاء. برای تفصیل بنگرید به قاسم غنی، تاریخ تصوف در
اسلام، ج ۲، زوار، ۱۳۵۵ ش، ص ۳۶۵.

۲۷- از جمله مستملی بخاری؛ شرح‌التعرف لمذهب اهل التصوف، به اهتمام
محمد روشن، نشر اساطیر، ۱۳۶۳ ش، ص ۷۲؛ می‌گوید: «پس دل صافی باید تا
بتوان دیدن. و صفای دل آن باشد که از کدورت رعونات او را پاک گرداند و
کدورات و رعونات مختلف‌اند، چون حبّ دنیا و طلب ریاست و شهوت طبع و
ریای خلق و عجب نفس و آنچه بدین ماند. هر دلی که در او از این چیزها چیزی
قرار گیرد تیره گردد و از دیدار باز ماند. چون از این همه خالی گشت روشن گردد
و همه چیزها بیند و آنچه بیند راست بیند، از بهر آنکه پیغامبر گفت فانه ينظر بنور
الله تعالی و نور خدا خطا نکند و نور خدا را هیچ چیز حجاب نکند.»

- ۲۸- احمد غزالی، بحر الحقیقه، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۶ ش، ص ۷۳ به بعد.
- ۲۹- ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ترجمۀ حسن ملشکاهی، نشر سروش، ۱۴۶۲ ش، صص ۱۸۶-۱۸۹.
- ۳۰- ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، نشر دارالهدایه قم، بی تاریخ، ص ۲۷۸. این موضوع آن قدر نظر ملاهادی را به خود جلب کرد که در دیگر آثار خود به آن اشاره کرده است. بنگرید به سبزواری، اسرارالحکم، ج ۱-۲، نشر اسلامی، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۰۷ به بعد.
- ۳۱- از جمله شارح توانای مثنوی شریف، خوارزمی می نویسد: «ظهور هر چیزی به بصیرت باطنه را به حضرت الهی است که نور حقیقی است کما قال سبحانه الله نور السموات و الارض ... اما نور الهی را که بی افاضۀ او هیچ موجود را وجود نیست کما نطق به الحديث ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیه من نوره آن نور را غیبت متصور نیست.» خوارزمی، جواهر الانوار و زواهر الانوار، ج ۲، به اهتمام محمدجواد شریعت، نشر زوار، ۱۳۸۴ ش، ص ۴۹۹.
- ۳۲- تابعان ابن عربی بعد از وی سعی کردند تا این مفاهیم را استوار دارند و گفتند که عقل اوّل و تجلّی ساری و رق منشور و نور مرشوش و حقیقت محمدیه و علویه و رحمت واسعه و تجلّی فعلی و ارادۀ فعلی و مشیّت و حق مخلوق به و اضافی اشراقی حق و وجود عام و وجود کلّی و مطلق اسماء یک حقیقت است. جلال الدین آشتیانی، شرح مقدمۀ قیصری، نشر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۶۰. ولی باید افزود که پیش از وی، محمدکاظم عصار در علم الحديث، ص ۴۴ به بعد در این خصوص مطلب را کامل گفته بود: «مثلا عقل نامیده می شود از جهت آنکه به منزله عقل و قیدی برای وجود مطلق است؛ صادر اولش گویند به اعتبار آنکه اول اثر و معلول حضرت حق است که اول من قرع باب الاحدية هو العقل نور، قاهرش دانند لظهوره فی نفسه و مظهریته لما دونه، آن را عقل کل خوانند به اعتبار اشتغال بر کلیات وسیعه و احاطه بر آنها. روح خوانندش از جهت آنکه حیات تمام اشیاء و موجودات ممکنه قائم به اوست، قلم اعلیٰ به واسطۀ آنکه در احوال نفوس کلیه نقوش حقایق و معارف به وسیله او رسم

می شود بالجمله کلمه طیبه و کن وجودی، مشیت مطلقه، رحمت واسعه، فیض منبسط، و غیره هر یک به اعتبار جهتی از جهات عقل است بدون اختلاف در مسمیات به این الفاظ در بعضی از اخبار به عنوان اسم مرسوم گردیده است.»
۳۳- شرح مقدمه قیصری، ص ۵۵۹.

۳۴- قانونی، تفسیر فاتحه الکتاب، حیدرآباد دکن، ۱۳۱۰ق، ص ۴۵ به بعد. در جایی به صراحت میگوید: «ان العلم الصحيح الذی هو النور الکاشف للاشیاء عند المحققین من اهل الله و خاصته عبارة عن تجلی الهی فی حضرة نور ذاته» (همان/ص ۴۸).

۳۵- برای اندیشه های سهروردی باید به اصل کتاب وی حکمة الاشراق رجوع کرد؛ سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱-۳، به اهتمام هانری کرین و محمد معین، نشر انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰ش. برای تفصیل عقاید وی بنگرید به شروح حکمة الاشراق از نفوسی نظیر قطب الدین شیرازی یا شهرزوری یا ریزی که نیکبختانه تمامی آنها منتشر شده است.

۳۶- بنگرید به م م شریف، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جمعی از مترجمان، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۵۴۴.

۳۷- مولانا، مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، نشر روزنه، ۱۳۷۸ش، ص ۵۰۷، دفتر ۴، بیت ۴۱۵.

۳۸- برای تفصیل بنگرید به جلال همایی، مولوی نامه، نشر آگاه، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳۹- مولانا می گوید اگر آدمی به صفای دل برسد می تواند چون سدره ای گردد که خداوند خود را به شکل آتش در آن ظاهر می سازد، درست مانند بوته آتشی که بر موسی ظاهر شد. در حقیقت این آتش همان نور خداست که ظهور پیدا کرده است. آدمی زجاجه و شمع و مشکات است که نور از آن بیرون می تراود. تن او مشکات و دل او زجاجه است که نور ازلی از وی تابان می شود. بنگرید به آن ماری شیمل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش، ص ۴۳۸ به بعد.

۴۰- مثنوی معنوی، دفتر ۱، ص ۳۱، بیت ۶۸۰ به بعد. در ضمن باید گفت برای اهمیت این تمثیل از نظر مولانا بنگرید به عبدالحسین زرین کوب، بحر در کوزه، نشر علمی، ۱۳۶۶ش، ص ۲۰۰ به بعد.

۴۱- علاءالدوله سمنانی، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش، ص ۳۰۱ به بعد.

۴۲- بنگرید به اربعه کتب اسماعیلیه، به اهتمام ر. شرتوتمان، المجمع العلمي غوتینغن، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، لبنان، الطبعة الاولى، ۲۰۰۲م، ص ۱۱۱ به بعد.

۴۳- از جمله این توابع می توان توقع خطاب به محمدشاه را یاد کرد که بخشی از این توقع عیناً در توقع محمدشاه نیز آمده است. بنگرید به حضرت اعلی، منتخباتی از توابع مبارکه، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ب، ص ۷۷ به بعد.

۴۴- حضرت اعلی، بیان فارسی، بی تاریخ و محل طبع، صفحه ۶۷، باب ۱۷ از واحد ۲.

۴۵- مثنوی معنوی، دفتر ۴، ص ۶۱۳، بیت ۳۲۲۳ به بعد.

۴۶- عین القضاة همدانی، تمهیدات، به اهتمام عقیف عسیران، نشر منوچهری، ۱۳۵۵ش، صص ۲۶۶-۲۶۸.

۴۷- عین القضاة می گوید: «خد و خال این شاهد شنیدی ... آن نور ابلیس است که از آن زلف، این شاهد عبارت کرده اند و نسبت با نور الهی ظلمت خوانند و اگر نه، نور است دریغا مگر که ابوالحسن بستی با تو نگفته است و تو از او این بیت ها نشنیده ای؟»

دیدیم نهان گیتی و اهل دو جهان و ز علت و عار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه ز لا نقط برتر دان ز آن نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
دانی که آن نور سیاه چیست؟ و کان من الکافرین خلعت او آمده است.» (همان
قبلی / صص ۱۱۸-۱۱۹). باید همین جا گفت که عین القضاة در نامه های خویش
به این رباعی از بستی و نیز نور سیاه اشاره دارد و فاش می گوید که حتی این نور
سیاه که گاه به شکل نهنگ سفید بر وی عرضه می گردد مأخوذ از اسماء قهریه
خداست، ولی فهم آن بسیار دشوار است. بنگرید به عین القضاة، نامه ها، ج ۲، به

اهتمام عفيف عسيران و منزولى، نشر زوار، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۵۴ به بعد. در خصوص ابوالحسن بستی نیز بنگريد به دكتور نصرالله پورجوادی، زندگى و آثار شيخ ابوالحسن بستی، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ۱۳۶۴ ش.

۴۸- مثنوى، دفتر دوم، ص ۱۶۶، بيت ۸۰ به بعد.

۴۹- بيان فارسى باب ۱۷ از واحد ۲ مبتنى بر همين اندیشه است كه مركز ميثاق مى فرمايند «نعيم روح قرب جمال قديم است و جحيم بعد از آن نور مين. كمال و نقص است و علويت و اسفلت و نورانيت و ظلمانيت.» مائده آسمانى، ج ۲، ص ۱۶۰.

۵۰- ما پيش از اين در مقاله اى به تفصيل اين حديث را توضيح داديم. بنگريد به فريدالدين رادمهر، ما الحقيقه، سفينه عرفان، شماره ۶، ۲۰۰۲ م، ص ۱۲۲ به بعد.

۵۱- براى اين حديث بنگريد به مجلسى، بحار الانوار ۱-۱۱۰، به اهتمام گروهى از محققان، نشر قم، ۱۴۲۲ هـ، ج ۸، ص ۲۸۳، و نیز ج ۵۳، ص ۱۰۴. و نیز براى اشاره صريح به يوم القيامة نیز بنگريد به همان، ج ۵۴، ص ۲۱۹، و ج ۵۶، ص ۳۰۶. گفتنى است كه اين عدد ۵۰ هزار سال در اصل در قرآن نازل شده است: "تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ" (قرآن، سوره المعارج (۷۰)، آيه ۴).

۵۲- ملامحسن فيض، تفسير الصافى، ج ۴، مؤسسه الاعلمى للطباعة و النشر، بيروت، ۱۹۸۲ م، ص ۲۲۵.

۵۳- همان، ج ۴، ص ۲۲۵. ملامحسن ميگويد كه اين ۵۰ هزار سال به مقامات قيامت اشاره دارد «عن الصادق ع ان للقيامة خمسين موقفا كل موقف مقام الف سنة ثم تلا فى يوم تعرج...».

۵۴- حضرت بهاء الله نیز به همين كلام اهل بهاء را دعوت فرمودند: «ان استقم حين الذى يدخل عليك احد من حزب الشيطان ليمنعك عن الله ربك الرحمن اذا تمسك بعروتي و استمدد من فضلى و عنايتى و قل اعوذ بك من شر الشيطان الرجيم.» حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، ج ۱ (كتاب مبین) به خط زين المقربين، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ص ۱۲۸.

- ۵۵- توقيع تفسير نور، ص ۱۴. يعنى مظهر رحمت تام در اين اسم همانى است كه با تو كلام مى راند. در باره مقام كلمه در اديان الهى بنگريد به فريدالدين رادمهر، ارباب حكمت در لوح حكمت، نشر كانادا، ۲۰۰۳ م، ص ۲۲۱ به بعد.
- ۵۶- عبدالحميد اشراق خاوري، مائده آسمانى، ج ۷، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۷ ب، ص ۱۹.
- ۵۷- عبدالحميد اشراق خاوري، رحيق مختوم، ج ۲، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۹ ب، ص ۷۷.
- ۵۸- آثار قلم اعلى، ج ۱، صص ۲۳۱-۲۳۳. زيرا اصل نار انكار آيات است. امر و خلق، ج ۲، ص ۵۰۵.
- ۵۹- فاضل مازندراني، امر و خلق، ج ۱-۲، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۱۹ ب، صص ۵۰۵-۵۰۶.
- ۶۰- براى نمونه اى از اين الواح بنگريد به حضرت بهاء الله، لئالى الحكمة، ج ۳، دارالنشر للبرازيل، ۲۰۰۱ م، ص ۷۵ به بعد. براى معانى كلمه هو نيز بنگريد به فريدالدين رادمهر، بيشه اندیشه ها، نه مقاله، آلمان، ۲۰۰۷ م، مقاله طنين ناقوس بانگ ياهو.
- ۶۱- عزيزالدين نسفى، الانسان الكامل، به اهتمام ماريژان موله، نشر طهورى، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۲۱. بايد افزود كه يكي از بهترين تفاسير در خصوص آيه نور به وسيله همين نسفى در همين كتاب صورت گرفته است (همان/ص ۲۸۵ به بعد).
- ۶۲- براى اين اثر وى بنگريد به مجله معارف، نشر دانشگاهى، دوره سوم، شماره ۳، سال ۱۳۶۵ ش، ص ۸۲ به بعد. اسم اثر وى جواهرالكنوز است و اين مطلب را مى توان در ص ۸۸ همين منبع يافت.
- ۶۳- بنگريد به حافظ رجب البرسى، مشارق انواراليقين، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان، ص ۶۶؛ و براى توضيح اين مقوله نيز بنگريد به ملا محسن فيض، علم اليقين، ج ۲، نشر بيدار قم، ۱۳۵۸ ش، ص ۶۰۹.
- ۶۴- توقيع تفسير آيه نور، ص ۱۷. دقت كنيد كه در اينجا حضرت از زبان خدا نداى انى انا الله بلند مى فرمايند، و اين دقيقه پيش از اين به وسيله عارفان توضيح

داده شده است. بنگرید به روزبہان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، به اهتمام ہانری کربن، نشر طہوری، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۱۱ به بہد.

۶۵- حضرت بہاء اللہ، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، موسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ص ۱۴۶؛ و نیز آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، نشر دانداس کانادا، ۲۰۰۲ م، صص ۳۰۳-۳۰۵. برای شرح کامل چہار وادی بنگرید بہ فرید الدین رادمہر، سموات سلوک، نشر طہران، بی تاریخ، ص ۲۲۳ بہ بعد.

۶۶- توقیع تفسیر آیہ نور، ص ۱۷.

۶۷- حافظ رجب البرسی، مشارق انوار الیقین، صص ۱۴۶ تا ۱۷۰. از جملہ میفرماید «انا الفاروق الاعظم انا المتکلم بالوحي و انا صاحب النجوم و انا مدبرها بامر ربی ... انا الاول انا الآخر انا الظاهر انا الباطن انا مع الکور قبل الکور و انا مع الدور قبل الدور انا مع القلم قبل القلم ...»

۶۸- برای تفصیل بنگرید بہ فرید الدین رادمہر، بیشہ اندیشہ ہا، نہ مقالہ، نشر آلمان؛ ۲۰۰۸ م. اما برای نمونہ ای از عنصر آتش در تفکر عارفان مسیحی بنگرید بہ مواعظ ہیو از سنت ویکتور، Hug of St. Victor عارف برجستہ مسیحی (۱۰۹۶-۱۱۴۱ م) کہ نمونہ ای از نشر وی را می توان در کتاب زیر یافت:

James S. Cutsinger, *Not of this World: A treasury of Christian Mysticism*, World Wisdom, 2003, pp.19-21

۶۹- طبرسی، مجمع البیان، ج ۷-۸، دارالمعرفہ بیروت، ۱۹۸۶ م، ص ۲۲۶ (اللہ نور السموات و الارض اختلف فی معنای علی وجوہ احدها اللہ ہادی السموات و الارض الی ما فیہ من مصالحہم عن ابن عباس و الثانی اللہ منور السموات و الارض بالشمس و القمر و النجوم عن الحسن و ابی عالیہ و ضحاک و الثالث مزین السموات بالملائکۃ مزین الارض بالانبیاء و العلماء عن ابی بن کعب). همان، ص ۲۲۴. یعنی سہ معنی برای نور گفتہ شدہ است، یکی نور بہ معنی ہدایت و دومی بہ معنی روشنی بخش و سومی بہ معنای زینت بخش است.

۷۰- قرآن، آل عمران (۳)، آیات ۲۶-۲۷. برای تفسیر این آیہ بنگرید بہ مجمع البیان، ج ۱-۲، ص ۳۳۴ بہ بعد.

۷۱- حضرت عبدالبهاء، رساله سياسيه، بی تاريخ، طهران، ص ۴۲، و نیز برای شرح رساله بنگرید به فریدالدین رادمهر، کتاب سیاست، نشر طهران، ۲۰۰۳، ص ۲۲۱ به بعد.

۷۲- حضرت اعلیٰ، منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولیٰ، به اهتمام حبیب طاهرزاده، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ ب، ص ۲۶.

۷۳- سید حسین آل هاشمی، مجمع التفاسیر، ج ۲، طبع سعادت کرمان، ۱۳۵۵ ش، ص ۹۶ و نیز جوامع الکلم، ج ۱، ص ۱۲۲، و نیز شیخ احمد احسائی، مجمع الرسائل، شماره ۳۰، سعادت کرمان، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۱۲ به بعد.

۷۴- برای برخی از مقامات دعا و نیز دعاهاى مربوط به نور در دین یهودی بنگرید به گرشوم شولم، جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ترجمه فریدالدین رادمهر، نشر نیلوفر، ۱۳۸۵ ش.

۷۵- عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به اهتمام جلال همایی، نشر محمودی، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۷۶- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، به اهتمام زکی الکردی؛ مطبعة الكردستان العلمیة، ۱۳۳۰ هـ ق؛ صص ۲۵۰-۲۵۲.

سخنی درباره لوح ملا عبدالرزاق

علاءالدین قدس جو رابچی

یکی از الواح نازله از قلم حضرت بهاءالله در دوره اقامت در شهر ادرنه (ارض سر) در سالهای ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ ه.ق.، برابر با ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ میلادی، لوحی است مصدر به «بسم الله الاقدس الاعظم الاعلی» و با مطلع: «مکتوب آن جناب به منظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع»، که در سی و چهار صفحه به خط مشکین قلم در مجموعه اقتدارات چاپ هندوستان مندرج است.

این لوح مبارک به اعزاز یکی از مؤمنین اهل قزوین موسوم به ملا عبدالرزاق و در پاسخ به پرسشهای مطروحه در عریضه اوست.

مکان صدور این لوح چنانکه در متن آن آمده است ارض سر یعنی ادرنه است، آنجا که می فرماید: «قسم به نقطه اولیه که طلعت احدیه از احزان وارده و سد سبل به اغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و به شأنی بلایا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سر سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربک العزیز الوهاب». (اقتدارات، ص ۷۴)

زمان نزول این لوح بین سالهای ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۶ ه.ق. (۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ میلادی) و چنانکه در متن لوح بدان اشارت رفته بعد از نزول کتاب بدیع بوده است: «فاعلم بان الفرق بین الاسمین ما یری بین الاعظم و العظیم. و هذا ما بینه محبوبی من قبل و انا ذکرناه فی کتاب بدیع». (اقتدارات، ص ۶۱)

حضرت بهاءالله در یکی از الواح به امضای خادم درباره «کتاب بدیع» چنین میفرماید: «کتاب بدیع که از لسان یکی از احبّا از مصدر وحی نازل شده، کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی بعنوان آقا محمد علی اصفهانی صدور یافت». (اسرارالآثار، ج ۲، ص ۳۲)

و نیز حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع در فصل ادرنه در این باره چنین میفرماید: «یکی دیگر از آثار مهمّه بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی^۱ و رفع شبهات اهل بیان نازل شده و بمنزله کتاب ايقان است که در اثبات حقایق امر حضرت باب از قلم اعلیٰ صادر گردیده».

توضیح آنکه میرزا مهدی رشتی یا گیلانی در اصفهان با آقا محمدعلی تنباکوفروش اصفهانی معاشر شد و بعد در طهران به آئین حضرت باب گروید و سپس در اسلامبول رحل اقامت افکند و به میرزا یحیی ازل پیوست و در آنجا از سوی حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، سفیر ایران در اسلامبول، قاضی شیعیان ایرانی گردید. نامبرده در سال ۱۲۸۳ ه.ق. (۱۸۶۵ میلادی) نامه‌ای اعتراض‌آمیز و شبهه‌انگیز و انباشته از تهمت و افترا نسبت به حضرت بهاءالله و دعوی ایشان نگاشت و برای آقا محمدعلی تنباکوفروش اصفهانی از خادمان آن حضرت در آن زمان در ادرنه فرستاد و حضرت بهاءالله کتاب بدیع را در پاسخ به مطالب مندرج در نامه او به اسم آقا محمدعلی تنباکوفروش، نازل فرمود.

باری، ملا عبدالرزاق فرزند آخوند ملا عبد الرحیم قزوینی بود و جناب شیخ کاظم سمندر در کتاب تاریخ سمندر درباره این پدر و پسر چنین آورده است: «و از جمله علمای محترم جناب آقاخوند ملا عبد الرحیم قزوینی ملا باشی حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بودند که بعد از مجاهدات و مذاکرات و زیارت کلمات و آیات از امر نقطه بیان جلّ ذکره اطمینان حاصل نموده به ذکر ذکرالله و تبلیغ امرالله مشغول بودند و در وقتی هم از ازل سؤالاتی نموده و جوابهایی نامعقول شنیده بودند تا اعلان امرالله شده کَرّه آخری این شخص با تقوی به کمال تدقیق رسیدگی و تحقیق نموده با نهایت اقتدار در امرالله ثابت و راسخ شده به تبلیغ و خدمت و تألیف و محبت قیام نمودند و در قریه کَکِن ابتدا ایشان تخم محبت الله و ایمان کاشتند و پسرهای متعدّد داشتند، اعلم و اکمل و افضل آنها مرحوم مبرور آخوند

ملاً عبدالرزاق علیه رضوان الله بود که مسائل فرق بین قائم و قیوم و بقای تشخص و تعین و شعور در ارواح انسان بعد از صعود و ابتدای ایجاد عالم را از جمال قدم سؤال نمود و جواب مفصل نازل و در بعضی کتب مطبوعه مندرج است. هر دو در قزوین صعود نمودند علیهما رحمة الله و غفرانه». (صص ۲۲۱ و ۲۳۲)

باری، پرسش‌های چهارگانه ملا عبدالرزاق از حضرت بهاء الله در عریضه تقدیمی از این قرار است:

پرسش اول، در فرق قائم و قیوم؟

پرسش دوم، بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری ...، آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می‌شود؟

پرسش سوم، از چگونگی خلق؟

پرسش چهارم، چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک پیش از آنکه به سؤالات ملا عبدالرزاق جواب عنایت فرماید، در مقدمه و پیش‌گفتار، به چگونگی افکار و آراء و اقوال و اعمال اهل بیان اشارت می‌نماید و یادآور می‌شود که با همه آن سفارش‌ها و توصیه‌ها و نصایح و اندرزهای حضرت نقطه اولی در کتب و آثار درباره موعود بیان، «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ»، اهل بیان چه برداشت و استنباط نادرست و بی‌مایه و چه عکس‌العمل و واکنش مخالف و ستیزه‌جویانه به هنگام ظهور او از خود ظاهر و آشکار ساخته‌اند! و از جمله چنین می‌فرماید: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ» که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می‌نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر مُنزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی به مظاهر الهیه وارد نیاورده ...» (اقتدارات، ص ۴۹)

باری، حضرت بهاء الله پس از بیان یک مقدمه روشنگرانه و پندآموزنده به اهل بیان، به یک‌یک پرسش‌های چهارگانه ملا عبدالرزاق پاسخ می‌فرماید.

نگاهی به مضامین لوح عبدالرزاق

لوح عبدالرزاق را می‌توان در دو بخش جداگانه به شرح زیر مورد بررسی و مطالعه قرار داد:

بخش اول زیر عنوان: «درباره پیش‌گفتار لوح عبدالرزاق»

بخش دوم زیر عنوان: «درباره پاسخ به پرسش‌های عبدالرزاق»

بخش اول: «درباره پیش‌گفتار لوح عبدالرزاق»

حضرت بهاءالله، چنانکه در مقدمه این مقاله گفته آمد، پیش از آنکه به پرسش‌های مطروحه پاسخ دهند در ضمن هفده صفحه از سی و چهار صفحه این لوح درباره پندار و گفتار و کردار اهل بیان و همچنین در نصیحت و هدایت آنان و نیز در توجیه و توضیح برخی از بشارات و اشارات و حقایق مندرج در آثار و نوشته‌های حضرت نقطه اولی درباره ظهور موعود بیان و عظمت شأن و مقام او و سرانجام در اثبات حقانیت و راستی ظهورشان بعنوان ظهور «مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ»، مطالبی بیان می‌فرمایند که ما در اینجا در نه موضوع بطور اختصار و کوتاه به شرح آن می‌پردازیم:

موضوع اول: در اینکه اهل بیان مقصود از ظهور و رسالت حضرت نقطه اولی را درک نکرده‌اند: اگر مقصود را بیان توحید و یگانگی ذات الهی دانند، این مطلب تازه‌ای نبوده است، زیرا همه مظاهر مقدسه حکایت از این اصل و حقیقت نموده‌اند. چنانچه مقصود را نزول حدود و احکام ظاهره شناسند، این نیز موضوع جدیدی نبوده است، از آنجائیکه همه پیامبران در گذشته ایام از سوی حضرت پروردگار کم و بیش مأمور به انجام این امر و اجرای این وظیفه بوده‌اند. بلکه همه هدف و مقصود از ظهور حضرت نقطه اولی و نزول کتاب بیان و آیات نازله در آن، بشارت به ظهور مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ و آماده‌نمودن اهل بیان و اخذ عهد و پیمان وفاداری به او از آنان بوده است و نه جز آن!

حضرت باب در باب هشتم از واحد پنجم کتاب بیان در این باره چنین می‌فرماید: «قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ اگر کسی یک

آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند ... و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود».

موضوع دوم: درباره اینکه هرچند بواسطه این ظهور اعظم، بیان و آنچه در آن است محقق شده و نام نقطه بیان والا و بلندآوازه گردیده و آثار و نشانه‌های آن حضرت در خاور و باختر انتشار یافته، با این همه رؤسای اهل بیان برآنند که بهاءالله بیان را نسخ کرده تا از این رهگذر در قلوب مؤمنان شک و شبهه اندازند و برای اثبات مرجعیت و خداگونه بودن «عجل» یعنی میرزا یحیی تلاش و کوششی نمایند.

توضیح آنکه: بنا بر آنچه که در قرآن، سوره «طه» آمده است، سامری نام کسی است که در هنگام غیبت حضرت موسی و بودن او در کوه طور، از زر و زیور اسرائیلیان گوساله (عجل) زرینی بساخت و آنان را بجای «یهوه» به عبادت و پرستش آن فراخواند. اما در تورات، سفر خروج، باب سی و دوم، هارون برادر حضرت موسی را سازنده گوساله زرین نوشته است.

به هر ترتیب در آثار حضرت بهاءالله مقصود از «سامری» سید محمد اصفهانی است که به تحریک و وسوسه و اغوای او «عجل» یعنی میرزا یحیی ازل مدعی جانشینی و وصایت حضرت باب شد و به دشمنی و مخالفت با حضرت بهاءالله قد برافراشت و سرانجام حتی قدم فراتر نهاد و ادعای مظهریت نیز نمود.

افزون بر این با آنکه اهل بیان بر این باور و اعتقادند که بالاترین مرتبه عرفان در کتاب بیان مقام توحید است، با این همه هنوز بدان مرحله و جایگاه نرسیده‌اند که مظاهر مقدسه را یک مظهر دانند و احکامشان را یک حکم شمرند.

حضرت نقطه اولی در کتاب بیان، باب دوم از واحد اول، چنین می‌فرماید: «اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شده به ظهورالله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند، زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن».

موضوع سوم: در اینکه ظهور مظاهر الهی منوط و وابسته به نسخ احکام و حدود شریعت پیشین نبوده و نیست و چه بسا از پیامبران آمده‌اند و تأیید حدود و احکام شرایع قبل را نموده و مجری داشته‌اند، زیرا حکم مظهر قبل همان حکم مظهر بعد است که از پیش وضع گردیده است. از این رو اگر کسی مابین مظاهر ظهور و احکام الهی فرق و تفاوتی گذارد و فصل و جدائی قائل شود، از مرتبه و مقام توحید بیرون شده است. از این رو است که حضرت نقطه اولی در کتاب بیان، باب پانزدهم از واحد اول، می‌فرماید: «در اینکه حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است».

موضوع چهارم: در اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق «نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود، لو کنتم تعرفون. جمیع امور معلّق است به مشیّت الهی و اراده آن سلطان حقیقی، چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیّت رحمن نازل شود و جمیع عباد را به آن امر فرماید و در آن بعد فسخ آن نازل گردد، لیس لأحد أن يعترض عليه لأن المراد ما أراد ربکم مالک يوم الميعاد. در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و به آیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده. گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند. غفلتشان به مقامی رسیده که آنچه از قبل به آن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده، مثل ناسخ و منسوخ فرقان، حال به همان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض می‌نمایند.» (اقتدارات، صص ۴۷ و ۴۸)

توضیح آنکه «نسخ» در لغت به معنای شکستن، و «ناسخ» به معنای شکننده، و «منسوخ» به معنای شکسته شده آمده است. حکمی از سوی پیامبر اکرم وضع می‌شد و پس از چندی حکمی دیگر بر پایه اقتضاء و ضرورت، جانشین آن می‌گردید، حکم اول را منسوخ و حکم دوم را ناسخ می‌گفتند. به سخن دیگر، ناسخ حکمی است که جایگزین حکم پیشین می‌شود و منسوخ قاعده و قانونی است که بسبب قانون تازه از درجه نفوذ و اعتبار ساقط می‌گردد.

در کتاب قرآن از این گونه آیات ناسخ و منسوخ بسیار دیده می‌شود و پایه و اساس همه آن مدلول آیه یکصد و شش در سوره بقره است که می‌فرماید: «مَا نُنسخ مِنْ

آیه اَوْ نُنْسِهَا نَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا. اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؟» یعنی: هنگامی که آیه‌ای را نسخ کنیم و یا آن را ترک نمائیم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. ای محمد، آیا ندانسته‌ای که خدا بر همه چیز توانا است؟ در چگونگی و نحوه احکام ناسخ و منسوخ در قرآن چند آیه زیر را شاهد مثال می‌آوریم:

الف- حکم تغییر قبله مسلمانان از مسجد اقصی در بیت المقدس به مسجد حرام در مکه:

سوره بقره، آیه ۱۴۴: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا. فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...» - یعنی: ای محمد، ما گردش روی تو را از این سو به آن سو بر آسمان می‌بینیم. اینک ما روی تو را به سوی قبله‌ای که از آن راضی و خشنود باشی، می‌گردانیم. پس روی را به سوی مسجد حرام بگردان. و ای مؤمنان، هر جا که باشید، روی هاتان را بدان سو بگردانید.

ب- تغییر و تبدیل احکام مدارا با مخالفان، به جنگ و جدال و کشتار آنان: سوره کافرون، آیه ۶: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» - یعنی: دین شما از آن خود و دین من از آن من. سوره بقره، آیه ۲۵۶: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - یعنی: در دین زور و اجباری نیست. سوره توبه، آیه ۵: «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» - یعنی: پس از آنکه ماه‌های حرام سپری گردید، هر جا که مشرکین را یافتید، آنان را به قتل رسانید. سوره انفال، آیه ۶۵: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» - یعنی: ای پیغمبر، مؤمنان را بر جنگ و جدال تشویق و ترغیب نما.

ج- در شرب خمر و قماربازی:

سوره بقره، آیه ۲۱۹: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا...» - یعنی: ای پیغمبر، درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌نمایند. به آنان بگو که در شراب و قمار برای آدمیان هم گناه بزرگی وجود دارد و هم منافع، و گناه آن بیشتر از منافع آن است. سوره نساء، آیه ۴۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» - یعنی:

ای مؤمنان، در حال مستی به نماز نپردازید تا دریابید آنچه را که می‌گوئید. سوره مائده، آیه ۹۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - یعنی: ای مؤمنان، همانا شراب و قمار ... زشت و ناپاک است و از اعمال پلید شیطان. پس از آن بپرهیزید که شاید رستگار شوید.

باری، اهل بیان با باور و اعتقاد به موضوع ناسخ و منسوخ احکام در قرآن و اینکه هنوز حکمی به مرحله اجرا در نیامده بود، حکم ناسخ آن وضع می‌گردید، با این همه خود زبان به ایراد و اعتراض گشوده‌اند که هنوز احکام بیان ثابت و به مرحله اجرا و عمل در نیامده، ظهور جدید جائز نمی‌باشد و احکام تازه محلی از اعراب ندارد! با آنکه به تأکید روشن و صریح حضرت باب، کتاب بیان سراسر در بشارت به ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ نازل گردیده و اجرای حدود و احکام آن منوط و موکول به پذیرش و قبول او بوده و حتی آن حضرت منزل بیان پیش از ظهور خود بوده است، چنانکه می‌فرماید: «ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الاّ به سوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانکه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود.» (بیان فارسی - باب سوم از واحد سوم) و نیز می‌فرماید: «فی انّ ما فی البیان تحفه من الله لمن يُظْهِرُهُ اللَّهُ ... ملخص این باب آن که آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشئه اخرای او است ... و همین قسم آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه، تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود ... و همچنین مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ قبول نمی‌فرماید شیئی که منسوب به بیان است الاّ آنکه منسوب به کتاب او شود.» (بیان فارسی - باب نوزدهم از واحد دوم)

حضرت نقطه اولی سفارش به اهل بیان و رعایت جانب احتیاط از سوی آنان را تا به آنجا می‌رساند که حتی سؤال از مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ را جائز نمی‌داند که مبدا سؤالی شود که شایسته شأن و مقام او نباشد و مایه حزن و اندوه او شود، چنانکه

می‌فرماید: «ملخص این باب آنکه سؤال عَمَّنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ جایز نیست الا از آنچه لایق به او است، زیرا مقام او مقام صرف ظهور است، حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر ... ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سؤال نکرده. مثلاً اگر از کسی که یاقوت می‌فروشد سؤال شود از بهای کاه، چقدر محتجب بوده و مردود است». (بیان فارسی - باب سیزدهم از واحد سوم)

اما با اینهمه، به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبیه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جواب‌های شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند، به آن فائز شده‌اند». (اقتدارات، ص ۵۱)

موضوع پنجم: درباره اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «در ایامی که این غلام الهی ما بین اعدا به انتشار آثارالله و ارتفاع ذکرش مشغول بود، رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند ... و چون امرالله ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند». (اقتدارات، ص ۵۲)

اشاره حضرت بهاءالله در این بیان به میرزا یحیی ازل و چگونگی سلوک و رفتار و روش و گفتار او پس از شهادت حضرت اعلیٰ، در ایران و سپس در عراق است. چنانکه حضرت عبدالبهاء در لوح به افتخار حاجی غلامحسین در این باره چنین می‌فرماید: «جمع یار و اغیار حتی افراد بیانی‌ها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیرداد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران ورشت سیر و گشت می‌نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود. و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش، یعنی گچ فروش، معروف بود، ابداً ذکری از امر باقی

نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند، هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس، متظلل در ظل انگلیس، تا به حال کجا بودی، یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی، بعد از شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهرگشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد؟ جز اینکه به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع اُرسلوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمدلله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت ان الله یحبّ ان یراک بین الفین من الحوریات، و هر چه ممکن بود تزئید نساء شد، از شیراز ام احمد از تفریش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدّد، با وجود این به اینها قناعت نشد، حرم محترمه حضرت اعلیٰ، همشیره ملا رجبعلی ام المؤمنین (مراد: فاطمه خانم، حرم منقطعه حضرت باب در ایام اصفهان) که به نصّ قاطع حضرت اعلیٰ ازدواج جائز نه او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت ... (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، چاپ آلمان صص ۲۱۰ و ۲۱۱)

موضوع ششم: درباره اینکه به فرموده حضرت بهاء الله در لوح عبدالرزاق: «در ظهور تسع که منصوص بیان است، چه می‌گویند؟ ... تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلیٰ از سنه تسع، تسع بعد از ظهور من یتّهر است در مستغاث ... شعورشان به مقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد، فلان هم به این اسم نامیده شده ...» (اقتدارات، صص ۵۲ و ۵۳) در قسمت اول این مقال اشاره حضرت بهاء الله به گفتار حضرت نقطه اولی در کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم است که می‌فرماید: «ثم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون». با این وجود رؤسای اهل بیان در تعبیر و تفسیر این آیه

بی‌پروا گفته‌اند که مراد حضرت باب از سنهٔ تسع، تسع سنه بعد از ظهور من یُظهِر در سال مستغاث است، یعنی نه سال پس از دو هزار و یک سال! در قسمت دوم این مقال، اشارهٔ حضرت بهاء‌الله به ادعای مَنْ یُظهِرُ‌اللهی میرزا یحیی است در ادرنه به هنگام «فصل اکبر» و در پاسخ به ابلاغ رسمی حضرت بهاء‌الله به او طیّ سورةٔ امر، به عنوان موعود بیان یعنی مَنْ یُظهِرُ‌الله.

حضرت ولیّ امرالله در این باره در کتاب قرن بدیع چنین می‌فرماید: «حال موقعی فرا رسید که جمال اقدس ابهی مقام مظهریت خویش را که لساناً و طیّ الواح و رسائل شتی اظهار فرموده بودند، رسماً به نفسی که خود را وصیّ حضرت باب می‌دانست ابلاغ و او را از چگونگی رسالت و مأموریت الهی خود آگاه سازند. این بود که به میرزا آقاجان دستور فرمودند سورةٔ جدید التّزول "امر" را که به صراحت متضمّن دعاوی حضرت بهاء‌الله و بیان مقامات مبارک بود نزد میرزا یحیی برده برای او قرائت نماید و جواب صریح و قاطع او را خواستار شود. میرزا یحیی پس از اصغاء لوح مبارک در خواست نمود یک روز به وی مهلت داده شود تا تفکّر و تأمل کرده نظر قطعی خود را در این خصوص اعلام نماید. ولی تنها پاسخی که بعداً از وی شنیده شد آن بود که خود نیز چنین داعیه و مقامی را داراست، حتی ساعت و دقیقه‌ای را که مدعی بود بموجب امر و ارادهٔ الهی مطلع ظهور مستقّلی گردیده، اظهار نمود و لزوم اطاعت و انقیاد بلاشرط اهل ارض را از شرق و غرب نسبت به اوامر و نواهی خود خاطر نشان ساخت» (قرن بدیع (چاپ کانادا)، صص ۳۳۸ و ۳۳۹)

موضوع هفتم: دربارهٔ اینکه به فرمودهٔ حضرت بهاء‌الله در لوح عبدالرزاق «فو الذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می‌نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولکن بر مُنزَلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی به مظاهر الهیه وارد نیاورده» (اقتدارات، ص ۴۹)

در اینجا اشارهٔ حضرت بهاء‌الله از سویی به سفارش‌ها و توصیه‌ها و تأکیدات حضرت نقطهٔ اولی به اهل بیان دربارهٔ مَنْ یُظهِرُ‌الله و رعایت و ملاحظهٔ او است و

از سوی دیگر، به مخالفت و دشمنی و لجاج و ستیزه‌جویی و فتنه و فساد میرزا یحیی و هواداران او است که مایه نوحه و فغان کلمات بیان گردیده است.

حضرت باب در کتاب بیان، باب هشتم از واحد ششم، چنین می‌فرماید: «با وجود این امتناع که غیر از مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ کسی نتواند مدّعی شد این امر را، فرض شده در بیان که اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید ... حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسّب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد، اگر چه این تصوّری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه، زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید ... و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد، واگذارند حکم او را با خدا. بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلاً لاسم محبوبهم. و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند ... سبب این امر این است لعلّ در یوم ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد».

و نیز می‌فرماید: «ای اهل بیان، نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید. اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید ... و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید، و الاً لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیّت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم.» (بیان فارسی - باب هفتم از واحد دوم)

موضوع هشتم: درباره اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «امر حقّ به مقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم، هادی ناس شده و به اعراض کمر بسته. اگر اهل بیان به بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکّر نمایند فوالله لیجدن الحقّ و یضعن الباطل ...»

در اینجا اولاً مراد از «هادی»، حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی از علمای اصفهان و از پیروان حضرت باب است که در اصفهان در منزل امام جمعه آن سامان

میرسید محمد سلطان العلماء به دیدار آن حضرت فائز شد و مؤمن گردید و میرزا یحیی ازل نیز سالها بعد، او را رئیس و زعیم بابیان در ایران و وصی و جانشین خود پس از مرگ تعیین کرد و لقب «ودود» را که با «هادی» به حساب ابجدی برابر و مساوی است، یعنی عدد بیست، به او داد. میرزا هادی در سال ۱۳۰۳ ه.ق. (۱۸۸۶ میلادی) به جزیره قبرس رفت و در بندر فاماگوستا (ماغوسا)، پایتخت سابق آن، با میرزا یحیی ازل دیدار و گفتگو کرد. ناگفته نماند که نامبرده در سال ۱۳۲۶ ه.ق. (۱۹۰۸ میلادی) یعنی حدود چهار سال پیش از میرزا یحیی درگذشت و در نتیجه خلافت و جانشینی اش موضوعاً منتفی گردید. در وقایع شهادت تنی چند از بهائیان در اصفهان و از جمله میرزا اشرف آباده‌ای به سال ۱۳۰۶ ه.ق. (۱۸۸۹ میلادی) که به فتوای شیخ محمدتقی اصفهانی، معروف به آقا نجفی، و در نزد بهائیان مشهور به ابن ذئب، و فرمان حاکم اصفهان شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه، نخست به دار آویخته و سپس به آتش کشیده شد، میرزا هادی دولت‌آبادی چون خود را در مظان اتهام و مخاطره دید، از خوف مال و جان به بالای منبر رفت و در محضر تنی چند از علمای اصفهان از جمله مجتهد نامبرده به حضرت باب و میرزا یحیی ازل دشنام و ناسزا گفت و زبان به سب و لعن گشود و از آئین بابی بیزاری و تبری جست، بگونه‌ای که شیخ مزبور بر مسلمانی او گواهی داد و سرانجام در پناه تقیه و تبری و کتمان عقیدت مال و جان بسلامت دربرد. ناگفته نماند که موضوع تقیه و تبری میرزا هادی دولت‌آبادی به گونه‌های گوناگون، چه در اصفهان و چه در طهران، چندین بار رخ داد.

در آثار و الواح حضرت بهاءالله درباره میرزا هادی دولت‌آبادی بارها ذکری به میان آمده است. و از جمله در رساله خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی، مجتهد یاد شده، معروف به رساله ابن ذئب صادره در قصر بهجی، عکا، در آغاز سال ۱۳۰۹ ه.ق. (۱۸۹۱ میلادی)، حضرت بهاءالله درباره حالات و روش و رفتار میرزا هادی و سفرش به جزیره قبرس و دیدار با میرزا یحیی ازل از جمله چنین می‌فرماید: «حال در میرزا هادی دولت‌آبادی ... تفکر لازم ... به مجرد آنکه شنید او را بابی گفته‌اند، اضطراب اخذ نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت، بر منابر ارتقا جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود. لزال گلیاره‌های عالم

محض حبّ ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته. امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره، امرالله را تبدیل نمودند و نظر به زندگانی دو روزه دنیا عمل کردند و گفتند آنچه را که عین عدل گریست و قلم اعلیٰ نوحه نمود ... یا هادی، نزد اخوی (میرزا یحیی ازل) رفتی و دیدی، حال به ساحت مظلوم توجه نما، شاید نفحات وحی و فوحات الهام تو را تأیید نماید و به مقصود فائز گرداند.» (لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی (چاپ کانادا)، ص ۶۴، ۲۰۰۱م)

و ثانیاً در این گفتار مراد از یحیی، میرزا یحیی ازل است. او برادر ناتنی و از حضرت بهاءالله سیزده سال کوچکتر بود. میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ نوری، پدر حضرت بهاءالله، شش و به روایتی هفت همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر، داشت و میرزا یحیی تنها فرزند او از همسر صیغه او، بنام کوچک خانم کرمانشاهی و به روایتی بروجردی، بود.

میرزا یحیی در سال ۱۲۴۷ ه.ق. (۱۸۳۱ میلادی) در طهران زاده شد. کوچک خانم به هنگام تولد میرزا یحیی، و میرزا بزرگ نوری در هشت سالگی او، درگذشتند، و از این رو حضرت بهاءالله سرپرستی و مراقبت و تعلیم و تربیت او را عهده‌دار شدند. حضرت بهاءالله در لوح سلمان نازله در ادرنه در این باره چنین می‌فرماید: «ای سلمان، بلاییم علی‌الظاهر از قبل و بعد بوده، منحصر به این ایام مدان. نفسی را که در شهر و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود.» (مجموعه الواح حضرت بهاءالله (چاپ مصر)، ص ۱۳۱)

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس میرزا یحیی را با همه طغیان و عصیان و دشمنی و نفاق و نافرمانی و عناد در سالیان دراز، مشفقانه به رجوع و بازگشت به دامن امر بدین گونه دعوت می‌فرماید: «یا مطلع الاعراض، دع الاغماض ثم انطق بالحق بین الخلق. تالله قد جرت دموعی علی حدودی بما اراک مقبلاً الی هواک و معرضاً عمّن خلقک و سواک. اذکر فضل مولاک اذ ربیناک فی اللیالی و الایام لخدمة الامر اتق الله و کن من التائبین. هبنی اشتبه علی الناس امرک، هل یشبهه علی نفسک؟ خف عن الله ثم اذکر اذ کنت قائماً لدی العرش و کتبت ما القیناک من آیات الله المهیمن المقتدر القدیر. ایاک أن تمنعک الحمیة عن شطر

الاحدیة، توجه الیه و لا تخف من اعمالک انه یغفر من یشاء بفضل من عنده لا اله الا هو الغفور الکریم. انما ننصحک لوجه الله، ان اقبلت فلنفسک و ان اعرضت ان ربک غنی عنک و عن الذین اتبعوک بوهم مبین.»

(مضمون بیان به فارسی: ای مطلع اعراض، چشم‌پوشی را واگذار و در میانه خلق به حق و راستی گویا شو. سوگند به خداوند که سرشک بر گونه‌هایم ریخته است از اینکه می‌بینم به سوی نفس و هوی روی آورده‌ای و از خالق و آفریدگارت روی بر تافته‌ای. بیاد آر فضل و عنایت مولایت را هنگامی که شب و روز تو را برای خدمت به امرش تربیت می‌نمودیم. از خدا بترس و بسویش بازگرد. گیرم که چگونگی امرت بر مردمان مشته شده باشد، آیا بر خودت نیز مشته و پوشیده است؟ از خدا بترس و یاد آور هنگامی را که در نزد ما می‌ایستادی و ما آیات الهی را بر تو می‌خواندیم و تو آن را می‌نگاشتی. مبدا غرور و خودخواهی تو را از درگاه الهی باز دارد، به سوی او روی آر و از کرده‌های خویش بیمناک باش، زیرا خداوند از فضل و بخشایش خویش گناهان کسی را که بخواهد، می‌بخشاید. ما تو را به خاطر خدا پند و اندرز می‌دهیم، اگر روی آوری، بسود خود کرده‌ای و چنانچه روی بگردانی، پروردگار از تو و از آنان که بوهم و گمان تو را پیروی کرده‌اند، مستغنی و بی‌نیاز است.)

باری، در این مقاله در موضوع پنجم و ششم چنانکه آمد و همچنین در موضوع نهم که خواهد آمد، درباره مسئله پیشوایی و ریاست اسمی جامعه بابی و ادعای وصایت و جانشینی حضرت باب و نیز دعوی مظهریت میرزا یحیی و روش و رفتار نابخردانه و اعمال و کردار دشمنانه و ستیزه‌جویانه او به مناسبت مقال، سخن بمیان آمده است.

میرزا یحیی ازل سرانجام در سال ۱۳۳۰ ه.ق. (۱۹۱۲ میلادی) در هشتاد و چهار سالگی در شهر فاماگوستا در جزیره قبرس دیده از جهان بربست، در حالیکه متظاهر به مسلمانی بود و به نام یک شاعر ایرانی خوانده می‌شد. حضرت باب لقب «ازل» را بمناسبت برابری عددی «یحیی» بحساب ابجدی یعنی ۳۸، به میرزا یحیی اعطا کردند و ازلی‌ها او را حضرت ثمره خواندند.

حضرت بهاءالله درباره رنگهای مختلفه دنیا و تالی فاسد آن در لوح سلمان؛ از جمله درباره میرزا یحیی چنین می‌فرماید: «ای سلمان، جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده. مثلاً در نفس معروف که به محاربه برخاسته، ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیاتالله بر او القا می‌شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم. و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود، لون اسم و حب ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند. فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده.» (مجموعه الواح حضرت بهاءالله چاپ مصر، ص ۱۴۹)

و ثالثاً در این گفتار مراد از «سید محمد»، سید محمد اصفهانی است که در آثار حضرت بهاءالله به «سامری» (که در موضوع دوم این مقاله شرح آن آمد) و در آثار حضرت ولی امرالله از جمله به «دجال خبیث»، نامیده شده است. نام‌برده در اصفهان در مدرسه صدر به تحصیل اشتغال داشت و چون به خاطر روش و رفتار ناشایسته‌اش ملزم به ترک تحصیل گردید، پس از چندی نادم و پشیمان راهی کربلا شد و در آن شهر رحل اقامت افکند و در اثر معاشرت با بابیان در زمره اهل بیان در آمد. او در جاه‌طلبی و عناد مثل و ماندی نداشت و از نظر اخلاقی نیز پست و فرومایه بود و نسبت به حضرت بهاءالله رشک و حسد می‌ورزید.

هنگامی که میرزا یحیی در بغداد در پنهانی و خفا زندگی می‌کرد با همدستی سید محمد اصفهانی که در کربلا ساکن بود متفقاً با حضرت بهاءالله مخالفت و دشمنی آغاز کردند، و این دشمنی و مخالفت و ستیزه‌جویی و معاندت و فتنه و فساد در بغداد همچنان ادامه یافت و روز به روز افزون گردید و در استانبول و ادرنه و سرانجام در عکا به اوج خود رسید.

به تشویق و تحریک و وسوسه و اغوای سید محمد اصفهانی، به شهادت قلم اعلیٰ، میرزا یحیی ازل به آئین حضرت باب خیانت کرد و مدعی جانشینی و وصایت گردید و حتی به دعوی مظهریت نیز مبادرت ورزید. سید محمد اصفهانی که از سوی میرزا یحیی ازل از زمره «شهادی بیان» خوانده شده بود، به هنگام تبعید حضرت بهاءالله به عکا جزو تبعید شدگان همراه بود و در آنجا نیز همچنان

به فتنه و فساد و دشمنی و لجاج خود ادامه داد، تا آنکه سرانجام در سال چهارم ورود به عکا، یعنی در سال ۱۲۸۸ ه.ق. (۱۸۷۲ میلادی) در جریان توطئه و اقدام خودسرانه و نابخردانه هفت نفر از بهائیان که از رفتار و کردار ناشایسته و ناهنجار او و همدستان ازلی‌اش به ستوه آمده بودند، به قتل رسید.

حضرت بهاءالله در لوح سلمان نازله در ادرنه چنین می‌فرماید: «ای سلمان، در حین خروج از عراق لسان‌الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل به ندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه بحرکت آیند. آن دو که ظاهر شدند، ولكن عن قریب طیور لیل به دعوی ربوبیت و الوهیت برخیزند» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۳۷)

و نیز حضرت ولیّ امرالله در توقیع قرن خطاب به احبّای شرق چنین می‌فرماید: «به تحریک و دلالت آن وسواس خناس، ناقض عهد جمال علیّ اعلیٰ علم اختلاف را برافراخت و هیکل اعزّ ابهی را مسموم نمود و یکی از خدّام را بر قتل مظهر معبود بگماشت، متّحداً متّفقاً به نشر اراجیف و اباطیل و نسبت‌های نالایقه و مفتریات عجیبه و ایقاد نائره فساد و فتنه در ادرنه و مدینه کبیره مشغول گشتند و افکار دولتیان را مشوّش نمودند، آتش حرص و طمع افروخته گشت و الواح ناریه در بلاد منتشر شد. آنچه از قلم ابهی در حین مهاجرت از عراق در الواح شتی نازل تحقّق یافت. سامری ظاهر شد، عجل به ندا آمد، نعاق ناعق اعظم مرتفع گشت، فصل اکبر واقع شد، سنین شدّاد چهره بگشود». (چاپ طهران - ۱۲۳ بدیع، صص ۷۵ و ۷۶)

و رابعاً در این مقال مراد از «أعرج» ملاّ محمد جعفر نراقی ازلی از دشمنان ستیزه‌جوی حضرت بهاءالله و از هواداران سرسخت میرزا یحیی است که شخص اخیرالذکر او را هم از زمره «شهادی بیان» برخوانده است. ناگفته نماند که حضرت باب در بیان فارسی امور اهل بیان و دلالت و راهنمایی آنان در رابطه با حجّت یعنی کتاب بیان و آیات مندرج در آن را پس از آن حضرت تا ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ به عهده «شهادی بیان» واگذار کرده‌اند و شهادی بیان در شریعت بیان در حکم علما در آئین اسلام‌اند و ایشان را انذار می‌فرماید که مبدا در ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ بر او حکم نمایند همان گونه که علمای اسلام هنگام ظهور آن

حضرت بر او حکم نمودند. (باب سوم از واحد دوم، باب شانزدهم از واحد ششم، باب نوزدهم از واحد هفتم، باب دوم از واحد نهم)

حضرت باب از جمله در باب سوم از واحد دوم چنین می‌فرماید: "ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اوّل حجّت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّ شیء من حیث لا یعلم أحدّ و از برای او از حین غروب شهادتی هست که ادّلاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل می‌کند حجّت می‌شوند تا یوم ظهور او مراد ظهور من یظهره الله است و یل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده به مثل آنکه علمای امروز خود را از قبل امام حکم می‌دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می‌دهند و اگر صادق می‌بودند در قول از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبوت می‌شود محتجب نمی‌ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حقّ منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده‌اند، فتوی هم علی الله داده"

توضیح آنکه واژه «أَعْرَج» در لغت به معنای: لنگ و شل و کسی که پایش بلنگد، آمده است و مؤنث آن «عَرَجَاء» است (چه در انسان و چه در حیوان). و این لقب از آنرو به ملا محمد جعفر نراقی از قلم اعلیٰ داده شده که نامبرده نه تنها از نظر روحانی پایش لنگش داشته بلکه از نظر جسمانی و ظاهری نیز چنین بوده است.

حضرت بهاء الله در لوحی درباره او چنین می‌فرماید: «و اذکر الاعرج، اذ کان فی العراق ارسلنا الیه الالوح و دعوانه الی الله العزیز المختار. انه اعرض عن الرحمن بعد الذی انزلنا علیه الآیات و اظهرنا له البیّنات علی شأن اشرفت من افقها شمس الحجة و البرهان. فلما تمت حجة ربّه علیه وعدناه بالعذاب و اخذناه بسلطان من عندنا ثم ترکناه آیه لا ولی الالباب. انه ادّعی فی حقّه اعظم عمّا ادّعی اوّل من کفر بالله و وعد الناس بظهوره فی هذه السنة غافلاً عمّا قدّر له من لدی الله المقتدر القهار.» (اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۶) مضمون بیان به فارسی: و بیاد آر

«اعرج» را، هنگامی که در عراق بود الواحی برای او فرستادیم و او را بسوی خدا خواندیم. اما او از خدا روی برتافت بعد از آنکه آیات برای او نازل کردیم و بیّنات بر او ظاهر و آشکار ساختیم بگونه‌ای که آفتاب دلیل و برهان از افق آن آیات و بیّنات مشرق و تابان بود. پس از آنکه حجّت و برهان پروردگار بر او تمام آمد به عذاب او را وعده دادیم و با قدرت و اقتدار او را اخذ کردیم و از او شاهد و مثالی برای عبرت خردمندان بر جای گذاشتیم. او درباره خود مقامی را ادّعا می‌کرد بزرگتر از آنچه که میرزا یحیی ازل برای خویش ادّعا می‌کرد و مردم را در این سنه به ظهور خود وعده داده بود و غافل و بی‌خبر از آنچه که پروردگار برای او مقدر فرموده بود.

موضوع نهم: درباره اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذره درایت می‌داشتی، شهادت می‌دادی که آنچه به اسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة الامر بوده ... مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت.»

مقصود حضرت بهاءالله در این بیان، مسئله چگونگی انتخاب میرزا یحیی برادر ناتنی و سیزده سال کوچکترشان به عنوان قائد و رئیس اسمی بابیان از سوی حضرت باب و اشتهار نام وی در السن و افواه است.

حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در سبب و علت و به سخن دیگر در چگونگی و حکمت انتخاب و اشتهار میرزا یحیی به این سمت چنین می‌فرماید: «بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه، (بهاءالله) رجوع به طهران نمود و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود. و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدهند، پس چاره‌ای باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند. و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را

مصلحت ندانستند، قرعه این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزا یحیی، زدند. باری، به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند، و چون مخابرات سریّه در میان بود، این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری، میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود. و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود، محفوظ و مصون ماند.» (مقاله شخصی سیاح (چاپ آلمان، ۲۰۰۱م)، صص ۳۶ و ۳۷)

باری، رؤسای اهل بیان همه تلاش و کوششان این بود که اثبات نمایند که میرزا یحیی ازل وصی و جانشین حضرت باب بوده است، با آنکه آن حضرت به صراحت و روشنی در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی چنین می‌فرماید: «ذکر نبی و وصی در این کور نمی‌گردد».

حضرت بهاءالله در لوح به اعزاز حاجی نصیر قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعه الواح چاپ مصر، صص ۱۹۱ و ۱۹۲ درباره وصایت و جانشینی میرزا یحیی چنین می‌فرماید: «تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده ... و این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیر مذکور. تالله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است، بلکه طور یون منصعق شده‌اند.»

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع مرقوم فرموده‌اند: «حضرت باب در الواح و آثار مقدسه بهیچ وجه ذکر جانشین و وصی نفرمودند و از تعیین مبین کتاب خودداری نمودند، زیرا بشارات و وعود مبارکه نسبت بظهور موعود بدرجه‌ای روشن و صریح و دور مبارک بقدری کوتاه و محدود بود که بهیچ وجه به تعیین وصی و یا مبین کتاب احتیاج نمیرفت. تنها امری که طبق شهادت حضرت عبداله‌بهاء در کتاب مقاله سیاح بدان مبادرت گردید همانا تسمیه میرزا یحیی از طرف حضرت اعلی بعنوان مرجع اسمی اهل بیان است که بنا بتأیید و صلاح دید

حضرت بهاءالله و یکی دیگر از مؤمنین شهیر صورت گرفت تا بدینوسیله انظار تا ظهور حضرت موعود متوجه شخص غائبی گردد و هیکل انور حضرت بهاءالله بتوانند با سکون و آرامش نسبی به تمشیت امور و اعلاء امر مقدسی که مورد توجه و تعلق خاطر مبارکشان بود اقدام فرمایند.» (قرن بدیع (چاپ کانادا)، ص ۸۹)

بخش دوم: «درباره پاسخ به پرسش‌های عبدالرزاق»

حضرت بهاءالله پس از بیان این مقدمه و پیش‌درآمد مبسوط و پندآموز و روشن‌گرانه به اهل بیان و هدایت و راهنمایی آنان در عرفان و شناسایی حقایق و راستی ظهورشان به عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ»، به یک‌یک پرسش‌های چهارگانه ملا عبد الرزاق به شرح زیر پاسخ عنایت می‌فرماید:

پرسش اول: «در فرق قائم و قیوم؟»

قائم در لغت به معنی: موجود - ایستاده - بر پا - و نیز: آنکه هستی و وجودش به دیگری وابسته و منوط است، آمده است. و «قیوم» در لغت به معنی: قائم به ذات - قائم به نفس - آنکه هستی و وجودش به دیگری وابسته نیست - کسی که آغازی برای او نیست - پاینده و همچنین: نامی از نام‌های خداوند، آمده است. در اینجا دو واژه قائم و قیوم اشاره به بیان حضرت نقطه اولی است در کتاب بیان عربی، باب پانزدهم از واحد ششم، که می‌فرماید: «فلتقومن انتم کلکم اجمعون اذا تسمعن ذکر من نظهره باسم القائم و لتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون» (مضمون بیان به فارسی: ای اهل بیان، هر گاه نام کسی را که ما او را به اسم قائم ظاهر خواهیم نمود، شنیدید، همگی بپاخیزید و مواظب و مراقب فرق قائم و قیوم باشید، و در سال نه همه خوبی را ادراک نمائید).

حضرت نقطه اولی همچنین در توقیع ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب درباره فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم چنین می‌فرماید: «من اول ذلک الامر الی قبل أن یکمل تسعة، کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلّ ما قد رأیت من النطفة الی ما کسونه لحماً ثم اصبر حتّی تشهد خلق الآخر اذا قل فتبارک الله احسن الخالقین، و اشهد أنّ فرق القائم و القیوم عدد تسعة، ذلک ما تکملن

الکینونیات فی مقاعدهنّ، ذلک فرق بین کلّ اعظم و عظیم» (مضمون بیان به فارسی: از آغاز این امر تا پیش از نه سال کامل، حقایق و کینونات خلق آشکار و ظاهر نخواهند شد. و همه آنچه را که تو تا کنون دیده‌ای، از مرحله نطفه است تا زمانی که آن را با گوشت پوشانیده‌ایم. پس صبر کن تا خلق جدید را مشاهده نمایی. در این وقت بگو: پاک و منزّه است خداوندی که بهترین آفرینندگان است. و شهادت می‌دهم که فرق قائم و قیوم در عدد نه است و کینونات خلق تا قبل از انقضای این مدت در وجود خود تکمیل نخواهند شد. این است فرق بین هر اعظم و عظیمی.)

توضیح آنکه در قرآن، سوره مؤمنون، آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، رشد و نموّ تدریجی جنینی انسان را قبل از آمدن به این دنیا به پنج مرحله تقسیم می‌نماید که عبارتند از:

۱- مرحله نطفه.

۲- مرحله علّقه، یعنی مرحله تبدیل نطفه به یک تکه خون‌بسته.

۳- مرحله مُضْغَه، یعنی مرحله تبدیل خون‌بسته به یک گوشت‌پاره.

۴- مرحله عظام، یعنی مرحله تبدیل گوشت‌پاره به یک قطعه استخوان.

۵- مرحله اِکساء لحم، یعنی مرحله پوشانیدن استخوان با گوشت است.

و سرانجام پس از این مراحل رشد و نمو در مدت ۹ ماه نطفه انسان به موجودی با گوشت و استخوان تبدیل میشود و برای انتقال از عالم جنینی به این عالم و خلق دیگر یا خلق جدید شدن، آماده می‌گردد. همین گونه شریعت بیان دوره رشد و نموّ جنینی اهل بیان است که پس از سپری شدن ۹ سال فرجه بین دو ظهور، اهل بیان بتوانند آمادگی پذیرفتن امر حضرت بهاءالله را پیدا کنند و در اثر ایمان، خلق آخر یا خلق جدید شوند.

باری، حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در هشت صفحه، بیش از پنج صفحه به عربی و کمتر از سه صفحه به فارسی، مطالبی بیان می‌فرماید که چکیده بخش عربی آن به فارسی این است: فرق این دو اسم همان فرقی است که در دو واژه اعظم و عظیم دیده می‌شود. و این مطلبی است که حضرت نقطه اولی بیان فرموده و ما نیز در کتاب بدیع شرحی درباره آن نوشته‌ایم. مقصود حضرت باب

از این گفتار این بوده که اهل بیان را آگاه و هوشیار نماید که کسی که در آینده ظاهر خواهد شد، بزرگتر است از کسی که هم‌اکنون ظاهر شده و اوست قیوم بر قائم. در این هنگام قائم از عالم بالا ندا می‌نماید که ای اهل بیان، سوگند به خدا این همان قیوم است که با قدرت آشکار هویدا آمده و این همان اسم اعظم است که در برابرش هر اعظم و عظیمی پیشانی بر خاک نهاده است!

آیا روشن‌تر از آنچه که در کتاب بیان درباره این ظهور نازل شده، چیز دیگری می‌توان اندیشید؟ با این همه ببینید که این مشرکان چه‌ها که کرده‌اند! سوگند به خدا که این همان جمال معلوم است که به او ظاهر و آشکار گردید آنچه که در لوح مسطور مرقوم است. ای اهل بیان، مبدا به شخص موهوم (مراد: میرزا یحیی) که از لقای جمال معلوم و آیات و بینات او سر باز زده و از زمره مشرکان در کتاب الهی شمرده شده، تمسک جوئید.

باری، مراد حضرت باب از این بیان اعظمت ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ بر ظهور خود و علو و برتری اسم اعظم بر همه اسماء و عظمت و اقتدار او بر همه اشیاء، بوده است. و ظهورش را بالاتر از آن دانسته که به گفتاری شناخته شود و یا با فکر و اندیشه‌ای ادراک گردد. چه والا و ارجمند است این «قیوم» که بواسطه او حجاب وهم و گمان دریده شد و آنچه از دیدگان پوشیده و مستور بود مکشوف گردید و ختم رحیق مختم گشوده گشت. قسم به خدا که کتاب بیان در این حین گریان و نالان زبان به راز و نیاز آرد که ای پروردگار، مرا برای ستایش و نیایش و شناسایی مظهر ظهورت از آسمان مشیت و اراده نازل کردی و قائم بر امرت نیز اهل بیان را به روشنی و وضوح دستور فرمود که مبدا به من و آنچه در من نوشته شده، از جمال قیوم محروم و محجوب بمانند. با این همه، اهل بیان آنچه را که در اثبات راستی و حقانیت و ارتفاع و اعلای نامت در من نوشته آمده، تحریف کرده و از تو و آیات تو روی برتافته و مرا سپر خود ساخته و به تو اعتراض کرده و می‌کنند. ای کاش مرا نازل نمی‌کردی و نامی از من نمی‌بردی! قسم به عظمت و بزرگی تو که اگر مرا محو و نابود سازی هر آینه نیکوتر است از اینکه موجود باشم و کسانی که بر اذیت و آزار تو بپاخاسته و برای تو خواسته‌اند آنچه خواسته‌اند، بتوانند مرا بخوانند!

اینک بیان را از فراز تبیان به نشیب این جهان می‌آوریم و در فرق دو کلمه قائم و قیوم به حسب اعداد سخن می‌گوئیم.

فرق قائم و قیوم در عدد، چهارده است (توضیح آنکه بحساب ابجد: «قائم» برابر است با ۱۴۲ و «قیوم» برابر است با ۱۵۶ و تفاوت این دو عدد، چهارده است)، و این برابر است با کلمه «بهاء» اگر همزه آن را شش بشماریم، از آنجائی که همزه به شکل عدد «۶» از اعداد هندسی است.

و چنانچه «قائم» را «قایم» بخوانیم، در این صورت فرق را از نظر عددی، پنج یابیم (قایم برابر است با ۱۵۱ و قیوم برابر است با ۱۵۶) و آن برابر است با عدد حرف «هـ» در کلمه «بهاء» و در این مقام قیوم بر عرش اسم قائم می‌نشیند.

و اگر همزه «قائم» را بحسب ارقام هندسی شش بشمریم، فرق «قائم» و «قیوم» از نظر عددی «نُه» خواهد گردید (قائم برابر است با ۱۴۷ و قیوم برابر است با ۱۵۶) که در نتیجه با حساب ابجدی کلمه «بهاء» مساوی خواهد شد، یعنی «بهاءالله».

و افزون بر این مقصود حضرت نقطه اولی از ذکر عدد «نُه»، بیان ظهور موعود است در سال ۹ از ظهور نقطه بیان.

باری، حضرت بهاءالله در سه صفحه آخر پاسخ به پرسش اول به زبان فارسی، ملا عبدالرزاق را مخاطب ساخته و از جمله چنین می‌فرماید:

"بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم، اعظمیت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومیت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد، ظهور تسع بوده ... و این اعظمیت و قیومیت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر. مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او به اسم «بهاء» ظاهر." (توضیح آنکه: به حساب ابجدی، «اعظم» برابر است با ۱۰۱۱ و «عظیم» برابر است با ۱۰۲۰ و تفاوت این دو عدد «نُه» است که مطابق است با حساب ابجدی کلمه «بهاء» یعنی حضرت بهاءالله و همچنین اشاره است به ظهور خفی آن حضرت در سیاه‌چال طهران در سال «نُه» از ظهور نقطه بیان).

و نیز می‌فرماید: «و این تسعه را ایام فرجه ما بین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینواتی که از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کلّ به آن موعود بوده اند...»

پرسش دوم: «بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری ... آیا همین تعین و تشخیص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می‌شود؟

حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش ضمن سه صفحه به زبان فارسی شرحی بیان می‌کنند و از جمله چنین می‌فرمایند: «روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده می‌شود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل، ضعف به روح راجع نه ... مریض در حالت مرض، ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور، ولکن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوّت و غلبه‌ای ظاهر که شبه آن ممکن نه ... مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه، مع آنکه در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است، ولکن نظر به سحاب حائله نور او ضعیف مشاهده می‌شود. و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب، ظهور نور شمس ضعیف مشاهده می‌شود. چنانچه ایّامی که غمام حائل است اگر چه ارض به نور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب، انوار شمس به کمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده. همچنین آفتاب نفوس که به اسم روح مذکور شده و می‌شود. و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است به شأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمی‌شود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید، ذره‌ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر به طراز بدیع و قوّت منبع ظاهر ... و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف می‌شود...»

پرسش سوم: از چگونگی خلق؟

حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در ضمن دو صفحه و نیم توضیحی می‌دهند و از جمله چنین می‌فرمایند: «بدان که لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود. لا لأوله بدياً و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و كذلك اسم الرب يقتضى المربوب. و اینکه در کلمات قبل ذکر شده: كان الهاً و لا مألوه و رباً و لا مربوب ... این همان کلمه است که می‌فرماید: "كان الله و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان" (حدیث). و هر ذی‌بصری شهادت می‌دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود، یعنی آن ساحت مقدّس است از ما سویی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است به حدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن، لم یزل بوده و نبوده با او احدی ... مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیّه. قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و به کلمه امریه تنطق فرماید، عالم بوده و معلومی با او نبوده و همچنین خالق بوده و مخلوقی با او نه، چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یُصدق علیه اسم شيء می‌شود ... لذا نفی وجود از کلّ می‌شود، چه که تحقّق وجود در رتبه اولی بعد از تحقّق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شيء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شيء كان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل اليه فهو مربوب و مخلوق و معلوم. ادراک این مقامات منوط به عرفان عباد است. بصیر خبیر لم یزل یشهد بانّه موجود و غیره مفقود إله و لا مألوه معه و ربّاً و لا مربوب عنده. كان و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان ...»

حضرت عبدالبهاء درباره اینکه جهان هستی را نه آغازی است و نه انجامی، و نیز وجود و عدم، اموری است نسبی و اضافی، از جمله چنین می‌فرماید: «نفس اسماء و صفات الوهیت مقتضی وجود کائنات است. ربّ بی مربوب تصوّر نشود، خالق بی مخلوق ممکن نگردد، زیرا جمیع اسماء و صفات الهیه مستدعی وجود کائنات است. اگر وقتی تصوّر شود که کائناتی ابداً وجود نداشته است، این تصوّر انکار الوهیت الهیه است، چون ذات احدیت یعنی وجود الهی ابدی است، سرمدی است، یعنی لا اوّل له و لا آخر له است. البته عالم وجود یعنی این کون نامتناهی را نیز بدایت نبوده و نیست، بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات،

یعنی کره‌ای از کرات تازه احداث شود یا اینکه متلاشی گردد، اما سائر کره‌های نامتناهی موجود است. عالم وجود بهم نمی‌خورد، منقرض نمی‌شود، بلکه وجود باقی و برقرار است. وجود و عدم هر دو اضافی است. اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود یافت، مقصود عدم محض نیست، یعنی حال قدیم بالنسبه به حال حاضر عدم بود چه که عدم محض وجود نیابد، زیرا استعداد وجود ندارد. انسان موجود است، جماد نیز موجود است، اما جماد بالنسبه به وجود انسان عدم است، زیرا جسم انسان چون معدوم گردد خاک و جماد شود و چون خاک به عالم انسان آید و آن جسم مرده زنده شود، انسان موجود گردد. انسان و خاک هر دو موجود، لکن وجود جمادی کجا و وجود انسانی کجا؟ آن بالنسبه به این عدم است. همین طور وجود خلق نسبت به وجود حق عدم است. پس هر چند عالم کون هستی دارد ولی نسبت به حق عدم است.» (مفروضات (چاپ هلند)، صص ۱۲۷ و ۱۹۶)

پرسش چهارم: چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در ضمن سه صفحه و نیم مطالبی بیان می‌کنند و از جمله چنین می‌فرمایند «عدم ذکر، دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست، نظر به طول مدت و انقلابات ارض باقی نمانده. و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود، قسم دیگر معمول بوده ... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد به قبل از آدم.»

«مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده‌اند و خلق را به حق دعوت فرموده‌اند، و لکن نظر به اختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده ... و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور. بعضی از

هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال ... انشاء الله باید به منظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت ... حضرت باب در کتاب بیان فارسی درباره ادوار و پیامبران پیش از "آدم" چنین می فرماید: «مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود مراد موعود بیان، مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ إِلَّا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست می دارد افنده ای که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجساد که دلالت نکنند الا بر حروف حی او که همان است حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء إلى أن ینتهی الی کتاب آدم إذ من ظهور آدم إلى اول ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم ما لا نهاییه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آن نبوده و نیست» (باب سیزدهم از واحد سوم)

حضرت عبدالبهاء نیز درباره ادوار آفاقی و انفسی و تغییر و دگرگونی آن چنین می فرماید: «عالم وجود کلی را چه در آفاق و چه در انفس دوری است. چون دوره منتهی شود، دوره جدید ابتدا گردد و دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه بکلی فراموش شود که ابداً خبری و اثری از آن نماند، چنانکه ملاحظه می نمائید که از بیست هزار سال پیش ابداً خبری نیست، و حال آنکه عمران این کره ارض بسیار قدیم است، نه یکصد هزار، نه دویست هزار، نه یک میلیون نه دو میلیون سال، بسیار قدیم است و بکلی آثار و اخبار قدیم منقطع، و همچنین هر یک از مظاهر ظهور الهیه را دوری است، زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساری است. چون دور او به ظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید ابتدا گردد.» (مفاوضات، (چاپ هلند) ص ۱۱۳)

مروری بر مضامین لوح ظهور از آثار قلم اعلیٰ^۱

منا علی زاده

این لوح مبارك که به لسان عربی از یراعه جمال اقدس أبهی نازل شده با عبارت «أَنْ يَا أَيُّهَا النَّاطِرُ إِلَى شَطْرِ اللَّهِ...» شروع و با جمله «... لَتَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» منتهی میشود، و در طی شش صفحه در کتاب لثالی الحکمة، ج ۱، صفحه ۵۶ به چاپ رسیده است. با توجه به سبک و لحن بیان مبارك میتوان این لوح را از آثار علمیه محسوب داشت، زیرا که فکر و عقل را مورد خطاب قرار میدهد و با بیانی ساده و استفاده محدودی از صنایع ادبی اصل مطلب را با ذکر مثالهای ملموسی شرح و توضیح میدهد. در مورد شخص مخاطب، که نام او هادی است، و محل و تاریخ نزول لوح، نگارنده تا کنون اطلاعی به دست نیاورده است.

علت نزول لوح مبارك

از فحوای کلام الهی چنین به نظر میرسد شخصی که مورد خطاب در این لوح مبارك قرار گرفته است شخصی بوده مؤمن که وجهش به وجه حق ناظر و قلبش به نار محبة الله مشتعل و از مکمن علم لدنی طالب کشف حقیقت بوده است، از این جهت به صریح قلم اعلیٰ مورد محبت و عنایت حق واقع شده و از ید ساقی غیب جرعه‌ای از رَحِیق معانی و اسرار نوشیده است. وی که احتمالاً اطلاعاتی از

حکمت قدیمه داشته از ماهیت و حقیقت ظهور الهی و ارتباط آن با هیکل عنصری مظهر أمرالله سؤال نموده است، و لسان قدم از راه فضل و رأفت اشاراتی در این مورد و در باره آفرینش و خلقت کائنات بر طبق مشرب فلاسفه و عرفا جواب عنایت میفرمایند که بر حسب قدرت و استعداد و درخور فهم بشری است، چنانچه میفرمایند: "أن يا هادي كلما ألقيناك و أذكرناه في هذا اللوح هذا بلسان أهل الأنشاء...".

نظری اجمالی بر مطالب لوح مبارک

این اثر مهیمن متضمن تفسیر و شرح یکی از اصول مهمه اعتقادات بهائی یعنی اصل مظهریت و ارتباط آن با عالم احدیت و عوالم خلق و کثرت است که جمال مبارک با بیانی ساده و با ذکر چند مثال بعضی از حقائق و اسرار مستوره در این مورد را آشکار مینمایند و در پایان لوح متذکر میشوند که چون خلق گرفتار هوی و هوسند، و گوشی که لائق شنیدن لطائف روحانی و بدائع ربانی باشد یافت نمی‌شود، لذا مصلحت این است که به همین مقدار اکتفا گردد. مِنْ جُمْلَه مطالبی که در این لوح مبارک به آن اشاره شده به قرار ذیل است:

۱- ظهور الهی و مشیه اولیه

یکی از اصول مسلّمه در عرفان بهائی این است که ذات غیب منیع لایدرک در رتبه احدیت در عالم حق را هیچ گونه ارتباطی با عالم ایجاد، که عبارت از عالم امر و خلق است، نمی‌باشد، و آنچه از اسماء و صفات و محامد و نعوت به او نسبت داده میشود راجع به مظهر امر او است. جمال قدم جلّ ذکره در لوح بسیط الحقیقه میفرمایند: "کلّ ما ذکر أو يذكر يرجع الى الذكر الأول، چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منیع لایدرک است. در این مقام کان و یكون مقدّساً عن الأذکار و الأسماء و منزهاً عما یدرکه أهل الانشاء. السبیل مسدود و الطلب مردود. لذا آنچه از اذکار بدیعه و أوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلیٰ و ذروه اولیٰ و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود. اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید. در این مقام کلّ الأسماء و الصفات العلیا ترجع الیه ... و مقرّ نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم به اسم و

محدود به حدود مشاهده میشود، ولکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده ... " (أمر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۴).

از آن جایی که فکر بشری همیشه سعی داشته که از برای فهم و درک مسائل معنویه و أمور ماوراء الطبیعه دلائل منطقی قابل قبولی ارائه دهد، لذا جهت توضیح این حقیقت عرفا برای ذات غیب هویه دو مرتبه قائل شده‌اند، یکی رتبه احدیت است و مقام "کان الله و لم یکن معه من شیء". در این رتبه اسماء و صفات ثبوتیه عین ذات حق و لایتجزی از آن است، یعنی علم عین قدرت، عین رأفت، عین قهارت، عین ذات غیب است. به عبارت دیگر صفات جمالیه و جلالیه مندمجاً به صورت جوهر واحد بسیطی عین ذات حق می‌باشد. و دیگری رتبه واحدیت است، که اول صادر از ذات حق می‌باشد و در این رتبه است که اسماء و صفات تعدد یافته و از یکدیگر متمایز میشوند. حضرت عبدالبهاء در شرح این مسأله میفرمایند: "چون در غیب هویه حرکت حبیه و میل ذاتی کمال جلاء و استجلاء اقتضاء نمود، و کمال جلاء در نزد بعضی از عارفین ظهور حق است سبحانه به نفس خود به صور اعیان و استجلاء مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را در مرایاء حقایق و اعیان. لهذا شئون ذاتیه به واسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم ظاهر گشته و این اول ظهور حق است از کثر مخفی در حضرت علم و از این ظهور اعیان ثابته به وجود علمی موجود شدند و هر کدام علی ما هو علیه در مرآت علم الهی از هم ممتاز گشتند و این مرتبه ثانیه مترتب است بر مرتبه اولیه که غیب احدیه است و این مرتبه را غیب ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعبیر نمایند ... و این مرتبه ثانویه نیز به کثر مخفی تعبیر گردد، زیرا که اعیان و حقایقی که معلومات حق در مرآت علم نیز به کمال خفا و بساطت و وحدت در ذات مندرج و مندمجند ... " (أمر و خلق، ج ۱، صص ۱۱۰-۱۱۱).

در اثری حضرت بهاء الله اول ظهور و تجلی الهی را مشیت اولیه بیان نموده و آن را چنین توصیف میفرمایند: "...الکلمة العليا و الدرة الأولى التي هي المشية الأولية و النقطة البدئية و انها هي اول ظهورك و اول تجليك بعثتها بنفسها و تجليت عليها باسمك الأبهي..." (أمر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۵). بنا بر این آنچه از اسماء و صفات که به حق نسبت داده میشود، راجع می‌گردد به مشیت اولیه که

مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است. مثلش مثل آئینه صافی است که صفات جمالیه و جلالیه ذات غیب منبع لایدرک در آن انعکاس یافته است و از این آئینه به بقیه موجودات افاضه میگردد.

باری، مشیت اولیه که در کتب مقدسه به اسامی و عناوین مختلفه یاد شده است، علت خلقش نفس او و به وسیله خود او است، یعنی مسبوق به علتی نیست و به این مشیت عوالم کثرت تحقق یافته است. این مطلب در آثار حضرت نقطه اولی و جمال قدم و مرکز عهد و میثاق به کرات و مرات بیان و تشریح شده. حضرت اعلیٰ در رساله تفسیر هاء میفرمایند: "ان الله خلق المشیه لا من شیء بنفسها، ثم خلق بها کل ما وقع علیه اسم شیء و ان العلة لوجودها هی نفسها لا سواها و ان الذی ذهب من ان الذات هو کان علة الابداع، أشرك بربه من حیث لا یعلم..." (امر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۰)

با تعمق و تفحص در آثار مبارکه چنین به نظر میرسد که از مشیت اولیه، که از آن مشیت ابداعیه نیز یاد شده، یک نوع مشیت دیگری موسوم به «مشیت امکانیه یا اختراعیه» پدید گشته که علت آفرینش و ایجاد کائنات است. به بیانی دیگر میتوان تجلی قوه خلاقه و فیض آفریننده الهی را «مشیت امکانیه» نامید. در لوح حکمت حضرت بهاءالله این نوع مشیت را، که از آن به «طبیعت» یاد نموده اند، ظهور اراده الهی در رتبه امکان به نفس امکان بیان کرده اند، قوله العزیز "... قل أن الطبیعة بکینونتها مظهر إسمی المبتعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الأسباب و فی اختلافها لآیات للمتفرسين، و هی الإرادة و ظهورها فی رتبة الإمكان بنفس الإمكان و انها لتقدير من مقدر علیم ولو قیل إنها لهی المشیه الإمكانیه لیس لأحد أن يعترض علیه و قدر فیها قدرة عجز ادراك کونها العالمون إن البصیر لا یری فیها الا تجلی اسمنا المکون..."

در تبیین این بیان مبارک حضرت عبدالهء میفرمایند: "... این طبیعتی که شما مبدأ کائنات و مصدر موجودات می شمارید مظهر اسم مبتعث و مکون من است یعنی ذات مقدس که لایعرف و لایدرک و لاینعت و لایوصف است. به تصور نیاید و ادراک نشاید و مبرا از هر نعت و محامد و اوصافست، حتی از تعبیر علة العلل نیز

منزه است. این علت اولی مصدر کائناتست و تعبیر به طبیعت کلیه نماید "... (امر و خلق، ج ۱، ص ۱۶۹).

با ارتباط به این مطلب در کتاب مفاوضات چنین تشریح نموده‌اند: "... لهذا جمیع کائنات از حقّ صدور یافته است و اول صادر از حقّ آن حقیقت کلیه که به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و به اصطلاح اهل بهاء مشیّت اولیه نامند و این صدور من حیث الفعل در عالم حقّ به امکانه و زمان محدود نه، لا اول له و لا آخر له است ..." (الهیات موسیقی، ج ۲، ص ۱۲۷). در واقع این بیان هیکل اظهر اشاره‌ای صریح به ازلی بودن و سرمدی بودن مشیّة اولیه است که آن را مرتبه عالم امر خوانده‌اند. میفرمایند: "... و عالم امر مقام مشیّت اولیه که آن حقیقت کلیه است که منحل به صور نامتناهی است آن بحر مشیّت است که عالم امر است ..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۱).

پس بنا بر آنچه مذکور شد عالم امر، یعنی مشیّت اولیه و اول صادر از حقّ، عالمی است که مختصّ به حقیقت مظاهر مقدّسه است و این حقیقت واحده هر از چندی در دوره‌های متفاوتی از نظر مدّت زمان، به اسمی موسوم و به شریعت و کتابی جدید مبعوث میشود، و در اثر این تجدد، قوای خلاّق نافذه در عالم وجود سریان و جریان میکند و عالم آفرینش را به سوی مدارج تازه‌ای از علو و سمو پیش میبرد. حضرت اعلیٰ این مطلب را چنین تفسیر میفرمایند: "قد قدرت مثل ظهورك فی کلّ ظهورك مثل ما تطلع الشمس، لو تطلعنّها الی مالانهایة إنّها هی شمس واحده، و فی کل طلوع تظهر باسم و علی شأن من بدائع قدرتك، إذ شمس الحقیقی المشیه الأولیه تخلّق بنفسها فی کل ظهور کیف تشاء بما تشاء ثم تخلّق بها ما تشاء، ففی ظهور تذکر باسم عیسی، ثم فی ظهور باسم حبیبك، ثم فی ظهور باسم ما قد قدرت من عندك، ثم فی ظهور بما قد خلقت ذلك الظهور له ..." (الهیات موسیقی، ص ۱۲۷).

و در بیان فارسی بر وحدت حقیقت مظاهر مقدّسه الهیه، که همانا مشیّت اولیه است، تأکید نموده میفرمایند: "ظهور الله در هر ظهور، که مراد از مشیّت اولیه باشد، بهاء الله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء او لاشیء بوده و هستند." (بیان فارسی، واحد سوم، باب ۱۵)

۲- مَظْهَر و مُظْهَر

باری، حضرت بهاءالله مخاطب لوح را چنین هدایت می‌فرمایند: "فاشهد بذاتك ثم بنفسك ثم بلسانك بأنه لا إله إلا هو لن يعرفه أحد و لن يقدر أن يقربه أحد، إنه ما كان مَظْهَرًا في نفسه بل مُظْهَرًا في كينونته." که مضمون آن این است: «پس به ذات و نفس و لسان خویش گواهی ده که نیست خدائی غیر از او، کسی او را نشناسد و نفسی قدرت تقرّب به او را نیابد، او در نفس خود مَظْهَر نبوده، بل در حقیقت و کینونت خویش مُظْهَر بوده است.»

از آنجائی که مظهر ظهور قائم مقام حقّ در عالم خلق است و شناسائی حقّ همانا عرفان و شناسائی او است، از این رو خدائی و الهی جز مظهر ظهور تصوّر نمیتوان نمود، و حقیقت «لا اله الا هو» به او راجع است. نکته لطیفی که جمال مبارک به آن اشاره می‌فرمایند این است که در واقع جمیع اسماء و صفاتی که به حقّ نسبت داده میشود، مخلوق مشیت اولیه است که نه فقط مَظْهَر ظهور است، بلکه خود فی ذاته نیز مُظْهَر ظهور است، یعنی هم منفعل است، از این جهت که اول صادر از ذات حقّ در رتبه واحدیت و وسیله وصول فیض ازلّی الهی به عالم آفرینش است، و هم فاعل است، از این جهت که علت خلق و ظهور پدیده‌ها و کائنات در دو عالم أمر و خلق می‌باشد. مثالی که میتوان جهت توضیح این مطلب ذکر کرد مثل نقطه است که در هویت آن حقیقت جمیع حروف و کلمات مکنون و مستور است و بر طبق اراده کاتب اشکال مختلف این حروف و کلمات از امتداد نقطه ظاهر و آشکار می‌گردند.

در لوح رضوان‌العدل قلم اعلیٰ چنین رقم نموده: "... قل إنه لا نسبة بينه و بين خلقه سبحانه عن كل ما خلق و عما يذكره عباده الذاكرين و إنما النسبة التي يُنسبُ به و يُذكرُ في الألواح إنها ظهرت من إرادة التي بُعثت من مشية التي خلقت بأمری المبرم المحيط ... " (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۵۵۸).

باید دید که مفهوم و معنای کلمه ظهور و مَظْهَر و مُظْهَر چیست؟
أصل این واژه عربی و ریشه آن کلمه ظَهَرَ به معنی آشکار شدن است. ظُهُور: صورت ظاهر، نما و نمود است، از دید عرفا ظهور حقّ عبارت از تجلّی در اسماء

و صفات و تعینات است، که همه آنها، و بالجمله موجودات، مظاهر اویند، و او در آنها خود را نموده است.

مُظْهَر: به معنای نمای بیرونی، منظر، پدیده، محلی که در آنجا ظهور تجلی میکند (اسم مکان) (ن.ک). فرهنگ بزرگ جامع نوین).

مُظْهَر: (اسم فاعل)، کسی یا شیئی که علّت ظهور و نمایاندن است، مانند نور که بوسیله آن چشم اشیاء را میبیند.

در حکمت قدیمه نور به دو قسم منقسم شده، اوّل نوری است که بنفسه لنفسه فی نفسه ظاهر است، و دوم نوری که بنفسه لنفسه لغيره ظاهر است؛ یعنی نور بالذات و نور عرضی؛ و نور بالذات را مساوی با وجود دانسته‌اند و گفته‌اند که نور أعظم ذات حقّ باری تعالی است: «فیجب أن تنتهی الأنوار القائمة و العارضة و البرازخ و هیأتها الی نور لیس ورائه نور و هو نور الأنوار و النور المحیط و النور القیوم و النور المقدّس و النور الأعظم الأعلى و هو النور القهار و هو الغنی المطلق...» (ن.ک). فرهنگ علوم عقلی، ص ۶۰۳ و دلیل بر صحّت این مطلب آیه کریمه قرآن است که میفرماید: «اللّه نور السموات و الأرض».

در دعای شفائی که از قلم اعلیٰ نازل شده و مصدر به این بیان مبارک است «بسم الله العلی المتعالی الاعلیٰ فسبحانک اللهم یا الهی و سیدی...» در وصف و نعت آن حیّ قدیر چنین آمده: «... یا شافی الأمراض یا کافی المهمات یا نور النور یا نوراً فوق کل نور یا مُظْهَر کل ظهور یا رحمن یا رحیم...».

بدین سبب است که حضرت عبدالبهاء نور أعظم الهی را مُظْهَر حقائق اشیاء در جمیع عوالم الهی بیان نموده میفرمایند: "... النور الالهی هو فوق الحدود و القيود و الوقت الماضي و الحاضر و المستقبل هو المُظْهَر الذی یري العارف الکاشف للأشیاء من قبل و من بعد ایجادها و خلقها الله نور السموات و الأرض..." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۴۳).

مرکز میثاق در بیانی اشاره به چهار نوع نور نموده میفرمایند: "نور بر دو قسم است. نور ظاهر کیفیتی است از اجسام فلکیه، زیرا جمیع اشیاء به نور دیده میشود. بدون نور چیزی دیده نمیشود. ولی این نور ظاهر حتی از خود بی‌خبر است. نمی‌داند که اشیاء را ظاهر میکند. اما نور بصیر مُظْهَر اشیاء است و کاشف

اشیاء، یعنی اشیاء را کشف میکند و احساس مینماید. نور بصر نیز حقیقت اشیاء را ادراک نمیکند، ولی نور عقل هم اشیاء را ظاهر میکند، هم اشیاء را کشف میکند، هم اشیاء را ادراک میکند. پس نور عقل أعظم انوار است. اما نور الهی فائق بر نور عقل است، زیرا نور عقل ادراک اشیاء موجوده را میکند، اما نور الهی ادراک اشیاء غایبه مینماید، ادراک حقایقی میکند که هزار سال بعد ظاهر میشود. این نور الهی است، این است که انبیاء خبرهائی که هزار سال پیش داده‌اند الآن ظاهر میشود. از این معلوم میشود که نور الهی در هزار سال پیش این اشیاء را ظاهر کرده، هم کشف کرده، هم ادراک نموده. حالا ثابت میشود که از پیش ادراک کرده. پس باید ما تحرّی نور الهی بکنیم، چه که از جمیع أنوار أعظم است، نوری که حضرت مسیح میفرماید این نور است، نوری که حضرت موسی فرموده این نور است، زیرا تجلّی الوهیت را در این نور مشاهده کرده، از این نور، از این آتش ندای حق را شنید، این نوری است که حضرت محمد در قرآن میفرماید «الله نور السموات و الأرض». تحرّی این نور را بکنید تا اینکه حقایق اشیاء را ادراک کنید، تا به اسرار الهی مطلع گردید ... تا بر جمیع حوادث غیبیه مطلع شوید. این نور مثل آئینه است. چگونه در آئینه صور جمیع اشیاء منطبق است، این نور نیز محیط بر جمیع صور و محیط بر جمیع اشیاء است. این است که حقایق اشیاء به آن نور کشف می‌شود، اسرار کتاب مقدّس به آن نور واضح می‌شود، اسرار ملکوت به آن نور مشهود میگردد، عوالم الهی به آن نور ادراک میشود، حقایق أسماء و صفات الهی به آن نور معلوم میشود. به آن نور روابط بین حق و خلق واضح میشود ... (خطابات مبارکه، ج ۱، صص ۱۱۱-۱۱۳).

و در این دور بدیع این نور را متجلّی در هیکل مقدّس حضرت بهاء‌الله میبینند: "فذلك النور الساطع الأرفع و حقيقة الحقائق و النیر الأعظم موجود فی هیکل بشری و قالب ترابی و جرم عنصری، أى متجلّی بجمیع الأسماء و الصفات و الأنوار فی هذا المشکوة الله نور السموات و الأرض ..." (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۲۰۶).

رابطه هیکل عنصری مظهر ظهور الهی با حقیقت ظهور

مسأله ماهیت و جوهر موجودات و نحوه تکوین (ایجاد) و تحلیل (مات) آنها از دیرزمانی فکر انسانی را به خود مشغول میکرده است و فلاسفه و حکماء و علماء هر کدام در زمینه خود با عقل و منطق و یا قوه کشف و شهود این مسأله را بررسی نموده، سعی میکردند که جواب قانع کننده ای اظهار نمایند، علی الخصوص حکمای یونان و متقدمین مسلمانان. ایشان را اعتقاد چنین بود که اصل و ماده اولیه اشیا از عناصر اربعه است، که عبارت از آب و آتش و خاک و هوا است.^۲ جمال مبارک تصریح میفرماید که ظهور الهی مقدس و منزّه از مقوله های حکماء و عرفاء است. میفرماید جلّت قدرته: "فَاعْلَمْ بِأَنَّ الظَّهْرَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعُنْصُرِ الْأَرْبَعَةِ ... وَ إِنَّهُ لَنْ يَعْرِفَ بَدُونَهُ لِيَحَقَّقَ لِأَحَدٍ بِأَنَّهُ ظَهْرٌ مِنْ عُنْصُرِ الْأَرْبَعَةِ أَوْ مِنْ اسْطِقْسَاتِ الْمَذْكُورَةِ بِلِسَانِ أَهْلِ الْحِكْمَةِ وَ لَا مِنْ الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعَةِ ..." در بیانی دگر این مطلب را چنین تشریح نموده میفرماید: "آن مقرر اظهر از اسطقسات اضدادیه خلق نشده و از عناصر اربعه مختلفه بوجود نیامده. از عنصر روح ظاهر شده. هوائش عین نار و نارش نفس هواء و مائش صرف تراب کل متحدند من غیر تغییر و اختلاف رطبش عین ییوست و ییوستش عین برودت و برودتش حقیقت حرارت ...". (کتاب بدیع، ص ۱۲۷). و از این جهت هیچ شباهت و مماثلتی بین خلق و ظهور الهی وجود ندارد. به شهادت قلم اعلی: "... نفس ظهور را با دوش نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت به هیچ وجه نبوده و نخواهد بود، و این نسبتها در عوالم اسماء مذکور، والا ساحت ظهور مقدس است از آنچه ذکر شده و میشود ...". (کتاب بدیع، ص ۸۲). و حتی تأکید مینمایند که این عناصر اربعه مخلوق اراده و مشیت آن وجود مقدس است. مبین آیات الله حضرت عبدالبهاء در این باره میفرماید: "... ماده و هیولای کائنات قوه اثیریه است و غیر مشهود و به آثار مشبوت، و آثار از جمله قوه کهربائی و ضیاء و حرارت است که امواج اوست، و این در حکمت طبیعیه محقق و مشبوت و ماده اثیریه نامند. آن ماده اثیریه فاعل و منفعل است، یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است. خلق الله الناس بالمشیه، و خلق المشیه بنفسها، لهذا آن ماده اثیریه از جهتی فاعلست، زیرا ضیاء و حرارت و قوه کهربائی از او ظاهر، و از جهتی منفعل

است، زیرا چون امواج در او ظاهر گردد نمودار. مثلاً ضیاء امواجی است که در آن مادهٔ اثیری حاصل میشود و از آن قوهٔ باصره متأثر میگردد ... این علتِ اولیٰ مصدر کائنات است و تعبیر به طبیعت کلیه مینمایند، زیرا آن حقایق و شئون که حکما بجهت طبیعت کلیه می‌شمارند همان شئون و کمالاتی است که در کتب الهیه بجهت مشیتِ اولیه بیان شده است، و این واضح است که مشیتِ اولیه مظهر اسم مکنون است ... " (امر و خلق، ج ۱، صص ۱۶۸-۱۷۰).

بنا بر این هیکل عنصری مظاهر مقدسه را که مانند سائرین از عناصر اربعه خلق شده باید عرش و محمل آن غیب مستور شمرد و مطلع تجلی و ظهور صفات الهی دانست.

تجلی ظهور الهی در عوالم مختلفه متعدده

این واقعیت بدیهی است که عالم آفرینش منحصر به این جهان مادی نیست، بلکه عوالم الهیه لاتعداد و لاتحصی است، و احدی از آن آگاه نه، مگر حقّ جل جلاله، و چون جمیع این عوالم مشمول نظر الطاف و عنایت خداوندی هستند، از این جهت تجلی ظهور در هر عالمی بر طبق صورت و استعداد و قابلیت اهل آن عالم است. جمال قدم در این لوح مبارک میفرمایند: "یستمد کل العوالم من عوالم ربك من ظهور مظاهر الله المهیمن القیوم، و فی كل عالم یظهر باستعداد ذلك العالم، مثلاً فی عالم الأرواح یتجلی علیهم و یظهر لهم بآثار الروح، و كذلك فی الأجساد و عوالم الأسماء و الصفات و عوالم التي ما اطلع علیها أحد الا الله، لكل نصیب من هذا الظهور یظهر علیهم علی صورته ...". و نیز میفرمایند: "لم یزل كان ظهوره لخلقه بخلقه كما تجلی علیك بالحق و نجاك ...".

بر همین اساس تجلی الهی در این جهان در هیکل بشری تحقق یافت، زیرا اگر به غیر این بود احدی را توان تقرّب و مؤانست و کسب فیض از آن حقیقه غیبی نبود. حضرت بهاء الله در این باره چنین تشریح مینمایند: "... و إنه تعالی لو یظهر بلباس الخلق هذا من فضله لثلا یفر منه عباده و یتقربون إلیه و یقعدون تلقاء وجهه و یسمعون نغمات بدیعة و یتلذذون بما یخرج من فمه و ما نزل علیهم من سماء مشیته ... و إنه تعالی لو یظهر علی شأنه و صورته و ما هو علیه لن یقدر أحد أن یتقرب

به او یوانس معه ...". و این مطلب خود یکی از نشانه‌های عظمت و قدرت حق است. مانند آن است که جواهرسازی انگشتی را در نهایت ظرافت و زیبایی و نفاست بسازد و بعد آن را زینت‌بخش انگشت خود نماید. این عمل نه تنها از شأن جواهرساز نمیکاهد، بلکه نفس انگشت دلالت بر مهارت و کمال صانع خود میکند. و چون از ازل مقدّر بود که این غیب مستور در عالم انسانی و به صورت هیکل بشری تجلی نماید، از این جهت عناصر اربعه‌ای بوجود آمد و هیکل بشریه خلق شد.

قلم اعلیٰ تصریح میکند که: "... و لولا هیاکلهم ما خلقت هیاکل العباد، و إنک لو تُدقُّ البصر لتری بأن کل من فی السموات و الأرض قد خلق من ظاهر هیاکلهم ...".

مثال دیگر سریر یا عرشی است که مظهر ظهور الهی بر آن جالس میشود و آن عرش منسوب به او میگردد. این کرسی را یک شخص نجاری ساخته است و مانند هزاران سریر دیگر می‌باشد. وقتی حق بر آن جالس میشود و منسوب به حق میگردد، دیگر آن کرسی سابق نمی‌باشد و اگر به دیده عرفان و بصیرت روحانی منیری مشاهده شود، یقین حاصل گردد که نسبتی و ربطی با سائر اشیاء ندارد، بلکه عناصر سازنده این عرش قبل از خلق آسمان‌ها و زمین خلق شده و شبه و مثلی در آفرینش نداشته و ندارد، بلکه از عنصر ناری این عرش، نار موقده ربانیه در طور سیناء موسی را خطاب نمود، و از عنصر مائی این کرسی رفیع «و من الماء جعلنا کل شیء حی» خلق شد و بدین منوال عناصر دیگر، زیرا عرش رحمن است و حقائق جمیع اشیاء طائف حول آن و محل زیارت و تبرک مؤمنان و وسیله‌ای جهت تقرّب به صاحب آن. حال اگر یک کرسی مادی با منسوب شدن به مظهر اُم‌الله چنین منزلتی و مرتبتی را می‌یابد، پس هیکل عنصری او، که عرش حقیقت قدسی و محمل مشیّه ربانی است، چه مقامی را دارا است؟

در بیانی جمال قدم جلّ اسمه الأعظم میفرمایند: "... و در یک مقام عرش نفس ظهور است که ما بین ناس مشهود، چه که آن آیه توحید و مظهر تفرید در مقرّ خود واحد بوده و احدی با او نه. کان الله و لم یکن معه من شیء، در آن مقام عرش نفس ظهور است ...". (کتاب بدیع، ص ۲۲۶).

باید دقت نمود که در شناسائی هر فردی سه جنبه را باید در نظر داشت. یکی هیکل ظاهری است، که از نظر عناصر مرکبه و عملیات حیاتی و فیزیکی همه انسان‌ها شبیه یکدیگرند، اما از نظر شکل و قیافه و اسم متفاوتند. جنبه دیگر شخصیت است که منعکس‌کننده خصوصیات صفاتی و اخلاقی فرد است، یعنی اسماء و صفاتی که او را از دیگران متمایز میکند. و جنبه سوم جوهر و حقیقت انسان است که آن را روح یا نفس ناطقه مینامیم. دو جنبه اول را میتوان شناخت و درک نمود، اما عرفان و آگاهی به کُنه و ماهیت روح انسانی برای بشر میسر نیست. آنچه که مسلم است این است که حیات و زنده‌بودن انسان منوط به تعلق روح به این جسد است، و ظهور قوای ظاهره و مکنونه جسم مانند شنوایی و دید و احساس و ادراک و تخیل و غیره منوط به روح انسانی است. حال به همین مقیاس میتوان مظاهر مقدسه را شناخت، از نظر هیکل ظاهری هر کدام به نامی و شرعی مبعوث میگرددند و از نظر شخصیت همه آنها مظهر تجلی اسماء و صفات حقند، و از بابت کُنه و جوهر تجلی حقیقتی واحد، که مظهر حقائق اشیاء است. حضرت عبدالبهاء در شرح این مطلب میفرمایند: "مظاهر مقدسه را سه مقام است. يك مقام جسدی، و يك مقام نفس ناطقه و يك مقام مظهریت کامله جلوه ربّانی. اما جسد ادراك اشیاء نماید بقدر استطاعت عالم جسمانی. لهذا در بعضی مواقع اظهار عجز نمودند. مثلاً «خواب بودم و بی‌خبر نسمة‌الله بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امر به ندا نمود» و یا آنکه حضرت مسیح در سن سی سال تعمید شد و روح‌القدس حلول نمود و پیش از این روح‌القدس در مسیح ظاهر نبود. جمیع این امور راجع به مقام جسدی ایشان است. اما مقام ملکوتی ایشان محیط بر جمیع اشیاء است و واقف بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیاء. پیش از بعثت، بعد از بعثت، جمیع یکسان است." (امرو خلق، ج ۲، ص ۳۹)

حال با اشاره به مطالبی که ذکر شد ممکن است این سؤالات به فکر خطور کند: آیا مظاهر ظهور غیب منیع لایدرک را کما هو هو میتوانند بشناسند؟ آیا مظاهر ظهور بر حقیقت وجود خویش آگاهی دارند؟ آیا در وجود ایشان در ایام بطون و ایام ظهور فرقی و یا اختلافی وجود دارد؟

جمال قدم در آثار مقدّسه خویش تأکید میفرمایند که هیچ مخلوقی را امکان عرفان حضرت احدیت نیست، چنانچه میفرمایند: "صدهزار موسی در طور طلب به ندای «لن ترانی» منصعق، و صدهزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه «لن تعرفنی» مضطرب" (محبوب/مکان، ص ۲۳). و أيضاً: "و جمالك يا سلطان القدم و المستوى على العرش الأعظم ان مطلع آياتك و مظهر شئونتك مع بحر علمه و سماء عرفانه اعترف بعجزه عن عرفان أدنى آية من آياتك التي تنسب الى قلمك الأعلى فكيف ذاتك الأبهى..." (محبوب/مکان، ص ۲۴). بنا بر این عالم امر یا مشیت اولیه، چون مخلوق است، نمی تواند پی به کُنه ذات حق ببرد. اما از آنجائی که مشیت اولیه خود خالق نفس خویش است، و محیط بر حقائق اشیاء است، از این جهت محیط بر حقیقت خود و از آن آگاه است.

در جواب سؤال آخر اشاره به این بیان مبارک میکند. حضرت بهاء الله میفرمایند: "و اینکه از مظاهر امر سؤال نمودند، ایشان در بطن أم دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده." (أمر و خلق، ج ۲، ص ۳۴) در اینجا به نقل قسمتی از مقاله جناب ابوالقاسم أفنان میپردازد که از دفتر خاطرات والد بزرگوارشان در ایام تشرف به حضور حضرت عبدالهء نوشته اند:

"حاجی محمد اسمعیل یزدی، معروف به گندلی، مشرف بود. عرض کرد «آیا مظاهر مقدّسه الهیه از بدو ولادت قلوبشان به انوار علوم غیبی و علم لدنی منور است، یا بعد از اینکه مبعوث به رسالت میشوند آن عوالم ظاهر میگردد؟»

فرمودند: «مثل مظاهر مقدّسه الهیه مثل این چراغ است که در ذات و فطرت روشن است، ولكن محفظه أي آهنین بر روی این چراغ است. نفوس از مشاهده انوار این چراغ محروم و ممنوع می باشند، ولیکن چراغ نورانی است. چون سرپوش برداشته شود آن انوار ساطع گردد و عالم را روشن و نورانی فرماید. انبیاء و مظاهر مقدّسه در فطرت و ذات ممتاز از سایر خلق، خلق شده اند و چون بعث واقع شود حقائق ذات مظاهر مقدّسه الهیه واضح و آشکار گردد.» (محبوب/مکان، ص ۱۸۲)

در خاتمه این سطور و با زیارت این لوح مبارک مهیمن باید اقرار کرد اگرچه در ادوار گذشته بسیاری از حوریات معانی بر عالم انسانی نامعلوم و نامفهوم بود، اما به فضل و عنایت نامتناهی ید الهی در این دور بدیع ختم رحیق مختوم بگشود و ابوابی را از علم و معرفت امام وجوه مؤمنین و مخلصین باز نمود، تا با آگاهی بیشتر و عرفانی عمیق‌تر از عظمت مقام مظهر ظهور الهی در این دور مقدس و یوم مبارک به آنچه شرط رقیّت و عبودیت آستان رحمانیت است قیام کنند. وفقکم الله وایانا علی خدمة أمره العظیم.

یادداشت‌ها

۱. مشیة اولیه به عنوانین دیگر نیز یاد شده است، من جمله کلمة الله، عقل اول، نور اول، ذکر اول، آدم اول، نبوت مطلقه، کاف مستدیره، وجود مطلق، ازل تجلی بحت، ابداع صرف، ولایت مطلقه، عالم امر و وحدت اصلیه، طبیعت کلیه، و غیره (الهیات موسیقی، ص ۱۲۷).
۲. بنا بر کتب تاریخی مفهوم عناصر اربعه، که از آن گاهی به اسطقسات اربعه گفته میشود، از اختراعات «اییدقلیس» حکیم یونانی است، که جمال قدم نام او را در لوح حکمت یاد نمودند. ن.ک. أرباب حکمت در لوح حکمت.

عدالت سلاطین در کلام ربّ العالمین

"هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید.

آن است سبب نظم عالم و راحت امم."

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

حضرت بهاءالله در آثار قلم اعلیٰ موضوع عدالت را به کرات مطرح فرموده، و تعاریف متعددی برای آن بیان کرده‌اند. امّا، موضوع عدالت سلاطین و رؤسای ممالک عالم به طور اخصّ مطرح شده و در *سورة الملوک* و الواح دیگری که تصریحاً یا تلویحاً خطاب به امرای ارض نازل شده آنها را به رعایت عدالت دعوت کرده‌اند.^۱ در تبیینات حضرت عبدالبهاء نیز این موضوع مشاهده می‌شود. امّا، در این مقاله فقط آنچه که در *سورة الملوک* و الواح نازله خطاب به رؤسای ارض نازل شده مورد بررسی قرار گرفته و بنا به موضوع از سایر آثار حضرت بهاءالله استفاده و به تبیینات حضرت عبدالبهاء اشاره شده است. آنچه که توجه را به خود جلب می‌کند این است که حضرت عبدالبهاء عدالت مذکور در آثار حضرت بهاءالله را از اوّل ابداع الی یومنا هذا بی‌نظیر و مثل می‌دانند، "زیرا در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اوّل ابداع تا حال به خاطری ظهور ننموده" (ظهور عدل الهی، ص ۵۹).

تعریف عدالت^۲

اگرچه حضرت بهاءالله می‌فرماید برای عدل مراتب و مقامات و معانی لایحصى موجود است^۳ اما دو تعریف در آثار مبارکه مشاهده می‌شود که اولی "احقاق حق کلّ ذی حقّ حقّه"^۴ است. و دیگری آن است که انسان آنچه را که برای خود می‌خواهد برای دیگری نیز همان را بخواهد^۵ که در اصطلاح به "قانون طلایی" معروف است. در این مقام خطاب به سلطان ایران می‌فرماید: "نسئله تعالی بأن يجعلک ناصراً لأمره و ناظراً الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک" (الواح ملوک، ص ۲۰۱).^۶

اما در الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض موارد متعددی را که آنها باید برای رعایت عدالت مجری دارند، ذکر می‌فرماید. بررسی تفصیلی این موارد می‌تواند راهنمای هر حاکمی در جهت حاکمیت عدالت بر قلمرو تحت حکومتش باشد. در مقامی استقرار عدالت را مشروط به همت سلاطین و قیام آنها به حصول منافع بندگان فرموده‌اند: "إن شاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله‌اند، همت نمایند و بما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد" (لوح مقصود، ص ۷).

بنابراین آنها را مخاطب قرار داده توصیه می‌فرماید به دو جند قوی، یعنی عدل و عقل، اتکاء داشته باشند، "یا معشر الأمراء لیس فی العالم جند اقوی من العدل و العقل. به راستی می‌گویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی لملک یمشی و تمشی أمام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبۃ العدل. إنها غرة جبین السلام بین الأنام و شامه و جنة الأمان فی الإمكان" (همان)؛ و شهادت می‌دهند بر این که اگر عدالت مستولی شود، کره ارض به کلی متحول خواهد شد: "فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد." (همان، ص ۸).

حضرت بهاءالله مجازات و مکافات را از طرفی دو ستون برای خیمه نظم عالم می‌دانند و از طرفی جنود برای استیلای عدالت. بنابراین، برقراری نظم در

عالم مستلزم استقرار عدالت است و اين بدون آن معنا و مفهومی نخواهد داشت. می‌فرمایند: "حضرت موجود می‌فرماید خيمۀ نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مكافات؛ و در مقام ديگر به لغت فصحي می‌فرماید، للعدل جندٌ و هو مجازاتُ الأعمال و مكافئُها. بهِمَا ارتفع خباء النّظم في العالم و اخذ كلّ طاغٍ زمام نفسه من خشية الجزاء" (انتهی) (همان، ص ۷).

بنابراین، لازم می‌آید که سلاطين به اسّ اساس سياست پی بَرند و خود را به آن مزین سازند؛ چه که آنچه از بلاها و مصیبات و ظلم و اعتساف که اکنون عالم به آن مبتلا است، به علّت نادانی و ناآگاهی خلق است، "چه اگر في الجملة آگاه شوند ادراک می‌نمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده به منزلهٔ آفتاب است از برای جهان" و البته "راحت و امنیت و مصلحت کلّ در آن است" (همان، ص ۱۰). حال، آنچه که سبب نورانیت آسمان سياست می‌شود جز عدل و قسط نیست، "آسمان سياست به نیر این کلمهٔ مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است. ینبغی لكلّ أمرٍ أن یزین نفسه فی کلّ یوم بمیزان القسط و العدل ثمّ یحکم بین الناس و یأمرهم بما یهدیهم إلی صراط الحکمة و العقل، انتهى. این است اسّ سياست و اصل آن" (همان، ص ۱۰).

نکتهٔ ديگر که بسیار حائز اهميت است آن که از مصادیق عدالت آن که سلاطين حتّی به خودشان هم نباید ظلم نمایند. کوچک‌ترین حدّ آن نیز در نظر خداوند پسندیده نیست. وقتی که ستمی روا می‌شود، فی نفسه ضایع شدن حقّی است و لذا طبق اصل نابخشودنی بودن تجاوز به حقّ الناس (مأئده آسمانی، ج ۷، صص ۱۱۸-۱۲۵)، قابل اغماض نخواهد بود: "یا أیّها الملوک ... آیاکم أن لا تظلموا علی أحدٍ قدر خردلٍ و اسلکوا سبیل العدل و أنّه لسبیلٌ مستقیم" (الواح ملوک، ص ۷).

شاید بتوان قانون طلایی را نیز بر تعاریف عدالت افزود و آن این است که انسان باید آنچنان که می‌خواهد در مورد خود او رفتار شود، باید با ديگران رفتار کند. در دو کلام به این نکته اشاره شده است: (۱) "تحکمون بالعدل کما تحکمون علی أنفسکم و لن ترضوا لنا ما لا ترضونه لکم و تکنونن من

المحسنین" (همان، ص ۲۰؛ ۲) "لا تحملوا علی الناس ما لا تحملوه علی أنفسکم و لن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لکم و هذا خیر النصح لو أنتم من السّامعین" (الواح ملوک، ص ۲۷).

به این نکته نیز باید اشاره شود که اسماء مانند لباس هستند و هر کسی می تواند خود را مشمول فضل الهی ساخته از آنها استفاده نماید: "قل إنّ الأسماء هی بمنزلة الأثواب" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۴۷). عدل نیز از آن جمله است و مهم تر آن که لباسی است که به هر هیکلی زیبا و برازنده است. انصاف نیز از این مقوله خارج نیست. لذا تلبّس به رداء عدل و انصاف به کلّیه نفوس توصیه می شود که سلاطین نیز در زمره آنانند: "زینوا یا قوم هیاکلم برداء العدل و أنّه یوافق کلّ النفوس لو أنتم من العارفين. و کذلک الأدب و الإنصاف و أمرنا بهما فی أكثر الألواح لتکوننّ من العاملين" (همان، ص ۲۴۸). خداوند هر زمان که بخواهد این اسم را از نفسی که لیاقت آن را ندارد اخذ خواهد کرد بی آن که با او مشورتی نماید، همانطور که در زمان اعطاء آن مشورتی ننمود: "قل إنّ الأسماء بمنزلة الأثواب یزین بها من نشاء من عبادنا المریدین و ننزع عمن نشاء أمراً من لدنا و أنا المقتدر الحاکم العلیم و مانشاور عبادنا فی الإنتزاع کما مانشاورناهم حین الإعطاء" (همان، ص ۲۴۷). البتّه اگر کسی که به این اسم آراسته شده از حدّ و حدود خود تجاوز ننماید، شأن و منزلتش در هر لحظه ازدیاد می یابد و شمس عنایت الهی بر او می تابد و او را به مدد نردبان انقطاع به مقامی می رساند که جز از موجدش حکایت نکند و جز به اذن او سخن نگوید و جز به اراده پروردگارش حرکت ننماید. (همان، ص ۲۴۸)

عدل و انصاف

عدل و انصاف در اکثر موارد در آثار مبارکه به طور مترادف به کار رفته اند. فی المثل به این بیان مبارک توجه فرمایید "عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه. البتّه ارباب دانش در آنچه از قلم اعلیٰ در این ظهور از عربی و فارسی نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء و مرسلین نازل و به انصاف تکلم کنند و به عدل سخن گویند ... ای ربّ زینهم بطراز

العدل و الانصاف (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۳۰). لکن در مواقعی که مطلبی را بیان می‌فرمایند، برای قضاوت، مخاطب را به انصاف دعوت می‌فرمایند نه عدالت "اگر در تو گوشی یافت می‌شود لله بشنو و به حقیقت بشنو و به انصاف بشنو و به اذن واعیه بشنو" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۱) اما در بیان انصاف حضرت بهاءالله عدول از آن را خروج از انسانیت می‌دانند و بر این نکته تصریح می‌فرمایند "ای علی بگو به احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... مَنْ لَا انصاف له لَا انسانیّة له" (اقتدارات، صص ۲۹۳-۲۹۴). و در مقام دیگر مصرّح "یا علی قل لَا انسان الاّ بالانصاف" (پیک راستان، ص ۹۵).

اما در مورد تفاوت عدل و انصاف؛ شاید بیان حق‌گویای آن باشد که عدل اعم از انصاف است؛ یعنی آن را نیز در بر می‌گیرد چه که می‌فرماید "این خادم از حقّ جل جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‌نماید و از خطر حفظ می‌کند. اوست سراج وهاج؛ حق امرای ارض را از نورش منور فرماید. انّ الخادم یسئل الله بأن یوفق الكلّ علی ما یحبّ و یرضی" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳)

علّت نصیحت سلاطین، حبّ جمال قدم به آنها است

جمال قدم محبّت خالص خود را عرضه می‌دارند و هیچ اجر و مزدی نمی‌طلبند، "اسمعوا ما ینصحکم به هذا العبد لوجه الله و ما یرید منکم من شیء" (الواح ملوک، ص ۲۶). بین خود و کسانی که سلاطین را احاطه کرده‌اند این تفاوت را مطرح می‌فرمایند که: "انّ الذین فی حولک یحبّونک لأنفسهم و الغلام یحبّک لنفسک و ما أراد الاّ یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلّبک الی یمین العدل" (الواح ملوک، ص ۱۵۰).

در این مورد هرگونه اتّهام دنیاپرستی و میل به ابقاء اسم را ردّ می‌کنند و حتّی اشاره دارند که در ایّام حیات مقرّ امنی نیافتند که پای خود را آنجا بگذارند (همان، ص ۱۵۱).

۱- در واقع حضرت بهاءالله مايلند كه حضرات سلاطين را به اعلى مقامات هدايت فرمايند؛ به مقامى برسانند كه جز تجلّى حضرت معبود نبيند و سلطنت را حقيرترين شئى مشاهده نمايند كه در دست دارند و آن را فقط براى نصرت امر مالك بريّه تحمّل نمايند و نه هواى نفس (همان، ص ۱۵۰).

۲- في الحقيقة حضرت بهاءالله الواح را صرفاً در دعوت آنها به رعايت عدالت بين رعيّت نازل فرمودند: "فيا الهى هذا كتابٌ أريدُ أن أرسله الى السّلطان و أنت تعلم بأنّى ما أردتُ منه الاّ ظهور عدله لخلقك و بروز الطافه لأهل مملكتك ... أيد يا الهى حضرة السّلطان على اجراء حدودك بين عبادك و اظهار عدلك بين خلقك" (همان، ص ۱۵۸).

۳- جمال مبارك مايلند كه سلطان از اشياء فانيه منزّه باشد و به جبروت باقيه وارد شود، زيرا منزلت او را به مراتب بالاتر از آن مى دانند كه به امور فانيه از ملكوت باقى محروم ماند؛ باشد كه به آن عوالم توجه نمايد و به اذن الهى در زمره حاكمين آن سرزمين وسيع روحانى وارد شود: "لوالله لم يكن مقصودي فيما ألقيناك إلاّ تنزيهك عن الأشياء الفانيّة و ورودك في جبروت الباقيّة و تكون فيه بإذن الله لمنّ الحاكمين" (الواح ملوك، ص ۴۳).

۴- هيكل مبارك مايلند سلاطين به حقّ نزديك شوند و بدین لحاظ است كه كلمات حكيمانه را به آنها القاء مي فرمايند: "كذلك تُبينُ لك كلمات الحكمة و نُلقي عليك ما يُقَلِّبُكَ عن شمال الظلم إلي يمين العدل و يهديك إلي شاطئ قرب منير" (الواح ملوك، ص ۴۲).

چرا سلطان بايد عادل باشد؟

اوّل آن كه، حضرت بهاءالله ابتدا اين نکته را مشخص مى فرمايند كه سلطان سايه خداوند بر روى زمين است و چون "ظلّ از مظلّ" بايد حكايت كند، و خداوند عادل است، لهذا سايه او نيز بايد عدالت پيشه كند كه اگر نكند لايق اين عنوان نيست: "ملك عادل ظلّ الله است در ارض. بايد كلّ در سايه عدلش مأوى گيرند و در ظلّ فضلش بياسايند. اين مقام تخصيص و تحديد نيست كه مخصوص به بعضى دون بعضى شود؛ چه كه ظلّ از مظلّ حاكي است.

حقّ جلّ ذکره خود را ربّ العالمین فرموده، زیرا که کلّ را تربیت فرموده و می‌فرماید فتعالی فضله الّذی سبق الممكنات و رحمته الّتی سبقت العالمین" (الواح ملوک، ص ۱۶۶). بنابراین آنچه که لایق این مقام عظیم است باید از او ظاهر شود. چنانچه از اجرای آنچه که جمال قدیم الهی به او القاء می‌فرماید خودداری نماید، هر آینه از آن شأن بسیار منیع خارج شده است: "إِنَّكَ ظَلَّ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فَافْعَلْ مَا يَلِيقُ لِهَذَا الشَّانِ الْمُتَعَالِي الْعَظِيمِ وَ إِنَّكَ إِنْ تَخْرُجُ عَمَّا أَلْقَيْنَاكَ وَ عَلَّمْنَاكَ لَتَخْرُجُ عَنْ هَذَا الشَّانِ الْأَعَزِّ الرَّفِيعِ" (همان، ص ۴۲).

دوم آن که، شکر الهی مستلزم جلوگیری از وقوع ظلم است. خداوند سلطان را برگزیده و او را بر بندگان حکومت و حاکمیت بخشیده است؛ پس باید قدر این عنایت الهی را بداند و او را شکر گوید و این شکر جز با محبّت کردن به حبیبان خدا و حفظ بندگان او و صیانت آنها از خائنین میسر نمی‌گردد: "أَنْ أَشْكُرَ اللَّهَ رَبَّكَ بَمَا اصْطَفَيْكَ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَكَ سُلْطَانًا لِلْمُسْلِمِينَ وَ يَنْبَغِي لَكَ بِأَنْ تَعْرِفَ قَدْرَ مَا وَهَبَكَ اللَّهُ مِنْ بَدَايِعِ جُودِهِ وَ إِحْسَانِهِ وَ تَشْكُرَهُ فِي كُلِّ حِينٍ وَ شُكْرُكَ رَبَّكَ هُوَ حُبُّكَ أَحْبَابَهُ وَ حِفْظُكَ عِبَادَهُ وَ صِيَانَتُهُمْ عَنْ هَؤُلَاءِ الْخَائِنِينَ لئَلَّا يَظْلِمَهُمْ أَحَدٌ" (سورة الملوک؛ الواح ملوک، ص ۳۸).

سوم آن که در شأن سلطان و حاکم بر مردم نیست که ظلم کند و ناس را به عدل امر نماید. کلام او فی نفسه نفی خود او است: "إِنَّ الَّذِينَ يَظْلِمُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ يَكْذِبُهُمْ بَمَا يُخْرِجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَهْلُ الْمُلُكُوتِ وَ الَّذِينَ يَطُوفُونَ حَوْلَ عَرْشِ رَبِّكَمُ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ" (الواح ملوک، ص ۱۱۰).

چهارم آن که حق به این علّت سلاطین را به تدبیر دعوت می‌کند که نظم و عدالت بر عالم حاکم شود، چه که "سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت" می‌شود و اشرار را بر جامعه حکومت می‌کند و نهایتاً سبب هرج و مرج می‌گردد (کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹). وقتی که هرج و مرج حاکم شود، لاجرم ضعفا مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند و عدالت بالمرّه فراموش خواهد شد.

پنجم جذب قلوب مردم است. قلوب انسانی را با محبّت و عدالت می‌توان تسخیر کرد، امّا با سرنیزه نمی‌توان. لذا زمانی که جمال قدم موضوع قلّت عساکر را مطرح می‌فرمایند این نکته را نیز ذکر می‌کنند که: "امید آن که آن حضرت بر نور عدل بیفزایند. لعمرالله عدل جندی است قوی؛ اوست در مقام اوّل و رتبه اوّلی فاتح افئده و قلوب و اوست مبین اسرار وجود و دارای رایت محبّت و جود" (لوح شیخ نجفی، ص ۲۴).

ششم لزوم اصلاح عالم است. جمال قدم در مواضع مختلف فرموده‌اند که برای اصلاح عالم آمده‌اند و جمیع نفوس از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. عدل و انصاف را دو حارس برای حفظ عباد می‌دانند که از آن دو علّت صلاح عالم و حفظ امم ظاهر می‌شود (ظهور عدل الهی، ص ۵۹). لذا به اصحاب مجالس توصیه می‌فرمایند که لوجه‌الله وارد مجلس شوند و بین ناس به عدل خالص حکم نمایند و در آنچه که سبب اصلاح عالم می‌شود تدبّر و تکلم فرمایند، چه که هیکل عالم مانند هیکل انسان است که صحیح خلق شده امّا به علّت آنچه که "اسباب المختلفة المتغایرة" می‌نامند به مرض مبتلا شده و علّت اصلی آن هم خودخواهانی هستند که ادّعای طبابت دارند امّا از طبابت بویی نبرده‌اند؛ نه خیر خود را می‌دانند و نه مصلحت عباد را. تنها راهی که برای صحتّ آن وجود دارد اتحاد اهل عالم است بر شریعت واحده. لهذا قیام این پزشک‌نمایان علیه مُصلح عالم و مسجون ساختنش در اُخرب دیار معالجه هیکل بیمار را به تعویق انداخته است (لوح ملکه انگلیس، الواح ملوک، صص ۱۳۳-۱۳۴).

هفتم آن که چون جمال قدم مایلند احترام سلاطین و فرمانروایان ارض محفوظ ماند و ملاحظه شئون آنها را منّ عندالله می‌دانند و در اثبات آن به کلمات انبیاء و اولیاء استناد می‌فرمایند، مایل نیستند به علّت عدول از عدالت این مقام زائل شود و خدشه‌دار گردد، چه که آیه مبارکه قرآن مجید در اطاعت از خداوند، رسولش و صاحبان امر را در رتبه اوّلی ائمه اطهار و در رتبه ثانی ملوک و سلاطین می‌دانند، مشروط بر آن که در زمره ملوکی باشند که "به نور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است" و مایلند "از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع

احزاب امم را احاطه کند" (لوح شيخ نجفی، ص ۶۶)؛ چه که "سلطان عادل عندالله اقرب است از کل" (همان، ص ۶۸).

هشتم احاطۀ جنود غیب و شهادۀ است برای نصرت سلطان عادل. این وعده حقّ است و البتّه شکی در اجرای آن نیست. وقتی خداوند سلطان عادل را نصرت فرماید، او در جمیع امورش مؤیّد خواهد بود. (سورة الملوک، الواح ملوک، ص ۳۹)

نهم آن که وقتی عدالت برقرار گردد البتّه موجب حصول رضایت رعایا می‌گردد. رعیت از سلطان خود انتظار دارد که امنیت و راحت او را فراهم کند، که این هر دو منوط به رعایت عدل است. اگر رعایت نگردد بیم آن می‌رود که رعیت طغیان نماید و سر به شورش بردارد که فی نفسه خطری است برای حکومت. به این علّت است که می‌توان عدالت را به نوری تشبیه کرد که سبب حفظ از خطرات است و امراي ارض را نوراني مي‌کند: "عدل سراجي است که انسان را در ظلمت دنیا راه مي‌نماید و از خطر حفظ مي‌کند؛ اوست سراج و هاج حقّ؛ امراي ارض را از نورش منور فرماید. **إِنَّ الْخَادِمَ يَسْئَلُ اللَّهَ بِأَنْ يَوْقِقَ الْكُلَّ عَلِيَّ مَا يَحِبُّ وَيَرْضِي**" (مائده آسماني، ج ۷، ص ۱۷۳).

عواقب ظلم

در کنار این امور، جمال قدم عواقب ظلم را هم گوشزد می‌فرمایند که مبدا حضرات سلاطين از غفلت به هلاکت افتند. شاید بتوان بر سیل اجمال به هشت نکته اشاره کرد:

۱- از طرفی به قطع ریشه مفسدین و مجازات ظالمین به طور اعمّ اشاره دارند؛ چه که خداوند در کتاب خود مقدر فرموده که ظالمین را به ظلمشان مأخوذ خواهد داشت: **"قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَدَّرَ فِي الْكِتَابِ بِأَنْ يَأْخُذَ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْمَفْسِدِينَ"**. البتّه این افعال فی نفسه داراي اثری در روی زمین است که فقط چشم پاک بیند و گوش لطیف شنود: **"فَاعْلَمُوا بِأَنْ لِّمَثَلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ بِنَفْسِهَا أَثَرٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَيْنَهُ وَ كَشَفَ السَّبْحَاتِ عَنْ قَلْبِهِ وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُهْتَدِينَ"** (الواح ملوک، ص ۳۲).

۲- از طرف دیگر وعید حق به سلاطین آن که اگر به نصایح الهی عمل نکنند عذاب از جمیع جهات آنها را احاطه خواهد کرد و عدالت الهی در مورد آنها اجرا خواهد شد، به نحوی که ابداً قدرت مقاومت نخواهند داشت و البته عجز آنها ظاهر خواهد شد: "وإن لن تستنصحوها بما أنصحنكم في هذا الكتاب بلسان بدع مبين يأخذكم العذاب من كل الجهات و يأتيكم الله بعدله إذا لن تقدرون أن تقوموا معه و تكونن من العاجزين." پس از آنها می‌خواهند که هم به خودشان رحم کنند و هم بر بندگان: "فارحموا علي أنفسكم و أنفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله في لوح قدس منيع الذي قدر فيه مقادير كل شيء و فصل فيه من كل شيء تفصيلاً و ذكرى لعباده الموقنين" (الواح ملوک، ص ۹).

۳- وعدهٔ بعث نفوسی توسط خداوند که برای مطالبهٔ حقوق از دست رفتهٔ مظلومین قیام خواهند کرد و برای آنها سوگواری خواهند کرد و حتی به قتل اعدای خداوند مبادرت خواهند ورزید (الواح ملوک، ص ۳۲). این نفوس برای محو جمیع آثار ظلم قیام خواهند کرد و جمیع اطراف و اکناف ارض به اسم این نفوس مزین خواهد شد، چه که خطاب به اسم عادل الهی وعده فرموده است: "أن يا هذا الإسم أن افتخر في نفسك بما جعلناك مشرق عدلنا بين العالمين. فسوف نبعث منك مظاهراً في الملک و بهم نظوى شرع الظلم و نبسط بساط العدل بين السموات و الأرضين و بهم يمحو الله آثار الظلم عن العالم و يزين أقطار الآفاق بأسماء هؤلاء بين العالمين. أولئك الذين يتبسّم بهم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و هم مرايا عدلى بين عبادى و مطالع أسمائى بين بریتى و بهم تقطع أیادى الظلم و تقوى أعاضد الأمر كذلك قدرنا الأمر فى هذا اللوح المقدس الحفیظ" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۴۷).

۴- محرومیت از بهترین زینتی که خداوند برای آنها مقدر فرموده است و آن اسم عادل خداوند است برای ملوک؛ خوشا به حال پادشاه و فرمانروایی که هیکل خود را به این زینت بیاراید و بین مردم به حق خالص حکم کند؛ یعنی به آنچه که خداوند در کتابش حکم کرده است. هیچ زیوری زیباتر و بهتر از

عدالت برای ملوک نیست. خطاب به اسم عادل خداوند می‌فرمایند: "أَنْ يَا ذَلِكَ الْإِسْمُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ زِينَةً لِلْمُلُوكِ. طُوبَى لِّهَمْ أَنْ يَزِينُوا هِيََاكُلِهِمْ بَكَ وَ يَعْدِلُوا بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ الْخَالِصِ وَ يَحْكُمُوا بِمَا حَكَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِ الْمَحْكَمِ الْقَدِيمِ. مَا قُدِّرَ لَهُمْ زِينَةٌ أَحْسَنَ مِنْكَ وَ بَكَ يَظْهَرُ سُلْطَنَتُهُمْ وَ يَعْلُو ذِكْرُهُمْ وَ يَذْكَرُ أَسْمَائُهُمْ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ" (همان، ص ۲۴۸).

۵- هر آن که محروم از عدالت باشد، گویی در روی زمین عریان است، هر چند که حریر و دیبا بر تن داشته باشد. جمال مبارک این محرومیت را بر سلاطین نمی‌پسندند و به اسم عادل خداوند می‌فرمایند: "مَنْ جَعَلَ نَفْسَهُ مُحْرُومًا مِنْكَ إِنَّهُ عَرَى بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَوْ يَلْبِسُ حَرَرَ الْعَالَمِينَ" (همان).
۶- ظلم تاریکی است و عدل روشنایی. اگر سلاطین به اجرای عدالت نپردازند ظلمت ارض را احاطه می‌کند. اگر سلاطین به اجرای امر مهم عدالت موافق شوند، جمیع بلاد و مدن را روشن و منیر خواهند ساخت و البته این فضل الهی است بر آنها: "أَنْ يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ زِينُوا رُؤُسَكُمْ بِأَكَالِيلِ الْعَدْلِ لِيَسْتَضِيَءَ مِنْ أَنْوَارِهَا أَقْطَارُ الْبِلَادِ. كَذَلِكَ نَأْمُرُكُمْ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ السَّلَاطِينِ" (همان).

۷- اگر این سلاطین خود را از این فضل محروم نمایند، البته خداوند نفوس دیگری را ظاهر خواهد ساخت که بر کرسی عدل جالس شوند و بین ناس آنگونه حکم کنند که بر خودشان حکم می‌کنند و البته اینگونه ملوک از بهترین مردمان محسوب خواهند شد: "فَسَوْفَ يُظْهِرُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ مُلُوكًا يَتَكُونُونَ عَلَى نَمَارِقِ الْعَدْلِ وَ يَحْكُمُونَ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا يَحْكُمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. أُولَئِكَ مِنْ خَيْرَةِ خَلْقِي بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ" (همان).

۸- و آخرین نکته آن که جمال مبارک بعد از جمیع این وصایا می‌فرمایند آنچه که به کسی امر می‌فرمایند خیر او در دنیا و آخرت است، والا خداوند از جمیع اشیاء بی‌نیاز است و از اجرای عدالت توسط سلاطین نه او را نفعی می‌رسد و نه ضرری. حضرتش به اسم عدل بر جمیع اشیاء تجلی می‌فرماید. هر کس خواست از آن نوری برگیرد و بر روشنی خود بیفزاید و هر کس نخواست در

ظلمتی آشکار باقی بماند: "انّه ما أمر نفساً إلاّ بما هو خير لها و ينفعها في الآخرة و الأولى و انّه بنفسه لغنى من عمل ذي عمل و عن عرفان كلّ عالم خبير. إنّ الله قد تجلّى بهذا الاسم في هذا اللّوح على كلّ الأشياء. طوبى للذين استضاءوا بأنواره و الذين فازوا به اولئك من عبادنا المقرّبين". چه که بذر عدالت کاشته شده و لاجرم شجره عدل رشد و نمو خواهد کرد: "إنّا غرسنا بأيادي القدرة في هذا الرّضوان أشجار العدل و أسقيناها بمياه الفضل فسوف تأتي كلّ واحدة بأثمارها. كذلك قضي الأمر و لامرّد له من لدنا إنّا كنّا آمرين" (همان، ص ۲۴۸).

موارد گوناگون عدالت سلاطین

جمال مبارک سیره ملوک عادل را مطرح می سازند و آن را القاء می فرمایند تا سلاطین عالم از "شمال الظلم الى يمين العدل" توجّه کنند، و به این وسیله به شاطی قرب خداوندی نائل گردند (الواح ملوک، ص ۴۲). اما مواردی که به عنوان عدالت ملوک تصریح شده به تفکیک مطرح می شود:

۱- نهی از اسراف و تحمیل به رعیت: یکی از موارد مشهود در کلیه دربارهای سلاطین و رؤسای جمهور و حکام ارض، تجمل گرایی از طرفی و جاه طلبی در افزودن بر قدرت عساکر و جاه و جلال ظاهری از طرف دیگر است. این موارد از سویی فاصله بین حکام و رعایا را زیاد می کند؛ از طرفی بر کبر و غرور آنها و تحقیر رعایا می افزاید؛ و از طرف دیگر اجباراً تأمین مخارج به عهده رعایا گذاشته می شود. چون لذت طلبی و بلندپروازی بشر انتهایی ندارد، لابد بر این است که این هزینه ها روز به روز افزایش می یابد و در نتیجه رعیت روز به روز متحمل رنج بیشتری می شود تا این هزینه ها را تأمین کند و نهایتاً از حد توانایی او تجاوز می کند. آیا ملوک می توانند آنچه را که برای خود نمی پسندند برای دیگران بپسندند؟ لذا حقّ به ملوک امر می کند که این ظلم را بر رعایا نپسندند: "يا معشر الملوك انّا نراکم فی کلّ سنة تزددون مصارفکم و تحملوها علی الرّعیة. إنّ هذا إلاّ ظلم عظیم. إنّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لاتحملوها علی الرّعیة فوق طاقتهم و لاتخربوهم لتعمیر قصورکم. أنّ اختاروا لهم ما

تختارونه لأنفسکم". (لوح ملکه، الواح ملوک، ص ۱۳۷). از آن گذشته نفس اسراف نیز عندالحق مردود است و در شأن سلطان و فرمانروا نیست که به اسراف روی آورد، مصارفش را افزایش دهد و آن را بر رعیت تحمیل کند: "اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُسْرِفُوا فِي شَيْءٍ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَ عَلِمْنَا بِأَنكُمْ تُزَادُونَ مَصَارِفَكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ تَحْمِلُونَهَا عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ هَذَا فَوْقَ طَاقَتِهِمْ وَ إِنَّ هَذَا لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. إِعْدِلُوا يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ بَيْنَ النَّاسِ وَ كُونُوا مَظَاهِرَ الْعَدْلِ فِي الْأَرْضِ وَ هَذَا يَنْبَغِي لَكُمْ وَ يَلِيقُ لَأَنكُمْ لَوْ أَنَّكُمْ مِنَ الْمُنْصِفِينَ" (الواح ملوک، ص ۹).

۲- ممانعت از ظلم و گرفتن حقّ مظلوم از ظالم: مطلب دیگر آن که شایسته است سلطان ناظر بر احوال رعایا باشد و ظالمین را از عمل خود منع نماید. اعمال قدرت در ممانعت از ظلم است نه تعدی بر دیگران. فخر و مباهات در مقابله با قدرتمندان و ستمگرانی است که از قدرت خود سوء استفاده می کنند و بر ضعیفاء بیداد می کنند. اگر احدی بر احدی ظلمی روا دارد، حاکم باید بدون جانبداری از طرفی، حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد و او را مجازات نماید. چه اگر به این موفق نشود، به چه امری می تواند مباهات کند: "أَحْكُمُوا ... بِالْعَدْلِ وَ كُونُوا مِنَ الْعَادِلِينَ وَ إِنْ لَنْ تَمْنَعُوا الظَّالِمَ عَنْ ظُلْمِهِ وَ لَنْ تَأْخُذُوا حَقَّ الْمَظْلُومِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَفْتَخِرُونَ بَيْنَ الْعِبَادِ وَ تَكُونُوا مِنَ الْمَفْتَخِرِينَ" (همان، ص ۱۰). خداوند زمام امور خلق را به دست سلاطین سپرده تا بحق حکم کنند، عدالت را برقرار کنند تا آثار دادگری آنها در بین مردم ظاهر شود. اگر به موجب کتاب خدا عمل نکنند، خسران نصیب آنها خواهد گشت و اسم آنها به عدل برده نخواهد شد: "يَنْبَغِي لَكُمْ بَأَنْ تَمْنَعُوا الظَّالِمَ عَنْ ظُلْمِهِ وَ تَحْكُمُوا بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ لِيُظْهَرَ عِدَالَتُكُمْ بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. إِنْ اللَّهَ قَدْ أَوْدَعَ زِمَامَ الْخَلْقِ بِأَيْدِيكُمْ لِتَحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ تَأْخُذُوا حَقَّ الْمَظْلُومِ عَنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ. وَ إِنْ لَنْ تَفْعَلُوا بِمَا أُمِرْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، لَنْ يُذَكَّرَ أَسْمَائُكُمْ عِنْدَهُ بِالْعَدْلِ وَ إِنَّ هَذَا لَغَبْنٌ عَظِيمٌ" (همان، ص ۱۵).

۳- رعایت حال مهاجرین: جا به جایی نفوس انسانی به دلایل مختلف از دیرباز وجود داشت، اما با ازدیاد وسائل ارتباطی افزایش یافته است. کسب علم،

برخورداری از رفاه، فرار از ظلم و علل دیگر می‌تواند سبب شود کسانی وطن خود را ترک کنند و در دیار دیگر قصد توطّن نمایند. در مواردی مشاهده شده که احساسات ملی‌گرایی و نژادپرستی و سایر تعصّبات سبب شده که حکام کشوری مانع از ورود و سکونت اتباع کشورهای دیگر شوند؛ یا اگر اجازه توطّن می‌دهند، تبعیضاتی بین آنها و سکنه کشور قائل می‌شوند که به نوع ظلم بر تازه‌واردین است. جمال قدم از سلاطین می‌خواهند که به اینگونه نفوس امکان استقرار دهند و بر آنها ظلم روا ندارند: **"إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَظْلُمُوا عَلَى الَّذِينَ هُمْ هَاجَرُوا إِلَيْكُمْ وَ دَخَلُوا فِي ظِلِّكُمْ. اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ"** (همان، ص ۸).

۴- رعایت حال فقرا: محروم‌ترین و ضعیف‌ترین قشر هر جامعه‌ای معمولاً فقرا هستند. نه دستشان به جایی می‌رسد و نه فریادشان را کسی می‌شنود و نه توان آن را دارند که در مقابل اقویا قیامی نمایند و حق خود را بستانند. فقرا امانت الهی هستند؛ هر گونه ظلم و ستم به آنها در واقع خیانت در امانت است. به هر حال وقتی خداوند امانتی را دست کسی می‌سپارد، روزی خواهد رسید که در مورد امانتش سؤال خواهد کرد و حق او را خواهد گرفت. حق می‌فرماید: **"إِعْلَمُوا بِأَنَّ الْفُقَرَاءَ أَمَانَاتُ اللَّهِ بَيْنَكُمْ. إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَخُونُوا فِي أَمَانَاتِهِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْخَائِنِينَ. سَتُسْأَلُونَ عَنْ أَمَانَتِهِ فِي يَوْمٍ الَّذِي تُنَصَّبُ فِيهِ مِيزَانُ الْعَدْلِ وَ يُؤْتَى كُلُّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَ يُوزَنُ فِيهِ كُلُّ الْأَعْمَالِ مِنْ كُلِّ غَنِيٍّ وَ فَقِيرٍ"** (همان، ص ۹).

۵- استفاده از نعمت‌های دنیا به قدر کفایت: نعمت‌های الهی در عالم بسیار است و هر کسی را قدری لازم تا امورش بگذرد و زندگی‌اش تأمین گردد. استفاده بیش از حد از این نعمت‌ها مانع از رعایت حد اعتدال در مورد خود شخص از طرفی، و از طرف دیگر موجب جلوگیری از بهره‌مندی دیگران از نعمت‌های مزبور می‌گردد. لهذا احسن و اولی آن که هر آنچه حاصل می‌شود به اندازه کفایت مصرف شود و زیاده بر آن به دیگران واگذار گردد، که حق فرمود: **"خُذُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى قَدَرِ الْكَفَايَةِ وَ دَعُوا مَا زَادَ عَلَيْكُمْ"** (همان، ص ۱۴). انبار کردن مازاد بر نیاز و افزودن بر مال و منال، یعنی آنچه که به هیچ وجه بعد از

این جهان مفید به حال احدی نخواهد بود، خلاف رضای الهی است. لذا، باید آن را به دیگران که نیاز دارند و بهره‌ای از آن ندارند، واگذار نمود.

۶- رعایت انصاف: "انصاف از شئون عدل است". جمال مبارک در لوحی به امضاء خادم الله می‌فرماید: "این خادم از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳). انصاف را دیدن به چشم خود و شناختن به معرفت خود تعریف کرده‌اند (کلمات مکنونه عربی). حضرت بهاءالله اوّل انسانیت را انصاف می‌دانند و جمیع امور را به آن منوط می‌کنند (اقتدارات، ص ۲۹۳). حتّی در بیانی شخص بی‌انصاف را از انسانیت عاری می‌دانند، بقوله تعالی: "قُلْ أَنْصَفُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ مَنْ لَا إِنْصَافَ لَهُ لَا إِنْسَانِيَّةَ لَهُ" (همان، ص ۲۹۴). لذا بر حکام است که در جمیع امور به این صفت متّصف شوند، "ثمّ انصفوا فی الأمور و لاتعدلوا عن حکم العدل و لاتکونن من العادلین" (همان، ص ۱۴).

در واقع بنا به تعریف حضرت بهاءالله، انصاف عبارت است از "خروج العبد عن الوهم و التقليد و التفرّس فی مظاهر الصنع بنظر التّوحید و المشاهدة فی کلّ الأمور بالبصر الحدید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶). لهذا بر سلطان واجب است در مظاهر صنع، که رعایا نیز از آن جمله‌اند، یکسان بنگرد و تیزبین باشد؛ مبدا به تقلید از سایرین که در مورد نفسی نظر می‌دهند، پردازد و همان را بگوید که آنها می‌گویند. چه بسا به علّت حبّ یا بغض شخص، فردی از رعایا مظلوم واقع شود.

۷- نهی از پیروی از نفس و هوی و ترک اصول الهی: جمال مبارک در سورةالبیان به نکته‌ای اشاره دارند که عدالت ابتدا باید در مورد خود شخص مرعی گردد و سپس در مورد دیگران رعایت شود: "أَنْ اَعْدِلُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ ثُمَّ عَلٰی النَّاسِ لِيُظْهَرَ اَثَارُ الْعَدْلِ مِنْ اَفْعَالِكُمْ بَيْنَ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۱۴). در خطاب به سلاطین می‌فرمایند که اتّباع نفس و هوی ظلمی است که انسان بر خویشتن و همچنین بر سایرین روا می‌دارد و لذا ابتدا باید خود را از هواجس نفسانی خلاصی بخشد تا بتواند مظهر عدالت در بین خلق

باشد، سپس عدل و داد را اجرا نمايد. بيان مبارك چنين است: "أَتَأْخُذُونَ أَصُولَكُمْ وَ تَضَعُونَ أَصُولَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ إِنَّ هَذَا لَظُلْمٌ عَظِيمٌ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَنْفُسِ الْعِبَادِ لَوْ تَكُونَنَّ مِنَ الْعَارِفِينَ. قُلْ إِنْ كَانَ أَصُولُكُمْ عَلَى الْعَدْلِ فَكَيْفَ تَأْخُذُونَ مِنْهَا مَا تَهْوَى بِهِ هَوَايَاكُمْ وَ تَدْعُونَ مَا كَانَتْ مَخَالِفًا لِأَنْفُسِكُمْ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَكُونَنَّ مِنَ الْحَاكِمِينَ. أَكُنْ مِنْ أَصُولِكُمْ بِأَنْ تَعَذِّبُوا الَّذِي جَاءَكُمْ بِأَمْرِكُمْ وَ تَخَذَلُوهُ وَ تُوْذُوهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَعْدَ الَّذِي مَاعَصَيْكُمْ فِي أَقْلٍ مِنْ أَنْ..." (الواح ملوك، ص ۱۹).

۸- نهی از حکم در امری که به آن علم ندارند: وقتی که بدون علم به امری حکمی صادر شود، بیم آن می رود که تهمت به افراد و افترا بر بندگان خدا باشد. از آن گذشته، ظن بردن به کسی صریحاً در قرآن نهی شده و حتی گناه محسوب شده است که فرمود: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ" (سورة الحجرات (۴۹)، آیه ۱۲). فی الحقیقه مبادرت به این عمل شامل ارتکاب به چندین گناه می شود، ضمن آن که روا داشتن ظلم است در صورتی که حکم صادره منافعی با حقیقت باشد، "ما لکم کیف تحکمون فیما لیس لکم به من علمٍ و تفترون علی العباد و تظنون ظنَّ الشَّیاطین و کیف یکون ذلک بعد الَّذی أنهی الله عنه عباده فی کتاب قدسی حفیظ الَّذی نَزَّلَ علی مُحَمَّدٍ رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ" (الواح ملوک، ص ۲۲).

۹- نهی از استکبار به خدا و احبایش: استکبار به خداوند فی نفسه عمل شیطان است و استکبار به احبای الهی انسان را از خاک پست تر می سازد. البته این مورد را در لوح قناع نیز خطاب به حاجی محمدکریم خان اثم نیز فرموده اند که: "علیک بالخضوع عند احبّاء الله ربّ الآخرة و الأولى ... لو تمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح فی العراء لخیر لک من أن تُحزنَ من آمن و هدی..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۷۷) اما خطاب به ملوک می فرمایند: "إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَسْتَكْبِرُوا عَلَى اللَّهِ وَ احْبَائِهِ ثُمَّ اخْفَضُوا جَنَاحَكُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ تَشْهَدُ قُلُوبُهُمْ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ أَلْسِنَتُهُمْ بِفِرْدَانِيَّتِهِ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ؛ كَذَلِكَ يَنْصَحُكُمْ بِالْعَدْلِ وَ نَذَرُكُمْ بِالْحَقِّ لَعَلَّ تَكُونَنَّ مِنَ الْمَتَذَكِّرِينَ" (الواح ملوک، صص ۲۶-۲۷).

خوراک، ولی زیاده از احتیاج سبب افسردگی و کسالت و منتهی به مرض و علّت گردد" (بدایع الآثار، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۳۵).

۱۳- نهی از تبعیض: مبدا تبعیضی روا شود و کسی مورد انفاق بیش از حدّ واقع گردد که به ذخیره درآمدهایش پردازد و دیگری محروم شده محتاج گردد. ملوک نصیحت می‌شوند که "فأعدل بینهم علی الخطّ الإستواء بحیث لن یحتاج بعضهم و لن یکنز بعضهم و إنّ هذا لعدلٌ مبین" (الواح ملوک، ص ۴۰). حضرت بهاءالله این حالت را در استانبول مشاهده فرمودند و آن را دون شأن سلطان دانستند، چه که می‌فرمایند: "إنا لما وردنا المدینة وجدنا بعضهم فی سعة و غناء عظیم و بعضهم فی ذلّة و فقر مبین و هذا لاینبغی لسلطنتک و لایلیق لشأنک؛ اسمع نصحی ثمّ أعدل بین الخلق لیرفع الله اسمک بالعدل بین العالمین" (همان).

۱۴- نهی از مسلّط کردن اقویا بر ضعفا و نهی از مسلّط کردن آدم‌های دون‌پایه بر بلندپایه: شاید یکی از وسائل حفظ سیطره بر خطّه تحت حکومت آن باشد که امور عظیمه به دست نفوس ضعیفه سپرده شود و نفوس قویّه به امور جزئیّه گمارده شوند. در این حالت نفوس دنی و کوتاه‌فکر بر نفوس روشن‌ضمیر و بلندهمتّ تسلّط می‌یابند و نه تنها ظلمی روا می‌شود، بلکه امور مملکت نیز دستخوش اختلال می‌گردد. لذا حضرت بهاءالله توصیه می‌فرمایند "لا تجعل الأعرّة تحت أیدی الأذلة و لا تسلّط الأدنی علی الأعلى کما شهدنا فی المدینة و کنا من الشّاهدین" (همان، ص ۴۰).

۱۵- تحقیق در مورد وضعیت فقراء: اگرچه این فقره را حضرت بهاءالله به نوع دیگر مطرح فرموده‌اند، امّا نظر به آن که اغنیاء گاه با پایمال کردن حقوق فقراء خود را به اعلیٰ مدارج ثروت و مکنّت می‌رسانند، حضرت بهاءالله سلطان را مأمور می‌فرمایند که نگذارد ثروتمند شدن بعضی نفوس به قیمت تخریب رعیت تمام شود. به او انداز می‌فرمایند که از ناله سحرگاهی فقرا بترسد، مبدا از غفلت به هلاکت افتد؛ طریق شفقت در پیش گیرد، چه که کنز حقیقی سلطان همانا فقرا هستند و باید آنها را حفظ کرد. لذا باید در هر سال، بلکه در هر ماه به تفحص در وضعیت آنها پردازد و نکته مهمّ آن که هر نفسی که به قیمت محرومیت فقرا به

ثروت و غنا دست می‌یابد در زمره سارقین محسوب می‌شود، بقوله تعالى: "إِيَّاكَ أَنْ لَا تَعْمَرَ هَؤُلَاءِ وَتَخْرَبَ الرِّعْيَةُ. إِتَّقَ مِنْ ضَجِيجِ الْفُقَرَاءِ وَ الْأَبْرَارِ فِي الْأَسْحَارِ وَ كُنْ لَهُمْ كَسَلْطَانٍ شَفِيقٍ؛ لَأَتَهُمْ كَنْزُكَ فِي الْأَرْضِ. فَيَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ بَأَنْ تَحْفَظَ كَنْزَكَ مِنْ أَيْدِي هَؤُلَاءِ السَّارِقِينَ. تَجَسَّسَ مِنْ أُمُورِهِمْ وَ أَحْوَالِهِمْ فِي كُلِّ حَوْلٍ بَلْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ لَا تَكُنْ عَنْهُمْ لِمَنْ الْغَافِلِينَ" (همان، صص ۴۰-۴۱).

۱۶- به حساب کشیدن نفس خود: سلطان عادل باید همیشه و در همه حال نفس خود را به حساب بکشد و ببیند چه کرده و در چه طریقی قدم گذاشته است. در کلمات مکنونه عربی به این نکته اشاره‌ای است که "حاسب نفسک قبل أن تحاسب" که امر الهی خطاب به کلیه نفوس است. اما در خطاب به سلاطین به طور اخص آنها را مکلف به این کار می‌فرماید و نحوه انجام دادن و حتی زمان آن را نیز توضیح می‌دهند. سلطان باید نفس خود را، گویی شخص دیگری جز خود او است، در مقابل خود قرار دهد و میزان الهی را در مقابل چشمش قرار دهد و اعمال خود را بی‌طرفانه به قضاوت بنشیند؛ چه که اگر چنین نکند در روزی که قلوب از خوف عدالت الهی به تشویش می‌افتد و زانوها به لرزه در می‌آید، به حساب او رسیدگی خواهد شد. بیان حق چنین است: "ثُمَّ انْصَبْ مِيزَانَ اللَّهِ فِي مُقَابَلَةِ عَيْنَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ فِي مَقَامِ الَّذِي كَأَنَّكَ تَرَاهُ ثُمَّ وَزَنْ أَعْمَالَكَ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلْ فِي كُلِّ حِينٍ وَ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبَ فِي يَوْمِ الَّذِي لَنْ يَسْتَقَرَّ فِيهِ رَجُلٌ أَحَدٌ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تَضْطَرُّ فِيهِ أَفْئِدَةُ الْغَافِلِينَ..." (همان، ص ۴۱).

۱۷- رعایت اعتدال: در بحثی که از عدالت در لوح مقصود مطرح فرموده و به موارد عدیده اشاره دارند بر لزوم اعتدال در جمیع امور تأکید می‌فرماید، اما آن را تفصیل نمی‌دهند، بقوله تعالى: "در جمیع امور باید رؤساء به اعتدال ناظر باشند؛ چون هر امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است، اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد" (ص ۱۴). در این مقام در لوح دیگری تأکید می‌فرماید که اگر نفسی به عدل

متمسک باشد ابداً از حدود اعتدال تجاوز نمی‌نماید: "إِنَّ الَّذِي تَمَسَّكَ بِالْعَدْلِ، إِنَّهُ لَا يَتَجَاوَزُ حُدُودَ الْإِعْتِدَالِ فِي أَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ وَيَكُونُ عَلَى بَصِيرَةٍ مِّنْ لَّدَى الْبَصِيرِ" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۲۰). و در همانجا اشاره دارند که تمدنی که هواداران علم و فضل و صنایع به آن می‌نازند و مباحثات می‌کنند، اگر از حدّ اعتدال تجاوز کند نعمت و مشقّت برای بشر به ارمغان خواهد آورد. اگر در حدّ اعتدال باقی بماند مبدأ اصلاح است و اگر تجاوز کند مبدأ فساد می‌شود و شهرهای جهان را به آتش خواهد کشید.

در پایان کلام اشارتی به این بیان می‌شود که حضرت بهاء‌الله انذار می‌فرماید که اگر سلاطین به آنچه که به آنها نصیحت شده عمل نکنند، آتش عذاب از جمیع جهات آنها را آنچنان احاطه خواهد کرد که ابداً توان مقابله نخواهند داشت و البته عجزشان ظاهر و آشکار خواهد شد. (الواح ملوک، ص ۹) و البته جزای ظالمین مأخوذ شدن و قطع ریشه آنها است، بقوله تعالی: "قُلْ أَنْ اللَّهُ قَدَّرَ فِي الْكِتَابِ بَأْنَ يَأْخُذَ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْمُفْسِدِينَ" (همان، ص ۳۲).

چنانچه عدل را رعایت نمایند، البته خداوند به جنود ظاهر و باطن آنها را نصرت فرموده در امورشان مؤید خواهد داشت: "إِنَّكَ لَوْ تَجَرَّى أَنْهَارُ الْعَدْلِ بَيْنَ رَعِيَّتِكَ لَيَنْصُرَكَ اللَّهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَ يُؤَيِّدُكَ عَلَيَّ أَمْرِكَ وَ إِنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَمْرُ وَ الْخَلْقُ وَ إِنَّ إِلَيْهِ يَرْجِعُ عَمَلُ الْمُخْلِصِينَ". (همان، ص ۳۹)

از نکات بسیار جالب برتری سلاطین است بر علماء جاهل و ظالم. حضرت بهاء‌الله که شدّت ظلم علماء و قساوت آنها را مشاهده فرموده‌اند، سلاطین را به آنها ترجیح می‌دهند و حتّی در مقامی می‌فرمایند اگر علماء بر مسند حکومت تکیّه زنند معنای ظلم مشهود خواهد شد، بقوله تعالی: "در جمیع امور و احوال ناظر به حکمت باشید و شایسته نیست نسبت به دولت حال احدی به کلمه نالایقه تکلّم نماید. فی الحقیقه با اعراض علماء و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده، حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده؛ در هر صورت دولت

رعایت اهل ملت را می‌نماید، چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامّه خلق شود، نزد دولت مقبول نبوده و نیست، چه، باید حفظ تخت و بخت خود نماید. این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان به نیکویی شده. اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان می‌شد، آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح می‌گشت. کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را می‌دیدید؛ یکی اسمش مظلوم که صدهزار ظالم پناه برده و می‌برد به خدا از شرّ او و علم او؛ کذلک یککلمک ربّک و یمزح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر." (انتهی) (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۱۹۸). و در مقام دیگر در مورد سیّد صادق سنگلجی می‌فرمایند: "سیّد کاذب که به صادق در ارض طاء معروف، اگر سلطان بود یوم اوّل آن مظلومان را [محبوسین بهائی در طهران به سال ۱۳۰۰] شهید می‌نمود. حال باید جمیع در حقّ سلطان [ناصرالدین شاه] دعا نمایید و تأیید بخواهید" (اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۲۳۹).

نکته آخر آن که جمال قدم کلّ اعمال را منوط به عرفان به ظهور فرموده، شخصی را که از آن عدول نماید مظهر ظلم دانسته‌اند. می‌فرمایند عدل و دادی که ارکان ظلم از آن مضطرب می‌شود و ستون شرک منعدم می‌گردد همانا عبارت از اقرار به این ظهور منیع است که در فجر آن شمس بهاء از افق بقاء طالع شده است و اگر کسی ایمان نیابد از حصن عدل خارج شده و اسمش در زمره ظالمین در لوح محفوظ ثبت خواهد شد و اگر کسی به اندازه زمین و آسمان به عمل خیر توفیق یابد و بین مردم تا ابدالآباد عدالت را برقرار کند و در این امر منیع توقّف نماید به خودش ظلم نموده و از جمله ظالمین محسوب است، چه که این ایّام ایّام عدل است که به حقّ و حقیقت ظاهر شده و باید که احدی خود را از آن محروم ننماید: "قل إنّ عدل الّذی تضطرب منه أركان الظّلم و تنعدم قوائمه الشّرك هو الإقرار بهذا الظّهور فی هذا الفجر الّذی فیهِ أشرقت شمس البهاء عن افق البقاء بسلطان مبین و من لم یؤمن به إنّهُ قد خرج عن حصن العدل و کتب اسمه من الظّالمین أن ارتقبوا یا قوم ایّام العدل و أنّها قد أتت بالحقّ ایّاکم أن تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلین" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴).

آنچه که حائز اهميت است نهي سلاطين است از غره شدن به خزائن خود و امر به توسل به ذيل الهي: "لا تطمئن بخزائنك فاطمئن بفضل الله ربك ثم توكل عليه في أمورك وكن من المتوكلين. فاستعين بالله ثم استغن من غناؤه و عنده خزائن السموات و الأرض. يعطي من يشاء و يمنع ممن يشاء لا إله إلا هو الغني الحميد. كل فقرآء لدي باب رحمته و ضعفاء لدي ظهور سلطانه و كل من جوده لمن السائلين" (الواح ملوك، ص ۳۹).

اما اين نیز مهلتي دارد؛ نه آن که چون رسول موت آمد سلطان به خود آيد و آهنگ رجوع کند تا به جبران مافات توفيق يابد: "فسوف يعلم حين الذي يأتيه الموت و يدور عيناه من سطوة القهر و يقول هل لي من رجوع لأستغفر عما فعلت؛ إذا يضرب علي فمه طين الهاوية و كذلك قدر للمستكبرين علي الله المهيمن العزيز القدير" (مائدة آسماني، ج ۷، صص ۵۲-۵۳).

به هر حال ملوكي مبعوث خواهند شد که به اعانت احبائي حق برخوانند خاست: "فسوف يبعث الله من الملوك من يعين أوليائه إنه علي كل شيء محيط و يلقي في القلوب حب أوليائه و هذا حتم من لدن عزيز جميل" (الواح نازله خطاب به ملوك، ص ۲۱۶).

شايد بي مناسبت نباشد که دستي به دعا برداريم تا خداوند سلاطين آفاق را به اجرائي عدالت در اين ملك فاني موفق و مؤيد دارد:

الهي الهي و سيدي و سندي و مقصودي و محبوبي أسألك بالأسرار التي كانت مكنونة في علمك و بالآيات التي منها تصوع عرف عنايتك و بأمواج بحر عطائك و سماء فضلك و كرمك و بالدماء التي سفكت في سبيلك و بالأكباد التي ذابت في حبك أن تؤيد حضرة السلطان بقدرتك و سلطانتك ليظهر منه ما يكون باقياً في كتبك و صحفك و ألواحك. أي رب خذ يده بيد اقتدارك و نوره بنور معرفتك و زينته بطراز أخلاقك إنك أنت المقتدر علي ما تشاء و في قبضتك زمام الأشياء لا إله إلا أنت الغفور الكريم. (لوح شيخ نجفي، ص ۶۷)

يادداشت ها

- ۱- لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۰.
- ۲- رجوع کنید به شاپور راسخ، "مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا"، سفینه عرفان، دفتر چهارم، صص ۳۳-۴۹.
- ۳- رجوع کنید به شاپور راسخ، "مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی"، سفینه عرفان، دفتر دهم، صص ۱۸۷-۲۰۱.
- ۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۳: "للعادل مراتب و مقامات و معانی لایحصى ولكن انا نرشّ علیکم رشحاً من هذا البحر لیطهرکم عن دنس الظلم و يجعلکم من المخلصین".
- ۵- حضرت بهاء الله می فرمایند: "مقام عدل که اعطای کلّ ذی حقّ حقّه است به دو کلمه معلق و منوط است مجازات و مکافات" (مأئده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۳ / به آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴ نیز مراجعه شود).
- ۶- حضرت بهاء الله می فرمایند: "یا ابن الإنسان ... إن تکن ناظراً الی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک..." (ورق سوم از کلمات فردوسیّه، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)
- ۷- حضرت عبدالبهاء در توصیف عدل، بالاخصّ در مورد سلاطین، می فرمایند: "ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات، بین خلق اجراء احکام حقّ نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنیّ مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشتن دانستن؛ خلاصه هیئت جمعیت را به منزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و ألم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقّن نمودن است." (رساله مدنیّه، ص ۴۶).

* عهد و میثاق در امر بهائی

علی نخبوانی

ترجمه: منوچهر درخشانی

حضرت ولی عزیز امرالله به نکته‌ای بسیار دقیق در تحوّل تاریخ بهائی اشاره فرموده‌اند و در بیش از یک مورد در آثارشان تشریح فرموده‌اند که طرح کلی پیشرفت امرالله شامل بحران‌ها و پیروزیهای پی در پی است، و این فتوحات، بحران‌هایی بزرگتر به بار خواهد آورد که به نوبه خود مقدمه انتصاراتی به مراتب عظیم‌تر خواهد بود. هیکل مبارک این روند پیشرفت امرالله را بخشی از جریان انسجام و شکل‌گیری جامعه بهائی خوانده‌اند. بحران‌های مزبور همیشه متضمن حمله به امرالله از خارج یا داخل است. در واقع گهگاه عوامل خارج و داخل در مخالفت با امر دست به دست یک دیگر می‌دهند. هیکل مبارک همچنین نظر ما را به جریان از هم پاشیدگی در امور جامعه انسانی جلب فرموده‌اند، که هم‌زمان با جریان انسجام در داخل جامعه بهائی، رخ می‌دهد. در صورتی که این جریان دوم متأسفانه جامعه بشری را به اعماق فساد و بدبختی سوق خواهد داد، فرایند انسجام و اتحاد موجب پیروزی و تفوق امر حضرت بهاءالله در سراسر جهان خواهد شد.

مسیحیت و اسلام دو دیانت عمده‌اند که پیروانشان، بر اساس اشاراتی که در نصوص آن ادیان وجود دارد، همواره آرزومند فتح روحانی تمام ساکنان کره زمین بوده‌اند؛ ولیکن از آغاز تأسیس ادیانشان در این راه با شکست روبرو شده‌اند. ما بهائیان چه ضمانتی داریم که امر بهائی به همان سرنوشت دچار نخواهد شد؟ حضرت ولی امرالله، در توقیعات موسوم به **نظم جهانی بهائی**، به این مسأله پرداخته‌اند. آنچه ضامن تحقق وعده‌های حضرت بهاءالله است عهد و میثاق است. این عهد و میثاق در احکام مربوط به وصایت و جانشینی در کتاب **مستطاب اقدس** تصریح شده و در کتاب **عهدی**، یعنی وصیت‌نامه حضرت بهاءالله، تأیید گردیده است.

این گونه وصایت در تمام ادیان گذشته وجود داشته ولی در کتب مقدسه آن ادیان به صراحت منصوص نگشته. ولیکن در امر بهائی این وصایت که در آثار و نصوص به صراحت ذکر شده مانع از بروز انشعاب و ایجاد فرقه‌ها شده است. حضرت عبدالبهاء با این بیان ما را مطمئن می‌سازند که: "از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده"؛ و نیز می‌فرمایند: "بدیهی است که محور وحدت عالم انسانی **قوة میثاق** است و بس"؛ و ایضاً می‌فرمایند "**قوة میثاق** مانند حرارت آفتاب است که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و نشو و نما بخشد. بهم چنین نور میثاق عالم نفوس و عقول و قلوب و ارواح را تربیت نماید." (قرن بدیع، ص ۴۷۲)

حضرت ولی امرالله در آثار خود، پس از اشاره به "جلوه و لمعان حیرت‌انگیز" کوکب پیمان و "روح نباضش" (قرن بدیع، صص ۶۰۱-۶۰۲) دو وظیفه اصلی عهد و میثاق را تشریح می‌فرمایند:

۱. تا "قوای فائده محیطه که از مشیت نافذه سبحانی سرچشمه گرفته . . . در مجاری حقیقیه خویش سریان یابد و هم‌آهنگی و تداوم آن محفوظ ماند" (قرن بدیع، ص ۴۷۰)

۲. "حفظ وحدت و جامعیت امر الهی" (قرن بدیع، صص ۶۰۱-۶۰۲)

در ارتباط با عهد و میثاق دو سوء تفاهم وجود دارد که از جانب محققینی غیربهائی عنوان می‌شود تا وفاداری یاران را به میثاق‌الله تضعیف نمایند. این

سوء تفاهم‌ها را باید روشن کرد و اینجا دربارهٔ هر یک، به اختصار و با مراجعه به نصوص، توضیحاتی داده می‌شود.

الف- سوء تفاهم اول آنست که اگر به جلوهٔ الوهیت در جمال مبارک اعتقاد داشته باشیم، عهد و میثاق امری ثانوی محسوب می‌گردد و می‌توان آن را به عنوان بخشی از امر بهائی که ضروری نیست به کنار گذاشت.

ب- دوم اینکه دورهٔ عهد و میثاق زمان قیادت حضرت عبدالبهاء بود و بنا بر این، پس از صعود مرکز میثاق، این فصل از تاریخ امر خاتمه یافته است.

سوء تفاهم اول

در کتاب قرن بدیع (ص ۳۳۲) حضرت ولی عزیز امرالله تشریح فرموده‌اند که مقصود از "میراث مرغوب لا عدل له" که در جملهٔ اول کتاب عهدی بدان اشاره شده عهد و میثاق در امر بهائی است. متن کامل جملهٔ مورد اشاره اینست: "اگر افق اعلیٰ از زخرف دنیا خالیست ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم." (مجموعهٔ الواح مبارکه، ص ۳۹۹) حضرت ولی امرالله به ما اطمینان می‌دهند که آن میراث عهد و میثاق است و بنا بر این، به یک اعتبار، ما همگی وارثان جمال مبارکیم. با کمی تأمل واضح می‌شود که اگر منشأ میراث را الهی بدانیم به ناچار باید آن میراث را بپذیریم، و کاری جز این غیر قابل تصور است. اگر میراث را نپذیریم آیا معنی این عمل انکار علاقه و دل‌بستگی به صاحب آن میراث نیست؟

لوح ابن ذئب آخرین اثر مهمی است که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده است. در آن لوح جمال مبارک می‌فرمایند که در "صحیفهٔ حمراء" کلمه‌ای مرقوم فرموده‌اند که "آن کلمه قوت مکنونه در عباد را بتمامها ظاهر فرماید بلکه مثل آن بر آن بیفزاید." (لوح ابن ذئب، ص ۲۴) در توقیعی به قلم منشی حضرت ولی امرالله، هیکل مبارک اشاره فرموده‌اند که مقصود جمال مبارک از "کلمه‌ای" که در صحیفهٔ حمراء ثبت شده قدرت عهد و میثاق است. صحیفهٔ حمراء اشاره است به کتاب عهدی و منظور از عبارت فوق همان نیرویی است که در عهد و میثاق وجود

دارد و از آن منبعث می‌گردد. بیان مبارک در کتاب عهدی چنین است: "یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور، به او و جهت اتحاد ناظر باشید، نه به اختلافات ظاهره از او." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۴۰۱) در این دو جمله مختصر جمال مبارک می‌فرمایند که قدرت عهد و میثاق پنهان است. به نظر من منظور اینست که باید در باره اهمیت این موضوع تفکر و تعمق کرد تا بتوان به اهمیت آن پی برد. جمال قدم همچنین ما را هدایت می‌فرمایند که عهد و میثاق مانند شمشیری دو لبه است که هم می‌تواند موجد "اتحاد" شود و هم "اختلاف" به بار آورد. وظیفه ما اینست که فکر و قلب خود را متوجه نیروی متحد کننده آن نماییم. عهد و میثاق میراثی است که از جانب جمال مبارک به ما عنایت شده و هم‌چنان که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند، **محور وحدت عالم انسانی** است. به این ترتیب چگونه می‌توانیم در آن به صورت امری بنگریم که در درجه دوم از اهمیت است؟

سوء تفاهم دوم

سوء تفاهم دوم اینست که تصور کنیم که زمان عهد و میثاق گذشته است. باید به خاطر داشته باشیم که حضرت مولی‌الوری در ارتباط با دوره قیادت خود مرقوم فرموده‌اند که آن دوره تنها "صبح میثاق" بود. بنا بر این اگر آن دوره تنها صبح و زمان طلوع شمس میثاق بود پس ما هنوز یک روز کامل عهد و میثاق در پیش داریم، یعنی تا انتهای دور بهائی. دو لوح که در جلد پنجم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (صص ۱۶۵ و ۲۱۳) درج شده حاوی این بیان مرکز میثاق است. به این ترتیب واضح است که عهد و میثاق تنها منحصر به ۲۹ سال دوره قیادت حضرت موی‌الوری نبود، بلکه جمال قدم آن را "به صرف فضل و مکرمت به اهل عالم عنایت فرمودند." (قرن بدیع، ج ۳، ص ۸) با توجه به این مفهوم است که "حقیقت بیان مالک امکان که می‌فرماید **هذا یومٌ لن یعقبه اللیل** به کمال وضوح معلوم و مبرهن گردید." (قرن بدیع، فصل ۱۵، ص ۳۰)

ناقض کیست؟

اکنون باید موضوع نقض را به اختصار بررسی کنیم و ببینیم نصوص در این باره چه می‌گویند، تا بدانیم دلائل و موجباتی که بعضی را به سوی نقض عهد سوق

می‌دهد کدام است و به چه جهت باید از معاشرت با این نفوس اجتناب کنیم. حکم وصایت یکی از مهمترین احکام کتاب مستطاب اقدس است. قلم اعلیٰ در خصوص اوقاف می‌فرماید که مرجع اعلیٰ در امرالله "مطلع وحی" است و پس از او امر راجع است به "اغصان" سدره الهی که به عنوان مرکز امر منصوب شده‌اند، و سپس مرکزیت میثاق الهی راجع می‌شود به بیت العدل اعظم (کتاب مستطاب اقدس، بند ۴۲).

در اولین آیات همان کتاب مستطاب تصریح می‌فرمایند که "عرفان مشرق وحی" الهی و "اتباع ما امر به" دو وظیفه لا ینفک فرد مؤمن است و یکی بدون دیگری پذیرفته نیست (بند ۱). بنا بر این هرکس که بندی را در سلسله وصایت نادیده بگیرد ناقض عهد شمرده می‌شود. تشخیص اینکه کدام فرد ناقض شمرده می‌شود همیشه از اختیارات مرکز امر الهی و مؤسسه‌ای است که در رأس امرالله قرار دارد. عهد و میثاق، همان طور که اشاره شد، سبب ایجاد وحدت است و در عین حال ممکن است که اختلافاتی هم به وجود آورد. قلم اعلیٰ توصیه فرموده که به اختلافها توجه نکنیم و نظر را در نیروی متحد کننده عهد و میثاق متمرکز کنیم. باید اطمینان داشت که هیکل امرالله، چنان که وعده داده شده، یک پارچه خواهد ماند تا مطابق اراده ربّ متعال وحدت عالم را تحقق بخشد. ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی می‌فرمودند که در ادوار گذشته، زمانی که یکی از شاخه‌های شکسته امر الهی را می‌کاشتند می‌گرفت و رشد می‌کرد، ولی در این دور، این شاخه‌های شکسته، حتی اگر آنها را غرس کنند و پرورش دهند، سرنوشتشان اینست که رشد نداشته باشند، بلکه خشک شوند و شجر امرالله تنها و بی نظیر و مثل و تسخیرناپذیر باقی بماند. باید مطمئن باشیم که نقض عهد هرگز موجب ایجاد تفرقه و انشعاب در امر نخواهد شد.

چرا از ناقضین دوری می‌جوییم؟

در خصوص لزوم اجتناب از معاشرت با ناقضین حضرت عبدالبهاء مثال امراض مسری مانند جزام و سل را به کار می‌برند - به سادگی، یک واقعیت علمی. حضرت ولی امرالله در این باره توضیح بیشتری ارائه فرموده‌اند و این گونه بحران‌ها را برکاتی در لباس مشکلات دانسته‌اند: "...چون به نظر دقیق ملاحظه

نماییم معلوم می شود که این صرصر حوادث و شدائد با آنکه به صورت ظاهر علت تشویش و اضطراب دوستان و موجب تشیت و تفریق شمل یاران و مورث حدوث بلایای فراوان گردید ... بالعکس هبوب عواصف شدید سبب نزول برکات الهیه گردید و حدوث مصائب و فتن علت شمول تأییدات لاریبه شد ... و ارکان و دعائم جامعه تشید پذیرفت." (قرن بدیع، فصل ۵) حضرت مولی الوری ناقضین را "مفسدین" می خوانند که "در فکر ریاستند." (منتخاباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، بند ۱۶۸، ص ۲۰۹) و در الواح وصایا آنها را "علت تفریق" می دانند. علل دیگری که ذکر می فرمایند جاه طلبی و حسد و بغض است (منتخاباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، بند ۱۴۱، ص ۱۵۹). ما را هدایت می فرمایند که این قبیل افراد "بظاهر اغنامند و در باطن گرگ درنده، به زبان شیرین و به دل سم قاتل." (منتخاباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، بند ۲۳۳، ص ۳۰۵) در الواح وصایا (ص ۱۲) هشدار می دهند "البته هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید صراحه نمی گوید که «غرض دارم»." حضرت ولی امرالله در توضیح این مطلب انگیزه های دیگری را برای نقض بیان می فرمایند. این افراد را "خودخواه" و "ماجراجو" توصیف می فرمایند که تحت تأثیر هوس ها و تمایلاتی مانند "خودبینی بی حد و حصر"، "پیمان شکنی درخور تحقیر"، "خیال های واهی"، "کینه توزی"، و "نادانی باور نکردنی" قرار گرفته اند. در جای دیگر می فرمایند: "اگر کسی غده ای سرطانی را که در بدنش پیدا شده بریده و بدور اندازد تا سلامت و حیات خود را حفظ کند، هرگز به او نمی گویند که به خاطر وحدت و یگانگی باید آن غده را به بدنش برگرداند." (ترجمه از *Lights of Guidance*، ص ۱۸۴) این بدان معنی نیست که ناقضین هرگز نمی توانند به جامعه بهائی برگردند. در واقع به ما امر شده که برای این گونه افراد دعا کنیم، زیرا همیشه احتمال برگشتن آنان به دامن امر وجود دارد. باید آنها را به حال خود رها کنیم. اگر پشیمان شوند و مرکز امر تشخیص دهد که پشیمانی آنان از صمیم قلب است، با کمال سرور به آنها اجازه برگشتن به جامعه بهائی داده می شود.

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و صعود حضرت شوقی ربانی

به نظر می‌رسد که در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۲) رهبری یکی از اغصان هم‌زمان با بیت‌العدل اعظم پیش‌بینی نشده است، و این با قسمت اول الواح وصایای حضرت عبدالبهاء تناقض دارد. ولی حضرت ولی امرالله فرموده‌اند که الواح وصایا "مکمل" کتاب مستطاب اقدس است و بنا بر این نمی‌تواند با آن تناقض داشته باشد. مطالعه الواح وصایا نشان می‌دهد که مرکب از سه بخش است. در بخش اول حضرت شوقی افندی به عنوان عضو بیت‌العدل و "رئیس" آن تعیین شده‌اند؛ در صورتی که در بخش دوم بیت‌العدل اعظم تحت هدایت الهی معرفی می‌شود، بدون حضور و مشارکت ولی امرالله، و بخش سوم نسبتاً مختصر است و این موضوع در آن مطرح نیست.

حال سؤال اینست: چگونه ممکن است که الواح وصایا "مکمل" و در واقع "مؤید" کتاب مستطاب اقدس باشد ولی در پاره‌ای قسمت‌ها با آن سفر جلیل تضاد داشته باشد؟ این مطلبی است پیچیده و پوشیده. چه بسا که به همین علت حضرت ولی امرالله در توقیعات متعدّد به یاران غرب و شرق تذکر می‌دادند که الواح وصایا شامل رموز و اسراری است که در آن زمان فهم آنها ممکن نبود. در همان الواح وصایا حضرت مولی‌الوری فرموده‌اند که نکات پیچیده‌ای و مبهمی در امر پیش خواهد آمد و وظیفه بیت‌العدل اعظم خواهد بود که آنها را روشن و مفهوم کند. در تأیید همین بند از الواح وصایا، حضرت ولی امرالله، در سال ۱۹۲۴ در توقیعی که در مجموعه Bahá'í Administration (تشکیلات بهائی) به طبع رسیده، می‌فرمایند که باید اطمینان داشته باشیم که با گذشت زمان و با هدایت بیت‌العدل اعظم الهی به درکی کامل‌تر و روشن‌تر از مفاد آن سفر کریم دست خواهیم یافت. وقایعی که از سال ۱۹۵۷ به بعد رخ داد وضعی را به وجود آورد که کاملاً با متن کتاب مستطاب اقدس مطابقت داشت. از آنجا که حضرت ولی امرالله جانشینی برای خود به عنوان ولی امر و مبین نصوص تعیین نفرموده بودند بالطبع غصن منصوص و بیت‌العدل اعظم در یک زمان وجود نداشت.

بیت‌العدل اعظم، پس از انتخاب در سال ۱۹۶۳، به تدریج پرده از روی پاره‌ای از این ابهامات برداشتند. در سه دستخط که در مجموعه دستخطها (Messages from the Universal House of Justice, 1963-1986; Letters 5, 23, and 35)

منتشر شده و در دسترس است، معهد اعلیٰ این نکته مبهم در *الواح وصایا* را تشریح فرمودند. این سه دستخط به وضوح مشخص می‌نمایند که آنچه در کتاب اقدس آمده مافوق همه است و بدون شک همواره واجب‌الرّعايه و تغییرناپذیر خواهد ماند، یعنی بیت‌العدل اعظم مستقل و تحت هدایت الهی منبعث از دو مظهر ظهور این دور است، و هیکل مبارک حضرت ولی امرالله خود پیش‌بینی فرموده بودند که بیت‌العدل اعظم در سال ۱۹۶۳ تشکیل خواهد شد. سه سؤال فرعی هم مطرح می‌شود که باید مورد بررسی قرار گیرد:

۱. چرا حضرت ولی امرالله به ولی امرهای آینده اشاره فرموده‌اند؟
۲. آیا از قرب زمان صعود خود آگاه بودند و می‌دانستند که در زمان تشکیل بیت‌العدل اعظم حیات نخواهند داشت؟
۳. چرا وصیتنامه تنظیم نفرمودند؟

ولی‌امرهای آینده

در خصوص سؤال اول و اشاره حضرت شوقی افندی به ولی‌امرهای آینده باید به خاطر داشت که حضرت عبدالبهاء این امکان را در بخش اول *الواح وصایا* ذکر فرموده بودند. در ایام حیات حضرت ولی امرالله چند نفر از اغصان وجود داشتند که اگر حضرت ولی امرالله، طبق متن *الواح وصایا*، آنها را شایسته چنین مقام بلندی می‌دانستند ممکن بود برای این منظور در نظر گرفته شوند. در آن صورت هم این انتخاب می‌بایستی به تصویب نه نفر از ایادی منتخب از بین هیأت ایادی در سراسر جهان برسد. تنها حضرت ولی امرالله می‌توانستند این مراحل را آغاز نمایند. بنا بر این می‌شود حدس زد که اشاره هیکل مبارک به ولی‌امرهای آینده با توجه به بخش اول *الواح وصایا* بوده. حضرت ولی امرالله کلیدی برای حل این معما ارائه فرموده‌اند. در ابتدای توقیعی به تاریخ ۲۷ فبروری ۱۹۲۹ که در مجموعه **نظم جهانی بهائی** (*The World Order of Bahá'u'lláh*) درج شده تشریح می‌فرمایند که حضرت عبدالبهاء همان روشی را به کار برده‌اند که جمال مبارک در کتاب عهدی اختیار فرموده بودند، یعنی روشی واحد در تعیین جانشین خود.

حضرت بهاءالله یقیناً می دانستند که محمدعلی نسبت به حضرت عبدالبهاء وفادار نخواهد بود. حضرت حرم روحیه خانم در کتاب **گوهر یکتا** رویدادی را که خانم دکتری آلمانی در محضر حضرت عبدالبهاء مشاهده کرده بود تعریف می کنند: خانم دکتر فالشر پزشک عائله مبارکه بود و روزی در حضور مبارک بود که نوجوانی وارد شد و با احترام و ادب به طرف هیکل مبارک رفت. پس از آنکه هیکل مبارک آهسته چیزی در گوش او فرمودند نوجوان، با همان حالت خضوع و احترام، عقب عقب رفت و خارج شد. آنگاه حضرت عبدالبهاء به دکتر فالشر فرمودند این نوجوان الیشیای من است، و اضافه فرمودند که حضرت بهاءالله به ایشان فرموده بودند که در آینده لازم خواهد شد که حضرت مولی الوری یکی از اولاد یا نوه های خود را به جانشینی انتخاب کنند. ولیکن حضرت بهاءالله به ظاهر محمدعلی را در کتاب عهدی به عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء تعیین فرموده بودند. آیا این رمز و سری نیست؟ آیا جمال قدم برای حفظ حضرت عبدالبهاء محمدعلی را جانشین ایشان اعلام فرمودند؟ آیا هدف از این کار آزمایش مؤمنین و در عین حال امتحانی برای محمدعلی بوده؟

حضرت ولی امرالله در توقیع دور بهائی (ص ۵۸) به صراحت حضرت عبدالبهاء را دارای "فضائل و کمالات الهی" می خوانند. بنا بر این باید اطمینان داشته باشیم که حضرت مولی الوری یقیناً می دانستند که دو برادر و پنج پسر خاله شوقی افندی (اغصان) نسبت به او وفادار نخواهند بود. آیا آن حضرت این بند را در *الواح و صایا* ذکر فرمودند تا شاید این اغصان در ظل امر باقی بمانند؟ آیا مانند اب بزرگوارشان هدفهای دیگری نیز داشتند؟ همان طور که می دانیم این هفت نفر اغصان، مانند محمدعلی در گذشته، به دلیل غرور و نادانی خود از حضرت ولی امرالله اطاعت نکردند و با خروج از امرالله صلاحیت جانشینی را از دست دادند.

چگونه نصوص در باره جانشینی باعث امتحان احباء می شود؟

جمال مبارک در کتاب *ایقان* می فرمایند: "امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود." (ص ۷)

در همان کتاب (ص ۴۱) قلم اعلیٰ می‌فرماید که این گونه امتحانات در "کلّ حین" و در هر مرحله از تحول هر یک از ادیان الهی پیش می‌آید. بنا بر این می‌توان گفت که در طرح کلی الهی برای نظام عالم بدون شک اسرار و رموزی نهفته است. و همچنان که پیش از این هم اشاره شد می‌شود تصور کرد که حضرت عبدالبهاء برای تشویق نوه‌های خود به ثبوت و رسوخ در عهد و میثاق امکان وجود ولی‌امرهائی را در آینده در الواح وصایا ذکر فرمودند.

آیا حضرت ولی امرالله آگاه بودند که صعودشان نزدیک است؟

در شرحی که ویولت نخجوانی در سال ۲۰۰۰ تحت عنوان "ارمغانی به حضرت امة‌البهاء روحیه خانم" تألیف نمود این نکته تا حدودی روشن شده است. در آن نوشته دو رویداد ذکر شده است که در فهم بهتر این موضوع کمک می‌کند. یکی آن که هیکل مبارک در اواخر ایام حیات از حضرت خانم پرسیدند که پس از ایشان چه خواهند کرد. البته حضرت خانم از این سؤال غافل‌گیر و ناراحت شدند، و هیکل مبارک به سؤال خود پاسخ دادند که لابد ایشان برای تشویق احباء به سفر خواهند رفت. البته همه می‌دانیم که حضرت خانم بعد از تشکیل بیت‌العدل اعظم دقیقاً به همان سفرها پرداختند.

رویداد دوم آن بود که در روزهای آخر حیات در هتل در لندن هیکل مبارک به حضرت خانم فرمودند که قصد مراجعت به حیفا ندارند و خانم باید تنها به حیفا بروند. چون هیکل مبارک به آنفلووزای شدیدی مبتلی شده بودند، حضرت خانم پنداشتند که دلیل این بیان مبارک وضع سلامت ایشان است.

به علاوه، در حدود پنج ماه پیش از صعود، در تاریخ ۴ جون ۱۹۵۷، حضرت ولی امرالله در توقیعی فرمودند که اکنون سرنوشت و حفاظت امرالله و سلامت روحانی جامعه بهائی باید متکی بر همکاری نزدیک بین حضرات ایادی امرالله و محافل روحانی ملی باشد. در آخرین پیام خود خطاب به عالم بهائی، هیکل مبارک مقرر فرمودند که هیأت معاونت جدیدی تشکیل شود که وظیفه اصلی آن حفظ و صیانت امرالله باشد. در همان آخرین پیام عمومی، عنوان "صاحب‌منصبان عالی‌رتبه نظم سریع التکامل اداری جهانی" را در باره حضرات ایادی امرالله به کار

بردند (توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، اکتبر ۱۹۵۲ - اکتبر ۱۹۵۷، صص ۲۹۰-۲۹۱). بر این اساس بود که حضرات ایادی موفق شدند که احباء را به قیامی صمیمانه برای اكمال اهداف جهاد کبیر اکبر برانگیزانند. در این خصوص بسیار جالب و مهم است که به خاطر بیاوریم که در کتاب مستطاب اقدس به نظر می‌رسد که حضرت بهاءالله امکان خاتمه دوره اغصان را در رأس جامعه بهائی قبل از تأسیس بیت‌العدل اعظم پیش‌بینی فرموده‌اند. در بند ۴۲ آن سفر کریم می‌فرمایند که در چنین دوره فترت "اهل البهاء الذین لا یتکلمون الا بعد اذنه" موقتاً امور جامعه بهائی را اداره خواهند نمود تا بیت‌العدل اعظم تأسیس شود. حقیقتاً درخور توجه است که جمال مبارک به این وضوح آینده را پیش‌بینی فرموده‌اند.

چرا حضرت شوقی افندی وصیت‌نامه تنظیم فرمودند؟

عین این سؤال را از بیت‌العدل اعظم پرسیده‌اند که در جواب فرمودند: "اینکه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله وصیت‌نامه به جای نگذارند نمی‌تواند به عنوان دلیل عدم اطاعت حکم حضرت بهاءالله شناخته شود. بلکه آیا نباید اعتراف کرد در سکوت ایشان حکمتی است و آن خود علامتی است از مصونیت ایشان از خطا؟" (ترجمه از انگلیسی)

این بیان به وضوح می‌رساند که عدم تنظیم وصیت‌نامه به صورت معمول اقدامی عمدی از جانب حضرت ولی امرالله بوده. چنان که در بالا ذکر شده هیکل مبارک راهنمائی و توصیه‌ای به حضرت خانم در باره اقداماتشان بعد از صعود حضرت ولی امرالله نمودند. آیا می‌توان تصور نمود که ولی امرالله و حارس امرالله درباره آینده همسرشان فکر کنند ولی به حفظ و حراست امرالله پس از صعودشان نیندیشند؟ جناب طرازالله سمندری، ایادی عزیز امرالله، پس از صعود حضرت ولی امرالله می‌فرمودند که اگر حضرت شوقی افندی از حفظ و صیانت امرالله بعد از صعودشان اطمینان نداشتند صعود نمی‌فرمودند. نکته سنجی و تیزبینی این ایادی عزیز حیرت‌انگیز است. واقعیت اینست که حضرت ولی امرالله کتاب "دور بهائی" خود را متمم "الواح وصایای" حضرت عبدالبهاء دانسته‌اند (The Light of Divine Guidance, p. 65). و همچنین به چند نفر از حضرات ایادی

و زائرین فرموده بودند که احباء باید **دور بهائی** را در مقام وصیت‌نامه ایشان بدانند.

بعلاوه در همان دور بهائی حضرت ولی امرالله به وضوح می‌فرمایند که *الواح وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه‌ای بود که عصر رسولی را به عصر تکوین مرتبط کرد و به همان ترتیب عصر تکوین را به عصر ذهبی ارتباط خواهد داد*. با توجه به این نکته است که می‌توانیم بفهمیم چرا حضرت ولی امرالله *الواح وصایا را "منشور" نظام تمدن جهانی آینده دانسته‌اند (قرن بدیع، فصل ۲۲، ص ۸)*.
 باید قلوبمان مطمئن باشد که جمال مبارک مراقب سرنوشت امر عزیزش است و معهد اعلائی که برای ما مقرر و تأسیس فرموده تحت حفظ و حمایت اوست. در زمانی بسر می‌بریم که در باره آن حق فرموده است **"هذا يومٌ لن يعقبه الليل"** (قرن بدیع، فصل ۱۵، ص ۳۰)

یادداشت

* این مقاله ترجمه‌ایست از مقاله‌ای به زبان انگلیسی به قلم جناب علی نخجوانی که در *Lights of 'Irfán, Book Eight, pp. 299-308* نشر شده است.

نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء

شاپور راسخ

مقدمه

در آغاز سخن شایسته است که معرفی اجمالی از نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء، که شامل ۱۴ لوح صادر شده در سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ است، صورت پذیرد. لوح مذکور را که حضرت ولی امرالله در توقیعات انگلیسی خود Tablets of the Divine Plan، یعنی لوح نقشه الهی، خوانده‌اند، در ترجمه مصوب کتاب قرن بدیع در مورد آنها دو اصطلاح لوح تبلیغی و نقشه ملکوتی بکار رفته و حضرت ولی امرالله در توقیع فارسی نوروز ۱۰۱ بدیع به احبای ایران آنها را فرمان الهی و یرلیغ بلیغ تبلیغ نامیده‌اند.^۱ این لوح در جلد سوم مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ مصر، درج شده است و صفحات ۲ تا ۶۴ را دربر می‌گیرد. دوره اول صدور این لوح سال ۱۹۱۶ بوده (۸ لوح)، و دوره دوم سال ۱۹۱۷ (۶ لوح)، و مخاطبان آنها احباء و اماء رحمن در مجموع کشورهای آمریکا و کانادا، یا بعضی از ایالات و مناطق آمریکا بوده‌اند. این لوح فرمان انتشار کلمه الله در آمریکای شمالی و بعد قارات و سرزمین‌های دیگر است، و چنانکه بجای خود خواهد آمد در ادیان گذشته نظیر و مثل نداشته است.

لوح مذکور در بحبوحه جنگ جهانی اول، در حالی که اوضاع اراضی مقدسه نیز آشفته بود، عز صدور یافته و نقشه بسط و گسترش امر الهی را در پهنه کره زمین ترسیم کرده است، و حدود ۲۰ سال بعد، طی نقشه هفت ساله اول بهائیان آمریکا

(۱۹۳۷-۱۹۴۴)، و به دنبال آن نقشه‌های گوناگون در سایر ممالک، اجرای مفاد آن آغاز شده و بی‌گمان در سراسر عصر تکوین ادامه خواهد یافت. حضرت ولی عزیز امرالله از این الواح به کلمه charter یا منشور^۲ یاد کرده‌اند. آن حضرت در آثار خود از سه منشور سخن می‌گویند: لوح کرمل، که منشور مرکز جهانی امر بهائی است؛ الواح وصایا، که منشور نظم اداری امر الهی است؛ و بالاخره الواح فرامین ملکوتی، که منشور نشر و توسعه این آئین نازنین در سراسر جهان است.^۳

اهمیت این فرامین تبلیغی

کمتر اثری از آثار حضرت مولی‌الوری است که در زندگی اکثر احباء و جامعه بهائی به اندازه این الواح ملکوتی مؤثر افتاده و به عبارت دیگر به اندازه این الواح "سرنوشت‌ساز" باشد. اهمیت این فرامین، چنانکه در کتاب "قرن بدیع" آمده، چنان است که فقط در طول زمان مکشوف و معلوم عالمیان خواهد شد. مأموریت مقدسی که حضرت عبدالبهاء در این الواح به "مشعل‌داران مدنیت الهی" تفویض فرمودند، به فرموده حضرت ولی امرالله: "هنوز پس از مضي یک ربع قرن، مقام و منزلتش از انظار مستور و اثرات فائقه آن مکتوم و مجهول و آنچه تاکنون از آثار بهیه و نتائج باهره آن ظاهر و هویدا گشته و صفحات تاریخ قرن اول بهائی را مجلل و مزین ساخته است رشحی از نوایای عالیه و مآرب سامیه متعالیه‌ای است که آن سالار جند هدی از صدور این نقشه ملکوتی در نظر داشته و به مرور ایام به تأییدات الهیه و توفیقات لاریبیه صمدانیه از حیث غیب به عرصه شهود خواهد آمد و عالم گون را به انوار مضيئه‌اش روشن و تابناک خواهد ساخت." (ص ۶۲۲)

حضرت ولی عزیز امرالله، همان طور که جناب علی نخجوانی در مقاله‌ای راجع به اولین نقشه تبلیغی آمریکا مرقوم داشته‌اند، دوران سی و شش ساله ولایت امر را عمدتاً به سه کار تخصیص دادند، و آن اجرای سه منشور حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، منجمله فرامین ملکوتی تبلیغ بود: "حضرت ولی امرالله، در اوایل ۱۹۵۵، حدود سی ماه قبل از صعودشان، برای اولین بار روشن فرمودند که

دوران تصدی ایشان تحت تأثیر سه منشور هدایت و رهبری گردیده و مندرجات این سه منشور مهم هم‌چنان سرچشمه هدایت برای پیشبرد و گسترش امر الهی در سراسر دور بهائی خواهد بود..."^۴

اجرای الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء فی الحقیقه چهره جامعه بهائی را دگرگون کرد و آن را از حالت شرقی به صورت جهانی درآورد. چنانکه جناب محمدعلی فیضی نوشته‌اند: تعداد ممالک در ظلّ امر مبارک در عهد ابهی فقط ۱۵ بود، و به طور عمده شرقی. در زمان حضرت عبدالبهاء بیست کشور بر آن عدد افزوده شد (۴ کشور آسیائی، ۹ کشور اروپائی، ۲ کشور آفریقائی، ۴ کشور در قارات شمالی و جنوبی آمریکا، و یک کشور دیگر که استرالیا باشد)، و هنگامی که به اهتمام یاران آمریکا در سال ۱۹۳۷ و بعد یاران سایر ممالک در اجرای همان فرامین ملکوتی پس از جنگ دوم جهانی دامنه مجاهدات و فتوحات وسعت گرفت، جامعه بهائی از نظر تعداد ممالک و سرزمین‌های مستقله و تابعه که تحت اشرافش بودند مرتبه دوم را، بعد از مسیحیت دوهزار ساله، احراز کرد، و این از برکت همان الواح الهی بود.

الواح ملکوتی در چه شرائطی عزّ صدور یافت؟

دسته اول الواح ملکوتی در فاصله ۲۶ مارس و ۲۲ آوریل سال ۱۹۱۶ صادر شده (۸ لوح)، و دسته دوم در فاصله ۲ فوریه و ۸ مارس سال ۱۹۱۷ (۶ لوح)، یعنی با فاصله ده ماه بین دسته اول و دسته دوم. و اما محل صدور الواح نیز مشخص است: سه لوح در اطاق مبارک در بهجی نگاشته شده، یک لوح در جلوی بیت مبارک در بهجی، سه لوح در باغچه خارج روضه مبارکه در بهجی، سه لوح در اطاق جمال مبارک در بیت عکا، سه لوح در بالاخانه اسمعیل آقا در بیت مبارک حیفاء، و یک لوح در سه نقطه، یعنی اطاق مبارک، مسافرخانه، و باغچه خارج روضه مبارکه در بهجی. به عبارت روشن‌تر هیچ یک از آن الواح در اطاق کار مناسبی که شایسته "سالار جُند هدی" باشد نوشته نشده است، در حالی که می‌دانیم وقتی فرماندهان نظامی می‌خواهند نقشه‌ای بکشند، در اطاقی مجهز به همه وسائل کار مجتمع می‌شوند. شگفت آنکه حتی اطرافیان نزدیک به حضرت

عبدالبهاء متوجه نشدند که آن حضرت در کار نگارش چه سند مهم و سرنوشت‌سازی بوده‌اند.

فی‌المثل وقتی حضرت عبدالبهاء مشغول نگارش لوح ششم بودند، که در آن دستور فتح یکایک ممالک آمریکای مرکزی و جنوبی را صادر می‌فرمودند، محل صدور لوح، در ۸ آوریل ۱۹۱۶، باغچه‌خارج روضه مبارکه در بهجی بوده. جناب بدیع بشروئی، که ملازم حضور مبارک بودند، در یادداشت‌های روزانه خود مربوط به همان روز می‌نویسند:

"روز شنبه ۸ آپریل ۱۹۱۶: قبل از ظهر به زیارت تشریف بردند، ولی داخل روضه نشدند. در طرف غرب روضه ایستاده امر فرمودند زیارت‌نامه تلاوت شد. بعد به باغچه‌روضه مبارکه تشریف بردند و قدری آب کشیدند از برای گل‌ها و جالس شدند. مکاتیبی از امریک رسیده بود، ترجمه شد، و الواحی چند نازل شد، تا ظهر. قدری در صحرا گردش فرمودند و در میان گل‌ها استراحت نمودند..." همین و بس.

زمان صدور الواح ملکوتی مقارن با جنگ جهانی و هنگام ویرانی عالم است. اوضاع ارض اقدس نیز متشنج است. اما این عوامل نامساعد مانع آن نمی‌شود که حضرت عبدالبهاء به طراحی گسترش امرالله و بنیادگذاری یک جامعه و مدنیّت جهانی اهتمام فرمایند.

به عنوان نمونه حوادثی که مقارن صدور الواح ملکوتی، یا اندکی بعد از آن، واقع شد، و ناچار مشغله‌خاطر همگان بود، چند نمونه را ذیلاً یاد می‌کنیم:

- در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۱۶ انگلستان و فرانسه، طی عهدنامه‌ای، مناطق تحت نفوذ امپراطوری عثمانی را محدود کردند، ضربه‌ای که سرانجام به متلاشی‌شدن این امپراطوری منجر شد؛

- در ۲۲ مارس ۱۹۱۶ امپراطوری چینی یوآن شیکای بالکل بهم ریخت؛

- در ۱۵ مارس همان سال اتریش-هنگری به پرتغال اعلام جنگ کرد؛

- در ۲۷ اوت ایتالیا به آلمان اعلام جنگ کرد، و رومانی به اتریش-هنگری؛

- در ۲۸ اوت آلمان به رومانی اعلام جنگ کرد؛

- در ۳۰ اوت ترکیه به رومانی اعلام جنگ کرد؛
- و بالاخره در فاصله ژانویه و مارس ۱۹۱۷ رژیم امپراطوری در روسیه پایان می‌گیرد.

اوضاع فلسطین و اراضی مقدسه هم در آن ایام بسیار مغشوش بود، به طوری که در ۹ دسامبر ۱۹۱۷ ژنرال النبی وارد بیت المقدس شد، و معلوم بود که به زودی حکومت عثمانیان بر اراضی مقدسه پایان خواهد گرفت. و چنان که جناب بالیوزی در کتاب خود آورده حضرت عبدالبهاء در این دوره انتقالی در خطر عظیم بودند (از جانب دشمنان مسلمان).

در چنین روزگاری است که حضرت عبدالبهاء، با صدور این الواح مبارکه، پایه‌های تجدید بنای تمدن غرب را بر شالوده روحانیت، صلح، و وحدت می‌گذارند. بعضی از عبارات الواح ملکوتی در ارتباط با این موضوع درخور نقل است:

در لوح چهارم می‌فرمایند: "حال وقت آن است که شما به این خدمت عظمیٰ [انتشار کلمه الله و ندا به ملکوت الهی] قیام کنید و سبب هدایت جم غفیری گردید، تا به این سبب انوار صلح و سلام جميع آفاق را روشن و منور نماید و عالم انسانی راحت و آسایش یابد." (ص ۱۱)

در لوح پنجم می‌فرمایند: "خدا در قرآن عظیم می‌فرماید که روزی آید که انوار توحید بر جميع آفاق بتابد (و اشرق الارض بنور ربها)، یعنی زمین به نور خدا روشن می‌شود، و آن نور، نور توحید است." (ص ۱۴)

و در لوح هفتم می‌فرمایند: "این حرب جهانسوز نه چنان آتش به قلوب زده که وصف داشته باشد. در جميع اقالیم آرزوی صلح عمومی مضمّر ضماثر است. نفسی نمانده که آرزوی صلح و سلام ننماید، استعداد عجیبی حاصل و این از حکمت بالغه الهی تا استعداد حاصل شود و علم وحدت عالم انسانی و اساس صلح عمومی و تعالیم الهی در شرق و غرب ترویج یابد." (ص ۲۳)

و در آخرین لوح (۶) از دوره دوم، دین الهی را جهت جامعه بشریت معرفی می‌فرمایند، و اظهار می‌دارند که اگر احباء به نشر و اجرای آن موفق شوند عالم عالم دیگر شود.

باید متذکر بود که، به قول جناب حسن موقر بالیوزی، وقتی امر مبارک حدّ اکثر در ۳۵ کشور عالم منتشر بود، حضرت عبدالبهاء ذکر لزوم انتشار امر الهی را در ۱۲۰ سرزمین و جزیره^۶ طی الواح ملکوتی مطرح فرمودند.

چرا عنوان «لوح»؟

نادر است آثار حضرت عبدالبهاء که چون فرامین ملکوتی، الواح وصایا، و لوح لاهه به عنوان لوح علم شده باشد، زیرا بیش و کم عنوان الواح برای آثار حضرت بهاءالله پذیرفته شده. می‌دانیم که در تاریخ ادیان لوح هم به معنی صحیفه قانون آمده، چون الواح احکام عشره حضرت موسی، و هم به معنی لوح محفوظ، یعنی علم الهی.^۷ احبّاء در باره آثار حضرت بهاءالله، به استناد لوح مبارک هیکل، کلمه الواح را به معنای منبعث از علم الهی، یعنی وحی شده، به کار می‌برند، و حال آنکه آثار حضرت عبدالبهاء به عنوان مکاتیب خوانده می‌شود. ولکن، در مکاتیب جلد سوم چهارده مکتوب مورد بحث را الواح عمومی لقب داده‌اند، و این عنوان به یک اعتبار درست است، زیرا گوئی فرامین ملکوتی نظیر الواح جمال ابهی ثمره علم الهی است که از سوی مرکز و مطلع وحی، یعنی حضرت بهاءالله، در قلب ممرّد و مصفای حضرت عبدالبهاء عزّ نزول حاصل کرده و مشمول بیانی از حضرت ولی امرالله در توقیع دور بهائی است که فرموده‌اند: "حضرت عبدالبهاء مستقیماً از شارع و مؤسس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض می‌فرمایند، و به مثابه مرآت صافیّه کامله، انوار عظمت و جلال حضرت بهاءالله را منعکس می‌کنند." (ص ۶۷)

همان طور که در مورد الواح وصایای حضرت عبدالبهاء فرمودند: "الواح وصایای مبارکه را می‌توان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه بوجود آمده." (ص ۷۱) اما عنوان ملکوتی یا الهی که در باره این الواح توسط حضرت ولی امرالله مستعمل شده (divine) هم اشاره به آن می‌کند که این الواح از منشأ قدسی تراوش کرده است، و با مکاتیب عادی حضرت عبدالبهاء قابل مقایسه و مماثله نیست.

خود حضرت عبدالبهاء کلمه الهی یا آسمانی-ملکوتی را به فراوانی تمام در این چهارده مکتوب به کار می‌برند. مخاطبان در لوح اوّل منادیان آسمانی خوانده شده‌اند، در لوح دوم منادیان به ملکوت‌الله، در لوح سوم نفوس آسمانی، در لوح چهارم ابناء و بنات ملکوت. همین عنوان در آغاز لوح پنجم تکرار شده. در لوح دوازدهم مخاطبان یاران و اماء رحمّن مختارین ملکوت هستند، و لوح آخرین با عنوان «ای نفوس آسمانی و ابناء و بنات ملکوت» شروع می‌شود. شأن این الواح به طور حتمی از همین جا معلوم می‌شود، چون منسوب به ملکوت الهی است، یعنی عالم امر، و به یک اعتبار یعنی عالم مشیت الهی.

در مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۶، حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: "اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند: حقّ و امر که عبارت از مشیت اوّلیه باشد و خلق و مشیت اوّلیه که عالم امر است باطن اشیاست و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است،^۱ نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه."

در لوح دیگر فرموده‌اند (یادنامه مصباح منیر، صص ۴۱۸-۴۱۹): "باری، افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی، یا مقرّ سلطنت روحانی و کامرانی احبّای رحمانی است. جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء قبل از اشراق در افق امکان، و بعد از غروب، بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقرّ بوده و حال نیز چنین است."

الواح الهی یا ملکوتی به این اعتبار الواح منسوب به مظهر کلی الهی حضرت بهاء‌الله و انعکاس مشیت آن حضرت در عالم ملک می‌شود.

چگونه الواح ملکوتی به آمریکا رسید؟

چون هنگام تحریر الواح مذکور جنگ بین‌الملل اوّل درگیر بود، و آمریکا ناچار شد که در ۶ اپریل سال ۱۹۱۷ وارد جنگ شود، و از این پس ارتباطات ارض اقدس با آمریکا مقطوع بود، لذا حضرت عبدالبهاء الواح مذکور را در سردابه زیر مقام اعلی محفوظ داشتند، تا پایان جنگ رسد. و در نتیجه سال ۱۹۱۹ بود که احبّاء در فاصله ۲۶ اپریل و اوّل می در هتل مک‌آلپین در نیویورک مجتمع شدند و آن الواح چهارده‌گانه را زیارت کردند. در مراسم «پرده‌برداری» از این الواح

میس مری ماکسول، یعنی روحیه خانم آینده، حاضر بودند و نقشی داشتند. بلافاصله بعد از اطلاع بر مضمون آن الواح، زوج عزیز، آقا و خانم دان، و میس مارثا روت، به اطاعت و پیروی از اوامر مبارک قیام کردند و به سفرهای تبلیغی مبادرت نمودند، قیامی که فی الحقیقه قعود در پی نداشت، چنانکه به جای خود گفته خواهد آمد. ناگفته نماند که ۵ لوح نخستین از الواح چهارده گانه قبلاً در همان سال ۱۹۱۶ (۸ سپتامبر) در مجله نجم باختر چاپ شده بود، و این امر قبل از قطع ارتباطات با ارض اقدس روی داد، و چنانکه می دانیم الواح مذکور مخصوص هدف های داخلی آمریکا و کانادا بود، و فقط بعد از اپریل ۱۹۱۹ نه لوح بعدی و اهداف خارجی آمریکای شمالی به اطلاع عموم احباء رسید.

چرا جامعه آمریکای شمالی مخاطب قرار گرفت؟

هنگامی که حضرت عبدالبهاء اولین لوح از الواح ملکوتی را مرقوم می فرمودند، یعنی در تاریخ ۱۹۱۶/۳/۲۶، فقط ۲۲ سال از ورود امر مبارک به آمریکا گذشته بود.^۹ بر طبق سرشماری ایالات متحده، در سال ۱۹۱۶ عده بهائیان در آن سرزمین فقط به ۲۸۸۴ نفر می رسید. حضرت عبدالبهاء کاملاً وقوف به قلت منابع انسانی و امکانات مالی احبای آمریکای شمالی داشتند، چنان که در لوح سیزدهم، خطاب به احبای کانادا فرموده اند: "نظر به قلت خویش و کثرت اقوام ننمائید." (ص ۵۵) و همین مطلب را به طور ضمنی در باره احبای ایالات متحده فرموده اند: "قریب ۲۳ سال است که نفحات الهی در امریک نشر یافته، ولی حرکت چنانکه باید و شاید حاصل نگردیده، جوش و خروش نزده." (ص ۴۲) معذک، چنین جامعه ای را برای مسئولیت عظیم و خطیر ابلاغ و انتشار امرالله در سراسر جهان انتخاب فرمودند. علت این انتخاب چه بود؟ می توان احتمال داد که اولاً حضرت عبدالبهاء در سفر تاریخی خود به آمریکا (۱۹۱۲) استعداد روحانی در آمریکائیان دیده بودند، چنانکه در بدایع الآثار (ج ۱، ص ۴۰۱) از آن حضرت نقل شده که فرموده اند: "آمریکا استعداد دارد."

ثانیاً، می‌توان حدس زد که ثبات اکثریت احبای آمریکا بر عهد و میثاق بعد از نقض عهد ابراهیم خیرالله رضایت خاطر مرکز پیمان الهی را به خود جلب کرده بود.

ثالثاً، محتمل است که آزادی نسبی مذهبی در آمریکا، در حالی که امر هنوز در برخی از ممالک در مرحلهٔ مقهوریت و مظلومیت قرار داشت، عامل مثبت دیگری در نظر آن حضرت بود.

فراموش نکنیم که حضرت شوقی ربّانی در توقیع "ظهور عدل الهی" صفحاتی را به ستایش جامعهٔ بهائی آمریکا اختصاص داده و در حق آنها فرموده‌اند: "اعقاب روحانی مطالع الانوار عصر رسولی." (ترجمهٔ فارسی، ص ۱۵) و ضمناً آمریکا را "مهد متین نظم بدیع جهانی" خوانده‌اند (ص ۱۳)، و بی‌گمان اساس نظم اداری بهائی، علی‌رغم قدمت ایران، در آمریکا گذاشته شد (البته در عصر حضرت ولی امرالله، با سوابقی چند در دورهٔ حضرت عبدالبهاء).

هدف این الواح چه بود؟

هدف اول این الواح آن بود که یاران خطهٔ امریک را به نجوم هدایت کبری روشن کنند. هدف دوم رهنمون‌شدن سراسر کرهٔ ارض به کلمهٔ الهی بود. الواح اولیه معطوف به هدف نخستین بود، ولی از لوح ششم به بعد دائرةٔ ممالک مورد نظر توسعه می‌یابد، و چنانکه در لوح هشتم آمده: "خلاصه به عموم ممالک و جزائر عالم سفر کنید. در اندک زمانی نتایج عظیمه حاصل گردد." و به دنبال آن هدف غائی را یادآور می‌شوند که "عَلَم صلح عمومی در قطب عالم موج زند و انوار وحدت عالم انسانی جهان را روشن نماید." (ص ۲۲) همچنین، در لوح هفتم می‌فرمایند: "مِن بَعْد هزار مرتبه بر هَمّت بیفزائید و در این ممالک و پایتخت‌ها و جزائر و محافل و کنائس ندا به ملکوت ابهی کنید، و دائرةٔ هَمّت باید وسیع گردد، و هرچه وسیع‌تر شود مَوْفَقِیت بیشتر گردد." (ص ۲۴) از لوح نهم به بعد، مجدداً حضرت عبدالبهاء به موضوع نشر امرالله در آمریکا و کانادا بازمی‌گردند.

اجرای کامل الواح ملکوتی مستلزم وجود تشکیلات بود.

اجرای کامل الواح ملکوتی که در آن ذکر حدود ۱۳۰ کشور و سرزمین آمده بی گمان مستلزم وجود تشکیلات بوده و این حقیقتی است که از خود الواح مذکور هم استنباط می شود.

مثلاً در لوح سوم، بعد از ذکر پاره‌ای از مناطق آمریکا، می فرمایند: "اگر ممکن گردد نفوسی منقطع الی الله و منزّه و مقدّس به آن صفحات بفرستید." در لوح چهارم هم دستور اعزام نفوسی به بعضی از ایالات آمریکاست، و در این موارد البته افراد را نمی توان مسئول قرار داد. در لوح ششم به استقرار خانمی بهائی در آلاسکا به عنوان کتابدار کتابخانه عمومی اشاره می فرمایند و اضافه می فرمایند: "ولی ندا به ملکوت الهی هنوز در آن اقلیم وسیع بلند نشده." به عبارت دیگر، تشکیل گروه و جامعه‌ای بهائی برای ایفای وظیفه تبلیغ ضرور است. یا وقتی در همان لوح اشاره می فرمایند که باید نفوسی به ۶ جمهوری آمریکای مرکزی بروند، تصریح می فرمایند: "نفوسی که به آن صفحات می روند باید به لسان اسپانیولی مألوف باشند." و در اینجا هم پای تشکیلات ناچار در میان می آید که در انتخاب یا تعلیم نفوس به زبان مذکور اهتمام کنند. در لوح هفتم لزوم وجود تشکیلات بارزتر می شود وقتی امر می فرمایند: "کتب و رسائلی به لسانهای این ممالک و جزائر یا ترجمه نمایند و یا تألیف کنند و در این ممالک و جزائر نشر دهند."

در لوح هشتم ایجاد تشکیلات خاصّی را برای نشر کلمه الله در ممالک سائر توصیه می فرمایند: "هم چنین، هر وقت ممکن شود، یک دائره ترجمه الواح تأسیس شود." و "هم چنین مجله نجم باختر را در نهایت انتظام تحریر نمایند، ولی مندرجات باید مروج امرالله باشد، تا کلّ در شرق و غرب مطلع بر وقایع مهمّه گردند."

با این مقدّمات، عجیب نیست که جامعه آمریکا حدود بیست سال به تمهید مقدّمات پرداخت، تا بالاخره در سال ۱۹۳۷ به اجرای فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء آغاز کرد.^{۱۲}

یادآوری این نکته مفید است که حضرت ولی امرالله دو سال قبل از آن (۱۹۳۵) به احبای آمریکای شمالی اعلام فرمودند که در سال بعد در عین اوضاع نابسامان

و وخیم دنیا زمان آن می‌رسد که تعلیمات حضرت بهاءالله به جماعات بی‌شماری از مردم که تشنه چنین تعلیماتی هستند برده شود. در همان سال، در فرصت دیگر احبای آمریکا را به اجرای الواح ملکوتی که دست تقدیر بر عهده آنان نهاده تشویق فرمودند و گفتند با این کار درهائی بر سرنوشت بسیار شکوهمند آن سرزمین گشوده خواهد شد.

حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۳۷ دستور فرمودند که کانونشن مشترک کانادا و آمریکا جلسات خود را طولانی‌تر کند و به مشورت در مورد وظائفی که در اجرای نقشه هفت‌ساله به عهده خواهند داشت بپردازند. هدف‌های عمده نقشه چنین تعیین شد:

اول - تکمیل تزئینات خارجی مشرق‌الاذکار ویلمت.

دوم - تشکیل یک محفل روحانی محلی در هر ایالت و هر ولایت آمریکای شمالی و آلاسکا.

سوم - ایجاد یک مرکز امری در هر یک از جمهوری‌های آمریکای لاتین و جزائر کارائیب.

و به موقع خواهیم گفت که علی‌رغم مشکلات ناشی از شروع جنگ جهانی دوم، و بعد ورود آمریکا در جنگ، این نقشه با موفقیت کامل به اجرا درآمد، و در نتیجه آمریکا آمادگی بیشتری برای اجرای آنچه حضرت عبدالبهاء در الواح ملکوتی فرموده بودند حاصل کرد: "این ندای الهی چون از خطه امریک به اروپ و آسیا و افریک و استرالیا و جزائر پاسیفیک رسد، احبای امریک بر سریر سلطنت ابدیه جلوس نمایند و صیت نورانیت و هدایت ایشان به آفاق رسد و آوازه بزرگواریشان جهانگیر گردد." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۱)

و خصوصاً در نقشه دوم هفت‌ساله و طی جهاد کبیر اکبر سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۳ بود که آمریکا بیش از همه جوامع دیگر بهائی به فتح روحانی اقالیم سایره توفیق یافت.

القاب و عناوین مرحمتی به مخاطبان الواح

بنیاد الواح ملکوتی، یعنی یرلیغ تبلیغ بر تشویق، تشجیع، و تقویت عزت نفس در مخاطبان است. عناوینی که حضرت عبدالبهاء به مخاطبان الواح ملکوتی مرحمت کرده‌اند درخور تأمل و توجه خاص است. در خطاب به احبای امریک و کانادا می‌فرمایند:

- ۱- ای منادیان آسمانی؛
 - ۲- ای منادیان ملکوت‌الله؛
 - ۳- ای نفوس آسمانی، ای محافل روحانی، ای مجامع ربّانی؛
 - ۴- ای ابناء و بنات ملکوت؛
 - ۵- ای ابناء و بناء ملکوت؛
 - ۶- ای نفوس مبارکه؛
 - ۷- ای احبای حقیقی امریک (خطاب به جمع احبای هر دو کشور و محافل و مجامعشان)؛
 - ۸- ای حواریون بهاء‌الله؛
 - ۹- ای دوستان حقیقی؛
 - ۱۰- ای نفوس مبارکه محترمه؛
 - ۱۱- ای احبای قدیم و یاران ندیم؛
 - ۱۲- ای یاران و اماء رحمّن، مختارین ملکوت؛
 - ۱۳- یاران مهربانا، و اماء رحمانا؛
 - ۱۴- ای نفوس آسمانی و ابناء و بنات ملکوت.
- در میان این عناوین "حواریون حضرت بهاء‌الله" درخور تعمّق بیشتر است. نکته‌ای که در الواح ملکوتی توجه را به خود جلب می‌کند این است که در موارد متعدّد به عالم مسیحیت و اعزام حواریون مسیح به تبشیر ظهور ملکوت در نقاط مختلف جهان ارجاع می‌دهند و انتظار هیکل مبارک این است که احبای امریک هم بر اثر قدوم آن حماسه‌آفرینان تاریخ مسیحیت حرکت کنند.

مثلاً، در لوح اوّل به انجیل استناد می‌فرمایند که: "در انجیل شریف می‌فرماید به شرق و غرب سفر کنید و جمیع را به نور هدایت کبریٰ روشن نمائید، تا از حیات ابدی بهره و نصیب گیرید."

در لوح دوّم: "در انجیل می‌فرماید به اطراف عالم روید و بشارت به ظهور ملکوت الله دهید."

در لوح سوّم: "در انجیل جلیل می‌فرماید چون تخم پاک در ارض طیبۀ طاهره افشاندۀ گردد، فیض و برکت آسمانی حصول یابد."

در لوح چهارم: "در انجیل شریف می‌فرماید که به اطراف جهان روید و ندا به ملکوت الله نمائید. حال وقت آن است که شما به این خدمت عظیم قیام کنید."

ظاهراً مستند حضرت عبدالبهاء برای قیام به نشر کلمۀ الله انجیل است، امّا در باطن حضرتش متکی است بر اوامر جمال مبارک که نصرت امر را از طریق تبلیغ و سفر تبلیغی تشویق فرموده‌اند، چنان که در گفتار دیگری از آن سخن خواهد رفت.

در ذکر سرمشق حواریون مسیح، ظاهراً هیکل اقدس بیشتر به صفات و ملکات مهاجرین و مبلّغین نظر دارند.^{۱۳}

از جمله مشخصّات نفوسی را که قیام به خدمت می‌کنند در الواح ملکوتی چنین مقرر می‌فرمایند: منقطع الی الله، تنزیه و تقدیس، ثبوت بر میثاق الهی، نیت خالص، قلب مستغنی، روح منجذب، فکر مستریح، عزم و ارادۀ قوی، همت بلند، اشتعال به نار محبّت الله، و البته الفت و محبّت بین احباب شرط بنیادی موقّعیّت در قیام آنان بر خدمت است.

سوابق این صفات و مشخصّات را در آثار حضرت بهاء الله می‌توان یافت، چنانکه در موقع خود به آن اشارت خواهد رفت. به عنوان نمونه، به یک بیان جمال ابهی در جلد ۴ مائده آسمانی (ص ۴۸) اکتفا می‌شود: "و شرائط مبلّغین تقدیس و تنزیه است و هم چنین توکل و انقطاع ... طوبی از برای عبادی که خالصاً لوجه الله قصد بلاد نمایند لاجل تبلیغ امر و انتشار آثار. لعمر الله ارض به قدوم این نفوس افتخار نماید."

علاوه بر عناوین مخاطبان که نمودار لطف و عنایت خاص حضرت عبدالبهاء به احبای آمریکاست، در متن الواح وصایا نیز جملات و عباراتی آمده که این مراحم مخصوصه را تأیید می‌کند:

در لوح هفتم: "عنقریب خواهید دید که هریک مانند ستاره‌های درّی درخشنده در آن افق نور هدایت بخشیدید و سبب حیات ابدیه اهل امریک شدید. ملاحظه کنید که موفّقیت حواریون در زمان مسیح معلوم نبود، نفسی به آنان اعتنا نداشت ... هم‌چنین موفّقیت شما حال معلوم نه. امیدوارم که بزودی موفّقیت شما زلزله در آفاق اندازد." (ص ۲۰)

در لوح نهم: "قطعه امریک در نزد حقّ میدان اشراق انوار است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار." (ص ۳۷)

در لوح چهاردهم: "اگر به آن [به انتشار امر الهی] موفّق شدید، جهان، جهان دیگر گردد و روی زمین بهشت برین شود، و تأسیسات ابدیه گذاشته شود." (ص ۶۲)

در مورد مستقبل کانادا، بشارات حضرت عبدالبهاء روح‌بخش و شادی‌آفرین است. در مکاتیب، ج ۳، ص ۵۴، در باره کانادا مذکور: "اقلیم کانادا مستقبلش بسیار عظیم است و حوادثش بی‌نهایت جلیل."

و در صفحات ۵۵ و ۵۶: "مستقبل کانادا بسیار عظیم است، چه از حیثیت ملک، و چه از حیثیت ملکوت. مدنیت و آزادی روزبروز تزیید خواهد نمود."

موفّقیت‌های بعدی جامعه آمریکا طی نقشه‌های هفت‌ساله اوّل و دوم که بر اساس الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء تهیه و تنظیم شده بود موجب آن شد که این الطاف و عنایات استمرار یابد، و حضرت ولی امرالله از جمله در توقیع مورّخ ۲۹ اپریل ۱۹۵۳ خود چنین ستایشی را از جامعه یاران آمریکا بفرمایند:^{۱۴}

- ۱- اخلاف روحانی مطالع انوار عصر رسولی امر بهائی؛
- ۲- امنای اصلی الواح جاودانی نقشه تبلیغی حضرت عبدالبهاء؛
- ۳- مجریان اولیه فرمان صادر از مرکز میثاق حضرت بهاءالله؛
- ۴- بانیان نظم اداری الهی؛
- ۵- علّمداران سپاه مظفر ربّ الجنود؛
- ۶- مشعل‌داران مدنیت جهان‌آرای سماوی آینده.

وعدۀ برکات آینده

گفتیم که جمعیت بهائیان آمریکا و کانادا قلیل بود و منابع آنان محدود. معذک، حضرت عبدالبهاء به آنان نوید آن را می دهند که برکات الهی شامل خدمات آنان خواهد شد. نمونه ای از این نویدها را ذیلاً می آوریم.

در لوح اوّل: "هر تخمی برکتش محدود است، ولکن تخم تعالیم آسمانی فیض و برکتش نامحدود ... در قرآن می فرماید که یک حبه هفت خوشه برآرد و هر خوشه صد دانه بدهد ... و خداوند اگر بخواهد مضاعف می فرماید."

در لوح دوّم: "نفسی که به حقائق و معانی ظهور ملکوت بشارت دهد مانند دهقانی ماند که تخم پاک در زمین پاک افشاند و ابر نیسانی فیض باران مبذول دارد. البته ... خرمنها تشکیل نماید."

در لوح سوّم: "در انجیل جلیل می فرماید چون تخم پاک در ارض طیبۀ طاهره افشاندۀ گردد، فیض و برکت آسمانی حصول یابد."

وعدۀ برکات آینده به ظاهر ظاهر هم در سالهای ۱۹۱۷-۲۰۰۷ تحقق پیدا کرد. در حالی که عدد بهائیان آمریکا در سال ۱۹۱۶ به ۲۹۰۰ نفر نمی رسید، آمار کنونی از ۱۵۰ هزار می گذرد. و منابع مسیحی رقمی بسیار بالاتر را ارائه می کنند، چنانکه کتاب سال دانش نامه بریطانیکا مربوط به سال ۲۰۰۶ چنین می نویسد:

شمارۀ بهائیان آمریکا در سال ۱۹۰۰:	۲۸۰۰ نفر؛
شمارۀ بهائیان آمریکا در نیمۀ سال ۱۹۷۰:	۱۳۸۰۰۰ نفر؛
شمارۀ بهائیان آمریکا در نیمۀ سال ۱۹۹۰:	۶۰۰۰۰۰ نفر؛
شمارۀ بهائیان آمریکا در نیمۀ سال ۲۰۰۰:	۷۷۴۰۰۰ نفر؛
شمارۀ بهائیان آمریکا در نیمۀ سال ۲۰۰۵:	۸۲۹۰۰۰ نفر؛
رشد سالانه در فاصله ۱۹۹۰-۲۰۰۰:	۲/۵۸ درصد.

بر نگارندۀ این سطور علّت این تفاوت فاحش بین آمارهای بهائی و آمارهای مسیحی روشن نیست. اما آنچه مسلم است افزایش بسیار سریع جمعیت بهائیان آمریکا در طی نود سال اخیر است، که قطعیت وعود حضرت عبدالبهاء را حکایت می کند.

مضامین عمده الواح ملکوتی

تلخیص مطالب متنوعی که در ۱۴ لوح مذکور آمده کار آسانی نیست. در اینجا با کمال اختصار، و بدون رعایت اهمیّت و اولویّت، ۱۹ مطلب عمده‌ای را که در این الواح آمده ذیلاً عرضه می‌دارد، و البته راه بر طبقه‌بندی به شیوه و روش دیگر باز است:

- ۱- تشویق بر تبلیغ و هدایت اهالی در ایالات مختلفه آمریکا و مناطق مختلفه کانادا؛
- ۲- تشویق عموم بر قیام به خدمت؛
- ۳- دستور اعزام مبلغین به آن نواحی؛
- ۴- دستور نشر امرالله نخست در آمریکای مرکزی و جنوبی، و بعد در قارات سائره؛
- ۵- تشویق به اعزام مبلغ زبان‌دان به چین و ژاپون؛
- ۶- ذکر آنکه به قدوم مبارک استعداد در آمریکا ظاهر شده و حال باید بذره‌ای کاشته را آبیاری کرد؛
- ۷- دستورات اجرائی، چون تشکیل محفل تبلیغ، ترجمه الواح، نشر کتب استدلالیه، ادامه انتشار نجم باختر؛
- ۸- وعده ظهور استعدادات بدیع بعد از جنگ؛
- ۹- وعده آنکه عَلم صلح عمومی بلند خواهد شد؛
- ۱۰- اگر احباء قیام کنند، وحدت عالم انسانی در قطب امریک خیمه برخواهد افراخت؛
- ۱۱- تشویق بر انقطاع از دنیا و سفر در اقالیم چون ملکوت آسمان، بحثی از شرائط و صفات مبلغین و مروجین و تشویق به پیروی از سرمشق حواریون مسیح؛
- ۱۲- بشارات جان‌پرور به احبّای خدمت‌گزار و مبلغین، علی‌رغم قلت عدد آنان؛
- ۱۳- مناجات‌های متعدّد برای مبلغین و ناشرین نفحات. ۹ مناجات در آخر الواح مذکور آمده است؛
- ۱۴- ذکر مستقبل عظیم کانادا؛

- ۱۵- تصریح به اهمیت بعضی مناطق، چون گرین لند، بلاد اسکیمو، مدینه بهائیه در ساحل شرقی برزیل، جمهوری پاناما؛ توجه به اهمیت تبلیغ در میان بومیان قدیم آمریکا؛
- ۱۶- تجلیل از خدمات احباء در منطقه شیکاگو، تشبیه کالیفورنیا به ارض اقدس و توصیه آنکه باید مشابعت ملکوتی هم حاصل شود؛
- ۱۷- تأکید در لزوم اتحاد احباء و تمسک به عهد و میثاق؛
- ۱۸- تشویق به تأسی به سرمشق آن حضرت و اشاره به سفر مبارکشان به آمریکا، ضمن آرزوی مشارکت مجدد در خدمات مهاجرتی و تبلیغی؛
- ۱۹- تشویق بر نشان دادن جهت جامعه دیانت و به مدد آن تقلیب روحانی مردم.

باید متذکر بود که در الواح ملکوتی استثنائاً از بعضی نفوس و خدمات ارزنده ایشان نام برده شده است، مانند میس مکسول، که در لوح سیزدهم نامشان آمده، و میس الکساندر، که در لوح هفتم ذکر شده‌اند، و میس نوبلاک، که در همان لوح هفتم مذکور آمده‌اند، و بالاخره مهاجره آلاسکا، خانم مارگارت گرین M. Green، که در لوح ششم مورد اشاره قرار گرفته‌اند. میس مارگارت گرین در تاریخ ۱۶ جون ۱۹۱۵ از پایتخت آمریکا، واشینگتون دی سی، به آلاسکا رسید و ظاهراً وی اول نفس بهائی است که مقیم آلاسکا شده است. در مورد میس مکسول، میس الکساندر، و میس نوبلاک اطلاعاتی بسیار فشرده ذیلاً خواهد آمد.

میسز می مکسول، آمریکائی (۱۸۷۰-۱۹۴۰)، بنیادگذار امر بهائی در پاریس بود (۱۸۹۹) و پس از ازدواج با جناب مکسول (۱۹۰۲) امر مبارک را در مونترآل کانادا نیز مستقر کرد. وی در شمار اول زائران غربی به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء در عکا بود (۱۸۹۹)، و به دستور آن حضرت مجدداً به پاریس برای نشر نفحات الهی بازگشت کرد. نفوس مهمه‌ای توسط ایشان در فرانسه تصدیق امر الهی را کردند، از جمله توماس بریکول، هیولیت دریفوس و همسر آینده‌اش لورا بارنی، میسن ریمی، و دیگران. حضرت عبدالبهاء هنگام بازدید کانادا در منزل آقا و خانم مکسول اقامت فرمودند. علی‌رغم ضعف مزاج، می مکسول خدمات

تبلیغی و اداری خود را در آمریکا و کانادا ادامه داد. در زمان حضرت ولی امرالله به سیر و حرکت پرداخت و در سفر سال ۱۹۴۰ به آرژانتین جهت پشتیبانی از فعالیت‌های احباء در بوئنوس آیرس درگذشت، و حضرت ولی امرالله به ایشان لقب شهید را اعطا فرمودند. صبیّه ایشان، ماری مکسول (امّه البهاء روحیه خانم)، در سال ۱۹۳۷ به عقد نکاح حضرت ولی امرالله درآمد، و تا آخر حیات به خدمات بین‌المللی قائم و موفق بود.

میس آگنس الکساندر، آمریکائی (۱۸۷۵-۱۹۷۱)، که در هاوایی در یک خانواده میسیونر مسیحی متولد شد. در سفری به ایتالیا در سال ۱۹۰۰ به امر مبارک ایمان آورد. در دسامبر ۱۹۰۱ به هاوایی بازگشت و اوّل فرد بهائی در آن جزیره بود، و موجب ایجاد و بسط و رشد جامعه بهائی در آن سرزمین شد. بعد از مرگ پدر و مادر خود به کشور آمریکا رفت و به توصیه حضرت عبدالبهاء عازم ژاپون شد (۱۹۱۴) و به یاری جناب جرج آگور جامعه بهائی را در آن مملکت مستقر کرد و بقیّه عمر را در همان دیار گذراند. او اوّل کسی بود که در سال ۱۹۲۱ امر مبارک را در کره تبلیغ کرد و در ۲۷ مارچ ۱۹۵۷ به سمت ایادی امرالله از طرف حضرت ولی امرالله منصوب گردید. درگذشت ایشان در همان هاوایی اتفاق افتاد.

میس آلمان نوبلاک (Knobloch)، (۱۸۶۳-۱۹۴۳)، از احبّای برگزیده آمریکا بود که به عنوان مبلغ و مهاجر به آلمان رفت (۱۹۰۷-۱۹۲۰)، و خواهرش فنی نیز مهاجره آفریقای جنوبی بود. شرح حالش در مجلد نهم عالم بهائی آمده است (صص ۶۴۱-۶۴۳).

حضرت عبدالبهاء در لوحی (مکتوبی) خطاب به یکی از احباء می‌فرمایند خوشوقت هستند که وی کمکی برای دکتر فیشر جهت تبلیغ امرالله در آلمان یافته است. کنیز الهی میس آلمان نوبلاک برای چنین خدمت بسیار مقبول است. نامبرده باید تا هر قدر می‌تواند در آلمان باقی ماند. به اهتمام آلمان، بسیاری از جوانان در اشتوتگارت، لایپنتر، هامبورگ، و شهرهای دیگر به تشکیل جلسات غیررسمی تبلیغ و مطالعه آثار الهی به میزانی که ترجمه آنها در دسترس بود روی

آوردند، و در نتیجه محافل روحانی محلی در اشتوتگارت، اسلینگن، زوفهازن، لایپنیتز، و ژرا تشکیل شد. آلمان پیش از آنکه به آمریکا بازگردد از اطیش، سوئیس، لندن، و پاریس بازدید به عمل آورد و بسیاری را به امر مبارک هدایت کرد.

رب الجنود و سپاه حیاتش

اصطلاح رب الجنود، یا خداوند لشگرها، در کتاب عهد عتیق، از جمله در آغاز فصل سوم کتاب اشعیا و در ابتدای باب هشتم کتاب زکریا، چنانکه جناب اشراق خاوری در جلد اول ریحی مختوم (صص ۵۱۲-۵۱۴) آورده اند، در باره موعود منتظر به کار رفته. اشعیا از حرب عظیم و مهیب که در آن مردان خدا و شجاعان به جنگ خواهند افتاد سخن می گوید، و زکریا از بازگشت یهود به اراضی مقدسه و این که اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صباوت (یا رب الجنود) به کوه مقدس مسمی خواهند شد. مسلمانان، چنانکه می دانیم، از امام زمان تصویر مردی شمشیرکش را در ذهن مجسم می کنند که ریشه بیداد را برخواهد کند (در حالی که صریح برخی احادیث این بود که موعود کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب را خواهد داشت، و اولیاء او در زمان او ذلیل خواهند شد^{۱۵}). حضرت عبدالبهاء به تعبیر رب الجنود معنای دیگری می بخشند، زیرا از احباء به عنوان "سپاه حیات و جنود نجات" که در سراسر عالم به حرکت آمده اند و عالمیان را به ظهور جدید و قرب نزول ملکوت الله علی الارض بشارت می دهند، یاد می فرمایند، و حتی مناجاتی را به همین موضوع اختصاص می دهند که در پایان لوح ششم آمده است:

"ای خداوند بی همتا - ای رب ملکوت. این نفوس سپاه آسمانی تواند. امداد فرما و به جنود ملا اعلیٰ نصرت کن تا هر یک نظیر اردوئی شوند و آن ممالک را به محبت الله و نورانیت تعالیم الهی فتح کنند ... الخ" (صص ۱۸-۱۹)

فتح ممالک با محبت الله و نورانیت تعالیم الهی با تصویری که از موعود کتب مقدسه آمد به کلی متفاوت است، و معنی حقیقی و باطنی رب الجنود هم همین است، یعنی مظهر موعود جان بخش است، نه جانستان، نجات دهنده است، نه

هلاک‌کننده، حیات روحانی عطا می‌کند، نه آن که زندگی جسمانی را از میان براندازد.

عباراتی چند از کتاب اشعیا در تأیید این تفسیر ذیلاً نقل می‌شود:
 "و در آن روز خواهند گفت اینک این خدای ماست که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهد داد." (باب ۲۵، آیه ۹)
 "و کمربند کمرش عدالت خواهد بود، و کمربند میانش امانت، و گرگ با بره سکونت خواهد داشت." (باب ۱۱، آیه ۵)
 "سلطنت بر دوش او خواهد بود ... و پدر سرمدی و سرور سلامتی (صلح و سلام) خوانده خواهد شد." (باب ۹، آیه ۷)
 "او امت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد، و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای ارّه‌ها خواهند شکست، و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت." (باب ۲، آیه ۴)

تأثیر و انعکاس الواح ملکوتی در نقشه‌های آینده جامعه بهائی

الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء منشأ و مصدر همه نقشه‌هایی بود که از آن پس در عالم بهائی به موقع اجرا درآمد. چنانکه قبلاً گفتیم، پس از دو نقشه هفت‌ساله آمریکای شمالی (۱۹۳۷-۱۹۴۴ و ۱۹۴۶-۱۹۵۳) و نقشه جهاد کبیر اکبر، ۹ نقشه در سراسر جهان بهائی طرح و اجرا شده است. هرچند که حضرت عبدالبهاء در الواح ملکوتی از یکصد و سی کشور و سرزمین نام برده‌اند و در حال حاضر شماره ممالک و سرزمین‌های مستقل از ۲۳۰ می‌گذرد، اما شبهه نیست که نظر حضرت عبدالبهاء همه کره زمین را دربر می‌گرفته، چنان که جناب علی نجوانی در مقاله خود به مناسبت هفتادمین سالگرد آغاز اولین نقشه تبلیغی منظم و مستمر [در آمریکا و کانادا]^۱ چنین نوشته‌اند: "هرچند فرامین تبلیغی به بهائیان آمریکای شمالی خطاب گردیده، ولی حضرت ولی امرالله آن را به عنوان فرمانی از طرف حضرت عبدالبهاء به بهائیان سراسر عالم دانسته‌اند، و مثلاً نقشه ده‌ساله یا جهاد کبیر اکبر را که مخاطب آن همه بهائیان عالم بودند مرحله‌ای از اجرای

مستمر مندرجات فرامین تبلیغی شمرده‌اند، چنانکه می‌فرمایند منشوری که محرک و موجد این جهاد کبیر روحانی است الواح ابدی تبلیغی صادره از یراعه مرکز میثاق الهی می‌باشد (ترجمه به مضمون). به علاوه، در چندین پیام اشاره فرموده‌اند که اختتام جهاد روحانی ده‌ساله فقط نمایان‌گر پایان‌گرفتن اولین مرحله از مراحل اجرای دستورات مندرج در فرامین تبلیغی است."

خود حضرت عبدالبهاء در موارد شتی توجه خود را به فتح روحانی سراسر جهان تصریح فرموده‌اند، چنانکه در الواح وصایا، که سال‌ها قبل از الواح ملکوتی تحریر شده، می‌فرمایند که پس از صعود حضرتشان باید حضرات افنان، حضرات ایادی امرالله و جمیع یاران و دوستان "بالاتفاق به نشر نفحات‌الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین‌الله به دل و جان قیام نمایند، دقیقه‌ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند. در ممالک و دیار منتشر شوند و آواره هر بلاد و سرگشته هر اقلیم گردند ... در هر کشوری نعره «یابهاءالابهی» زنند و در هر شهری شهره آفاق شوند ... تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب جم غفیری در ظل کلمه‌الله درآید ... در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است ..." (ایام تسعه، صص ۴۶۵-۴۶۶). می‌توان گفت که پیش‌آهنگی آمریکائیان برای ره‌گشائی و دادن سرمشق بوده است، همان طور که به فرموده حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای آن دیار (لوح هفتم، ص ۲۰): "موفقیت شما حال معلوم نه، امیدوارم که بزودی موفقیت شما زلزله در آفاق اندازد."

شاید مناسب باشد که برای نشان‌دادن اهمیت و وسعت این موفقیت، ماحصل عمل‌کرد اولین اجرای بین‌المللی نقشه ملکوتی، یعنی نقشه ده‌ساله جهاد کبیر اکبر را، که آمریکائیان در آن سهم عمده داشتند، در اینجا نقل کنیم. فتوحات نقشه ده‌ساله، به نقل از کتاب "کور و دور بهائی" بدین شرح بود:

- ۱- توسعه موقوفات امری در ارض اقدس؛
- ۲- اتمام بنای دارالآثار بین‌المللی؛
- ۳- توسعه تحکیم روابط جامعه بین‌المللی بهائی با سازمان ملل متحد؛
- ۴- تطهیر اراضی حول روضه مبارکه حضرت بهاء‌الله از وجود ناقضین؛
- ۵- توسعه مؤسسه ایادی امرالله؛

- ۶- افزایش تعداد ممالک و اقالیم به ۲۵۹؛
- ۷- افزایش تعداد زبان‌هائی که آثار امری به آنها ترجمه شده (۲۲۰ زبان جدید)؛
- ۸- افزایش تعداد محافل روحانی ملّی به ۵۶؛
- ۹- تسجیل ۳۴ محفل روحانی ملّی جدید؛
- ۱۰- تأسیس ۷ مؤسسه ملّی مطبوعات جدید؛
- ۱۱- مشارکت اماءالرحمن ایران در انتخابات ملّی و محلی؛
- ۱۲- تدوین اساس‌نامه محافل ملّی و تأسیس موقوفات امری به وسیله محافل ملّی جدیدالتأسیس؛
- ۱۳- افزایش تعداد حظائر قدس ملّی به ۷ برابر با تأسیس ۴۹ حظیره القدس جدید؛
- ۱۴- ارتفاع بنای سه ام‌المعابد آفریقا، استرالیا، اروپا؛
- ۱۵- خرید اراضی برای بنای مشرق‌الاذکار کوه کرم؛
- ۱۶- تأسیس نخستین مؤسسه از ملحقات مشرق‌الاذکار آمریکا؛
- ۱۷- خرید اراضی برای بنای ۴۶ مشرق‌الاذکار در ۵ قاره عالم؛
- ۱۸- طرح مقدمات ساختمان مرقد حرم حضرت اعلی؛
- ۱۹- خرید اراضی سیاه‌چال طهران و محبس حضرت اعلی در چهریق؛
- ۲۰- تأسیس ۷ شعبه از محافل روحانی ملّی عالم در اسرائیل.

تأثیر نقشه در قیام‌های فردی

گفته شد که پس از زیارت الواح ملکوتی توسط احبای آمریکا در سال ۱۹۱۹ چندین تن از یاران بلافاصله قیام به سفر تبلیغی-مهاجرت و ابلاغ کلمه‌الله در ممالک سائر کردند، که در صدر آنها باید از میس مارثا روت، خانم و آقای دان، خانم لوا گتسینگر، ماریون جک، اموجین هاگ (Hoag)، و خانم آلما نوبلاک یاد کرد. میس مارثا روت از زمان قرائت آن الواح ملکوتی در نیویورک تا بیست سال بعد پیوسته در سفر تبلیغی بود؛ هاید و کلارا دان به استرالیا رفتند و آن قاره را گشودند؛ لوا گتسینگر به هندوستان و بعد مصر سفر کرد؛ ماریون جک به آلاسکا روی آورد؛ اموجین هاگ نیز رهسپار آلاسکا شد؛ نوبلاک روانه آلمان شد و خواهرش به آفریقای جنوبی رفت؛ لئونورا آرمسترانگ، مادر بهائیان برزیل، هم به

ندای نخستین حضرت عبدالبهاء لبیک گفت و به سفر تبلیغی روی کرد (۱۹۲۱) و چنانکه قبلاً گفته‌ایم میس آگنس الکساندر هم راهی هاوایی و ژاپون شد.^{۱۷} مارثا روت (۱۸۷۲-۱۹۳۹) در سال ۱۹۰۹ بهائی شد. وی در سال ۱۹۱۵ سفری طولانی برای بازدید جوامع مختلف بهائی در آسیا و نقاط دیگر کرده بود، ولی در پاسخ به الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء بود که در سال ۱۹۱۹ سفرهای تبلیغی بی‌وقفه خود را آغاز کرد و در همه جا به ترویج امرالله پرداخت. از جمله در آمریکای لاتین از شهری به شهری می‌رفت و در باره امر مبارک، از جمله در مجامع هواداران اسپرانتو و محافل تئوزوف‌ها، سخنرانی می‌کرد، و مقالات برای مطبوعات می‌نوشت و کتب بهائی را در کتابخانه‌ها گذاشت و رجال دولت‌ها و معلمان و مربیان و امثال آنان را ملاقات می‌کرد. در زمان حضرت ولی امرالله به لقب فخر المبلغین و المبلغات فائز شد. مارثا روت از سلامت کامل برخوردار نبود و در حالی که غالباً در فقر نسبی می‌زیست دقیقه‌ای آرام نداشت و از هر فرصتی برای ترویج امرالله استفاده می‌کرد و او اوّل بهائی بود که برای امر الهی برنامه رادیویی اجرا کرد (پرت، استرالیا، در سال ۱۹۲۴)، و در اروپا برای استقرار دفتر بین‌المللی بهائی کمک و یاری کرد (ژنو)، و روابط جامعه بهائی را با گروه‌های اسپرانتیست بسط بسیار داد و حضرت ولی امرالله او را، پس از صعودش، به مقام ایادی امرالله ارتقاء دادند. همین مختصر اهمیت قیام او را برای ابلاغ کلمه الهی روشن می‌کند. ظاهراً وی چهار بار دور کره ارض را برای ابلاغ امر مبارک گردید. در مورد آقا و خانم دان، فاتحان استرالیا، نقل آنچه حضرت ولی عزیز امرالله در توقیع "قرن بدیع" آورده‌اند در واقع کفایت می‌کند (ترجمه فارسی، صص ۶۲۷-۶۲۸): "از جمله مجاهد کبیر و فارس شهرهای دان در سن ۶۲ سالگی لانه و آشیانه خود را در کالیفرنیا ترک نمود و با عزمی راسخ و نیتی خالص و همّت بی‌نظیر به معاضدت و همراهی امّه موقنه قرینه محترمه‌اش به استرالیا مهاجرت کرد و به تأییدات الهیه به فتح آن قاره وسیعه و ابلاغ پیام الهی در هفتصد بلده از بلاد آن خطّه مستعده موفق گردید."

کلارا دان (۱۸۶۹-۱۹۶۰) اصلاً انگلیسی بود و در حدود سال ۱۹۰۷ در واشنگتون بهائی شد، و به همراه هاید دان، همسر خود، در سال ۱۹۲۰ به استرالیا

مهاجرت کرد. حضرت ولی امرالله او را در سال ۱۹۵۲ به سمت ایادی امرالله منصوب فرمودند. هاید دان (۱۸۵۵-۱۹۴۱) هم انگلیسی و هم آمریکائی تبار بود. او در حدود سال ۱۹۰۵ بهائی شد و در سیاتل مبلغ و مروج فعال امر بهائی گردید. با کلارا در سال ۱۹۱۷ ازدواج کرد و چنانکه گفته آمد با همسر خود در ۱۹۲۰ فاتح قاره استرالیا گردید. سال‌ها در سفر بود و همه جا امر مبارک را معرفی می‌کرد. حضرت ولی امرالله او را فاتح روحانی استرالیا لقب داده‌اند و بعد از صعودش به مرتبه ایادی امرالله ارتقاء بخشیده‌اند. در سال ۱۹۲۲ نیوزیلند توسط این زوج گرامی فتح شد. زندگی‌نامه بسیاری از نفوسی که ذکرشان رفت، چون مارثا روت و لوا گتسینگر، موضوع تحقیقات مبسوط قرار گرفته و به صورت کتبی مفصل نشر شده است.

ماریون جک (Jack)، بهائی سرشناس کانادائی بود که در پاریس به سال ۱۹۰۰ به امر مبارک ایمان آورد. در سال ۱۹۰۸ وی به اطفال عائله حضرت عبدالبهاء در عکا انگلیسی تعلیم میداد. در سال ۱۹۱۹ وی همراه ایموچین هاگ سفرهای درازی در آلاسکا و Yukon برای تبلیغ امرالله کردند. در سال ۱۹۳۰ وی در بلغارستان به عنوان مهاجر بهائی ساکن شد و، علی‌رغم سختی‌ها و مشقّاتی که به آنها روبرو شد، بقیه عمر را در آن دیار ماند. حضرت شوقی ربّانی او را به عنوان یک زن قهرمان جاودان، و نفسی که سرمشق درخشان مهاجران بهائی است، ستوده‌اند.

مقایسه‌ای با کار میسیونرهای مسیحی

هرچند قیام احباء برای نشر امر حضرت بهاءالله شباهت با دوره اول مسیحیت، یعنی رسالت حواریون حضرت مسیح، دارد، اما از جهات دیگر، خصوصاً شغلی نبودن کار تبلیغ و تبشیر در امر مبارک، تعمیم این مسئولیت به همه احباء و عدم تخصیص آن به قشر خاص روحانی، و از آن مهم‌تر، عدم اتکاء امر مبارک بر قوای دولتی «استعماری» به کلی از کار میسیونرهای مسیحی (مبشرین مسیحی) متمایز و متفاوت است.

ذکر مجملی در باره تاریخ میسیونری در عالم مسیحیت به استناد دو مدرک مفید تواند بود.

این نکته گفتنی است که از ابتدای ظهور امر بهائی، مظهر امر توجّه به جهانی بودن رسالت خود که مخصوص سرزمینی نبوده و نیست داشته‌اند. به فرموده حضرت بهاء‌الله: "این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی نبوده و نیست. باید اهل عالم طراً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسّک نمایند."

در عالم مسیحیت شاید قرنی چند ضرور بود تا مسیحیان متوجّه مسئولیت وسیع‌تر خود در تبشیر ملکوت الهی، یعنی ورای حوزه یهودی-رومی-یونانی گردند، و در نتیجه میسیونرهای برای تبلیغ به مناطق مختلف چون اروپا، آفریقا، خاور میانه، و در قرون جدید به آمریکا، بفرستند؛ در حالی که نفس الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء شاهد آن است که هیچ نقطه‌ای از کره ارض از دیدگاه فرمانده الهی و سالار جند هدی مخفی نمانده است. و البته چون امر مبارک نظام کشیشی و ملائی را ملغی داشته، همه اهل بهاء، کبیراً و صغیراً، مأمور به نشر کلمه الهی در اقطار جهان بوده و هستند،^{۱۹} چنان که نصوص حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی قبل از فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء بر آن دلالت دارد.

پُل پوپارد، که مدتی هم مشاور مرکز جهان کاتولیک بود، در دیکسیونر ادیان خود (به فرانسه) چنین می‌نویسد: "می‌توان گفت که تبلیغ و تبشیر در عالم مسیحیت شامل حدّ اقل ۶ دوره بوده است. در مرحله اوّل خود حضرت عیسی بشارت به ظهور ملکوت‌الله می‌فرمودند. مرحله دوم با قیام حواریون بعد از مصلوب شدن آن حضرت آغاز شد که بشارت ظهور جدید را به اقوام مختلفه بردند. سومین مرحله پس از درگذشت دسته اخیر بود که با شهادت‌ها و مقاومت‌های مسیحیان پیام الهی به سراسر اروپا، و بعد آسیای صغیر و آفریقای شمالی، انتشار یافت. این مرحله منتهی شد به مرحله چهارم، که تشکیل دولت مسیحی باشد، که در آن کمتر تبشیر به ظهور ملکوت سبب بسط و نشر دیانت مسیح شد تا تربیت اطفال مسیحی. مرحله پنجم جذب و جلب دورافتادگان از کلیسا بود، یعنی مسیحی کردن مجدد مسیحیان اسمی. وقتی مسیحیت در اروپا خوب مستقر شد، آن وقت فتح سایر

قارات توسط میسیونرها آغاز شد، و این در خارج حوزهٔ اولیهٔ یونانی-رومی بود و مقارن شد با آغاز توسعهٔ استعماری غرب.

در مورد میسیون و میسیونرها پُل پوپارد می‌نویسد که در قرون اولیهٔ این شور و حرارت مسیحیان بود که بدون برنامه‌ریزی قبلی [برای تبلیغ نفوس] به افراد منتقل می‌شد و سرایت می‌کرد، و در حقیقت نشر انجیل توسط نوعی مبشری روحانی بود. پس حدود یک قرن کار میسنوری در عهدهٔ خود کلیسا بود و فونکسیون (فعالیت) مستقلی را تشکیل نمی‌داد، و فقط از سال ۱۴۹۳ بود که وضع تغییر کرد، زیرا برای رسیدن به آمریکای تازه گشوده و یا به پایگاه‌های کشور پرتغال در گوا، مالاکا، ماکائو، هم نیاز به وسائل بود و هم احتیاج به پشتیبانی و حمایت قوی. از این رو، تبشیر (evangelism)، یک فعالیت اختصاصی و مستقل شد که پاپ‌های کاتولیک مأمور و مسئول آن گردیدند.

حسب دستور پاپ الکساندر ششم صنف‌های مذهبی (orders) برای این کار تشکیل شد، مانند فرانسیسکن‌ها، دومینکن‌ها، و ژزویت‌ها.

در سال ۱۶۲۲، هنوز اصطلاح تبلیغ یا پروپاگاندا مطرح بود. دو قرن بعد، اصطلاح میسیون و میسیونر جهت اعزام مبلغ به نواحی دوردست و نزد اقوام عاری از مذهب مطرح گردید. مور (Mourre) در فرهنگ دائرةالمعارفی تاریخ خود می‌نویسد که فعالیت‌های میسنوری در همان اوائل به استناد کلام حضرت مسیح اهمیت یافت [اشاره به قیام حواریون به نشر کلمه‌الله] و نیز از زمان تشکیل شورای بیت‌المقدس، یعنی سنهٔ ۴۸ م بود که آئین مسیح توانست از محدودهٔ سابق خود که جامعهٔ یهود بود فراتر رود. سفرهای سن پوُل (پولس) راه‌های جهان روم را بر روی دین جدید گشود و احتمالاً در همان آخر قرن اول مسیحی دیانت حضرت مسیح در مناطقی چون ایتالیا، سرزمین گُل (Gaul) و اسپانیا نفوذ کرد، ولی مشرق هنوز پایگاه عمدهٔ مسیحیت بود، و این افسانه‌بافی است که قائل شویم به آنکه همهٔ حواریون سفرهای میسنوری کرده‌اند، منجمله سن توماس به هند.

در قرن چهارم میلادی انجیل در همهٔ مناطق دنیای رومی عرضه شده بود، ولی محدود به مرزهای آن امپراطوری نبود. در ایران، ارمنستان، و میان "گوت‌ها" و حتی در حبشه مسیحیت راه یافته بود. با حملهٔ قبائل بربر ژرمنی اصحاب کلیسا

قائل بدان شدند که این اقوام هم حق رستگاری دارند. فرانک‌ها، در قرن پنجم، از اوّل اقوامی بودند که به آئین کاتولیک پیوستند (حدود ۴۹۵ م). در ربع آخر قرن ۶ فعالیت‌های میسیونری در مناطق گُل (Gaul)، مناطق رُنان، ایتالیای شمالی، توسط کشیش‌ها صورت گرفت و تعداد زیادی دیرها و صومعه‌ها در میان ژرمن‌ها تأسیس شد که پایگاه مسیحیت بود.

فعالیت رسمی کلیسای کاتولیک در امر میسیونری با پاپ سن گِرگوار شکل گرفت (۵۹۰-۶۰۴)، خاصه در میان اقوام ژرمنی. از سال ۵۹۷ سن آگوستن از کانتربوری (Canterbury) اعزام مبلغان و مبشران انجیل را در انگلستان شروع کرد، و در نیمه دوم قرن ۷ کاتولیک‌های رومی بر کشیش‌های سِلتی (Celtic) فائق آمدند. در قرن ۹ وعظ انجیلی در ممالک اسکاندیناوی شروع شد. با آمدن شارلمانی اتحاد نزدیک کلیسا و دولت صورت گرفت، و از آن زمان هدف والای میسیونری منحرف شد.

اکتشافات بزرگ دریائی قرون ۱۵ و ۱۶ سراسر کره ارض را بر روی میسیون‌های مسیحی گشود ... و چنانکه می‌دانیم تبلیغ مسیحیت با استعمار سرزمین‌های تازه همراه شد. در مقاله مور (Mourre) ذکر سازمان‌هایی خاص هست که برای تشکّل میسیونرها و اعزام کشیشان به میسیون‌های تبلیغی بوجود آمدند، مثل جامعه میسیون‌های خارجی که در پاریس در سال ۱۶۵۸ بوجود آمد، جامعه میسیونرهای مندلیت که در سال ۱۷۸۶ تأسیس شد، جامعه بریطانیائی که در سال ۱۸۰۴ ایجاد شد، الخ.

البته اکتشافات جغرافیائی از قرون ۱۵ و ۱۶ تا قرن حاضر، همان طور که به وظیفه میسیونری نزد مسیحیان پر و بال داد، در ظهور جدید هم اجازه داد که افق نظر توسعه یابد، و در نتیجه الواح ملکوتی از اقصا نقاط شرق تا غرب و از بالاترین مناطق شمال تا جنوب را دربر می‌گیرد، و احترامی برای اقوام بومی قائل است که در عمل در عالم مسیحیت و نزد میسیونرهای بعد از دوره استعمار (کولونیالیسم) غرب مصداق نداشته است.

همین اکتشافات جغرافیائی، همراه با ترقیات علمی و فنی و بکار افتادن وسائل ارتباط و مخابره سریع و وسیع بود که به حضرت بهاءالله امکان آن را داد که این

حقیقت را که همواره از دیدگاه حقّ مسلم بوده، ولی بر مردمان مجهول و مستور، برملا کنند که عالم حکم قطعۀ واحده را دارد و کلّ اهل یک عالم و یک بساط هستند.

تکمله

در مکاتیب مبارکه، جلد سوم، بعد از ختم الواح دوره‌های اوّل و دوم که الواح عمومی است، بعضی الواح مخصوص به احبّای آمریکا نقل شده که بعضاً حاوی مطالبی در تأیید الواح ملکوتی است، مثلاً در لوح مندرج در ص ۹۶ تشویق بر مسافرت به هونولولو و ژاپن برای هدایت خلق آن اقالیم آمده. همین مضمون تعلیم امر به مردم ژاپن در ص ۹۸ آمده. بعضی از این الواح هم خطاب به احبّای مناطقی است، چون لوح ص ۸۲ به احبّای ایالات مرکزی آمریکا، لوح ص ۸۴ به احبّای کالیفرنیا، لوح ص ۹۲ به احبّای الهی در آلمان، و لوح ص ۹۵ به احبّای هونولولو. و میتوان فرض کرد که مبلغان بهائی این مناطق برای تشویق مصدّقان این الواح را درخواست کرده‌اند (مثلاً مستر اوکر برای هونولولو، و برای ایالات مرکزی آمریکا توسط مستر کارل شفر).

یادداشت‌ها

- ۱- یرلیغ ظاهراً لغتی مغولی و به معنای فرمان پادشاه است.
- ۲- لغت منشور بنابه فرهنگ معین به معنی فرمان و دستورالعمل غیر محرمانه دولت است. تعریف بهتر در کتاب فرهنگ روز سخن آمده که می‌گوید منشور اصول نظریات و عقائد کسی یا سازمانی است که به صورت رسمی طی اعلامیه‌ای اعلام و منتشر می‌شود.

در مورد کلمه charter باید گفت که این کلمه در قرون وسطی به معنای اجازه مالکیت، یا فروش یا امتیازی بود که به نفسی اعطاء می‌شد. ولی امروزه charter بیشتر به معنای سیاسی مستعمل است. منشور سندی مهمّ است که از مصدر والائی چون حکومت صادر شود و پایه‌گذار یک سازمان، یک حق، یا امتیازات

خاصی باشد و قابل مقایسه با قانون اساسی، چنان که وقتی گفته می شود منشور ملل متحد، مراد قانونی است که بنیادگذار، آن سازمان است.

۳- حضرت ولی امرالله، در کتاب قرن بدیع، کتاب مستطاب اقدس را هم به عنوان منشور نظم بدیع حضرت بهاءالله و منشور تمدن آینده جهان توصیف کرده اند.

۴- نخستین گام در اجرای فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء، نوشته جناب علی نجوانی، ترجمه حوریوش رحمانی، نشریه پیام بهائی، شماره ۳۲۹.

۵- از جمله در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء ممالکی که در دوره سی و نه ساله عهد ابهی در ظل امر مبارک بودند بدین شرح هستند: ایران، عراق، ترکیه، قفقاز، برمه، مصر، گرجستان، هندوستان، فلسطین، لبنان، سودان، ترکستان، و سوریه، که عملاً همه کشورهای شرقی بوده اند.

۶- به حساب دیگر، ۱۳۰ سرزمین.

۷- در سوره الاعراف، آیه ۱۴۵، آورده شده که "وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ..." مفسران گفته اند که الواح در اینجا به معنی تورات است، که در آن هرچه مورد نیاز اسرائیلیان از امور دینی و دنیوی بود مذکور آمده و تبیاناً لکل شیء من الاحکام. در مورد لوح محفوظ، به سوره البروج (۸۵)، آیات ۲۱ و ۲۲، باید مراجعه کرد که در آن آمده "بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ" [و هو ام الكتاب]. مفسران در تفسیر این آیه گفته اند که قرآن، چنان که کافران می پنداشتند، شعر یا سحر و جادو و قصص کهنه نیست، بلکه در لوح محفوظ، از زیاده و نقص مصون است.

۸- در نظر صوفیه ملکوت عالم ارواح و عالم غیب و عالم معنی است (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی دکتر سید جعفر سجادی). حضرت ربّ اعلی در صحیفه اصول و فروع مشیت را در رأس مراتب سبعة هستی قرار می دهند (مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن، اجل، کتاب). خدا مشیت را آفرید و مشیت همه عالم هستی را خلق کرد.

۹- ابراهیم خیرالله، مبلغ بهائی که منشأ سوریه ای و مسیحی داشت، در سال ۱۸۸۹-۱۸۹۰ در مصر به امر مبارک گروید و در سال ۱۸۹۳ به شیکاگو رفت. در سال ۱۸۹۴ وی با موفقیت شروع به معالجات روحی کرد و در عین حال به تبلیغ

- امر بهائی به برخی نفوسی که ملاقات می‌کرد اهتمام نمود. در ابتدا خیرالله در کار خود بسیار موفق بود و تا سال ۱۸۹۸ حدود هفت صد نفر در ظلّ امر مبارک درآمدند. در سال ۱۹۰۰ به محمدعلی پیوست و ناقض عهد و پیمان شد.
- ۱۰- لوح هشتم معطوف به نشر نفحات و بسط امر الهی در قارات مختلفه است.
- ۱۱- در لوح هفتم ذکر قارات و جزائر مختلفه و بخشی از آسیا آمده.
- ۱۲- محفل روحانی ملی مشترک آمریکا و کانادا در سال ۱۹۲۵ تشکیل شد و دوازده سال بعد دست به طرح نقشه اول هفت ساله برد.
- ۱۳- در لوح هشتم است: "ای حواریون بهاءالله ... نفس مبارک موعود در کتاب مقدس به رب الجنود تعبیر گشته، یعنی جنود آسمانی، و مقصود از جند آسمانی نفوسی هستند که به کلی از عالم بشریت منسلخ ... از صفات بشریت و عالم طبیعت نجات یافته، متخلّق به اخلاق الهی گردند و منجذب به نفحات رحمانی شوند. مانند حواریون مسیح که مملوّ از مسیح شدند، این نفوس نیز مملوّ از حضرت بهاءالله گردند، یعنی محبت بهاءالله چنان مستولی بر اعضاء و اجزاء و ارکان آنها گردد که عالم بشریت را حکمی نماند. این نفوس جنود الهی هستند و فاتح شرق و غرب ..." (صص ۲۷-۲۸).
- ۱۴- ر.ک. حصن حصین شریعت الله.
- ۱۵- کتاب ایقان، ص ۱۴۹، نقل حدیث جابر در لوح فاطمه، از کتاب کافی.
- ۱۶- پیام بهائی، شماره ۳۲۹، صص ۱۰-۱۱.
- ۱۷- ر.ک. *From Strength to Strength*، صص ۱۱-۱۳.
- ۱۸- پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۱۳.
- ۱۹- میس مارثا روت از طریق روزنامه‌نگاری امرار معاش می‌کرد و جناب هاید دان با نمایندگی فروش مؤسسات تجاری به تأمین زندگی مادی خود موفق بود.
- ۲۰- ر.ک. پیام آسمانی، ج ۲، صص ۱۱۳-۱۱۴.

سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و

در عهد اعلیٰ و عهد ابهی^۱

شاپور راسخ

ادوار سابقه

هرچند که دستور ابلاغ کلمه الهی در همه ظهورات قبل بوده، و در این مورد خود مظاهر الهی پیشقدم شده‌اند، اما در موارد بسیار مأمورین ابلاغ پیام حق علماء و روحانیون و پیروان برگزیده مظهر امر بوده‌اند، در حالی که در ظهور حضرت بهاءالله، با الغاء منصب روحانی، وظیفه مذکور مسئولیت همه مؤمنان شده است. ثانیاً، برای ابلاغ کلمه و تبلیغ نفوس در ابتدا برنامه‌ریزی خاصی در کار نبوده، و فقط در دوره‌های مؤخر بوده که سازمان‌های مذهبی مناطق خاصی را برای اعزام میسیونرها (مبشرین مذهبی) در نظر گرفته‌اند، در حالی که حضرت عبدالبهاء، به عنوان یکی از طلعات مقدسه این آئین، ۵۳ سال بعد از ظهور علنی جمال مبارک یک برنامه جامع شامل فهرست مناطقی که باید کلام الهی را دریافت دارند در الواح ملکوتی خود ارائه فرموده‌اند.

مظاهر الهی همیشه در ابلاغ کلمه خود به همگان سرمشق داده‌اند، و ضمناً کسانی را به نشر کلمه الله در میان اقوام بیگانه تشویق کرده‌اند، چنان که از حضرت مسیح در انجیل متی، فصل ۲۸، آیات ۱۸-۱۹ چنین نقل شده است: "پس عیسی پیش آمده به ایشان (حواریون) خطاب کرده گفت: «پس [از این] رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم ربّ و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشان را

تعلیم دهید که همهٔ اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من همه روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.»

هم در انجیل متی، باب دهم، سخنان حضرت مسیح خطاب به حواریون نقل شده که باید پراکنده شوند و مژدهٔ نزدیکی ملکوت آسمان را همراه ببرند. در آیهٔ ۱۴ آن باب مذکور است که هر که شما را قبول نکند، یا سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید. و در آیات ۱۹ و ۲۰ آمده که در حضور حکام و سلاطین اندشه مکنید که چگونه یا چه بگوئید زیرا که در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت، زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شما در شما گوینده است.

در انجیل مرقس، باب اوّل، آیات ۱۴ و ۱۵ چنین آمده: "بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل (گاليله) آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»" بعد از مصلوب شدن، حضرت مسیح از عالم بالا، به شهادت انجیل مرقس (باب ۱۶، آیه ۱۵)، به حواریون چنین دستور فرمود: "پس بدیشان گفت در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید."

حضرت عیسی بن مریم ضمن اخبار از انقضای عالم به گواهی انجیل متی (۱۴/۲۴) فرمود: "به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد، تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود. آنگاه انتها خواهد رسید."

بنابر انجیل لوقا، باز بعد از قیام حضرتش از قبر به حواریون فرمود (۴۷/۲۴): "از اورشلیم شروع کرده موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همهٔ امت‌ها به نام او کرده شود."

هرچند در قرآن مجید قرائنی هست که ابلاغ کلمهٔ الهی می‌بایست به ملایمت و ملاطفت صورت گیرد، امّا عملاً مقاومت و مخالفت کفار عرب سبب شد که پیشرفت اسلام به مدد شمشیر صورت گیرد، که غزوات زمان رسول اکرم شاهد آن است.

عهد اعلیٰ

حضرت باب هرچند حکم جهاد را ملغی فرمودند، ولیکن دستوری جز ابلاغ کلمه الهی به سخن و عمل صادر نکردند، و بهترین گواه آن شرحی است که نبیل زرنندی در مورد بیانات آن حضرت خطاب به حروف حی قبل از اعزام آنان به مأموریت نقل کرده است (ترجمه فارسی تاریخ نبیل، طبع طهران، ۱۲۴ بدیع، صص ۷۴-۷۷): "پس از آنکه حضرت باب ملا علی بسطامی را امر فرمودند به عتبات عالیات توجه نماید، آنگاه سایر حروف حی را احضار فرمودند و هر یک را به طرفی مأموریت دادند^۱ و در حین وداع و خداحافظی به آنها فرمودند: "ای یاران عزیز من - شما در این ایام حامل پیام الهی هستید. خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید. بواسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوت و نورانیت ربانی گردید. تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما شهادت دهند و به طهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردند ... بیانات مبارکه حضرت مسیح را که به شاگردان خود فرمودند بیاد آورید وقتی که میخواستند آنان را برای تبلیغ به اطراف بفرستند به آنها فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوه بلند افروخته گردد. باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند. باید طهارت ذات و حسن رفتار شما طوری باشد که مردم دنیا بواسطه مشاهده حسن گفتار و رفتار شما به سوی پدر آسمانی ... متوجه گردند ..."

برخی عبارات الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء تکرار همان مواعظی است که حضرت ربّ اعلیٰ به حروف حی فرموده‌اند، مانند این جملات از افاضات حضرت باب: "انقطاع شما باید به درجه‌ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل شوید از مردم آن شهر به هیچ وجه اجر و مزدی توقع نداشته باشید، غذا و طعام طلب نکنید، و هنگامی که از آن شهر می‌خواهید خارج شوید گرد کفش‌های خود را هم بتکانید ..."

نمونه بیانات حضرت عبدالبهاء در همین زمینه بدین شرح است:

در لوح ششم - "نفوس ناطقی منقطع الی الله و منجذب به نفحات الله و منزّه و مقدّس از نفس و هوئی به آن صفحات بفرستید که زاد و توشه آنها تعالیم الهی باشد، و اوّل خود عمل نمایند، بعد ناس را دلالت کنند." (ص ۱۶)

در لوح هشتم، ضمن شرائط ناشران نفحات الله، می‌فرمایند: "شرط ثالث آن که مبلغینی به اطراف ممالک، بلکه به اطراف عالم، سفر نمایند، ولی نظیر عبدالبهاء که در بلاد آمریکا سفر نمود و از هر آلودگی پاک و مقدّس و در نهایت انقطاع، چنان که حضرت مسیح می‌فرماید: «چون در شهری وارد شوید غبار آن شهر را نیز از نعلین خویش بیفشانید.»" (ص ۳۱)

مضامین دیگری هم در بیانات حضرت اعلیٰ به حروف حی هست که بعد به وجهی در الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء تکرار می‌شود، مثلاً عبارتی از این قبیل «به ضعف و عجز خود نظر نکنید، به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید» که در لوح اوّل از الواح ملکوتی بدین گونه بیان شده است: "حال نظر به استعداد و قابلیت خویش نباید نمائیم، بلکه نظر به عنایت و فیوضات الهیه در این ایام بنمائیم، که قطره حکم دریا یابد و ذره حکم آفتاب جوید." (۴-۵) حضرت ربّ اعلیٰ شخصاً، علاوه بر حروف حی، نفوسی چون وحید دارابی از اعلم علمای زمان را به امر خود تبلیغ فرمودند، و ضمناً آن حضرت به عده‌ای از حکّام و رؤسای زمان توقیعاتی فرستادند و امر خود را به آنان اعلام و ابلاغ فرمودند، که شرح آن را در سفینه عرفان، دفتر ۸، آورده‌ایم و تکرارش در اینجا ضرورت ندارد.^۲

از نکات درخور یادآوری آن است که حضرت اعلیٰ سلاطین بیان را به انتشار امرالله مأمور فرموده‌اند.

در باب دوم از واحد یازدهم صحیفه الاحکام (بیان) آمده که هر پادشاهی باید از کشور خود ۲۵ نفر از علماء را انتخاب نماید که دین خدا را نصرت کنند و ضعفا را حمایت نمایند لعلهم يوم القيامة بمن يظهره الله یؤمنون و یوقنون و دین الله ینصرون.

پس، از جمله وظائف ملوک نشر امرالله است، همان طور که در تاریخ مسیحیت دیدیم که پاپ الکساندر ششم از سلاطین مسیحی خواست که به نشر انجیل و بشارت به ظهور جدید مبادرت نمایند.

باز آن حضرت در کتاب بیان، باب پنجم از واحد چهارم، فرموده‌اند که سلاطین بدون آن که ذره‌ای حزن بر نفوس وارد کنند - هنگام فتح اراضی - باید به شئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند کنند: "اذن داده شده از برای فتح بلاد که کلّ را در ظلّ ایمان به خداوند و دین او وارد ساخته."

همان حضرت به مردم مغرب‌زمین خطاب کردند و آنان را به نصرت امر خود دعوت فرمودند: "یا اهل المغرب اخرجوا من دیارکم لنصرالله من قبل یوم یأتیکم الرحمن فی ظلل من الغمام." که عبارت اخیر اشاره به آیه‌ای قرآنی در مورد ظهور حضرت بهاءالله است.

سوابق الواح ملکوتی در آثار حضرت بهاءالله

بی‌گمان می‌توان سوابق الواح ملکوتی حضرت عبداله‌بهاء را در آثار مبارکه حضرت بهاءالله، لا اقل در ده زمینه، جستجو کرد.

۱- نخست آن که از همان آغاز، یعنی دوره بغداد، حضرت بهاءالله دستور تبلیغ و هدایت نفوس را نخست به افعال و بعد به اقوال، صادر فرمودند. در کلمات مکنونه، که به سال ۱۸۵۸م. عزّ نزول یافته می‌فرمایند: "لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته، یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود." این ترجیح اعمال بر اقوال با توجه به تصمیم آن حضرت بر اصلاح رفتار و اخلاق جامعه بابی نباید موجب سؤال شود.^۳ اعتقاد بنده بر این است که هرچند ابواب تبلیغ می‌بایست بعد از اعلان علنی آن حضرت در باغ رضوان مفتوح شده باشد، اما به خصوص بعد از تثبیت امر مبارک در اواخر دوره ادرنه و اوائل ورود به عکا بود که امر آن حضرت به نشر کلمه الهی توسط عامه اهل بهاء صادر شد، هم قولاً و هم عملاً، چنان که در خطابی به اهل بهاء (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۵) می‌فرمایند: "قل هذا یوم القیام کیف انتم تقعدون و هذا یوم النداء و انتم صامتون. قوموا باسمی ثم انطقوا بالحکمة و الیّان لعلّ اهل الامکان

یتوجّهون الی الرّحمن الذی ینادی فی هذا المقام الممنوع ..."، لوحی که محتمل است در عکّا صادر شده باشد، خصوصاً که می‌دانیم که بعد از شهادت بدیع امر به حکمت در بیان حقیقت فرمودند [سال ۱۸۶۹] (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۷).

۲- زمینه دوم عبارت است از صدور الواح ملوک و سورۀ ملوک در دورۀ ادرنه - عکّا که خود حضرت بهاءالله از آن به عنوان تبلیغ رؤسای ارض یاد می‌فرماید (آیات بینات، ص ۱۶۴). در لثالی الحکمة، جلد ثانی، ص ۵۸، چنین آمده است: "بعد از بلایای لاتحصی و ورود در سجن اعظم در حالتی که جمیع ابواب بر حسب ظاهر مسدود و در دست ظالمین مبتلا و محدود، جمیع ملوک ارض را من دون ستر به کمال تصریح تبلیغ نمودیم."

۳- تبلیغ و نصرت امرالله در کتاب مستطاب اقدس (۱۸۷۳) به صورت یک تکلیف دینی برای عموم - در غیاب یک نظام روحانیت موظف - درآمد و همچنین تکلیف فرمودند احباء را به بذل کمک به مبلغین:

الف- انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین.

ب- بعد از تأسیس بیت عدل محلی و بیت عدل عمومی در کتاب اقدس و در الواح دیگر آمده که اول وظیفۀ بیت عدل محلی مذاکره در تبلیغ امر است (لثالی الحکمة، جلد ثانی، ص ۶۹): "در هر مدینه از مدائن ارض به اسم عدل بیتی بنا کنند، و در آن بیت علی عدد اسم الاعظم از نفوس زکیۀ مطمئن جمع شوند ... و بعد از ورود باید وکالۀ من انفس العباد در امور و مصالح کلّ تکلم نمایند، مثلاً در تبلیغ امرالله اولاً، چه که این امر اهرم امور است تا کلّ کنفس واحدۀ در سراق احدیه وارد شوند، و جمیع من علی الارض هیکل واحد مشاهده شوند ..."

پ- در کتاب اقدس هم انتظار خود را به آن که احباء چون شریان در جسد امکان نباض باشند بیان فرموده، اضافه می‌کنند "لیتحرك به العالم و کلّ عظم رمیم." (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۷)

ت- در کتاب اقدس تجویز تعلیم و تعلّم السنّه مختلفه را فرمودند و هدف

آن را چنین مقرر داشتند: "لیبلغ امرالله شرق الارض و غربها."

۴- نه فقط نصرت به مبلغین را چنان که گفتیم دستور می فرمایند، بلکه حتی تأسیس صندوق برای اعانت به ناشرین نفحات را توصیه می فرمایند: "در هر ارضی باید اولیاء مشورت نمایند، از اهل آن ارض نفسی را به جهت تبلیغ معین کنند، و به واسطه نفسی که اسمش مستور و غیرمعین به مبلغ به قدر کفاف برسانند آنچه را که رفع احتیاج شود، تا به کمال اطمینان عباد را به افق عنایت الهی دعوت نماید، و آن نفس باید به طراز حکمت مزین باشد و بر سجدیه مقررین و مخلصین آگاه. بگو یا حزب الله وقت را غنیمت شمرد. قدر یوم الهی را بدانید. انصروا ربکم انه ینصرکم فضلاً من عنده" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۸)

۵- و نیز فرمودند که در صورت عدم امکان قیام فردی به این خدمت که عموم به آن مأمورند شخص توکیل غیر به تبلیغ از جانب خود کند، چنان که در امر و خلق، ج ۳، ص ۴۶۴، آمده: "اگر نفسی قادر به تبلیغ نباشد، وکیل معین نماید."^۴

۶- حضرت بهاءالله خود نفوسی را رأساً و رسماً مأمور اسفار تبلیغی می فرمایند، که نمونه بارز آن، از جمله، جمال افندی است.

سلیمان خان تنکابنی، یا جمال افندی، را به هندوستان فرستادند، که در نتیجه وی فاتح روحانی آن سرزمین شد (۱۸۷۵؟). جمال افندی جامعه بهائی را در بمبئی، کلکته، و مدرس، و محتملاً برمه، ایجاد کرد (ر.ک. ... Eminent Bahá'ís). وی مبلغ سید مصطفی رومی بود که بنیاد جامعه بهائی برمه را گذاشت (۱۸۷۷). در ۱۸۸۸ جمال افندی به اتفاق حاج فرج الله تفرشی سفر طولانی به شرق آسیا کرد، شامل برمه، جاوه، سیام، سنگاپور، کشمیر، تبت، و شهرهایی در ترکستان چین و افغانستان (مرگش در عکا به سال ۱۸۹۸). و کتب تاریخ گواه آن است که نفوسی چون نبیل زرندی، نبیل اکبر قائنی، اسم الله الاصدق، ابن اصدق، و سایر ایادیان نیز به تشویق حضرت بهاءالله مستمراً در سیر و سفر تبلیغی بوده اند.

نمونه بیانات مبارکه به اسم الله الاصدق ملا صادق خراسانی ذیلاً آورده می شود:

- امروز روز تبلیغ است. کلّ به او مأمور.

- و در لوح الاحباب به اسم الله می فرمایند: "سَخَّرَ مدائن القلوب بهذا الذكر الاعظم و كن مناديا بين الامم بهذا الاسم الذی به اخذت الزلازل كل القبائل" (ص ۳۱)

و پس از صعود جناب اصدق به فرزند ایشان می فرمایند (پیک راستان، صص ۴۸-۴۹): "جميع عباد لعرفان الله خلق شده اند و نفوسی که الیوم به شطر اقدس و اسم اعظم توجه نموده اند به تبلیغ امر الهی مأمورند."

و نیز: "انشاء الله در کلّ اوان به ذکر محبوب یکتا مشغول باشید و رحيق عرفان را به اعانت اسم اعظم بر امم مبذول دارید، تا جميع احزاب در این یوم ایاب از نفحات وحی ربّ الارباب محروم نمانند و به آنچه مقصود اصلی خلقت انسانی است فائز گردند."^۵

۷- می توان گفت که با تأسیس مؤسسه ایادی، یا دقیق تر گوئیم نصب افراد ایادی، تبلیغ امر صورت نهادی-سازمانی گرفت (۱۸۸۶-۱۸۸۷)، یعنی با انتصاب علی قبل اکبر، ابن ابهر، ابن اصدق، و جناب حسن ادیب. البته وظیفه دیگر حضرات حفظ و حراست احباء و به اصطلاح صیانت بود.

۸- تشویق عدّه کثیری از نفوس به سیر و سفر به قصد نشر کلمه. نمونه ای چند از هزاران بیانات جمال مبارک را در اینجا می آوریم:

- طوبی از برای عبادی که خالصاً لوجه الله قصد بلاد نمایند لاجل تبلیغ امر الله.

- نفس حرکت لوجه الله در عالم مؤثر بوده و هست.

- احبای الهی، به مثابه نسیم صبحگاهی، باید بر کلّ دیار مرور کنند تا جميع بقاع ارض به فیض اعظم فائز شوند.

و در مورد اولویت این خدمت فرموده اند: "لا يقابله عمل من الاعمال."

و در لوحی فرموده اند: "دیاج کتاب وجود به ذکر احبائی مزین است که سافروا فی البلاد باسمه و ذکره."

در تجلیل مقام مبلغ و خادم امر الهی نمونه ای از بیانات جمال ابهی ذیلاً نقل می شود:

- امروز خادم امر الهی و مبلغ آیاتش از اعلی الخلق در کتاب مذکور.

- به قدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما، که الیوم اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات این رتبه بلند اعلیٰ است.^۶

حضرت بهاءالله به شهادت آنچه ذیلاً از قلم خادمالله نقل می شود توجه خاصی به نیاز مبلغ در مناطق مختلف داشته اند: "جناب اسم الله ج م در این مقام کلمه ای عرض نمود که به اصغاء فائز و به نور قبول منور. قوله: نوشته اند که حدود کردستان بسیار مستعد و مبلغ لازم دارد. اما به شرط آنکه نفس اعلاء امر را منظور دارد و برای خود بساطی پهن ننماید."^۷

و باز در لزوم حرکت مبلغین فرموده اند: "یا اسمی الجمال، اگر نفسی در مشرق زمین باشد و آن جناب در مغرب، و اراده نماید به عرفان الله فائز گردد، بر آن جناب حتم است مع استطاعت که به آن ارض توجه نماید، و رحیق حیوان را به قدر استطاعت و قابلیت او بر او مبذول دارد ... ای جمال به شفقت پدری با جمیع اهل ارض معاشر باش و همچنین از ثدی حکمت جمیع را تربیت نما."^۸

در مورد تأکیدی که حضرت بهاءالله در مورد اسفار تبلیغی می فرمودند، حکایتی که حضرت عبدالبهاء نقل فرموده اند به خوبی مؤید مطلب است. جناب بدیع بشروئی در یادداشت های خود به تاریخ ۲۷ جون ۱۹۱۴ در حیفاً چنین نقل می کنند: "شب را قریب یک ساعت و نیم مشرف بودیم. بیان مبارک در خصوص تبلیغ بود. از جمله محتوای بیان این بود که «در ایام جمال قدم جل اسمه الاعظم هرگاه به کسی عنایت مخصوص داشتند امر به تبلیغ می فرمودند و همیشه الواح مبارک به افتخار مبلغین نازل می شد. حتی وقتی به قدری توصیف به امر تبلیغ فرمودند که من به خیال افتادم فرداً وحیداً با یک صندوق کوچک از الواح مبارک به سمت کاشغر حرکت کنم (کاشغر، شهر مرکزی ترکستان شرقی، محاط به دشت های حاصل خیز، و در بین کوه های مرتفع، واقع در میان سه کشور چین، ترکستان، و افغانستان، یعنی نقطه تلاقی و محل ایاب و ذهاب چند راه کاروان رو بوده است). تذکره گرفتم و مفتی عکا هم ضامن شد. چون قریب به حرکت رسید، این خبر به متصرف عکا رسید (متصرف عکا آن وقت ابراهیم پاشا بود). خبر فرستاد که {ما بی ادبی نمی کنیم، ولی وظیفه ما این است که چون شما حرکت کنید ما یک تلگرافی به اسلامبول مخابره کنیم.} این بود که حرکت نکردم.

مقصد این است که من که احباب را حرکت می‌دهم از برای تبلیغ است. صحیح است که هر دقیقه‌ای اینجا مساوی به هزار سال است، در ظلّ عتبه مبارکه بودن فیض عظیمی است، ولی امر تبلیغ اعظم است.»^۸

نقل یک داستان دیگر را که باز گواه شدّت علاقه حضرت بهاءالله به موضوع تبلیغ است مفید می‌داند. در کتاب بهاءالله شمس حقیقت (ص ۳۲۵) آمده است: "در اواخر ایام ادرنه حضرت بهاءالله به عده‌ای از اصحاب می‌فرمودند که از ادرنه خارج شوند «زیرا چرا باید همه زندانی شوند و کسی برای تبلیغ امر الهی باقی نماند؟»"

۹- تبلیغ غیرمسلمانان و گشوده شدن امر جمال ابهی بر روی یهودیان، زرتشتیان، و مسیحیان، یکی دیگر از زمینه‌هایی بود که امکان صدور الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء در ابلاغ کلمه الهی به همه ملل و نحل عالم را به وجود آورد.

اگر سال نزول کتاب مستطاب اقدس را چنان که گفته‌اند ۱۸۷۳ بدانیم، اندکی بعد از نزول این اثر عظیم بود که به تأثیر قوه خلاقه کلمه الهی مصداق "التعاشرو مع الادیان و تبلیغوا امر ربکم الرحمن هذا لاکلیل الاعمال لو انتم من العارفین" و یا "عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان لیجدوا منکم عرف الرحمن. ایاکم ان تأخذکم حمیته الجاهلیه بین البریه ... " ابواب معاشرت و تبلیغ به سوی ادیان یعنی جوامع دینی سایره مفتوح شد و بزودی مصدّقین فراوانی از یهود و زردشتیان به جامعه بهائی پیوستند (۱۸۷۵-۱۸۸۰)، جامعه‌ای که حکم نجاست را ملغی کرده بود^۹ و تعصّب جاهلی را مردود می‌شمرد.

به این اعتبار می‌توان گفت که گسترش امر الهی به ادیان غیراسلامی جزئی از نقشه الهی بود که در دوران حیات واضع امر مبارک تحقق یافت و بعد از صعود حضرت بهاءالله تا آخر قرن مذکور (قرن ۱۹) جمع قابل ملاحظه‌ای از مسیحیان آمریکا را هم در ظلّ امر الهی آورد.^۹

در مورد ورود اقلیت‌های یهودی و زردشتی در امر بهائی مختصر توضیحی مفید تواند بود:

- پس از اعلام جهری ظهور در باغ نجیبیه بغداد (۱۸۶۳) و بعد اعلام عمومی آن در ادرنه (حدود ۱۸۶۸) بیش از ده سال نگذشت که جنبه

جهانی ظهور حضرت بهاءالله با ورود اقلیت‌های یهودی، زردشتی، و بعداً مسیحی، ثابت و مبرهن گردید.

- سابقه ایمان ابنای خلیل به زمان حضرت اعلیٰ بازمی‌گردد. حکیم هارون در منزل حاجی میرزا جانی در کاشان به شرف لقا فائز شد و ایمان آورد (حدود ۱۸۴۷). حکیم مسیح، که حضرت طاهره را در کربلا ملاقات کرده بود، با دیدار جناب ملاصادق مقدس در سجن طهران در حدود ۱۸۶۱ ایمان آورد.

- به قول دکتر حبیب ثابتی، از اولین مؤمنان عهد ابهی حکیم آقاجان است. اوّل من آمن کلیمیان در همدان، به قول جناب موسی امانت حکیم آقاجان، که طبیب و مطلع در معارف اسرائیلی بود، با ابن اصدق ملاقات کرد (۱۸۷۷) و تصدیق کرد و سبب اقبال کثیری از برادران اسرائیلی شد. جناب اشراق‌خاوری تصدیق حکیم آقاجان را، که با ملاحظه حسن رفتار جنابان محمدجواد و محمدباقر نراقی روی داد، به سال ۱۸۷۵ برمی‌گردانند. قطعاً ملاقات با ابن اصدق سبب تحکیم ایمان ایشان و رونق بازار تبلیغ در همدان شد.

- در گُرُنولوژی بهائی سال تصدیق اوّل زردشتی در عهد ابهی ۱۸۸۰ ذکر شده. اما تصدیق سهراب پورکاووس در عهد اعلیٰ در کاشان روی داده، با مشاهده شهادت یک بابی معصوم.

- اوّل زردشتی مصدّق در عهد ابهی کی خسرو خداداد، متولّد یزد و ساکن کاشان، وی عضو انجمن زردشتیان بود.

- به گفته حبیب لوی، مؤلف تاریخ یهود ایران، تا سال ۱۸۸۴ (یعنی کمتر از ده سال بعد از تصدیق اوّل کلیمی همدان)، از ۸۰۰ خانواده یهودی همدان، ۱۵۰ خانواده تصدیق امر بهائی را کرده بودند. جرج کورزن هم گوید حدود ۷۵٪ یهودیان گلپایگان و بیش از نصف یهودیان کاشان وارد امر مبارک شده بودند (حدود سال ۱۸۸۹). سفیر انگلستان، هنری ولف Wolf، در راپرت سال ۱۸۹۰ خود از جنبش چشم‌گیر اقبال یهودیان به امر بهائی سخن گفته. به قول لُرد کورزن، در سال ۱۸۸۹ حدود ۱۵۰ یهودی

در طهران به امر بهائی روی آورده بودند، و حدود ۱۰۰ در همدان، و ۵۰ در کاشان، و ۷۵ در صد یهود گلپایگان.

- اطلاع دقیقی در مورد تصدیق مسیحیان به امر بهائی، که خصوصاً در سالهای آخرین قرن نوزدهم، در زمان حضرت عبدالبهاء، در آمریکا روی داد، در دست نیست. در بهجت‌الصدور، ص ۱۲۶، می‌خوانیم که در موقع تبعید حاج میرزا حیدرعلی به سودان، حضرت بهاء‌الله، که تازه وارد عکا شده بودند، حاجی جاسم بغدادی عرب را برای تحقیق و دادن اطمینان به عنایات الهی به سودان می‌فرستند، و حاجی جاسم در خرطوم ایشان را پیدا می‌کند. حاج میرزا حیدرعلی و حاجی جاسم عده‌ای از مسلمانان و نصاری را دعوت می‌کنند که در باره امرالله با آنها گفتگو کنند. خواجه الیاس مسیحی، که مردی خوش فهم و منصف بوده، کلام الهی را می‌شنود و خیلی محبّ امر می‌شود، ولی بعد خبرش مفقود است.

در کتاب بهاء‌الله شمس حقیقت (صص ۳۴۴-۳۴۶) از جناب نبیل زرنندی که به دنبال حاج میرزا حیدرعلی رفت و قنسول ایران او را در اسکندریه به زندان افکند نقل شده که یک حکیم مسیحی پرتستانی بوده به نام حکیم فارس که نبیل او را به امر مبارک هدایت کرده، و مخاطب لوحی از حضرت بهاء‌الله نیز شده (این واقعه حدود ۱۸۶۸ روی داده).

این جهانی‌شدن آئین آخرالزمان را کُتب مقدسه سابقه پیش‌بینی کرده بودند:

- اشعیاء نبی، باب ۹، وقتی پیش‌بینی موعود را می‌کند که سلطنت بر دوش او خواهد بود. اضافه می‌کند که بر سلطنت وی انتها نخواهد بود (آیه ۷). و نیز در باب دوم می‌گوید که او امت‌ها را داوری خواهد نمود.

- باب ۲۴ انجیل متی مربوط به سخنان حضرت عیسی مسیح در باره روز تحقق وعود است، و پیداست که این واقعه همه صحنه جهان را اشغال خواهد کرد، زیرا می‌فرمایند اگر آن ایام کوتاه نشدی هیچ بشری نجات نیافتی.

و اضافه می‌کنند، هم‌چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود (آیه ۲۸)، عبارتی که بیان

جمال اقدس ابهیٰ را به خاطر می‌آورد که فرمودند قل انّه قد اشرق من جهة الشرق و ظهر فی الغرب آیاته. تفکروا فیه یا قوم.^{۱۰}

در قرآن مجید، در سورة الزمر، آیه ۶۸ گفته شده که دو بار در صور دمیده می‌شود، و هر که در آسمان و زمین است بار اول بی‌هوش می‌شود و در مرتبه دوم برمی‌خیزد و به نظاره می‌پردازد (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ)، که البته نظر بر عموم ابناء بشر بوده است.

۱۰- در مرتبه آخر ذکر این مطلب مفید است که به فرموده حضرت بهاءالله کلّ برای اعلاء کلمه خلق شده‌اند، و به عبارت دیگر مصدّقین جدید هم موظّف به نشر کلمه الهی هستند، و اگر همه یاران در طول زمان به این وظیفه ملکوتی قائم بودند فی‌الحقیقه بخش عمده عالم در ظلّ کلمه الهی در می‌آمد. ذکر دو بیان از حضرت بهاءالله مؤیّد این مقال است:

- در لثالی‌الحکمة، که مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ است، در جلد اول، صفحه ۱۶۴، چنین آمده است: "لعمرالله کلّ از برای عرفان حقّ جل جلاله و اعلاء کلمه خلق شده‌اند و هم چنین از برای اصلاح عالم و تهذیب امم از عدم بوجود آمده‌اند."

- و در همان کتاب این مطلب را که در الواح سایره نیز مذکور است یادآور شده‌اند که "اگر تا حال اولیاء و اصفیاء بما امرهم به القلم‌الاعلیٰ عمل می‌نمودند جمیع ارض به نور ایقان منور مشاهده می‌شد." (ج ۱، ص ۱۲۰) عمومیت وظیفه تبلیغ را این بیان مبارک تصریح می‌کند: "هر نفسی که موقن بالله شد باید بنفحه رحمانیه که فی‌الحقیقه صور اعظم و علّت حیات عالم است قلوب مرده را احیاء نماید و بشاطی بحر عرفان کشاند." (لثالی، ص ۱۷۴)

جمال ابهیٰ در امر تبلیغ مسئولیت مؤسسات امری را نیز مورد نظر داشته‌اند، چنان که در لثالی‌الحکمة، جلد ثانی، ص ۶۹، ملاحظه می‌شود که تبلیغ را اول فریضه محافل روحانی دانسته‌اند: "در هر مدینه از مدائن ارض به اسم عدل بیتی بنا کنند و در آن بیت علی عدد اسم‌الاعظم [۹] از نفوس زکیه مطمئن جمع شوند ... و بعد از ورود باید وکاله من انفس العباد در امور و مصالح کلّ تکلم نمایند، مثلاً در

تبلیغ امرالله اولاً، چه که این امر اهمّ امور است، تا کلّ کنفس واحدہ در سراق احدیہ وارد شوند و جمیع من علی الارض هیکل واحد مشاهده شوند، و هم چنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة الّتی جَعَلَهَا اللّٰهُ اُسّاً لِلْبِلَادِ وَ حِرْزاً لِلْعِبَادِ ملاحظہ کنند..."

بر طبق همین لوح مبارک از دیگر وظائف بیت العدل محلی توجّه در تعلیم و اکتساب علم توسّط کودکان است، و توجّه به اغنیاء و اعزّه که به علّت ضعف و پیری یا امر آخر به فقر و ذلّت مبتلا شده‌اند.

آن چه که در سوابق موضوع تبلیغ و نشر کلمه الهی در آثار جمال ابهی و حضرت ربّ اعلیٰ گفته شد ما را به این نتیجه می‌رساند که صدور الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء ابتدا به ساکن نبوده، بلکه به دنبال ارشادات و افاضاتی بوده که از دو مطلع وحی الهی پیش از آن حضرت عزّ نزول پیدا کرده و حتی فکر بسط کلام حقّ در ممالک غرب را مطرح فرموده است. حضرت عبدالبهاء به آن سوابق صراحت و دقّت بیشتر دادند و جامعه آمریکای شمالی را به اجرای آن مسؤل و مأمور فرمودند.

ناگفته نگذاریم که حضرت بهاءالله در اواخر ایام (۱۸۹۰) با پرفسور ادوارد براون ملاقات داشتند، و هم از قلم جمال ابهی الواحی به افراد مسیحی مشخص، یا عامّه مسیحیان، چون لوح اقدس که خطاب آن به ملا ابن است، عزّ نزول یافت که در بحث از ارتباط مظهر ظهور با جهان غرب می‌توان مورد بحث و فحص قرار داد. امّا به رعایت اختصار به همین اشارت کفایت می‌شود.

یادداشت‌ها

- ۱- مثلاً، ملا علی بسطامی را به عراق، ملا یوسف اردبیلی را به خطّه آذربایجان، ملا خلیل ارومیه‌ای را به قزوین، جناب باب‌الباب را به طهران و نقاط آخری، و به همین قیاس دیگر حروف حی را.

۲- نفوسی که پیام‌های آن حضرت را دریافت کردند عبارت بودند از محمدشاه قاجار - حاج میرزا آقاسی صدر اعظم - سلطان عبدالمجید عثمانی - والی مسقط - والی بغداد - حکمران آذربایجان - شریف مکه.

۳- حتی در دورهٔ ادرنه و بعد نیز رجحان به اعمال در مقایسه با اقوال داده شده است، من جمله در این بیان مبارک: "ینبغی لاهل البهاء ان ینصروا الربّ به بیانهم و یعطوا الناس باعمالهم و اخلاقهم. اثر الاعمال انفذ من الاقوال."

این که گفتیم پس از تثبیت امر مبارک در ادرنه بود که دستور تبلیغ آشکار امر بدیع پروردگار صادر شد، از جمله شواهدش سورة الدم است، که وقتی نبیل زرندی در مشهد بود به دریافت آن فائز شد (اپریل ۱۸۶۶)، که در آن بعد از سورة اصحاب و لوح خاص دیگری به افتخار وی، مؤمنین را به لزوم قیام و اعلان و انتشار امر مبارک و تشریح مقام حضرت بهاء الله به عنوان موعود بیان تشویق فرموده بودند، سوره‌ای که در مجمع سرآمدانی چون میرزا محمد فروغی، ملا صادق مقدس خراسانی، حاج عبدالمجید نیشابوری (پدر جناب بدیع)، و آقا محمد نبیل اکبر قائنی و شیخ احمد شهید نیشابوری در بیت جناب فاضل قائنی در بهار سال ۱۸۶۶م. زیارت شد "و علناً و رسماً مقام جمال قدم را به عنوان من ینظهره الله موعود بیان تثبیت کرد." (ر.ک. دکتر وحید رافتی - خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۷، صص ۳۴-۳۵)

۴- متن کامل بیان مبارک چنین است: "از حق بخواهید دوستان را موفق فرماید بر تبلیغ و فراهم نمودن اسباب آن. در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلیٰ نازل که اگر نفسی قادر بر تبلیغ نباشد وکیل معین نماید. جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید. هر نفسی که خود لایق این مقام اعلیٰ است به آن قیام نماید و الا له انْ یأخذَ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الامر الذی به ترزعَ کلُّ بنیانِ مرصوص ..."

۵- در مورد خدمات ابنِ اصدق در تبلیغ و اشاعه امر الله رجوع شود به "پیک راستان"، صص ۳۴۵-۳۴۷.

۶- کتاب صریرات، ص ۱۱۷.

۷- کتاب صریرات، ص ۱۱۸.

- ۸- در کتاب اقدس: "و كذلك رفع الله حكم دون الطهارة عن كل الاشياء و عن ملل اخرى موهبةً من الله."
- ۹- در احادیث اسلامی (بحار، ج ۱۳، ص ۱۹۴) آمده که حضرت باقر فرموده‌اند که مهدی یا قائم موعود بحکم بین اهل التوراة بالتوراة و بین اهل الانجیل بالانجیل و بین اهل الزبور بالزبور و بین اهل الفرقان بالفرقان. یعنی شمول امرالله به همهٔ ادیان سابقه در نبوات پیش‌بینی شده بود.
- ۱۰- نقل از کتاب قرن انوار، ص ۳۱.

مفهوم و نقش برنامه‌ریزی در امر بهائی

شاپور راسخ

تعاریف

"فرهنگ روز سخن" در تعریف برنامه می‌نویسد: "مجموعه‌ای از کارها و فعالیت‌ها که طرح‌ریزی شده و باید در زمان خاصی انجام شود، و نیز جدول زمان‌بندی شده‌ای که فهرست فعالیت‌ها و زمان اجرای آنها در آن نوشته شده." برنامه معانی دیگری هم دارد که در اینجا مورد بحث ما نیست. همان فرهنگ در تعریف برنامه‌ریزی می‌گوید: "فراهم کردن مقدمات کاری بر اساس هدفی معین - طراحی کردن جزئیات - زمان‌بندی چگونگی کار یا فعالیتی منظم."

در اصطلاح اهل بهاء کلمه نقشه، که در جغرافیا هم پذیرفته است، به صورت مترادف برنامه به کار می‌رود. فرهنگ روز سخن علاوه بر نقشه جغرافیائی و نقشه ساختمان، ذکر نقشه در معنای برنامه را نیز می‌کند: "نقشه یعنی طرح یا برنامه ذهنی برای دستیابی به هدفی معین، طرح برنامه."

فرهنگ فرانسوی ژبر Robert هم عناصر اصلی برنامه‌ریزی را سه چیز می‌داند. برنامه‌ریزی به گفته ژبر عبارت است از تعیین هدف‌های دقیق و مشخص، و به کار انداختن وسائل برای نیل به آن هدف‌ها در مهلت معلوم. به اعتقاد این بنده

برنامه‌ریزی غالباً مؤثرترین وجه رسیدن به هدف را مطمح نظر دارد. هرگاه ماحصل تعاریف کارشناسان از برنامه plan و برنامه‌ریزی را در آغاز بخواهیم مطرح کنیم باید بگوئیم که برنامه در معنای محدود کلمه همان نقشه است، یعنی تصویر نمادی و ذهنی طرحی که باید به اجرا نهاد، یا عملی که باید انجام داد، و به این اعتبار سخن از نقشه ساختمان و یا نقشه یک شهر گفته می‌شود. در حقیقت، برنامه تنها یک پیش‌بینی ساده نیست، طرحی است برای اجرا، به شرط آن که وسائل تحقق آن طرح هم به کار گرفته شود. چون سخن از وسائل می‌رود، ناچار هم منابع موجود و بالقوه، که وسائل نیل به هدف است، مطرح می‌شود، و هم محدودیت‌ها و تنگناها که باید از پیش پای برداشت.

در جهان اقتصاد کلمه برنامه plan نخست برای طرح‌های محدود، مثل نقشه شهرسازی به کار رفت، ولی پس از پدید آمدن اقتصادهای اشتراکی، و به خصوص از سال ۱۹۲۸ میلادی، بود که کلمه پلان یا برنامه به معنای سازمان‌دادن مجموع فعالیت‌های اقتصادی یک کشور معمول شد و هدف اصلی برنامه تحقق رشد یا توسعه قرار گرفت که به قول آلبرتینی M. Albertini^۱ در ممالک فقیرتر بیشتر معطوف به مبارزه با فقر و گرسنگی است و در ممالک غنی‌تر متوجه صنعتی‌شدن و تکامل فنی و حصول رفاه مادی ناشی از آن.

می‌توان گفت که لوازم اصلی برنامه‌ریزی پنج چیز است: اول، آینده‌نگری و پیش‌بینی هدف؛ دوم، در نظر گرفتن وسائل نیل به هدف؛ سوم، منظور داشتن عوامل مجریه؛ چهارم، زمان‌بندی؛ پنجم، آنچه در موارد قبل نیامد، ولی در تجربه برنامه‌ریزان امری مسلم تلقی می‌شود، ارزیابی پیشرفت در طول راه است از نظر میزان هزینه، از نظر عنصر زمان، از نظر درجه مؤثر بودن روش کار و مانند آن.

هم از ابتدا می‌توان گفت که همه لوازم برنامه‌ریزی در آئین بهائی جمع است: اولاً، داشتن تصویری از آینده و هدف‌گرایی؛ ثانیاً، نظم در امور و رفتار عقلانی؛ ثالثاً، اعتقاد به لزوم تمسک به اسباب برای رسیدن به هر هدفی؛ چهارم، وجود حس مسئولیت در فرد و جمع؛ پنجم، اهمیت دادن به عنصر زمان؛ و بالاخره ششم، ارزیابی مستمر از اعمال خود.

بیان مجملی در باره هر یک از این ۶ مطلب عاری از فایده نخواهد بود. حضرت بهاءالله مکرر یادآور شده‌اند که در اوّل هر امری باید به آخر آن، یعنی عاقبت و نتیجه آن، فکر کرد،^۲ و آثار بهائی هدف زندگی فردی را که در ادیان سابقه نیل به رستگاری بود عوض کرده و به جای آن خدمت به اصلاح عالم را مقرر داشته است. چند نمونه از آثار جمال ابهی در این مورد در اینجا نقل می‌شود:

- به اصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید (منتخبات، ص ۱۲۲).
- جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند (منتخبات، ص ۱۴۰).
- از خود بگذرید و در سایرین نگریید. منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید (منتخبات، ص ۱۴).
- یا حزب الله به خود مشغول نباشید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید (ص ۶۷).
- نوصیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم (لوح عهدی).
- طوبی از برای نفسی که امروز بقصد اصلاح عالم سر را بفراش می‌گذارد و برمی‌دارد. بهترین اعمال محبت با اهل عالم است (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۲).
- یا احبّتی ما خلّقتم لانفسکم بل للعالم. ضَعُوا مایَنفَعکم و خذُوا ما یَنفَع به العالم (گلزار تعالم بهائی، ص ۱۷۰).
- این ظهور محض نجات و اصلاح و اتّحاد و اتّفاق و راحت اهل عالم بوده (گلزار، ص ۱۷۰).
- انسان بزرگ است. همّتش هم باید بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسایش امم (لوح مقصود).
- الَّذی جعله الله الدّریاق الاعظم و السّبب الاتّم لصحّته [صحّة هیکل جهان] هو اتّحاد من علی الأرض علی امر واحدٍ و شریعة واحدة (منتخبات، ص ۱۶۴).

آینده‌نگری و فرجام‌پژوهی eschatology در ذات همه ادیان الهی بوده و هست. ادیان هندی به "سامسارا" و زادن‌های پیایی انسان و نحوه خروج از این دائرة

نامیمون می‌اندیشیدند. ادیان غرب آسیا هم از ابتدا متوجه یوم رستاخیز بودند، چنان که عملاً تمام آیات و سوره‌های مکی در اسلام در وصف یوم آخر است. اما دیانت بهائی این امتیاز را دارد که به ارائه تصویر آینده که تحقق مواعید گذشتگان است اکتفا نکرده، بلکه در پی آینده‌سازی است و، چنان که به اشارات آمد، دعوتش به رستگاری شخصی نیست، بلکه به اصلاح عالم و بهتر کردن سرنوشت هموعان است.

برنامه‌های توسعه، خاصه برنامه‌های اقتصادی، معمولاً چارچوب ملی دارند. از ویژگی‌های برنامه‌ریزی بهائی جهان‌نگری آن است. "در جمیع احوال انسان باید متشبث شود با سبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است." (حضرت بهاءالله)

در مورد نظم در امور و رفتار عقلانی جای گفتن بسیار است. ملخصاً باید اشاره کرد که در آثار حضرت ربّ اعلیٰ ضرورت نظم و ترتیب در همه امور و در همه جا، حتی خانه‌ها، بازارها، و اماکن عمومی، مطرح است، و اهمیت عقلانیت چنان است که فی‌المثل در کتاب چهارشأن، باب هفدهم از واحد دهم آمده است که در این عالم هر چیزی باید با سباب خودش ایجاد گردد، مانند آن که اروپائیان (اصطلاح انجیلیون بکار رفته، یعنی مسیحیان) با فراهم‌نمودن اسباب و وسائل مظفر و غالب شدند. اهل بیان نیز باید پیروی آنها را کنند و در امور خود با اسباب ظفر یابند و منتظر امور غیبیه موهومه نباشند. (اصل بیان به عربی است. مضمون آن از کتاب آئین باب، نگارش ع.ف. نقل شد.)

نیازی به ذکر اهمیت عقل و خرد در آثار مقدسه بهائی به نظر نمی‌آید. امر بهائی دیانتی است عقلانی و در امر مبارک نیز به لزوم توسل به اسباب در عین استمداد روحانی از مسبب اسباب توجه شده است.^۲

دیانت بهائی تأکید خاص در مداخلت فرد در مسیر زندگی خود دارد، و در حالی که بعضی کارشناسان توسعه اقتصادی اسلام را مساعد با مذهب جبر Fatalisme دانسته‌اند، چنین نستی را به جامعه و امر بهائی مطلقاً نمی‌توان داد.

"يَا ابْنَ الْوُجُودِ صَنَعْتُكَ بِأَيَادِي الْقُوَّةِ وَ خَلَقْتُكَ بِأَنَامِلِ الْقُدْرَةِ وَ أَوْدَعْتُ فِيكَ جَوْهَرَ نُورِي فَاسْتَغْنِ بِهِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ" صريح کلمات مکنونه عربی است.

حسّ مسئولیت نسبت به جمع و هشیاری در مورد زمان از خصوصیات عمدهٔ جامعهٔ بهائی است. در لوح حکمت، خطاب به جناب محمدنبیل قائنی، که مجموعه‌ای از گوهرهای گرانبهای حکم و مواعظ است، جمال ابهی می‌فرمایند: "قل لاتصرفوا نقودَ اعمارکم النفیسه فی المشتہیاتِ النفسیّه و لا تقتصروا الامورَ علی منافعکم الشخصیّه".

و این مضمون که "وقت را غنیمت شمر زیرا این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی" در الواح الهیه به صور مختلف تأکید و تکرار شده است. از جمله، در کلمات مکنونه فرموده‌اند: "ای ابناء غفلت - به پادشاهی فانی دل مبنید و مسرور مشوید. مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخهٔ باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتۀ صیاد اجل او را به خاک اندازد. دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پند گیرید ای بندگان هوی".

زمان آگاهی در دیانت بهائی به درجه‌ای است که مطلع و مصدر امر فقط به چند حکم از احکام مورد نیاز بشریت در کتاب مستطاب اقدس و الواح سایره اکتفا فرموده و با توجه به تحوّل اوضاع و شرائط زمان، وضع احکام و قوانین دیگر را به بیت‌العدل اعظم الهی سپرده است. جمال ابهی در مورد دگرگونی مقتضیات زمان مکرراً در آثار مبارکه بیاناتی فرموده‌اند، از جمله در لوح مانکچی صاحب: "هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و درد فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید." (دریای دانش، ص ۳) هشیاری به زمان و ارزیابی راه رفته و راه باقی‌مانده در این بیان جمال مبارک در کلمات مکنونۀ عربی به خوبی نمودار است: "یا ابن الوجود - حاسبِ نفْسکَ فی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبَ، لِأَنَّ الْمَوْتَ یَأْتِیکَ بَغْتَةً وَ تَقُومُ عَلَی الْحِسَابِ فی نَفْسِکَ". یعنی همه روزه به حساب نفس خود برس پیش از آن که از تو حساب کشند، زیرا مرگ ناگهان می‌آید و در نفس خود برای حساب [آخرت] قیام خواهی کرد (مضمون).

تمایل به عزلت و انزوا در بعضی از ادیان گذشته وجود داشت. حضرت بهاءالله دیرنشینان و صومعه‌گزیان را دعوت فرموده‌اند که از گوشه‌گیری قصد فضا نمایند و به کاری مفید و مؤثر در این عالم مشغول گردند، زیرا با وجود بی‌اعتباری و

ناپایداری این جهان، کلّ عوالم الهی حول آن بوده و هستند.^۴ و در این عالم است که انسان با کوشش در کسب فضائل و خدمت به عالم انسانی می‌تواند توشه‌ای شایسته برای سفر ابدی خود به دست آورد.

"دنیا را وفائی نبوده و نیست. جهد نمائید تا در این ایام فانیه کسب لثالی باقیه نمائید. عمل پاک و مقدّس البته در کتاب حفظ الهی محفوظ خواهد ماند. طوبی از برای نفسی که به این مقام فائز شد."^۵

برنامه‌ریزی در حیات فردی و جمعی

برنامه‌ریزی تنها در سطح وسیع جامعه بهائی اهمّیت ندارد، کما این که با نزول الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء و طرح‌ریزی فتح روحانی ممالک و دیار عالم مشغله نخستین بیت‌العدل اعظم الهی در این زمان است، بلکه در حیات فرد بهائی و جماعات هم پایگاه و نقش مهمّی حائز است.

بعضی از جلوه‌های برنامه‌ریزی در حیات فرد بهائی عبارتند از:

- ۱- هدف‌گرایی (از جهتی کمال‌طلبی و از جهت دیگر خدمت برای بهبود عالم)؛
 - ۲- نظم و ترتیب در زندگی روزمره، از جمله وقت‌شناسی و اغتنام وقت؛^۶
 - ۳- شرکت منظم در حیات جامعه، از جمله در ضیافات نوزده‌روزه و مجالس مخصوص ایام تسعه؛
 - ۴- احتراز از کذب، و تقیّد به وفاداری به قول و عهد خود؛
 - ۵- کوشائی در تحصیل علم و بعد تحصیل معاش در عین عدم تعلّق شدید به مال دنیا و مواهب دیگر دنیوی (وارستگی به معنای صحیح کلمه)؛
 - ۶- آراستگی به ادب و مهربانی نسبت به عموم خلق و صداقت در دوستی؛
 - ۷- برکنار داشتن خود از هرگونه آلودگی، از جمله عادات مضرّه.
- در این برنامه‌ریزی همواره بیان جمال اقدس ابهی در لوح حکمت راهنمای فرد است: "کونوا قدوة حسنة بين الناس و صحيفة يتذكر بها الأناس ... اجعلوا اشراقكم افضل من عشيكم و غدکم احسن من امسکم ... فضل الانسان فی الخدمة و الکمال، لا فی الزينة و الثروة و المال ..."

یعنی (به اختصار) سرمشق نیکوئی در برابر مردم باشید ... بامدادتان را بهتر از شامگاه کنید و فردایتان را نیکوتر از امروز سازید ... فضل و برتری آدمی را در خدمت و کسب کمال دانید ...

تشویق به کمال‌طلبی در آثار مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ با قوّت بسیار مطرح است. بهشت هر چیز کمال اوست و البته هر چیز را باید به کمال آن رساند. برنامه‌ریزی در سطح اجتماعات و محافل بهائی معمولاً به این صُور جلوه‌گر می‌شود:

- ۱- تشکیل لجنة محلی تبلیغ؛
- ۲- تشکیل بیوت تبلیغی - انستیتوها؛
- ۳- پرورش مبلغ که با همت نفوسی چون جناب صدرالصدور همدانی و نعیم اصفهانی در ایران آغاز شد؛
- ۴- تشویق مستمرّ احباء به تبلیغ و، عنداللزوم، مهاجرت؛
- ۵- نشر اخبار مربوط به موفقیت‌های تبلیغی.

برنامه‌ریزی بهائی برنامه‌ریزی فرهنگی است

برنامه‌ریزی بهائی از نوع برنامه‌ریزی فرهنگی با مشخصات خاصّ است که با انواع دیگر برنامه‌ریزی مشتبه نمی‌شود. در مرتبه اولی باید به جنبه روحانی این برنامه‌ریزی توجه کرد که هدفش انتقال اعتقادات جدید و ارزش‌های اخلاقی و روحانی تازه است. ثانیاً، برنامه‌ریزی بهائی از نوع دستوری و آمرانه نیست، چون به قوه مجبره‌ای تکیه ندارد. معذّلك نظر به جنبه ایمانی، برنامه قدرت خاصّی در تجهیز افراد در خدمت دارد. ثالثاً، از برنامه، یا نقشه ده‌ساله جهاد کبیر اکبر به بعد (۱۹۵۳-۱۹۶۳) برنامه‌ریزی بهائی جنبه جهانی گرفته است، و در داخل یک چارچوب جهانی است که هر کشور و سرزمینی اهداف خاصّ خود را دارد. رابعاً، برنامه‌ریزی بهائی ترکیبی از متمرکز و غیرمتمرکز است. ارشادات از بالا (بیت‌العدل اعظم - محافل روحانی ملی - مشاورین قاره‌ای) می‌آید، اما اختیارات مجریان محلی محفوظ است، و به عبارت دیگر طرح کلی برنامه تطبیق به شرائط و مقتضیات محلی می‌شود.

بی‌گمان برنامه‌های گسترش امر الهی در ایجاد همیاری و همکاری در میان احباء عامل مؤثری بوده‌اند، به فعالیت‌های تشکیلات بهائی جهت داده‌اند، و علت عمده تحرک و پویائی جامعه‌ها محسوب می‌شوند. شگفت نیست اگر به شهادت آمارهای سالنامه بریتانیکا (دائرةالمعارف) امر بهائی در شمار سریع‌الرشدترین ادیان عالم محسوب است. آن چه ضمانت این پیشرفت را می‌کند تأییدات الهی است، و اگر به زبان عامی سخن گوئیم، فارغ از جنبه ماوراء طبیعی، علت موفقیت یاران آن است که در جهت تاریخ (سیر به سوی یک جامعه فراگیر، صلح بین‌المللی، و عدالت عمومی) شنا می‌کنند، نه در جهت خلافت، و از همین جهت است که پس از ماضی فقط یکصد و شصت سال جامعه بهائی، از نظر گسترش، بعد از مسیحیت دوهزار ساله قرار گرفته است.

شواهد این ویژگی‌ها در فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء

خصوصیات اساسی یک برنامه‌ریزی صحیح را در الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء به آسانی می‌توان بازشناخت. از جمله هدف‌گرائی را، و نوعی تجهیز منابع انسانی از طریق تشویق و تشجیع را، و نوعی زمان‌بندی مستتر را (نخست توسعه امر در داخل آمریکا و کانادا، - بعد گسترش آن به آمریکای لاتین، و در مرتبه بعد قارات سایر) و تعدادی دستورالعمل‌های اجرایی را (چون ترجمه آثار بهائی به زبان‌های محلی - توجه به فرهنگ مردم - تعیین شرائط اخلاقی مجریان نقشه الهی، یعنی مبلغین و مهاجرین) و بالاخره توجه آن حضرت به کارآئی و مؤثر بودن روش‌های خدمت را. ذیلاً چند نمونه از بیانات مبارکه در مضامین مذکور را نقل می‌کنیم:

۱- هدف‌گرائی

در لوح اول که هدف آن فتح روحانی ایالات شمال شرق آمریکاست، از همان آغاز هدف را مشخص می‌فرماید: "از درگاه احدیت طلب تأیید و توفیق می‌نمایم تا آن جمع مانند شمع در اقالیم امریک برافروزند و نور محبت‌الله در قلوب روشن نمایند تا انوار تعالیم آسمانی خطه امریک را مانند این فضای نامتناهی به نجوم هدایت کبری روشن و مزین فرماید."

۲- تجهیز منابع انسانی

در همان لوح اوّل: "در بعضی شهرهای این ایالات هنوز نفوسی به انوار ملکوت روشن نشده‌اند و از تعالیم آسمانی خبر ندارند. لهذا از برای هر یک از شماها اگر ممکن باشد به آن شهرها بشتابید و چون ستاره‌ها به نور هدایت کبری برافروزید."

۳- تشویق و تهییج و تشجیع

در همان لوح اوّل: "حال نظر به استعداد و قابلیت خویش نباید نمائیم، بلکه نظر به عنایت و و فیوضات الهیه در این ایام نمائیم که قطره حکم دریا یابد و ذره حکم آفتاب جوید."

۴- صدور دستورالعمل اجرایی

در لوح پنجم: "دیگر همّتی باید که در میان اسکیموها نفحات الهی منتشر شود. تأثیر شدید دارد."

در لوح ششم: "جمهوری مکزیکو بسیار مهمّ است. اغلب اهالی آن بلاد کاتولیک متعصّبی هستند. ابداً از حقیقت تورات و انجیل و تعالیم جدیدۀ الهی خبری ندارند. نمی‌دانند اساس ادیان الهی یکی است ... ولی باید نفوسی که به مکزیکو می‌روند به لسان اسپانیولی مألوف باشند."

در لوح هفتم: "کتب و رسائلی به لسان‌های این ممالک و جزائر یا ترجمه نمایند و یا تألیف کنند و در این ممالک و جزائر نشر دهند." آن چه ذکر شد فقط چند نمونه است و بس.

۵- توجه به کارآئی و مؤثر بودن

در لوح هشتم، پس از ذکر شرط ثانی موقّعیّت، که الفت و محبّت بین احباب باشد، می‌فرمایند: "ای یاران، الفت الفت، محبّت محبّت، اتّحاد اتّحاد، تا قوّه امر بهائی در عالم وجود ظاهر و آشکار گردد" (ص ۳۰)

در بارۀ مبلّغین سیّار: "باید به نهایت قناعت بگذرانند" (ص ۳۱)؛ "تا خود منقطع الی الله نشود، چگونه می‌تواند دیگران را منقطع کند" (ص ۳۱)

۶- نوعی زمان‌بندی مستتر

در همان لوح هشتم می‌فرمایند که این حرب (جنگ اوّل جهانی) استعداد فوق‌العاده‌ای در مردم برای استماع تعالیم الهی و پیام صلح و یگانگی بوجود آورده. لذا لازم است بعد از خاتمه آن احبّای ذی شرائط به اطراف جهان شتابند و پیام الهی را برسانند. در آن صورت "در اندک زمانی نتایج عظیمه حاصل گردد." (ص ۳۳)

قبلاً گفتیم که در دو لوح نخستین حضرت عبدالبهاء به فتح اهداف داخلی آمریکا و کانادا قناعت فرمودند. بعد از آن اهداف خارجی را مطرح کردند (۶-۷-۸).

۷- ارزیابی راه رفته و راه باقی‌مانده

در اکثر الواح ملکوتی، حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند که در بعضی ایالات و مناطق و ممالک احبّاء موجودند، ولی امر در آنها توسعه کافی نیافته، لذا نیاز به مبلغ و مهاجر تازه است. در لوح ششم آمده: "آلاسکا اقلیم وسیعی است. هرچند یکی از اماء رحمن به آن صفحات شتافته و در کتابخانه عمومی به کتابداری معین شده و به قدر قوه در خدمت قصور نمی‌نماید، ولی ندا به ملکوت الهی هنوز در آن اقلیم وسیع بلند نشده ... لهذا تا توانید بکوشید و نفوس ناطقی منقطع الی الله و منجذب به نفحات الله و منزّه و مقدّس به آن صفحات بفرستید ..." (صص ۱۵-۱۶)

نتیجه‌گیری

دیانت بهائی نوعی تجانس ذاتی با اندیشه برنامه‌ریزی دارد. از این رو، پس از صدور الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء (۱۹۱۶-۱۹۱۷)، و خصوصاً بعد از شروع اجرای این الواح در نقشه هفت‌ساله اوّل آمریکا-کانادا (۱۹۳۷-۱۹۴۴)، یکی از مهمترین عواملی که جوامع بهائی را در حالت پویائی نگاه می‌دارد، همین نقشه‌های توسعه و تبلیغ است که کلاً از سرچشمه الواح ملکوتی مایه می‌گیرند. سخن را با بیانی از جمال اقدس ابهی خاتمه می‌دهم: "در خدمت حقّ و امر او بر یکدیگر سبقت گیرید. این است آن چه که شما را در این جهان و جهان دیگر به کار آید."^۸

یادداشت‌ها

- ۱- مکانیسم‌های توسعه‌یافتگی و کمی توسعه.
- ۲- چنانکه در لوحی به جناب ابن‌ابهر می‌فرمایند: "یا ابن‌ابهر در امور باید عواقب آن را ملاحظه نمود. هر امری که امروز سبب اعلاء کلمة‌الله و اقبال قلوب و انجذاب نفوس و ارتقاء مقام و ارتفاع شأن و انتفاع وجود است، باید به آن تمسک نمود."
- ۳- در کلمات مبارکه مکنونه است که انّ الامور معلقةً باسبابها.
- ۴- پیام آسمانی، ج ۲، ص ۲۵.
- ۵- همان کتاب، ص ۲۴.
- ۶- حضرت عبدالبهاء در بیانی فرموده‌اند: "حالا من لمّ خدمت را به تو می‌گویم. اوقات خودت را با خدا تقسیم کن. نصف روز را در تلاش معاش و تأمین زندگی مادی و شئون ظاهری صرف کن و نصف دیگر را در کسب فضائل اخلاقی و خدمت به آستان الهی اختصاص ده." (پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۳۶)
- ۷- در مورد نفوسی که به آلاسکا رفتند، چند مورد را باید در اینجا نام برد: غیر از مارگارت گرین که در ۱۹۱۵ به آلاسکا رفت و حضرت عبدالبهاء به او اشاره فرموده‌اند، ماریون جک و ری یوجین هاگ نیز به اطاعت از فرامین ملکوتی به آلاسکا رفتند.
- ۸- پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۳۵.

اخلاق بهائی

محمد افنان

مبحث اخلاق مطلبی است که هر کس در باره آن چیزی بگوید یا بنویسد انتظار می‌رود که خود شخصاً به آن عامل و متخلّق باشد. انتظار معقول و دقیقی است، ولی نگارنده که خود از این موهبت محروم است به هیچ عنوان ادّعی چنین امتیازی را ندارد، بلکه صادقانه طالب دعای خیر دوستان است که حقّ جلّ جلاله او را به این موهبت سرفراز فرماید.

مبحث اخلاق بحث وسیع و دقیقی است که در تلو آثار مبارکه این امر اعظم و سایر کتب مقدّسه به عنوان‌ها و کیفیّت‌های متعدّد و متنوع مطرح شده و در حقیقت در کلیّه آثار و الواح به صورت مطالب و نکته‌های گوناگون انعکاس یافته است.

بنابر آثار مبارکه این دور اعظم هدف اصلی از تعلیم امر بدیع، بلکه همه ادیان، استقرار اساس اخلاق و آداب روحانی و انسانی است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره ۱۳۲) ... «رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیبه مقامش از جمیع اعلیٰ و اقدم بوده و هست.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۳۰۲) "حضرت نقطه اولیٰ فرموده‌اند: "کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد، که به واسطه آن علم بر نفس

خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد." (بیان فارسی، واحد نهم، باب چهارم)

اصطلاح خُلق، و جمع آن، اخلاق، که در بارهٔ حالت ماهیت نفسانی راسخ در وجود انسانی به کار می‌رود، حالتی که ابراز و نمایش آن به مقدمات و عمل‌کرد پیش‌درآمد محتاج نیست، اصطلاحی فلسفی است که در فرهنگ جوامع مختلف انسانی به عناوین و اسامی مختلف موجود بوده است، اما رشد و توسعه و بحث و فحص علمی آن بیشتر مرهون مطالعات فلاسفه یونان و بعداً مسلمانان است. با این‌همه باید توجه داشت که در قرآن مجید کلمهٔ خُلق فقط دو بار آمده است، که در بارهٔ یکی از آنها اختلاف قرائت وجود دارد، (قرآن مجید، سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۱۳۷) و دیگری را نیز مفسرین اولیه عموماً به معنی دین دانسته‌اند (قرآن مجید، سوره القلم (۶۸)، آیه ۴)؛ یعنی در این کتاب کریم ذکری از اخلاق، به مفهوم بحثی مستقل، نیامده، گرچه بسیاری از نکات اخلاقی مکرراً ذکر و توصیه شده است.

اخلاق با آنکه عموماً مرکوز و ثابت در ذهن است، میتواند با ارادهٔ صاحب آن، و به مدد تربیت، تغییر کند و تکامل یابد. برخلاف غریزه (instinct) که ثابت در وجود موجودات ذی‌روح اعم از انسان و حیوان است، خلق انسانی به مدد تربیت حائز صفات کمالی یا فضائل اخلاقی (virtue) تواند شد، که هدف از تربیت روحانی نیز همین است.^۱ هدف اصلی ادیان، چنانکه اشاره شد، اشاعه و تعمیم اصول اخلاق است، تا صفات و اعمال و آداب و افعال افراد بر اساس اخلاقیات بنیان یابد و هدف کمال وجودی انسانی حاصل شود. اعمال مسنونه و فرائض دینی اساساً برای تعلیم و تفهیم صفات اخلاقی است، وگرنه حق جلّ جلاله از اجرای احکام عباد بی‌نیاز است، اما اجرای این احکام ما را به کسب روحانیت و استمداد از کلام حق مدد می‌نماید. "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما تَصْعَدُ بِهِ عقولهم ظاهر و مُشرق شده، تا کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند (مجموعهٔ آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۹).

نتیجه اشاعه اصول اخلاق ایجاد وحدت فکری و معنوی در بین مردم است، هدفی که از اول ابداع در باره نوع انسان، که صاحب قابلیت ترقی و تکامل است، حق تعالی مقرر فرموده است و در حقیقت حسنات اخلاقی است که عامل ایجاد وحدت و یگانگی است.

علم اخلاق بخشی از حکمت عملی است،^۲ و در این زمینه مطالعات فراوان انجام شده و کتب متعدد تألیف شده است.^۳ هدف این مطالعات تعلیم و تربیت افراد است، و صفات و فضائل انسانی بدینوسیله تعریف و معرفی شده و به مدد طبقه‌بندی صفات و فضائل اخلاقی ارتباط آنها با یکدیگر مشخص شده است. مجموعه صفات و فضائل اخلاقی را به اعتبار اینکه به کدام یک از مراتب وجود انسانی مربوط میشود، یعنی وابسته به یکی از آنها، یعنی روح و نفس و جسم است، به حکمت و شجاعت و عفت، و بالاخره عدالت، یعنی عامل هم‌آهنگ‌سازی طبقه‌بندی کرده‌اند، و هر یک از صفات و فضائل را در ظل یکی از این چهار طبقه‌بندی کرده‌اند.

اما تعالیم اخلاقی در امر بهائی از مقوله تنزیل است، یعنی قسمی از کلمات الهیه است که از لسان مظهر امرالله صادر شده و به همین سبب مقید به تقسیمات قراردادی یا توجیهات بحثی و استدلالی نیست، و دستورالعمل و راهنمای حیات انسانی است، نه توجیه و تفصیل علمی و استدلالی، بلکه تابع اصول نزول کلمات و آیات الهی است، و به همین سبب نه در جای معینی طبقه‌بندی شده و نه با استدلال و بحث همراه گشته است. بخشی از کلام تنزیلی است و از مجموعه تشریع جدا نیست. این است که گاهی مستقیم، و زمانی در تلو سایر اثار و وابسته به سایر مطالب، به تناسب کیفیت مطلب نازل شده است.

با توجه به این نکته کمتر لوحی یا اثری میتوان سراغ کرد که در آن مطلبی اخلاقی نازل نشده باشد. با اینهمه، بعضی از آثار بطور مخصوصی متضمن مسائل اخلاقی و عملی است. از آن جمله میتوان از کلمات مکنونه فارسی و عربی، لوح اصل کل‌الخير، لوح حکمت، الواح اتحاد، و غیره نام برد.^۴ مطالعه مباحث اخلاق و مختصات صفات اخلاقی از جنبه نظری در آثار

گذشتگان بکمال جامعیت طرح و بحث شده است، اما نکته مهم در مبحث اخلاق تحقق فضائل و احتراز از رذائل خلقی است که جنبه اجرایی و عملی دارد و در آثار مبارکه این امر اعظم مورد توجه خاص قرار گرفته است تا افراد را برای رعایت جنبه‌های اجرایی و عملی تربیت فرماید. در لوحی از جمال اقدس ابهی است: "... ثم اعلم بان نصب بینا و بین العباد سلّم و له ثلاث درجات الاولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانية بالآخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملیک الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لاتعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمر السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین." (مائدة آسمانی، ج ۸، مطلب ۱۴۷)

ترک دنیا، آخرت، و اسم و رسم که مدلول این بیان مبارک است در امر بهائی به اصطلاح انقطاع (detachment) مذکور شده است. انقطاع از دنیا، که مرحله نخستین است، به مفهوم عدم تعلق به نعمتها و امتیازات مادی و دنیوی است که در اسلام، مخصوصاً در قرون اولیه، به اصطلاح زهد نامیده میشد. گرچه بین زهد و انقطاع وجوه مشترکی موجود است، اما تفاوت اصلی این است که زهد، بنابه تعریف محققین مسلمان، بغض دنیا و اعراض از آن است،^۵ و متضمن ترک راحت دنیوی است؛ اما در امر مبارک مقصود از انقطاع ترک تعلق و وابستگی به دنیا و ظواهر زندگی دنیائی است، نه انکار و نفی نعمتها و برکات مادی. لذا تمتع از نعمتهای دنیوی که با اساس امر الهی منافاتی ندارد، و حقّ جلّ جلاله مقرر فرموده است،^۶ مجاز و مقبول است.

مرحله دوم که به عنوان آخرت و مقامات مقدّره در آن که ابدی و جاودانی است نامیده شده، با آنکه مقصد و منتهای کار است، نیز مشمول این قاعده است که باید از آن چشم پوشید. مفهوم این مطلب آنست که دلبستگی به نعم بهشت و مراتب آن جهانی نیز نباید افراد را به خود مشغول و دلبسته دارد و حسنات اعمال و فضائل اخلاق و آداب به طمع وصول به آن انجام شود،

بلکه جا دارد که به مدد ترک همه انتظارات و آرزوهای آن جهانی از نعمتهای بهشتی به فنای از نفس و خواهشهای نفسانی و لقای بالله فائز شد.^۷

اما مشکل تر از همه مرحله سوم است، که انقطاع از اسم و شئون آن است، زیرا نفس انسانی همواره در طلب امتیاز و اشتها به عناوین و اسماء است و طالب مقامات و مراتب ظاهری و باطنی می باشد. و مشکل ترین درجه این انقطاع آن است که انسان از تعلق و دلبستگی به افکار و تشخصات فکری شخصی و فردی فراتر رود و همواره خود را برای قبول حقیقت آماده داشته باشد، و هیچگاه افکار و آراء و نظرات خود را مسلّم و منجز نشمارد. این مرحله انقطاع مذکور در افکار روحانی بهائی بی سابقه است، و بی شک از علل اساسی اتحاد محبت از طریق قبول این حقیقت است که انسان کامل باید خود را از تعلقات نفسی آزاد سازد، زیرا سرّ ایجاد محبت در نفی نفس و قبول قابلیت های دیگران است که روح انسانی را قابل تجلّی عنایات الهی میسازد. "برتری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت. نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و بافق اعلیٰ ناظرند باید خود را در یک صقع و یک مقام مشاهده کنند. اگر این فقره ثابت شود و به حول و قوه الهی محقق گردد، عالم جنت ابهی دیده شود. بلی انسان عزیز است، چه که در کلّ آیه حق موجود، ولكن خود را اعظم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر." (ادعیه حضرت محبوب، لوح اتحاد، صص ۳۹۶-۳۹۷)

انقطاع حلقه تکامل صفات عالیّه انسانی است. فی المثل، درستی و صداقت که از اعظم صفات و رأس کلیّه ملکات انسانی محسوب است، اگر بوسیله انقطاع از نفس تحقق نیابد از اثر و نفوذ حقیقی بی بهره خواهد بود.

با ظهور امر بدیع دوره تازه و بدیعی در حیات انسانی آغاز شده که کیفیت مشخصه آن وحدت عالم انسانی است. حضرت نقطه اولی در کتاب مستطاب بیان می فرمایند "هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست. اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن

شوند، زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است در ذرّ افنده، بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب دهم)

این مقام مستلزم محبت و الفت بین بشر و خالی از هر گونه قید و شرطی است، و به همین علت است که در بیان این حکم مقرر شده است: "فی انّ من یحزن نفساً عامداً فله ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذّهب ان استطاع و الاّ من الفضه و الاّ فلیستغفر الله تسعة عشر مرة..." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب هجدهم)

شرط تحقق چنین کیفیتی قبول مواسات است که در بیان جمال اقدس ابهی چنین تعریف شده است: "... از جمله اتّحاد نفوس و اموال است ... و این اتّحاد اتّحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است ... و از این اتّحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است، نه در دوش، نه در فوقش ... این مقام فوق مساوات است، مساوات آنکه انسان عبادالله را از آنچه حقّ جلّ جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید. خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید. این مقام بسیار محبوبست، چه که کلّ از نعمت قسمت میبرند و از بحر فضل نصیب، و آنان که سایرین را بر خود ترجیح میدهند، فی الحقیقه این مقام فوق مقام است، چنانچه ذکر شد." (ادعیه حضرت محبوب، لوح اتّحاد، صص ۳۹۸-۴۰۰)

به دو مقام یا دو صفت انقطاع و مواسات باید حالت اعتدال را نیز افزود. اعتدال (moderation) کیفیتی است که در هر مورد و مطلبی مناسبتها و وابستگی‌ها همواره منظور باشد و از زیاده‌روی، یعنی افراط و تفریط، پرهیز شود.

به غیر از این سه خصیصه ممتاز بسیاری صفات حسنه نیز مانند صدق، وفا، صبر، شکر، عفو، تسلیم، رضا، حلم و بردباری، وقار و متانت، سکون نفس، سرور و اطمینان، حیا، تحمل و مسالمت، سخاوت، شهامت، قناعت، حرّیت و آزادمنشی، و ورع و پاک‌نیتی در آثار مبارکه تعلیم داده شده و از اعمال و

افکار مخالف آن نهی و تحذیر شده است. "سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون نبوده و نیست." (بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۶) در این مختصر نه میتوان همه صفات و فضائل را یاد کرد و نه اضداد آنها، یعنی رذائل اخلاق را توضیح داد. با اینهمه به منظور اینکه این گفتار به برکت کلمات الهی آرایش یابد نمونه‌ای چند از متون آثار مبارکه ذیلاً زینت بخش این مقال می‌شود.

بیان زیر از حضرت بهاءالله نازل در سجن عکاست:

"قلم اعلیٰ میفرماید ای دوستان حق، مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلایای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند، به شأنی که اختلاف و اثنینیت و غیریت از مابین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده. انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه وارد شود دلیل است بر عظمت شأن و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه بحق راجع است، چه که ناظر بایمان او است بالله. در این صورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر بعلم عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا اولی الأبصار. قسم باسم أعظم حیف است این آیام نفسی بشئون عرضیه ناظر باشد. بایستید بر امر الهی و با یکدیگر بکمال محبت سلوک کنید. خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانیه را بنار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضره مستبشر با یکدیگر معاشرت کنید. کل سجایای حق را بچشم خود دیده اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است. حیف است باین نار مشتعل نشوید. ان شاء الله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مژین گردید و همّتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید. و در میانه عباد بقسمی

رفتار کنید که آثار حقّ از شما ظاهر شود، چه که شمائید اوّل وجود و اوّل عابدین و اوّل ساجدین و اوّل طائفین. فو الذی أنطقنی بما أَرَادَ که أسماء شما در ملکوت اعلیٰ مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما. گمان نکنید این سخن وهم است. یا لیت أنتم ترون ما یرى ربکم الرحمن من علوّ شأنکم و عظمة قدرکم و سموّ مقامکم. نسأل الله بأن لا تمنعکم أنفسکم و أهواؤکم عما قُدر لکم. امیدواریم که در کمال اُلفت و محبّت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید، بشأنی که از اتحاد شما عَلم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و أنّه لهو المقتدر العزیز القدير. (مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۲۲۹-۲۳۱)

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا میفرماید: "ای احبای الهی، در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبّت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود، بلکه رعایت و محبّت را بدرجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد، یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند، زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواصّ امکانی، لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالم تاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان، نسیم جان بخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حیّ را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حقّ باید بنحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد، در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه. پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان بکمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یگانگی مبدّل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید،

اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید. هذا صفة المخلصين و سمة الصادقين." (ایام تسعه، ص ۴۶۹)

از حضرت عبدالبهاء در لوحی است: "امیدم چنانست که موقّق به خدمت عالم انسانی گردید و جمیع بشر را بنده شرمندہ باشید. بلکه انشاءالله این جهان نورانی گردد و این عالم ظلمانی بنور رحمانی روشن شود." (محافل تذکر، ص ۱۲۲)

بیان مفاهیم روحانی و حقیقی مسائل حیات انسانی، آنچنان که در لوح اصل کلّ الخیر بیان شده، بسیار دقیق و پُر معنی است. از جهات مختلفه بدیع، و ضمناً بسیار واضح و صریح است. شواهدی ذیلاً نقل شده (اصل کلّ الخیر، ادعیه محبوب، صص ۴۴-۴۹):

"أصلُ كلِّ الخیر هو الاعتمادُ علی الله و الانقیادُ لامره و الرّضاء لمرضاته." (اصل ۱)

"أصلُ الحکمة هی الخشیة عن الله عزّ ذکره و المخافة من سطوته و سیاطه و الوجل من مظاهر عدله و قضائه." (اصل ۲)

"أصلُ العزّة هی قناعة العبد بما رزق به و الاكتفاء بما قدّر له." (اصل ۴)
 "رأسُ التّوکل هو اقترافُ العبد و اکتسابه فی الدُّنیا و اعتصامه بالله و انحصارُ النّظر إلى فضل مولاه إذ الیه يرجعُ أمور العبد فی مُنْقَلَبِهِ و مثویه." (اصل ۷)
 "رأسُ الإنقطاع هو التّوجّه إلى شطر الله و الورودُ علیه و النّظر الیه و الشّهادة بین یدیه." (اصل ۸)

"رأسُ الفِطرة هی الإقرار بالافتقار و الخضوعُ بالاختیار بین یدی الله الملك العزیز المختار." (اصل ۹)

"رأسُ الإیمان هو التّقلّل فی القول و التّکثّر فی العمل و من کان اقواله ازیّد من اعماله فاعلموا أنّ عدمه خیر من وجوده و فنائه احسن من بقائه." (اصل ۱۴)

"اصلُ العافية هي الصِّمْتُ و النَّظَرُ إِلَى العاقبة و الإنزواءُ عن البريَّة." (اصل ۱۵)

"أصلُ الحُسْرانِ لمن مَضَتْ أَيَّامُهُ و ما عَرَفَ نَفْسَهُ." (اصل ۲۱)
 "رأسُ كُلِّ ما ذكرناه لَكَ هو الانصاف و هو خروجُ العبد عن الوهم و التَّقليد و التَّفَرُّسُ في مظاهر الصَّنْع بنظر التَّوْحِيد و المشاهدةُ في كُلِّ الأمور ببصر الحديد..." (اصل ۲۲)

دقت در این کلمات مبارکه ما را به مفاهیم دقیق تری از اخلاق و آداب بهائی هدایت می نماید و در حقیقت تعاریف مصرح در این آثار راهنمای اخلاق و اعمال و رفتار ماست.

کلمات مبارکه مکنونه نیز متضمن همین کیفیت است:

"ای پسر خاک، براستی میگویم غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه باقوال." (فارسی، ش ۵)

این بیان مبارک یادآور بیانی از حضرت نقطه اولی در کتاب الاسماء است:

"فلتراقبن انفسکم ان تنظرن الی کلام کلِّ احدٍ ثمَّ بدلیل الحقّ تستمسکون وان لا تجدن الحقّ فی کلامه فلا تتجادلنّ فیهِ فانّا قد حرّمنا فی البیان ان لا تتجادلوا ولا تتحاججوا لعلکم انتم یوم القیمة بمن یظهره الله لا تتحاجّون ولا تتجادلون ..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلیٰ، ص ۹۵)

"ای پسران ارض، براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته بجبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود." (فارسی، ش ۶)

"ای بنده من، دل را از غلّ پاک کن و بی حسد بیساط قدس احد بخرام." (فارسی، ش ۴۲)

"ای رفیق عرشی، بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل برمیاری، یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت

نفسی میسند تا ذلت تو چهره نگشاید؛ پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایّام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا بفراغت از این جسد فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی." (فارسی، ش ۴۴)

"ای پسران آما، جامه غرور را از تن بر آرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید" (فارسی، ش ۴۷)

"ای برادران، با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید. بعزت افتخار ننمائید و از ذلت ننگ مدارید. قسم بجمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البته بخاک راجع فرمایم." (فارسی، ش ۴۸)

"ای سازج هوی، حرص را باید گذاشت و بقناعت قانع شد، زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول" (فارسی، ش ۵۰)

"ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر منست، بغیبت میالائید؛ و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من، زیرا که هر کدام از شما بنفس خود آبصر و اعرفید از نفوس عباد من." (فارسی، ش ۶۶)

"ای پسران آدم، کلمه طیّبه و اعمال طاهره مقدّسه بسماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت عزّ قبول درآید، چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند. اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربّانی اشراق فرمود. طوبی للمقبلین." (فارسی، ش ۶۹)

"يَا ابْنَ الرُّوحِ، لَا تَفْتَحِرْ عَلَى الْمُسْكِينِ بِافْتِحَارِ نَفْسِكَ، لِأَنِّي أَمْشِي قُدَّامَهُ وَأَرَاكَ فِي سُوءِ حَالِكَ وَأَلْعَنُ عَلَيْكَ إِلَى الْأَبَدِ." (عربی، ش ۲۵)

"يَا ابْنَ الْوُجُودِ، كَيْفَ نَسِيتَ عُيُوبَ نَفْسِكَ وَاشْتَغَلْتَ بِعُيُوبِ عِبَادِي. مَنْ كَانَ عَلَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ مِنِّي." (عربی، ش ۲۶)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَنْفَسُ بِخَطَاٍ أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا، وَإِنْ تَفَعَلْ بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ أَنْتَ، وَأَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ." (عربی، ش ۲۷)

"يَا ابْنَ الرُّوحِ، أَتَيْقِنُ بَأَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَيَرْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَلَوْ كَانَ عَلَى اسْمِي." (عربی، ش ۲۸)

"يَا ابْنَ الْوُجُودِ، لَا تَنْسِبْ إِلَى نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَفَعَلْ. هَذَا أَمْرِي عَلَيْكَ فَاعْمَلْ بِهِ." (عربی، ش ۲۹)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَحْزَنْ إِلَّا فِي بُعْدِكَ عَنَّا، وَلَا تَفْرَحْ إِلَّا فِي قُرْبِكَ مِنَّا وَالرَّجُوعِ إِلَيْنَا." (عربی، ش ۳۵)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، اَفْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ، لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي وَ مِرَآةً لِحِمَالِي." (عربی، ش ۳۶)

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، كُلِّ شَيْءٍ عِلَامَةٌ؛ وَ عِلَامَةُ الْحُبِّ الصَّبْرُ فِي قَضَائِي وَالْإِصْطِبَارُ فِي بَلَائِي." (عربی، ش ۴۸)

بدون تردید تخلّق به فضائل اخلاق و آداب، که هدف از بحث حاضر است، بدون شناسائی و دریافت کیفیّت و تنوّع رذائلی که خلاف آنهاست به خوبی میسر نمی‌شود. اصلی معروف است که تعرف الاشياء باضدادها، و به اعتباری میتوان گفت که صفات رذیله با نبودن فضیلت‌های اخلاقی یکی است، یا لا اقل همراه است.

بسیاری از فضیلت‌ها حدّ اعتدال خصلتی است که افراط یا تفریط آن رذیلت و پستی اخلاق است. از آن جمله عزّت نفس (self respect) است که افراط در آن به غرور و خودپسندی می‌انجامد و تفریط آن پستی و تنزل شخصیت است؛ یا اطمینان به نفس (self confidence) که افراط در آن با تفرّد و احساس تمایز از دیگران تظاهر مینماید، و تفریط در آن با تزلزل در امور و ناتوانی در اخذ تصمیم همراه است.

علم و امتیاز حاصله از آن از مقوله اخلاق نیست، ولی میتواند با ایجاد احساس تشخص و امتیاز وسیله ایجاد عوارض اخلاقی گوناگون در انسان شود و اثرات نامطلوب ببار آرد.

در باره علم و مقام علمای واقعی و متظاهرين به علم در آثار مبارکه آیات فراوان نازل شده. مناجات زیر در حقیقت فصل الخطاب است:

"... و لو ادعوك باسمك العليم اشاهد بانّ مظهر هذا الاسم بيكي و ينوح و يقول أنا الذي كنت عالماً قبل كلّ شيء و أكون عالماً بعد فناء كلّ شيء و هذا قميصي الذي به احتجب مظاهري عن عرفان مالكي و سلطاني و أنا الذي لم يزل كنت خائفاً و أكون مضطرباً أنا الذي جعلني ربي من أعلى الاسماء و أدناها و أعظمها و أحقرها. طوبى لمظاهري لو لم يجعل العلوم حجباً بينهم و بين مالك الاسماء و الصفات إنهم من أعلى الخلق فويل لمن منعتهم العلوم عن سلطان المعلوم إنّه من أدنى الخلق تعالى تعالى موجدی من أن يذكر بذكر دونه أو يوصف بوصف ما سواه ..." (ادعیه محبوب، صص ۱۴-۱۶)

اما اخلاق اصولاً از مجردات است و تحقق آن را جز در اعمال و رفتار و صفات نمیتوان جستجو کرد. رفتار معمولاً متأثر از اخلاق است، در حالی که اعمال متأثر از اعتقادات دینی، قراردادهای اجتماعی و سنتهای خانوادگی می باشد.

اساس اخلاق و هدف آن تربیت نفس انسانی است، و بنابر این اصل همه هدف در حیات انسانی بر فرد متمرکز میشود که همگان خود را به اجرای اصول اخلاق متعهد بدانند و به همین جهت در امر مبارک تأکید به محاسبه نفس شده است. در کلمات مبارکه مکنونه عربی است: "يَا ابْنَ الْوُجُودِ، حَاسِبْ نَفْسَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبَ، لِأَنَّ الْمَوْتَ يَأْتِيكَ بَغْتَةً وَتَقُومُ عَلَى الْحِسَابِ فِي نَفْسِكَ." (عربی، ش ۳۱)

وسيله وصول به کمال اخلاقی این لطیفه روحانی است که در کلمات مکنونه به آن هدایت فرموده اند: "يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَتَعَدَّ عَنْ حَدِّكَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَا يَنْبَغِي لِنَفْسِكَ، اسْجُدْ لِطَلْعَةِ رَبِّكَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْاِقْتِدَارِ." (عربی، ش ۲۴)

تحصیل اخلاق بهائی بنا بر هدایت طلعات مقدسه مبتنی بر ترتیل آیات و مناجات و طلب تأیید برای وصول به این مرتبه علیا و تذکر و توجه به نصوص مربوط به اخلاق و یاد آوردن سه خصیصه اساسی انقطاع، و مواسات، و اعتدال است، که در ابتدای مطلب معروض افتاد. جا دارد که پایان مطلب به این بیان که در لوح مبارک کلمات فردوسی نازل شده آراسته گردد:

"یا ابن الانسان لو تكون ناظراً إلى الفضل ضع ما ينفعك و خذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظراً إلى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك."

یادداشت‌ها

- ۱- خلق و غریزه را به سیرت و سرشت معنی کرده‌اند. هر دو عاداتی هستند که عموماً، خلق با ادراکات سر و کار دارد، در حالی که غریزه با احتیاجات مادی و جسمانی مربوط است.
- ۲- معارف بشری را عموماً به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم کرده‌اند، که این به خودی خود معرف مفهوم آن است.
- ۳- به علت آنکه در عرف قدما فلسفه و حکمت به مفهوم عام شامل همه معارف بشری بوده، متفکرین و حکمای قدیمی در همه اصناف علوم و معارف اظهار تحقیق و مطالعه نموده‌اند و به همین علت در آثار ادیان میتوان اشارات مربوط به حکمت عملی و اخلاق را نیز مشاهده نمود. در بین آنان کتب متعدد در اخلاق هم تألیف شده که ذکر اسامی آنها خارج از بحث منظور نگارنده است.
- ۴- به طور اخص نیز دو کتاب در زمینه اخلاق توسط فضلالی بهائی تألیف شده، یکی اخلاق بهائی، به قلم جناب محمدعلی فیضی، و دیگری حیات بهائی، بوسیله جناب سرهنگ عنایت‌الله سهراب، که هر دو عجالاً کمیاب است. در مورد اخلاق، فضلالی بهائی به زبانهای دیگر نیز تحقیقات خود را منتشر نموده‌اند، که تا آنجا که نگارنده میدانند، جناب Dr. Udo Shaeffer، از دانشمندان آلمانی، در این زمینه تحقیقات ارزنده‌ای دارند.

۵- سید شریف جرجانی، ذیل کلمه زهد.

۶- "... من فاز بحبی حقّ له ان یقعد علی سریر العقیان فی صدر الامکان ..."
(کتاب مستطاب اقدس، بند ۳۶)

۷- برای فهم این مبحث فنای بالله میتوان به دو اثر جمال اقدس ابهی، هفت وادی و جواهر الاسرار، مراجعه نمود. و در بیان می فرمایند: "... و عبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد، و اگر در جنت برد همچنین ... و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت ..." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۹)

وحدت در کثرت

شراره ذبیحیان

مقدمه

"تعالیم و قوانین حضرت بهاءالله با هیچ تابعیت و سرسپردگی مشروعی تناقض ندارد و وفاداریهای صادقانه را تضعیف نمی‌کند. مقصدش آن نیست که شعله وطن‌دوستی سالم و خردمندانه را در دلهای مردمان خاموش سازد یا نظام خودمختاری ملی را از میان بردارد، زیرا هم با آفت مرکزیت افراطی در اداره امور و هم با متحدالشکل و یکنواخت بودن شئون عالم مخالف است. کلید رمزش شعار وحدت در کثرت است. چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرماید: «ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف‌النوع و متفاوت‌اللون و مختلف‌الاصور و الاشکالند، ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد.»" (ترجمه نظم جهانی، ص ۵۷)

آئین بهائی تفاوت در نژاد، آب و هوا، تاریخ، زبان و سنت، طرز فکر و عادت که ملل و نحل عالم را گونه‌گون ساخته نادیده نمی‌گیرد و در صدد محو و نابودی آنها بر نمی‌آید. منادی وفاداری وسیع‌تر و آمالی گسترده‌تر از آنچه تاکنون نسل بشر را الهام بخشیده می‌باشد. تأکید بر آن دارد که منافع و انگیزه‌های ملی باید تابع احتیاجات مبرم جهانی متحد شود.

از سوی دیگر حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"از جمله وقایع جسيمه که در يوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت، علم الهی به جمیع امتها بلند خواهد شد، یعنی جمیع ملل و قبائل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربانی است درآیند و ملت واحد گردند و ضدیت دینی و مذهبی

و مابینت جنسیه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد. کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند." (مفاوضات، ص ۵۱)

این دو بیان مبارک ممکن است متناقض به نظر برسند، زیرا بیان حضرت عبدالبهاء بیشتر بر وحدت و بیان حضرت ولی امرالله بیشتر بر کثرت تأکید دارد. در این مقاله سعی بر آن است که با درک بیشتر معنای وحدت در کثرت عدم تناقض این دو بیان مبارک آشکار گردد.

دو جنبه اعتقادی و عملی وحدت عالم انسانی

حضرت عبدالبهاء در توضیح مفهوم وحدت عالم انسانی می فرماید:

"وحدت عالم انسانی، یعنی جمیع بشر کلّ مشمول الطاف جلیل اکبرند. بندگان یک خداوندند و پرورده حضرت ربوبیت. رحمت شامل کلّ است و تاج انسانی زینت هر سری. لهذا باید جمیع طوائف و ملل خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجره واحده شمرند، زیرا جمیع سلاله حضرت آدمند و لثالی یک صدف."

(خطابات، ج ۱، ص ۳۱)

با توجه به این بیان مبارک و بسیاری از بیانات دیگر به همین مضمون، چنین به نظر می رسد که وحدت عالم انسانی به معنای اعتقاد به برابری و برادری انسانهاست و البته چنین است. اما باید دانست که این تعلیم مبارک از حیطة باور و اعتقاد فراتر می رود و به حیطة عمل درمی آید، چنانکه حضرت ولی امرالله مقصد اقصای امر حضرت بهاءالله را "اتحاد صوری و معنوی" اهل عالم، هر دو، دانسته اند و می فرمایند:

"مگذارید اشتباه شود که اصل وحدت عالم انسانی که محور جمیع تعالیم حضرت بهاءالله است صرفاً منبعث از اظهار احساساتی ناسنجیده و بیان امیدی مبهم و نارسا است. و نباید آن را منحصرأ ناشی از آرزوی احیاء روح اخوت بشری و خیرخواهی بین مردم انگاشت و هدفش را فقط در این دانست که بین افراد بشر و ملل و اقوام تعاون و تعاضدی

حاصل گردد، بلکه مقصدش بسیار برتر و دعویش بسیار عظیم‌تر از آنست ... پیامش فقط متوجه افراد نیست، بلکه به روابط ضروری‌ای نیز مربوط میشود که ممالک و ملل را بهم پیوند میدهد و عضو یک خانواده بشری می‌نماید و چنان نیست که فقط مرامی را اعلان کرده باشد، بلکه با تشکیلات و مؤسّساتی همراه و پیوسته است که آن تشکیلات حقیقت ذاتی اصل وحدت عالم انسانی را تجسّم می‌بخشد و صحت و اعتبارش را نمایان و تأثیر و نفوذش را جاودان می‌کند. و نیز مستلزم آنست که در بنیان جامعه کنونی تغییراتی حیاتی (ارگانیکی) صورت پذیرد ... بلی اصل وحدت عالم انسانی خواهان تجدید بنیان جامعه و طالب خلع سلاح کشورهای متمدّن جهان است ... ندایش را نمی‌توان صرف احیای روح برادری و خیراندیشی در بین انسانها پنداشت و نیز هدفش را منحصرأً تحکیم و تقویت تعاون و تعاضد بین ملل و نحل انگاشت ... پیامش نه تنها برای افراد است، بلکه توجه بدان دسته از روابط ضروریه دارد که ملل و دول را بمثابة اعضای يك خانواده انسانی با یکدیگر ائتلاف و اتحاد می‌بخشد. آیین بهائی فقط ابلاغ فکری مطلوب و عالی نیست، بلکه با مؤسّساتی پیوستگی جداناپذیر دارد که آن قابلیت و لیاقت را داراست تا حقیقت آن را مجسّم و مصوّر سازد، ارزش و اعتبار آن را مدلل دارد و نفوذ و تأثیرش را مخلّد سازد و دلالت بر تغییر و تبدیلی منظم در ترکیب هیأت اجتماعی عصر حاضر دارد ... آیین بهائی منادی تجدید بنای عالم و خلع سلاح همه دنیای متمدّن است." (ترجمه نظم جهانی، صص ۵۹-۶۰)

حال که با زیارت این بیان مبارک دانستیم وحدت عالم انسانی نه تنها يك اصل اعتقادی است، بلکه يك پدیده محسوس اجتماعی نیز هست، می‌کوشیم تا این پدیده اجتماعی را آنگونه که بنیانگذاران امر بهائی به تصویر کشیده‌اند مجسم نماییم.

مراحل تدریجی تحقق وحدت عالم انسانی

نکته‌ای که جا دارد به آن اشاره شود و در مطالعه آثار مبارکه در مورد وحدت عالم انسانی (و به طور کلی نظم بدیع) همواره باید مد نظر باشد این است که چون تحقق وحدت عالم انسانی سیری تدریجی دارد و هر مرحله آن مشخصاتی متفاوت با سایر مراحل خواهد داشت، بنابر این بیانات مبارکه‌ای که در باره هر یک از این مراحل باشد با بیانات ناظر به مراحل دیگر لزوماً تفاوت‌هایی خواهد داشت. در بیانات مبارکه مربوط به مراحل اولیه، تأکید بیشتری بر کثرت شده است و در بیانات مبارکه مربوط به مراحل آخر بیشتر بر وحدت تأکید فرموده‌اند، و برای ایجاد تصوّر صحیحی از واقعیت، فرد بهائی باید مجموعه این بیانات مبارکه را مورد توجه و تعمق قرار دهد.

سه مرحله وحدت سیاسی، وحدت اوطان، وحدت اصلیه

حضرت ولی‌ام‌الله در باره چگونگی تحقق هدف نهائی دیانت بهائی چنین می‌فرمایند:

"این نتیجه نهائی طبیعتاً عبارت از یک سلسله وقایع تدریجی خواهد بود که به فرموده حضرت بهاء‌الله باید ابتدا به استقرار صلح اصغر منجر شود، همان صلحی که ملل ارض که بی‌خبر از ظهور او مبادی عمومی نازله‌اش را ندانسته اجرا می‌کنند خودشان آن را مستقر خواهند ساخت. این اقدام عظیم و تاریخی که متضمن تجدید بنیان نوع بشر است و در نتیجه اعتراف عموم به وحدت و جامعیت نوع انسانی حاصل می‌شود به نوبت خود به بیداری حسّ روحانیت جمهور منجر خواهد شد و این نیز نتیجه معرفت مقام و شناسایی دعاوی امر حضرت بهاء‌الله است که شرط ضروری امتزاج نهائی تمام اجناس و مذاهب و طبقات و ملل می‌باشد و این امتزاج نیز نظم بدیع جهانی حضرتش را باید اعلام دارد." (قد ظهر یوم المیعاد، ص ۱۹۷)

چنانکه ملاحظه می‌شود حضرت ولی‌ام‌الله سیری تدریجی را در تحقق وحدت عالم انسانی و استقرار نظم بدیع الهی پیش‌بینی می‌فرمایند و به بعضی از آن

مراحل نیز اشاره می‌فرمایند که بعد با تفصیل بیشتری به آنها خواهیم پرداخت. همچنین در بعضی از توابع مبارکه سیر تدریجی اتحاد ایالات متحده آمریکا را به عنوان مثالی برای وقایعی که در سطح جهانی به وقوع خواهد پیوست مطرح فرموده‌اند.^۱

جناب علی نخجوانی بر اساس توابع انگلیسی حضرت ولی‌ام‌الله توضیحاتی ارائه فرموده‌اند که برای درک بیانات مبارکه فوق بسیار مفید است:

"این مسئله وحدت را حضرت ولی‌ام‌الله باز در آثار خودشان به انگلیسی شرح می‌دهند. می‌فرمایند که مرحله اولش اتحاد سیاسی است. به انگلیسی می‌فرمایند union. شرح می‌دهند که این مثل union ایالات متحده آمریکاست که در مراحل اولیه به صورت فدرال نبود، به صورت کان‌فدرال confederal بود. این اصطلاحات سیاسی امروزه است و فرق هست بین فدرال و کان‌فدرال. این اتحاد مبدل می‌شود به وحدت اوطان. از اتحاد به وحدت، از union به unity، می‌رسد و این وحدت اوطان مبدل می‌شود به وحدت اصلیه. وحدت اصلیه را در انگلیسی می‌فرمایند fusion، ائتلاف و امتزاج، نه فقط اتحاد و نه فقط وحدت اوطان، بلکه همبستگی و هم‌آمیختگی و یکپارچگی و وحدت کامل اصلی اساسی. در اصطلاحات فارسی مبارک وحدت اصلیه با وحدت اوطان فرق دارد و وحدت اوطان با اتحاد سیاسی فرق دارد." (پیام بهائی، ش ۱۵۲، صص ۳۰-۳۱)

اکنون با تفصیل بیشتری به این سه مرحله توجه می‌کنیم.

۱- وحدت سیاسی

وحدت سیاسی یا صلح اصغر^۲ که در اثر انقلابات و آشوبهای جهانی، توسط دول عالم برقرار خواهد شد، به صورت انعقاد معاهده‌ای به منظور جلوگیری از جنگ خواهد بود. این مرحله مشابه مرحله اول تشکیل ایالات متحده آمریکاست که

سیزده مهاجرنشین موجود در آن زمان برای مبارزه با مالیات‌هایی که انگلستان بر آنها وضع کرده بود، علی‌رغم همه تفاوت‌هایی که از نظر ریشه ملی، مذهب، آداب و رسوم و غیرها داشتند، در سال ۱۷۷۴ اقدام به تشکیل کنگره‌ای نمودند که بنا بر مواد معاهده‌ای که بسته بودند کار می‌کرد. این کنگره چیزی بیش از مجلس بحث و مشاوره نمایندگان حکومت‌هایی متفاوت نبود و قدرت اجرایی نداشت؛ مثلاً نمی‌توانست کنترلی بر بازرگانی خارجی کشورها داشته باشد یا مالیات وضع کند یا با دیگر کشورها پیمانی ببندد یا در اختلافات بین کشورهای متحد دآوری کند و حکم خود را اجرا نماید. بدیهی است که چنین وضعی نمی‌توانست دوام داشته باشد و به زودی مرحله دیگری آغاز شد. (کلیات تاریخ ولز، صص ۱۰۴۷-۱۰۶۶)

۲- وحدت اوطان

وحدت اوطان یا حکومت فدرال جهانی مرحله‌ای است که يك جامعه مشترک‌المنافع بین‌المللی که دارای حکومت جهانی مرکزی مافوق حکومت ملی است به وجود آید. حضرت ولی‌ام‌الله این مرحله را چنین تصویر فرموده‌اند: "چنین بحرانی را که در حیات نظام اجتماعی بشری به وجود آمده می‌توان به مراحل اخیرۀ تکامل جمهوری بزرگ امریکا تشبیه کرد که حکومت متحدۀ ای را به صورت فدرال بوجود آورد و میتوان گفت که آغاز دوران بلوغ ملت امریکا وقتی بود که مردمش عواطف ملی جدیدی یافتند و نوعی تمدن تازه به وجود آوردند که بی‌نیازیت غنی‌تر و والاتر از آن بود که هر یک از ولایات متحدۀ به تنهایی می‌توانستند به تحققش امیدوار باشند. پس میتوان گفت که در محدوده مرزهای این کشور، تشکیل چنان حکومتی به منزله نقطه اوج در سلسله مراتب حکومت بشری بوده است، زیرا سبب شد که عناصر مخالف و پراکنده یک جامعه منقسم را در نظامی مرتبط و متشکل با هم تلفیق دهد و امتزاج بخشد." (ترجمه نظم جهانی، ص ۱۰۴) و نیز اضافه فرموده‌اند که "وحدت نوع بشر به نحوی که حضرت بهاء‌الله مقرر فرموده مستلزم آن است که يك جامعه مشترک‌المنافع جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین

حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکب‌هاش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد." (نظم جهانی، صص ۱۶۵-۱۶۷)

با توجه به این بیان مبارک و ادامه آن معلوم می‌شود که در این مرحله تمام تمام کشورها با حفظ حقوق مساوی تابع یک حکومت مرکزی جهانی خواهند بود و یک وطن محسوب خواهند شد. در عین حال دولتهای تابع این حکومت مرکزی از استقلال داخلی و تنوع بسیار برخوردار خواهند بود. از جمله به تفاوت زبان‌های مادری و تفاوت نژادها اشاره فرموده‌اند، اما در کنار این تنوع‌ها جنبه‌های یکسان و یگانه‌ای را نیز ذکر فرموده‌اند، از جمله یک دین عمومی، یا نظام پول و اوزان و مقادیر واحد.

این مرحله مشابه مرحله دیگری در تشکیل ایالات متّحده آمریکا است که به دنبال آشوبهای ناشی از نبودن یک حکومت مرکزی مقتدر، در سال ۱۷۸۷ مجلس مؤسّسانی تشکیل شد و قانون اساسی جدیدی وضع نمود که بر اساس اعتقاد به وحدت و یگانگی مردم تمام ایالات متّحد قرار داشت. این قانون به تصویب یک یک کشورهای متّحد رسید و در سال ۱۷۸۸ حکومت جدید با رئیس جمهوری، رئیس دستگاه مجریه و سناتورها و نمایندگان کنگره و دادگاه عالی پدید آمد و ایالات مختلف در عین حفظ استقلال داخلی خود به شکل یک کشور متّحد درآمدند. البته هنوز عده‌ای خواهان جدایی کشورها بودند و اتحاد به وجود آمده سست و ضعیف بود، به طوری که بالاخره در سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ به جنگهای انفصال انجامید، اما به هر حال ایالات متّحده آمریکا در همان زمان شکل اصلی خود را به عنوان یک کشور واحد به دست آورده بود و آنچه بعدها اتفاق افتاد افزایش وحدت و استحکام آن بود. (کلیات تاریخ ولز، ص ۱۰۶۶)

اگرچه مرحله وحدت اوطان آخرین مرحله در سیر نوع انسان به سوی وحدت نخواهد بود، از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا از نظر ساختار حکومتی کامل‌ترین شکل اتحاد است.

۳- وحدت اصلیه

وحدت اصلیه که آخرین مرحله سیر تکاملی وحدت عالم انسانی در این دور مبارک است، اگرچه از نظر ساختار حکومتی تفاوتی با مرحله قبل نباید داشته باشد، از نظر روحانی بسیار مهم است و در آثار مبارکه تحت عنوان صلح اعظم و وحدت غایی قلوب به آن اشاره شده است.^۳ چنانکه در سخنان جناب نخبوانی خواندیم اصطلاحی که حضرت ولی امرالله در زبان انگلیسی برای این مرحله به کار برده اند fusion است که به معنای هم جوشی و امتزاج می باشد. این اصطلاح در علم فیزیک در مورد ادغام هسته اتم ها و ایجاد هسته یك اتم جدید به کار می رود که موجب رها شدن مقدار زیادی انرژی هسته ای می گردد و پدیده ای کاملاً متفاوت با ترکیب اتم ها در یك مولکول است، همچنانکه وحدت اصلیه مرحله ای کاملاً متفاوت با مرحله وحدت اوطان خواهد بود و قوای روحانی بسیاری آزاد خواهد کرد که در تکامل نوع انسان و استقرار تمدنی الهی به کار خواهد رفت.

حضرت ولی امرالله در تجلیل این مرحله نهائی همبستگی همه نژادها، اجناس و طبقات مختلف ملل (آیین فراگیر جهانی، ص ۱۸۵) چنین می فرمایند:

"... این امتزاج (امتزاج نهائی تمام اجناس و مذاهب و طبقات و ملل) نیز نظم بدیع جهانی حضرتش را باید اعلام دارد. آن وقت است که دوره بلوغ تمام نوع انسانی اعلام و تمام ملل و نحل ارض آن را جشن خواهند گرفت. آن وقت است که علم صلح اعظم برافراشته خواهد شد. آن وقت است که سلطنت جهانی حضرت بهاءالله، مؤسس ملکوت اب آسمانی که این پیشگویی فرموده و تمام انبیای الهی چه قبل و چه بعد او نبوت کرده اند، شناخته و با شرف و وجد استقبال و با نهایت استحکام استقرار خواهد یافت. آن وقت است که یك مدنیت عالم گیر تولّد شده و رونق یافته و پایدار خواهد ماند ... آن وقت است که کره ارض با ایمان عمومی تمام ساکنین آن به خدای واحد و اطاعتشان به یك ظهور مشترک صیقل یافته ... قادر بر تحقق آن سرنوشت غیر قابل وصفی خواهد شد که از اول لاول بر اثر حبّ و حکمت موجد آن برایش مقرر شده است."

(قد ظهر یوم المیعاد، ص ۱۹۷)

بر اساس این بیان مبارك می‌توان استنباط کرد که اگرچه این مرحله وحدت اصلیه غیر قابل وصف است، اما می‌توان بعضی از وقایع آن را بر شمرد، از جمله امتزاج تمام اجناس، مذاهب، طبقات و ملل و استقرار نظم بدیع و برقراری صلح اعظم و ایجاد يك تمدن جهانی الهی.

اکنون برای اینکه تصوّر روشن‌تری از این مفهوم امتزاج داشته باشیم و جزئیات بیشتری از این سیر تدریجی وحدت عالم انسانی را درك کنیم از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء در لوح مبارك مشهور به هفت شمع استعانت می‌جویم.

هفت شمع

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارك به حصول وحدت در هفت مورد اشاره فرموده، تأکید و تصریح می‌فرمایند که این هفت شمع قطعاً و بدون هیچ تردیدی افروخته خواهند گشت، قوله الاحلی:

"بارقه صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته. شمع اوّل وحدت سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده، و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است، آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد، و شمع سوم وحدت آزادیست، آن نیز قطعاً حاصل گردد، و شمع چهارم وحدت دین است، این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم به قوت الهیه جلوه نماید، و شمع پنجم وحدت وطنی است، در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر شود و جمیع ملل عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند، و شمع ششم وحدت جنس است، جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند، و شمع هفتم وحدت لسان است، یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند. این امور که ذکر شد جمیعاً قطعی الحصول است، زیرا قوتی ملکوتی مؤید آن."

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۳۰)

البته در این بیان مبارك صریحاً ذکر نفرموده‌اند که این هفت شمع هفت مرحله متوالی هستند، اما با توجه به اینکه از اعداد ترتیبی اول تا هفتم استفاده

فرموده‌اند، و همچنین با توجه به اینکه شمع اول را وحدت سیاسی بیان فرموده‌اند و ملاحظه کردیم که وحدت سیاسی به فرموده حضرت ولی‌امرالله اولین مرحله اتحاد عالم است، و بالاخره با توجه به اینکه در مورد شمع اول می‌فرمایند "جزئی اثری از آن ظاهر گردیده" و در مورد شمع دوم می‌فرمایند "آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد" و در پنج مورد بعد چنین فرموده‌اند، می‌توان استنباط کرد که هفت شمع اتحاد هفت مرحله متوالی وحدت هستند که به ترتیب به تحقق خواهند پیوست. به علاوه با توجه به عبارت "جزئی اثری از آن ظاهر گردیده" معلوم می‌شود که هر یک از این مراحل نیز به نوبه خود تدریجی است، نه دفعی. و همچنین معلوم است که آغاز یک مرحله مستلزم پایان مرحله قبل نیست، چون با وجود این که وحدت سیاسی و صلح اصغر هنوز کاملاً به تحقق نپیوسته است اما اثراتی از مراحل دیگر نیز دیده می‌شود، به طوری که در پیام رضوان ۱۵۳ معهد اعلیٰ به "سرعت روزافزون جلوه و ظهور وحدت افکار در اقدامات بین‌المللی" اشاره فرموده‌اند که اثری از شمع دوم است. حال با در نظر داشتن این کلیات می‌کوشیم تا بر اساس هدایات الهیه این هفت مرحله را تا حد امکان بیشتر بشناسیم.

۱- وحدت سیاسی

در این مورد قبلاً سخن گفته شد و معلوم گردید که به معنای عقد انجمن دول عالم و گذاردن مسئله صلح عمومی به میدان مشورت است.

۲- وحدت آراء در امور عظیمه

وحدت آراء در امور عظیمه، یا به عبارتی دیگر "وحدت افکار در اقدامات بین‌المللی" که معهد اعلیٰ اجتماع سران دول مانند کنفرانس‌های کپنهاک و پکن را نشانه‌ای از آن معرفی فرموده‌اند، منطقی به دنبال وحدت سیاسی باید حاصل شود، زیرا وحدت افکار و اتفاق آراء نتیجه مشورت است و جز از طریق مشورت ممکن نیست که عقاید و افکار متفاوت و حتی متضاد به عقیده‌ای واحد تبدیل شوند. در توضیح این مطلب در بیانیه رفاه عالم/انسانی چنین آمده است:

"هدف مشورت عبارت است از نیل به وحدت نظر راجع به حقیقت در مورد موضوع مورد مطالعه و اختیار عاقلانه‌ترین راه حل از بین طرق ممکن در زمان مورد نظر. آنچه حضرت بهاءالله بدان دعوت می‌فرمایند يك جریان مشورتی است که افراد شرکت‌کننده در آن کوشش نمایند تا از نقاط نظر شخصی‌شان فراتر روند تا بتوانند به عنوان اعضای يك هیکل که خودبه‌خود دارای علائق و اهداف مخصوص است عمل نمایند..." (بیانیه رفاه عالم انسانی، ص ۸)

این وحدت آراء کافی نیست که در سطح دولتها باقی بماند، بلکه به فرموده حضرت عبداله‌بهاء باید آن را "کل سگان ارض" مقدس شمارند (رساله مدنی، ص ۷۶)، زیرا مسئله مسئله وحدت عالم انسانی است، نه وحدت گروهی از نخبگان، پس وحدت آراء نیز وحدت آراء عموم افراد نوع انسان خواهد بود، نه فقط نمایندگان دولتها که در انجمن شرکت دارند. بنابر این ادامه سیر نوع بشر در مراحل تدریجی وحدت مستلزم این وحدت افکار و آراء در سطح عموم افراد نوع انسان خواهد بود تا همه فعلاً نه در این حرکت شرکت یابند.

۳- وحدت آزادی

شمع دوم، که به معنی اتفاق آراء همه افراد انسان در مسائل مهم بین‌المللی است، شمع سوم را، که وحدت آزادی است، روشن خواهد نمود، چون وحدت آزادی، یا به عبارت دیگر برخورداری همه افراد از آزادی‌های یکسان، به معنای برقراری حقوق بشر و عدالت اجتماعی است که نتیجه وحدت آراء نوع انسان در اثر مشورت خواهد بود، زیرا مستلزم وضع قوانین و استقرار ترتیباتی است که به نفع همه افراد و مورد تأیید ایشان باشد. در بیانیه رفاه عالم انسانی این موضوع چنین تشریح شده است:

"تنها در آن نظام و فضای مشورتی، که وجدان و آگاهی درونی به وحدت نوع انسان به صورت يك نوع واحد و منسجم می‌تواند ایجاد نمود، است که تمام جنبه‌های حقوق بشر امکان ظهور و بروزی مشروع و خلاق را می‌یابند." (بیانیه رفاه عالم انسانی، ص ۶)

به دنبال این قسمت، به آزادی‌ها و حقوق ذیل اشاره شده است: آزادی تحقیق در باره هدف وجود و هستی، تعلیم و تربیت عمومی، آزادی در تغییر مکان، دسترسی به اطلاعات و فرصت مشارکت در حیات سیاسی، آزادی فکر و اعتقاد، مشتمل بر آزادی دینی، حق حفظ عقائد و اظهار آن عقائد در مواقع مقتضی، امنیت خانه و خانواده، حق مالکیت و حق حفظ زندگی خصوصی. همچنین بیت‌العدل اعظم استقلال تدریجی ملل عالم را نشانه‌ای از وحدت آزادی می‌دانند که بدون آن تحقق وحدت عالم انسانی ممکن نخواهد بود (Lights of Guidance, no. 868).

این آزادی‌ها آزادی‌های اساسی است که باید برای عموم افراد انسان به طور یکسان فراهم باشد تا مراحل بعدی وحدت عالم انسانی تحقق یابد و از آن میان آزادی دینی اهمیت خاصی می‌یابد.

۴- وحدت دینی

وحدت دینی به معنای ایمان آوردن عموم افراد نوع بشر به معتقدات ایمانی مشترک است که مرحله‌ای اساسی محسوب می‌شود، زیرا شرط لازم برای ایجاد روحانیتی است که برای استقرار صلح اعظم ضرورت دارد. حضرت بهاءالله در لوح مبارک خطاب به ملکه ویکتوریا می‌فرمایند: "فَانظُرُوا الْعَالَمَ كَهَيْكَلِ إِنْسَانٍ إِنَّهُ خُلِقَ صَحِيحاً كَامِلاً فَأَعْتَرَتْهُ الْأَمْرَاضُ بِالْأَسْبَابِ الْمَخْتَلِفَةِ الْمُتَغَيِّرَةِ ... وَالَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ الدَّرِيَاقَ الْأَعْظَمَ وَالسَّبَبَ الْأَتَمَّ لِصِحَّتِهِ هُوَ اتِّحَادُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى أَمْرِ وَاحِدٍ وَشَرِيعَةٍ وَاحِدَةٍ" (کتاب مبین، صص ۶۲ و ۶۳) و البته شکی نیست که این شریعت واحد، مفهوم دین‌الله در این دور جدید است. حضرت ولی‌امرالله در این باره تأکید می‌فرمایند که "تنها با ایمان به مبانی دیانت وی تمام ملل می‌توانند و عاقبت مجبورند نجات حقیقی خود را بجویند" (قد ظهر يوم الميعاد، ص ۱۷۶).

همان طور که هر مرحله از مراحل اتحاد را تا کنون نتیجه مرحله قبل از خود دانستیم، وحدت دینی را نیز می‌توان نتیجه وحدت آزادی دانست، زیرا از جمله آزادی‌های اساسی، آزادی دین و آزادی بیان عقیده و حق حفظ عقائد و زندگی خصوصی و آزادی دسترسی به اطلاعات است که وقتی تحقق یابند و مردم از مبانی و تعالیم امر مبارک بدون ترس و استیحا ش اطلاع حاصل کنند، حتماً به

آن اصول ایمان خواهند آورد.^۴ حضرت بهاءالله در این باره می‌فرماید: "حال اگر دولتی ملاحظه نماید اکثری از اهل مملکتش خرق حجاب نموده‌اند و به افق ظهور الهی اقبال کرده‌اند، ساکت شود و آنچه گفته شود، بشنود و هر نفسی به اصغاء فائز شد، به عرفان حقّ جلّ جلاله فائز است، مگر نفوسی که بالمره از رحمت الهی دورند و به استحقاق کامل سزاوار بطش و غضب. آن نفوس در هر حال محروم و ممنوعند" (ادعیه محبوب، ص ۳۸۸).

پس از طی این مرحله، پیمودن مراحل باقی‌مانده باید با سهولت بیشتری صورت گیرد، چون با ایمان اهل عالم به امر جمال قدم و تبعیت آنان از بیت‌العدل اعظم الهی موانع اساسی برطرف خواهد شد، چنانکه حضرت عبدالبهاء وحدت دینی را "اصل اساس" توصیف فرموده‌اند.

۵- وحدت وطنی

در باره این مرحله قبلاً سخن رفت. وحدت وطنی را نیز می‌توان حاصل مرحله قبلی، یعنی وحدت دینی، دانست، زیرا مؤمن شدن اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان به تعالیم امر مبارک به معنای اعتقاد آنان به يك وطن بودن عالم و پذیرش تابعیت جهانی در اثر تعلیمات جمال قدم است. البته این مرحله نیز مانند سایر مراحل تدریجی خواهد بود و ممکن است قبل از اكمال مرحله قبل آغاز شود، یعنی ممکن است که قبل از ایمان آوردن همه اهل عالم به مبانی تعالیم حضرت بهاء الله يك حکومت جهانی تشکیل شود که به تدریج جای خود را به حکومت جهانی منبعث از تعالیم بهائی بسپارد.^۵

۶- وحدت جنسی

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"فی الحقیقه عالم انسانی یک خاندان و یک سلاله است. به حسب اختلاف مناطق به مرور دهور الوان مختلف شد ... اما فی الحقیقه نوع بشر یک جنس است" (لوح مستر مکسول، آهنگ بدیع).

پس می‌توان نتیجه گرفت که تفاوت‌های اساسی نژادهای مختلف همه جنبه فرعی و ثانوی دارد و بنابر این می‌تواند از بین برود. حضرت عبدالبهاء در کتاب *مفاوضات* در این باره می‌فرماید: "...کل دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است، ساکن گردند." (*مفاوضات*، ص ۵۱) و حضرت ولی‌امرالله در توقیع منیع قدر ظهر یوم المیعاد "جنس واحد" را در این بیان مبارک چنین ترجمه فرموده‌اند که "All men will be blended into one race" (p. 126 The Promised Day is Come). "blend" به معنای مخلوط کردن و ادغام کردن و ترکیب کردن است، پس می‌توان چنین استنباط کرد که در اثر آمیزش نژادهای مختلف به تدریج تفاوت‌های عمده این نژادها از میان خواهد رفت و نوع بشر به جنس واحد تبدیل خواهد گشت.

این مرحله را نیز می‌توان نتیجه مرحله قبل، یعنی وحدت اوطان، دانست، زیرا وقتی عالم به صورت یک وطن درآید، ارتباط افراد بشر و نقل مکان از محلی به محل دیگر آسان می‌شود و امکان آمیزش نژادهای مختلف افزایش می‌یابد، به خصوص که در امر مبارک ازدواج با کسی که نسبت هرچه دورتری دارد همواره تشویق و توصیه شده و می‌شود تا هم نسل سالم‌تر و زیباتری به وجود آید و هم بر الفت و اتحاد خانواده‌های مختلف بیافزاید.

وحدت جنسی را می‌توان یکی از مصادیق کلمه "امتزاج یا fusion" دانست که حضرت ولی‌امرالله در مورد مرحله وحدت اصلیه به کار برده‌اند. به این ترتیب شمع ششم (و هفتم که اکنون به آن توجه خواهیم نمود) می‌تواند ما را در ایجاد تصوّر کاملتری از مرحله وحدت اصلیه که قبلاً مختصراً به آن اشاره شد، یاری نماید.

۷- وحدت لسان

حضرت بهاءالله در لوح مبارک بشارات می‌فرمایند، قوله تعالی:

"بشارت سوم تعلیم السن مختلفه است. از قبل از قلم اعلیٰ این حکم جاری. حضرات ملوک ایدهم الله و یا وزرای ارض مشورت نمایند و یک لسان از السن موجوده و یا لسان جدیدی مقرر دارند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند و همچنین خط. در این صورت ارض قطعۀ واحده مشاهده شود." (مجموعۀ الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۱۱)

و در کتاب مستطاب اقدس اختیار یک زبان و خط بین المللی را از علائم بلوغ عالم بیان فرموده‌اند (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۸۹). چنان که در مبحث وحدت اوطان در بیان مبارک حضرت ولی‌امرالله زیارت کردیم، یکی از مشخصات آن مرحله انتخاب یک زبان بین المللی علاوه بر زبان‌های مادری بود، اما وحدت زبان مرحله دیگری هم خواهد داشت و آن جانشین شدن زبان بین المللی به جای همه زبان‌های مادری است. جمال مبارک در کلمات فردوسیۀ در این باره می‌فرمایند، قوله الاعز: "از قبل فرمودیم تکلم به دو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا به یکی منتهی گردد و هم چنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینۀ واحده و قطعۀ واحده مشاهده شود." (مجموعۀ الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۳۷، ورقۀ هشتم از فردوس اعلیٰ). این مرحله که به فرمودۀ بیت العدل اعظم در آیندۀ دور به تحقق خواهد پیوست (حواشی کتاب اقدس، یادداشت ۱۹۳)، نتیجۀ منطقی مرحله قبل یعنی وحدت جنسی است، زیرا با امتزاج نژادها و اقوام مختلف زبان مادری مفهوم خود را از دست خواهد داد، زیرا هر فرد ممکن است از چندین قوم و نژاد باشد، و این مصداق دیگری از امتزاج است.

وحدت لسان آخرین مرحله سیر تدریجی وحدت عالم انسانی است که در دور بهائی تحقق خواهد یافت و این خود آغاز دورانی جدید در تکامل افراد نوع انسان خواهد بود. وقتی با طی این مراحل نظم بدیع به کمال جلوه‌گر شود و صلح اعظم تحقق یابد، نتایج و آثاری فوق تصور به بار خواهد آمد. حضرت ولی‌امرالله در توقیع منیع تولد مدنیت جهانی در این باره بیاناتی می‌فرمایند که آن را مسک‌الختم این فصل قرار می‌دهیم:

"صلح اعظم به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده صلحی است که عملاً باید متعاقب زمانی تحقق یابد که جنبه‌های روحانی و معنوی بر جهان غلبه یافته باشد، یعنی زمانی که جمیع نژادها و مذاهب و طبقات و ملل در هم ادغام شده باشند و چنین صلحی بر هیچ اساسی مرتفع نگردد و هیچ دستگاهی آن را حفظ نتواند مگر آن که بر پایه احکام و قوانین الهی استوار باشد... آئین بهائی را باید مظهر آخرین و عالی‌ترین مرحله تکامل عظیم حیات اجتماعی بشری در کره زمین دانست. پیدایش یک جامعه جهانی و اعتقاد وجدانی به یک وطن بودن عالم و تأسیس مدنیت و فرهنگ جهانی که باید با اولین مراحل عصر ذهبی دور بهائی مقارن باشد، هرچند از لحاظ اجتماعی بالاترین حد پیشرفت در سازمان‌یافتن جامعه بشری محسوب می‌شود، اما یقیناً ترقی بشر از لحاظ انفرادی بر اثر تحقق آن جامعه جهانی متوقف نخواهد شد و الی غیر النهایه به پیشرفت و تقدم ادامه خواهد داد." (نظم جهانی، صص ۱۰۰-۱۰۲).

مفهوم وحدت در کثرت

اکنون به سؤالی که در مقدمه مطرح شد برمی‌گردیم که "وحدت در کثرت" یعنی چه؟ آیا باید همه کثرتهای موجود باقی بمانند یا لااقل بعضی از آنها از میان برداشته شوند؟ آیا میان بیان مبارک حضرت عبدالهء که می‌فرمایند "کل دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند" و بیان مبارک حضرت ولی‌امرالله که می‌فرمایند "آئین بهائی... هر نوع تلاش برای یکنواختی و همانندی را رد می‌کند" تناقضی وجود ندارد؟

در این فصل می‌کوشیم تا با توجه به مطالبی که تا کنون ذکر شد و به استناد برخی از بیانات مبارکه برای این سؤال پاسخی در حد توان خود بیاوریم.

۱- وحدت در اصول، کثرت در فروع

با توجه به لوح مبارک "هفت شمع" که در آن حضرت عبدالهء وحدت را در هفت زمینه سیاست، آراء در امور عظیمه، آزادی، دین، وطن، جنس و لسان پیش‌بینی فرموده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که در سایر زمینه‌ها کثرتها از میان نخواهد رفت.

همچنین در لوح لاهه می‌فرمایند: "تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبائع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوه واحد و نفوذ کلمه وحدانیت باشد، در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود" (لوح لاهه، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۲۸۱). در این بیان مبارک به کثرت و تنوع در زمینه "افکار و اشکال و آراء و طبائع و اخلاق" تصریح فرموده‌اند. پس می‌توان تصور کرد که جهان آینده جهانی خواهد بود دارای اجزائی بسیار متنوع و متفاوت، مگر از هفت جنبه مذکور.

جناب دکتر داودی در نوار صوتی وحدت در کثرت توضیحاتی ضبط کرده اند که این مفهوم را روشن‌تر می‌سازد. ایشان توضیح میدهند که مفاهیم اجتماع و ارتباط و اتحاد و وحدت با هم تفاوت دارند. ارتباط اجتماعی است که اعضاء آن به وسیله عاملی بیرونی به هم مربوط شده باشند، اتحاد ارتباطی است که توسط عاملی درونی استحکام یافته باشد، و بالاخره وحدت اتحادی است که جهات یگانگی بر جهات چندگانگی غلبه یافته باشند. برای مثال، امروز کشورهای مختلف با هم ارتباط دارند (ارتباط سیاسی، اقتصادی، علمی، ...) اما همه با هم متحد نیستند، چون ارتباطشان بر حسب ضرورتها و عوامل خارجی است، نه درونی و با میل و رغبت. اما بعضی از کشورها ممکن است از جنبه‌ای متحد شوند و از آن جهت به میل خود هماهنگی و یگانگی یابند. در این گونه موارد کشورها از لحاظ جنبه‌های دیگر با هم اختلافات زیادی دارند و بنابر این به وحدت دست نیافته‌اند. ولی ایالات متحده آمریکا به وحدت رسیده‌اند، چون تفاوت‌هایشان تحت الشعاع هماهنگی‌هایشان قرار گرفته‌است و جنبه فرعی و ثانوی دارد. بنابر این وحدت به معنای از بین رفتن تمام تفاوتها و تنوع‌ها نیست، بلکه به معنای افزایش یافتن یگانگی‌ها است تا حدی که بر چندگانگی‌ها غلبه کند.

۲- وحدت ارگانیک

در آثار مبارکه تشبیه عالم انسانی به هیکل انسان بارها و بارها به کار رفته است، چنانکه حضرت بهاء الله می‌فرماید: "فانظروا العالم کهیکل انسان" (لوح ملکه ویکتوریا، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۳۴). در هیکل انسان

که موجود واحدی محسوب می‌شود، اعضاء و اجزاء متنوع و متفاوتی وجود دارد که این تفاوت آنها نه تنها مانع وحدت نیست، بلکه ضامن آن است. همین تنوع ساختمان و وظیفه اعضاء مختلف بدن و همکاری آنها با هم است که موجب حیات و بقای بدن انسان می‌شود، چون بدیهی است که اگر بدن از سلولهای کاملاً یکسانی تشکیل شده بود، نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. پس معنای دیگر وحدت در کثرت آن است که نوع انسان مثل يك موجود زنده است که از اجزاء متنوع، اما هماهنگی، تشکیل شده است و باید هر يك از اجزاء وظیفه خاص خود را انجام دهد تا کل موجود زنده بماند. در بیانیه رفاه عالم انسانی این موضوع چنین تشریح شده است:

"طرق عمل آدمی که طبیعت زیست‌شناختی وی مشخص می‌سازد، نمایان‌گر اصول اساسی هستی است. اهمّ این اصول اصل وحدت در کثرت است. در اینجا ضدین جمع می‌شوند تا تحقق کامل استعدادات متمایزه مکنونه در هر يك از اجزاء تشکیل دهنده این کل را ممکن سازند و این ضدین از طرفی عبارتند از کمال و پیچیدگی نظم موجود در هیکل آدمی و از طرف دیگر تمامیت و یکپارچگی محضی که در هر يك از اجزاء و سلولهای این هیکل وجود دارد. هیچ سلولی جدا از این هیکل قادر به ادامه حیات نیست، چه از آن جهت که بخواهد در اعمال آن هیکل مشارکت نماید و یا آن که بخواهد سهم خود را از سعادت کل آن هیکل به دست آورد." (بیانیه رفاه عالم انسانی)

اما این که این سلولها و اعضاء در هیکل عالم انسانی چه هستند، با توجه به آنچه در فصل قبل ملاحظه شد، می‌توان گفت که مذاهب و ملل و اقوام و نژادها و طبقات مختلف نیستند، بلکه بر اساس آنچه از نظم بدیع می‌دانیم باید افراد و جوامع محلی و مؤسسات محلی و ملی^۶ و بین‌المللی باشند که اجزاء دنیای فردا خواهند بود.^۷

۳- شمول کثرت‌ها در ضمن وحدتی متعالی‌تر

همان طور که در سیر تکاملی وحدت از آغاز تاکنون دیده می‌شود، هرگز مرحله جدیدی از وحدت به معنای نابودی کثرت‌های مرحله قبل نبوده‌است، چنانکه با

تشکیل خانواده انسان فردیت خود را از دست نداد، با ایجاد قبائل خانواده از میان نرفت، تأسیس شهرها قبائل را نابود نکرد و برقراری حکومت‌های ملی شهرها را از بین نبرد. به همین ترتیب هم با برقراری وحدت عالم انسانی هیچ يك از این اجزاء محو و نابود نخواهند شد. پذیرش تابعیت جهانی به معنای بی‌علاقگی به کشورها نیست و ایمان آوردن به امر بهائی به معنای سلب ایمان نسبت به ادیان قبل نمی‌باشد. حضرت ولی‌ام‌الله در توضیح این مطلب چنین می‌فرمایند:

"امر بهائی به فکر وسیع‌تری دعوت می‌کند که البته با افکار کوچکتر تضادی نداشته و نباید داشته باشد و حبّی را در دل می‌نشانند که نظر به توسعه آن نباید فاقد، بلکه باید واجد و متضمّن حبّ وطن باشد و به وسیله این علاقه‌ای که تلقین می‌کند و بذر حبّی که در دل می‌نشانند، یگانه اساسی را پایه می‌نهد که بر آن فکر اهلیت جهانی ممکن است نمو کرده و بنای وحدت عالم انسانی بر آن استقرار یابد. مع ذلك امر بهائی تأکید می‌کند در این که نظریات ملی و منافع خصوصی باید تابع حوائج ضروریّه عالیّه جامعه انسانیت گردد" (قد ظهر يوم الميعاد، ص ۱۹۴)

به این ترتیب معنای دیگر وحدت در کثرت می‌تواند این باشد که وحدت حاصله کثرت‌ها را در بر می‌گیرد و آنها را به صورت اجزاء خود در می‌آورد، نه این که آنها را نابود سازد. برای مثال وقتی فردی مسیحی بهائی می‌شود، ایمان خود را به دیانت حضرت مسیح از دست نمی‌دهد، بلکه در ضمن حفظ آن به مظاهر مقدسه دیگری نیز ایمان می‌آورد، پس وحدت ادیان به معنای از میان رفتن ادیان سابقه نیست.

۴- سهم مساوی کثرت‌ها در تحقق وحدت نهائی

وحدتی که مورد نظر امر مبارک است، برآیند همه کثرت‌هاست، نه غلبه یکی از آنها بر دیگران. وحدت سیاسی پیمانی است با توافق همه کشورها و به سود همه آنها، نه این که ابرقدرتی با توجه به منافع خود شرایط معاهده‌ای را بر دیگر کشورها تحمیل کند. به همین ترتیب وحدت اوطان به معنای ایجاد حکومتی منتخب هم ملت‌هاست، نه حکومت يك ملت بر سایر ملل؛ وحدت جنسی امتزاج

همه اجناس است، نه بقای یکی و فناء دیگران؛ وحدت ادیان به معنای پذیرش اساس الهی جمیع ادیان است، نه فقط يك دين خاص. در بیانیه رفاه عالم انسانی در توضیح این مطلب چنین آمده است:

"همانند وظیفه‌ای که ژن به عنوان عامل انتقال کلیه صفات ارثی در حیات زیست‌شناختی انسان و محیطش ایفا می‌نماید، غنای سرشار ناشی از تنوع فرهنگی که از ممر هزاران سال به دست آمده است، برای رشد اجتماعی و اقتصادی نوع انسان که مقتضیات جمعی عصر خود را تجربه می‌نماید حیاتی است. این اصل میراثی را در اختیار می‌گذارد که باید فرصت یابد تا اثمار خود را در تمدن جهانی به بار آورد. از طرفی بروزات فرهنگی باید از اختناق ناشی از نفوذ مادیت که امروز مسلط است، حفظ شود و از طرف دیگر فرهنگ‌ها باید بتوانند در قوالب جدید و تغییر یافته تمدن، فارغ از فریب‌کاری به قصد دستیابی به غایت غرض‌آلود سیاسی به تعامل و داد و ستد پردازند."

پس معنای دیگر وحدت در کثرت تعامل کثرت‌ها برای تحقق وحدت نهائی است.

۵- همگنی از طریق افزایش ناهمگنی

وحدت مورد نظر امر بهائی حتی در زمینه "هفت شمع" هم، یکنواختی و همانندی نیست، بلکه به تعبیری می‌توان گفت افزایش تنوع‌ها است، اما به طوری که تقسیم جامعه به دسته‌های متعدد را غیرممکن سازد، چنان که بیت‌العدل اعظم الهی استقلال یافتن کشورهای مختلف و فروپاشی دسته‌بندی‌های قدیمی کشورها را که در حقیقت افزایش کثرت است، نشانه امیدبخشی از قرب وقوع صلح اصغر یا وحدت سیاسی کشورها می‌داند (وعده صلح جهانی، ص ۲)، چون در این صورت همه کشورها موقعیت برابری می‌یابند و "حب و بغض"ها به حداقل می‌رسند. به همین ترتیب می‌توان گفت که وحدت دینی که به معنای ایمان و پذیرفتن تعالیم حضرت بهاء‌الله است، به یکنواختی از نظر دینی تعبیر نمی‌شود، چون اصل آزادی استنباط‌های شخصی موجب می‌شود که افراد در حالی که متوجه و معتقد به وجود معتقداتی مشترک در جهان هستند در اتخاذ اعتقادات قلبی و وجدانی آزاد باشند. همچنین وحدت جنسی که حاصل آمیزش نژادهای مختلف است، افرادی با

خصوصیات کاملاً یکسان به وجود نخواهد آورد، بلکه تنوع رنگ پوست و مو و سایر خصوصیات ژنتیکی افزایش خواهد یافت. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که یکی از معانی وحدت در کثرت افزایش کثرت‌ها به منظور تجلی وحدت است.

۶- وحدت در کثرت از جنبه اعتقادی

آنچه در پنج قسمت فوق به آن اشاره شد ناظر به جنبه عملی وحدت در کثرت بود. از جنبه اعتقادی، همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، وحدت در کثرت یعنی اینکه همه انسان‌ها صرف نظر از دین، نژاد، قوم، ملت، زبان، طبقه و سایر تفاوت‌های خود با هم برابر و برادرند و نباید به تفاوت‌های خود ناظر باشند، بلکه باید به این حقیقت نظر کنند که همه انسان و بنده خداوندند و الطاف الهی شامل همه آنهاست و هیچ کس نباید خود را برتر از دیگران بداند، چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بوده، بعد منصرف از آن شده، نظیر یهودای اسخریوطی در بدایت بسیار خوب و در نهایت بسیار بد شد. و چه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت بسیار خوب، مثل پولس حواری که در بدایت دشمن مسیح و در نهایت اعظم بنده مسیح. پس عاقبت حال انسان مجهول است. در این صورت چگونه می‌تواند خود را ترجیح بر دیگری دهد؟ لهذا باید که در بین بشر ابداً تعصبی نباشد. نگوید من مؤمنم و فلان کافر. نگوید من مقرب درگاه کبریا هستم و آن مردود، زیرا حسن خاتمه مجهول است." (خطابات، ج ۱، ص ۶۶)

البته چنین اعتقادی است که می‌تواند تعصبات را زائل کند و منجر به ظهور انصاف در عالم انسانی شود و راه را برای تحقق وحدت عالم انسانی که نتیجه جریان صحیح مشورتی در انجمن بنی آدم است هموار سازد. به تعبیر دیگر امتزاج کثرت‌ها و ادغام آنها در وحدتی متعالی منوط به پذیرش همه آن کثرت‌هاست و این زیربنای اعتقادی وحدت عالم انسانی است. بیت‌العدل اعظم الهی در این باره چنین می‌فرماید:

"علوم مردم‌شناسی و روان‌شناسی و کالبدشناسی انسان را فقط يك نوع می‌دانند. نوع انسان یکی است، هرچند که در جنبه‌های ثانوی تفاوت‌های بی‌شماری داشته باشد ... قبول وحدت عالم انسانی اولین شرط ضروری و اساسی تغییر سازمان جهان و اداره آن به صورت يك کشور است که به منزله وطن نوع انسان است. قبول عمومی این اصل معنوی برای هر کوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضرورت دارد." (وعدۀ صلح جهانی، ص ۲۵)

با توجه به آنچه در شش قسمت فوق ملاحظه شد، اکنون شاید بتوان تصویری دقیق‌تر از "وحدت در کثرت" رسم نمود: امتزاج تدریجی همه اجناس و ملل و مذاهب و طبقات، بدون اینکه هیچ يك بر دیگری غلبه یابند، در اثر اعتقاد افراد آنها به اینکه انسان فقط يك نوع است، به گونه‌ای که از این امتزاج افرادی متکثرتر و متنوع‌تر از پیش حاصل شوند که همه اجزای عالم انسانی باشند، نه دسته‌های مختلف، و این اجزا از جهت ارتباط با کل دارای وحدت و از جهت فردی دارای کثرت و تنوع بسیار باشند.

یادداشت‌ها

۱. از جمله در توقیع منبع هدف نظم بدیع جهانی می‌فرمایند: "برای مثال آمریکای شمالی را در نظر می‌گیریم که در ایام پیش از اتحاد ایالات آن با چه اطمینانی در مورد موانع تفوق‌ناپذیری که در راه وحدت نهائی آن قرار داشت اظهار عقیده می‌شد..." (ترجمه) و در توقیع مبارک تولد مدنیت جهانی می‌فرمایند: "چنین بحرانی را که در حیات نظام اجتماعی بشری به وجود آمده می‌توان به مراحل اخیرۀ تکامل جمهوری بزرگ آمریکا تشبیه کرد که حکومت متّحده‌ای را به صورت فدرال به وجود آورد ..." (ترجمه)

۲. موجبات تحقق یدخلون فی دین‌الله افواجاً، ص ۱۷: بیت‌العدل اعظم الهی می‌فرمایند: "حضرت شوقی افندی به ما فرموده‌اند که دو جریان عظیم در جهان ما در حال تکوین است: یکی نقشۀ عظیم الهی که دارای پیشرفتی توأم با افتتانات است و با تمامیت کامل در جامعۀ بشری عمل کرده موانعی را که بر سر راه اتحاد جهان وجود دارد از هم گسسته و بشریت را با آتش ابتلا و افتتان آبدیده ساخته به

هیکلی منفرد و مجسم تبدیل می‌نماید. این جریان در میقات الهی به صلح اصغر و اتحاد سیاسی جهان خواهد انجامید..."

۳. بیت‌العدل اعظم در پیام رضوان ۱۵۲ می‌فرمایند: "... همان دو جریانی که حضرت ولی‌ام‌الله نیم قرن پیش به آنها اشاره نموده و چنین تصریح فرموده‌اند که جریان اول منجر به وحدت سیاسی ملل و جریان دیگر منتهی به وحدت غایی قلوب در اثر حصول وحدت عقاید خواهد گشت" و در بیان مبارکی که پیشتر زیارت کردیم جریان دوم را منجر به صلح اعظم ذکر فرموده‌اند.

۴. همچنین در مورد این که امرالله چگونه عالم‌گیر می‌شود، جمال قدم خطاب به جناب ورقا فرموده‌اند که عقلای ملل علت جنگ را تعصبات و اعظم تعصبات را تعصب دینی می‌یابند و سعی می‌کنند دین را از میان بردارند، اما می‌بینند بدون دین نمی‌توان زندگی کرد، پس تعالیم ادیان موجوده را مطالعه می‌کنند تا ببینند کدام يك بر طبق مقتضیات زمان است و امر مبارك را انتخاب می‌کنند (مصاییح هدایت، ج ۱، ص ۱۶۵). پس وحدت ادیان نتیجه مشورت خواهد بود.

۵. حضرت ولی‌ام‌الله مراحل استقلال و رسمیت را از وقایع عصر تکوین ذکر فرموده‌اند که تا مرحله بلوغ عالم و وحدت اوطان ادامه خواهد داشت. پس در این مرحله هنوز سلطنت حضرت بهاءالله مستقر نشده‌است.

۶. باید توجه داشت که احتمالاً کلمه "ملی" را در اینجا به مفهومی که امروز به کار می‌رود نباید بدانیم، چون ملت‌ها ادغام خواهند شد. همان طور که می‌دانیم نام اصلی محافل ملی "بیوت عدل خصوصی" خواهد بود که صرفاً مرجعی فوق محافل محلی محسوب می‌شود تا از "تمرکز افراطی" در نظام جهانی جلوگیری شود.

۷. در پیام رضوان ۱۵۳ به سه عامل افراد و مؤسسات و جامعه در تأسیس نظم بدیع اشاره فرموده‌اند.

راه و روش‌های تفکر و تعمق در آثار الهی

ژیلا شهریاری

در آثار مبارکه الهیه تفکر در کلام الهی با الفاظ گوناگون مورد تأکید قرار گرفته است، از جمله: تعمق، تأمل، تغمّس، تدبّر، خوض و غور، تمعّن، توجّه و در این مقاله این اصطلاحات تحت عنوان تفکر و تعمق در آثار بررسی خواهد شد. و فور کاربرد این نوع کلمات در آثار مبارکه حاکی از اهمّیت این نوع مطالعه برای بررسی آثار بهایی است.

تفکر گستره بسیار وسیع و متفاوتی دارد، از یک برداشت ساده عقل در موضوعات معمولی گرفته تا تفکر عمیق در باب حیات و زندگی انسان و درک مفاهیم در ارتباط با ماوراء الطبیعه. آنچه مورد نظر آثار مبارکه است، تفکری عمیق و شدید در موضوع یا مطلبی مشخص برای شناخت جنبه‌های مختلف آن است. به این نوع تفکر استغراق یا تأمل یا تفحص و ... نیز گفته شده است. این تفکر مفاهیم غیرمادی و ارزش‌ها را مورد توجّه خاص قرار می‌دهد، تفکری معنوی که به پرسش‌های اساسی زندگی انسان و حیات او در این جهان و جهان بعد پاسخ می‌دهد. یافتن دستورالعمل‌هایی برای زندگی بر اساس حیات بهائی و جستجو در مفاهیم مختلفی که اجتماع را در رسیدن به وحدت یاری می‌دهد مستلزم مطالعه دقیق و عمیق آثار مبارکه است.

حضرت عبدالبهاء راجع به تفکر می‌فرماید: "وقت تفکر، شما با روح خویش تکلم می‌نمایید. در این حین سؤالاتی مطرح می‌کنید و پاسخ می‌شنوید. آنگاه انوار روحانیت تجلی می‌کند و حقیقت آشکار می‌گردد." (ترجمه، انوار هدایت، ش ۱۸۳۶، ص ۶۸۳) بدین ترتیب تفکر در آثار مبارکه نوعی تفکر مرتبط به روح و جان است. عقل در این عرصه به تنهایی جوابگو نیست. روح انسان و فطرت اوست که پاسخ سؤالاتش را می‌دهد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "اگر نفسی به قلب صافی و بصر حدید در آنچه از قلم اعلیٰ اشراق نموده تفکر نماید به لسان فطرت بِالْآنَ قَدْ حَصَّصَ الْحَقُّ نَاطِقٌ گردد." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۶۵) یعنی آنچه در آثار الهیه بیان شده با فطرت ما سازگار است و اگر نفس را از غبار مشتهیات و آمال دنیوی پاک کنیم می‌توانیم به فهم و درک کلام الهی نائل شویم و پاسخ روح خود را در این آثار بیابیم.

در این مقاله به روش‌های مطالعه دقیق، آن گونه که در کتب غیرامری مذکور است، اشاره نمی‌شود، بلکه با توجه به هدایات موجود در آثار مبارکه روش‌هایی برای تمرکز و دقت بیشتر در نصوص الهیه ارائه می‌گردد. طرح این روش‌ها به معنی نفی روش‌های مطرح شده در کتب سائر مثل یادداشت‌برداری، علامت‌گذاری و ... نیست و از آن روش‌ها یا هر روش مؤثر دیگری نیز میتوان برای تمرکز بیشتر روی موضوع استفاده نمود.

۱- تفرس در هر حرف و کلمه

الف) تفرس در هر حرف

در نصوص الهیه برای بیان عظمت آثار، کثرت معانی و قوهٔ تقلیب‌کنندهٔ آن بکرات به این نکته اشاره شده است که حرفی از آیات نازله با کتب ارض معادله می‌نماید.^۱ به ارادهٔ الهی در هر کلمه یا حرف آن اسرار و حقایق لانهایه نهفته است که احادی جز خداوند به آن مطلع نیست.^۲ به فرمودهٔ جمال قدم "حرفی از آنچه نازل شده لغو نبوده و نخواهد بود، بلکه لئالی معانی کل، در هر حرفی از کلمات منزلهٔ سبحانی مستور بوده و لا یَقْدِرُ أَنْ يُخْرِجَهَا إِلَّا ذُو قُدْرَةِ عَظِيمٍ." (کتاب بدیع، ص ۱۸۶)

همان گونه که پس از گذشت چندین قرن در مورد باء "بسم الله" در قرآن، بحث‌های زیادی شده و در آثار حضرت اعلیٰ نیز معانی آن مفصلاً شرح داده شده است، در آینده ایام نیز در هر حرف و کلمه‌ای از آثار الهیه تعمق خواهد شد و به تدریج جواهر معانی آن استخراج خواهد گردید.

ب) تفرس در هر کلمه

حضرت ولی امرالله در یکی از توابع مبارکه اهمیّت تعمق، حتی در تک تک کلمات الهی را گوشزد می‌فرماید و شرایطی و اوصافی را نیز برای کسی که در پی استنباط معانی مکنونه الهیه است برمی‌شمارند، صفاتی چون انصاف که اگر فرد به آن متّصف باشد امکان درک حقایق برایش بیشتر می‌شود. می‌فرماید: "در هر کلمه‌ای از زبر و الواح منیعۀ الهیه تفرّس و تمعّن و تدقیق لازم تا متبصّرین و منقطعین و منصفین استنباط معانی مکنونه نمایند." (توقیعات، ج ۱، ص ۲۸۰)

تفکر روی تک تک کلمات نه تنها در مورد آیات نازله از قلم جمال قدم بلکه برای درک بهتر آثار و تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نیز مفید است. به عنوان مثال در بیان مبارک ذیل، از حضرت عبدالبهاء، دقیق می‌شویم که می‌فرماید: "صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است. اگر نفسی از آن محروم ماند از ترقّی و تعالی در کلیۀ عوالم الهی ممنوع گردد." (ترجمه) (ظهور عدل الهی، ص ۵۵) توجه به کلمۀ اساس سؤالاتی در ذهن ایجاد می‌کند که پاسخ به آنها می‌تواند درک این بیان مبارک را عمیق‌تر کند. از جمله اینکه آیا کلیۀ فضائل بر پایه صدق بنا شده است؟ چه فضائلی می‌تواند با راستگویی ایجاد شود و دروغ مانع رسیدن به آن است؟ آیا بنای فضائل تنها به یک ستون اصلی، یعنی صداقت، متکی است، یا چند ستون اصلی دیگر هم دارد که صفات و خصائل دیگر بر آنها بنا می‌شود؟ مثلاً ارتباط اخلاق نیک، عفت و عصمت، قناعت، خضوع و خشوع و ... با صدق و راستی چیست؟ آیا اساس این صفات نیز صداقت است؟ و هزاران سؤال دیگر که با یافتن پاسخ آنها می‌توانیم مفهوم کلمۀ اساس را در نصّ مبارک حضرت عبدالبهاء بهتر درک کنیم.

۲- تفکر روی یک لوح یا اثر

نوع دیگر تعمق روی آثار، تفکر بر روی يك لوح یا اثر و یافتن محورهای اصلی و فرعی آن است. نظر به اینکه هر لوح هدف یا اهداف خاصی را دنبال می‌کند، یافتن این اهداف و تعمق در راه‌های ارائه‌شده در لوح به درک بیشتر آن کمک خواهد نمود. گاه خواندن يك لوح یا اثر مبارك چنان تقلیبي در نفوس ایجاد کرده که مسیر زندگی و افکارشان را تغییر داده است. چنین تأثیری تعجب‌آور نیست، زیرا قوایی تقلیب‌کننده در همه آثار الهی موجود است، و اگر غیر از این بود يك فرد برای درک حقایق امر مبارك و تقلیب درونی باید کل آثار نازله را مطالعه می‌نمود و سپس به مقام ایمان و ایقان فائز می‌شد. عمل به احکام نیز اگر موقوف به علم به تمام آنها بود سالها طول می‌کشید تا امر الهی در قلب نفسی تمکن یابد و او را به عمل بر اساس اوامرالله، از جمله خدمت امر مبارك، ترغیب نماید.

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "اگر جمیع عالم فی الحقیقه يك لوح از الواح را قرائت نمایند و در معانی آن تفکر کنند جمیع را کافی بوده و هست." (آیات الهی، ج ۲، ص ۱۶۵) اگر يك لوح با دقت تام مطالعه شود و در معانی و مفاهیم آن تفکر شود برای درک حقایق و شناخت عظمت و حقانیت مظهر الهی کفایت خواهد کرد. برای تفکر روی يك لوح علاوه بر تعمق در تك تك کلمات، توجه به نکات دیگری نیز ضروری است. بررسی این نکات که ذیلاً خواهد آمد بر روی یکی از آثار حضرت بهاءالله به نام لوح مبارك دنیا^۳ صورت خواهد گرفت. نظر به اینکه این روش‌ها برای تعمق در آثار سایر طلعات مقدسه دیانت بهایی نیز مفید است یکی از آثار حضرت عبدالبهاء به نام رساله مدنیه نیز به عنوان نمونه مورد توجه قرار می‌گیرد.

الف) تحقیق درباره شأن نزول اثر یا دلیل صدور آن

اگر دلیل نزول یا صدور يك اثر بر خواننده روشن باشد در ابتدای راه می‌تواند این هدف را دنبال کند و سریع‌تر به درک مفاهیم و معانی مندرجه در آن موفق شود. فی‌المثل حضرت ولی امرالله درباره الواح مکمل کتاب مستطاب اقدس (از جمله لوح مبارك دنیا) می‌فرماید: "در بین اصول و مبادی بهیه قیّمه که در الواح مقدسه

مذكوره مسطور است اعظم و اتم و اقدم و اقوم آنها اصل وحدت و یگانگی عالم انساني است که ميتوان آن را جوهر تعالیم الهیه و محور احکام و اوامر سماویۀ در اين دورِ اعظم اقدس محسوب داشت. " (قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۹۹) لذا بايد هنگام زیارت اين اثر مهیمن به جوهر و عصاره و هدف غایی تعالیم مبارک در اين دور توجه کنیم.

در سال ۱۲۹۲ ه. ق.، مطابق ۱۸۷۵ میلادی، در عکا جمال قدم در لوحی به خطّ خادم‌الله می‌فرمایند: "یا غصن اعظم، محبوب آنکه چند ورقی در سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود، به قسمی که متعصّبین را يك درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصغاء حقیق سدرۀ بیان که الیوم مرتفع است." (مطالعه معارف بهائی، ج ۶، ص ۴) حضرت ولیّ امرالله نیز دربارهٔ رسالۀ مدنیۀ می‌فرمایند: "مخزن کلمات عالیۀ حضرت عبدالبهاء برای تجدید نظام دنیای آتی" (ترجمه) (نظم جهانی بهائی، ص ۵۱) است. شاید بدون توجه به شأن صدور این رساله با مطالعهٔ مندرجات آن به نظر آید مطالبی چند دربارهٔ گذشته و آیندهٔ ایران در این اثر مبارک مطرح شده و روی صحبت با دولت ایران است و پیشنهاداتی برای اصلاح مملکت داده شده است. اما با توجه به هدفی که مورد نظر مبارک بوده، باید بدانیم عمل به توصیه‌های مبارک نه تنها باعث اصلاح ایران خواهد شد، بلکه برای رسیدن به اتحاد و آسایش عمومی و جهانی راه‌گشا بوده، نظام دنیای آینده را ميتوان بر آن اساس بنا نهاد.

گاه نیز از فحوای خود لوح ميتوان به هدف از نزول آن پی برد. از جمله اشاراتی که جمال قدم در لوح دنیا راجع به هدف از نزول آیات نموده‌اند و فضل این ظهور را به رفع اختلاف و توجه به اتحاد عالم ذکر می‌فرمایند (دریای دانش، صص ۸۸ و ۹۶).

ب) شناخت مخاطب یا مخاطبین

گاه شأن نزول يك اثر به وضوح در جایی ذکر نشده است. شناخت دقیق مخاطب لوح یا کسانی که در لوح مورد خطاب واقع شده‌اند می‌تواند علت نزول بعضی آیات را مشخص کند و مفاهیمی را که با توجه به خصایص یا شرایط مخاطبین

ذکر شده روشن نماید.

مثلاً در پاراگراف اول لوح دنیا حضرت بهاء‌الله جنابان ملا علی‌اکبر ایادی و حاجی ابوالحسن اردکانی، امین حقوق را مورد خطاب قرار می‌دهند. ایشان از مؤمنین راسخ بر امر هستند که مدت‌ها در قزوین و طهران محبوس بودند و مورد زجر و اذیت واقع شدند (گنج شایگان، ص ۱۶۸). توجّه هیکل مبارک به مسئله وحدت عالم انسانی و اشاره به راه‌های وصول به آن و بیان مشکلات عالم برای دو نفر از احبّای محروم و مظلوم در گوشه‌ای از مملکت ایران می‌تواند شاهدهی بر این باشد که نقطه نظر جمال قدم و هدف دیانت ایشان در کلیّه آثار مبارکه جلوه نموده و تحقیق این امر را ابتدا در تغییر رفتار مؤمنین خواستار بوده‌اند و از طریق ارائه این الگو به جهانیان، تحقیق وحدت را امری عملی و ضروری برای رسیدن به رفاه و آسایش عالم انسانی معرفی می‌فرمایند.

مرکز جهانی بهایی در کتاب قرن انوار لوحی از حضرت عبدالبهاء را خطاب به بهائیان دهکده کشته شاهد می‌آورند که در آن از عده‌ای بهایی مظلوم "در این گوشه مهجور از کشوری که عمدتاً از ترقیات اجتماعی و فکری در ممالک دیگر محروم و بی‌خبر است خواسته شده است که دیده بگشایند و به جای آنکه ملاحظات حقیر محلی را مدّ نظر قرار دهند به وحدت و اتحاد عالم انسانی ناظر باشند." (ترجمه) (قرن انوار، ص ۸) و از این مطلب نه تنها بالا بردن سطح معارف و درک مردم بلکه لزوم تعهد آنان را برای وظایفشان در سالهای آینده در جهت انتشار امر و ایجاد مدنیّت جدید نتیجه می‌گیرند. داشتن چنین بینشی در بررسی آثار مبارکه با توجّه به مخاطبینشان در فهم عمیق‌تر متون امری بسیار مفید خواهد بود.

سبک آثار مبارکه و مفاهیم مندرج در آن بسته به مخاطب فارسی‌زبان یا عرب یا اهل غرب، مؤمن یا مغرض و ... تفاوت بارزی دارد که توجّه به آن نیز در درک مفاهیم و شناخت روش‌های استدلال و بیان مطالب توسط هیاکل مقدّسه کمک شایانی خواهد نمود.

ج) بررسی سابقۀ تاریخی

گاه برای درك اهميت مطالب يك لوح يا اثر و يا فهم بيشتري آن رجوع به سابقۀ تاريخي لوح و اوضاع و احوالی كه لوح يا اثر در آن شرائط نازل شده است ضرورت پيدا مي‌كند.

لوح دنيا در سال ۱۳۰۸ ه.ق. يعني در اواخر حيات هيكل مبارك در عكا نازل شده (ر.ك. گنج شايگان، ص ۱۶۸)، زماني كه حضرت بهاءالله ساليان سال از مملكت خود دور بودند و همه گونه اذيت و آزارى از جانب عمال حكومت ايران تحمل فرموده بودند و هنوز مؤمنين به امرالله از جمله مخاطبين اين لوح در آن سرزمين از دست عوانان در امان نبودند و حبس و شکنجه مي‌شدند. علي‌اي‌حال هيكل مبارك در اين لوح منبع به گذشته درخشان ايران اشاره مي‌فرمايند و از وضعيت كنوني آن اظهار تأسف مي‌نمايند و عوامل سمو و علو دولت و ملت را ذكر فرموده، سعي در هدايت دولت دارند و در كلّ لوح به انحاء مختلف به هدف ديانت بهايي، يعني ظهور وحدت و اتحاد، اشاره مي‌فرمايند. توجه و عنايت هيكل مبارك به كلّ اهل عالم اعمّ از دوست و دشمن، براي رسيدن به اتحاد حقيقي حاكي از اهميت مطالب مندرج در اين لوح است.

از طرف ديگر نزول لوح مبارك دنيا هم‌زمان با جريان بحران تنباكو در ايران بوده است. در اين زمان علماء مردم را بر ضد حكومت تحريك مي‌نمودند و دخالتشان در سياست موجب آشوبهاي سياسي شديدي شده بود. بررسي اين جريانات و لزوم توجه هيكل مبارك به اهداف ديانت بهايي براي صلح و اتحاد نه تنها رفع سوء تفاهم از كساني مي‌نمود كه احباء را از عوامل شورش قلمداد مي‌کردند، بلكه اين هدايات موجب حفظ ياران از شركت در مسائل سياسي مي‌گريد. از طرف ديگر اشاره مبارك به ضرورت همكاري علماء با پادشاه، لزوم توجه ملوك به قوانين الهي و تنظيم قانون با مشورت علماء از جمله راه‌هايي بود كه مي‌توانست آشوبهاي داخلي را در ايران آن زمان از بين ببرد.

توجه به وضعيت ايران در زمان صدور رسالۀ مدنيه نيز به فهم مطالب آن كمك بسياري خواهد نمود. وضعيت شاهان قاجار و اعمال ناشايست آنان، بروز قحطي، بيماري، فقر، خشونت، جنگ، فساد، جهل، هرج و مرج، خرافات و تعصبات در

زمان حکومتشان، بسته بودن راه معاشرت با ملل پیشرفته و حرام دانستن زبان و علوم و تمدن ایشان همه از عواملی بوده که موجب عقب افتادگی ایران در آن ایام شده است. در زمان حکومت ناصرالدین شاه چند مرتبه اصلاحاتی انجام گرفته است، از جمله در دوران امیرکبیر، میرزا جعفرخان مشیرالدوله و میرزا حسین خان سپهسالار، اما از نظر زمانی این دوران حدود يك سوّم حکومت پنجاه ساله ناصرالدین شاه را شامل شده و بقیه سالها دوران فترت و عدم توجه به اصلاحات بوده است.^۴

در طول ایام سلطنت ناصرالدین شاه به حضرت بهاء الله و مؤمنین ایشان ظلمهای فراوانی شد. ناصرالدین شاه به فرموده حضرت ولي امرالله پادشاهی «خودخواه و هوسران و مستبد الرأی» بود که اگر "ملاحظه و ترس افکار عمومی اروپائیان و میل و اشتیاق به توصیف و ستایش از او در پایتختهای ممالک غربی نبود" (ترجمه) (قد ظهر يوم الميعاد، ص ۴۱) اعمالش وحشیانه تر می شد. با این حال حضرت عبدالهء بدون توجه به این مظالم و صفات قبیحه، اندک توجه او به اصلاح طلبی را مورد تقدیر قرار می دهند و بکرات او را تشویق و ترغیب به اصلاح وضع ایران می فرمایند. اهمیت هدف دیانت، یعنی اتحاد امم و اصلاح عالم، در این بیانات و نوع خطابات نیز کاملاً مشهود است. توجه به اقدامات اصلاحی ناصرالدین شاه در ایام حیاتش حاکی از انصاف و در عین حال اغماض هیکل مبارک و نادیده گرفتن رفتار سوء یا اشتباهات گذشته افراد و بزرگ داشتن افکار مثبت آنهاست.

هیکل مبارک به اصلاح طبقات بالا و پایین، هر دو توجه نموده اند. از طرفی اصلاحات را از پادشاه و حکام و علما می خواهند و از طرف دیگر با توجه دادن مردم به علم و معارف و لزوم احقاق حق، سعی در اصلاح وضعیت کشور از پایین دارند. بررسی نوع اصلاحات در زمان ناصرالدین شاه و علل شکست اصلاحات سطحی در ایران درک مفاهیمی را که حضرت عبدالهء در این باره مطرح فرموده اند روشن تر خواهد نمود. هنگام مطالعه دقیق این اثر گران بهاء با توجه به سوابق تاریخی آن دوره می توان جنبه های اساسی اصلاح را در سیستم های آموزشی، مذهبی، حکومتی، قضایی، اقتصادی و ... استخراج نمود و با کوشش های اصلاح طلبان آن زمان مقایسه کرد و علل عدم توفیق ایشان را دریافت.

(د) تعیین محور اصلي لوح يا اثر

براي اينکه بتوانيم هدايات موجود در يك اثر مبارك را بهتر درك كنيم بايد به سير منطقي موضوعاتي که به دنبال هم آمده و نتيجه‌اي که مورد نظر بوده توجه نماييم. ممکن است يك اثر چند محور مختلف داشته باشد، مثلاً در پاسخ اسئله متنوعه يکي از مؤمنين باشد. در اين صورت نيز هر پاسخ يك حوزه يا زمينه را تشکيل مي‌دهد که بايد به طور مجزاً بررسي شود و سپس امکان ارتباط اين اجزاء يا حوزه‌ها مورد توجه قرار گيرد، زيرا گاه موضوع‌هايي نيز که به ظاهر زمينه‌هاي مختلف دارند در نهايت متوجه يك وحدت هستند.

براي يافتن محور يا محورهاي اصلي و موضوعات فرعي مربوط به هر يك مي‌توان اثر يا لوح را به پاراگرافهاي مجزاً تقسيم نمود. پس از پاراگراف‌بندي، موضوع اصلي هر بند مشخص مي‌شود، سپس کل موضوعات در ارتباط با هم و با ديدي وسيع‌تر مورد توجه قرار مي‌گيرد. تمرکز و تعمق در اين مسئله سير منطقي مطالب براي رسيدن به يك يا چند هدف کلي را براي ما روشن مي‌کند. پس از ريخته‌شدن اين طرح کلي مي‌توان به مطالب فرعي در ذيل هر عنوان پرداخت و طرح را جزئي‌ترديد.

براي مثال استخراج مطالب اصلي پاراگرافهاي لوح مبارك دنيا و بررسي کلي روي مباحث مي‌تواند ما را به طبقه‌بندي آنها و يافتن موضوع يا موضوع‌هاي محوري لوح راهنمايي کند. با بررسي کل پاراگرافها درمي‌يابيم که در بسياري از آنها به صراحت يا غيرمستقيم به اصل وحدت عالم انساني و اتحاد بشر و رفاه و آسايش عموم ناس اشاره شده است. از جمله در بند ۱۰ ذکر شده که ابواب محبت و اتحاد در آيات الهي باز شده و در بند ۲۶ فضل اين ظهور در رفع اختلاف و فساد و توجه به اتحاد ذکر شده است. با کمي دقت مي‌توان موضوع‌هاي فرعي ذيل را که به اين اصل اشاره مي‌کنند تشخيص داد:

۱- ذکر شواهدی از آيات الهي که گشاينده ابواب محبت و اتحاد است؛

۲- نزول صحيفه حمراء براي سمو عباد و عمار بلاد؛

۳- هدايت احباء به عنوان سرمشق و الگويي براي اهل عالم؛

۴- توجه به اهميت شناخت اين ظهور براي تحقق اتحاد در عالم؛

۵- هدایت دولت برای آسایش مردم.

هیكل مبارك در خلال لوح برای اهل عالم و احباء دعا مي‌نمایند که از اوهام و بغضاء و اختلاف و فساد نجات پیدا کنند و توفیق یابند. بدین ترتیب با توجه به کلّ مطالب مطرح شده در لوح مي‌توانیم به يك محور اصلي، يعني اتحاد و آسایش ناس، توجه کنیم و طُرقي را که جمال قدم برای وصول به این هدف در این لوح مهیمن بیان فرموده‌اند تشخیص دهیم. پس از وصول به این مرحله تعمق در تکتک کلمات و جملات مي‌تواند مفاهیم دقیق‌تری را برای خواننده روشن کند.

در مورد رسالۀ مدنیۀ نیز مي‌توان سیر منطقی مطالب را با نگاهی دقیق به پاراگرافها دریافت. از جمله اینکه در بندهای ابتدای این رساله به اصلاح دولت با استمداد از دانش و هوش ایرانیان اشاره شده و سعادت هر ملت در اخذ علوم و معارف و تشبث به وسایل تمدن و امور خیریه دانسته شده است.

از صفحه ۷ با اشاره به اقدام ناصرالدین شاه به اصلاحات انگیزۀ نگارش این کتاب بیان شده و با اشاره به گذشته درخشان ایران و دانش و هوش و فطانت اهالی آن استعداد مردم در اصلاح مملکت بیان شده و علت اصلي عقب ماندگی ایران، عدم سعی و کوشش، نادانی، عدم نظم و ترتیب و فقدان غیرت و همت اهالی دانسته شده است. در صفحه ۱۳ پیشرفت اروپا بعد از قرن ۱۵ به علت تشویق خردمندان و توسیع دایرۀ معارف و غیرت و همت اهالی آن به عنوان شاهدهی بر تأثیر این عوامل در ترقی و تمدن ذکر شده است.

از صفحه ۱۶ اعتراضات مختلفی که به اصلاحات پیشنهادی میرزا حسین خان مشیرالدوله صدر اعظم در ایران شده و افکار چهار گروه مخالف مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. با توجه به ادامۀ مطالب این اثر گران بها مي‌توان خط سیر منطقی پاسخ‌گویی به این اعتراضات را مشاهده نمود و راه‌های معرفي شده برای آبادی و اصلاح دولت و ملت را اقتباس کرد، توصیه‌هایی که نه تنها برای اصلاح ایران، بلکه برای عمار کلّ دول عالم و هدایت مردم آن راه‌گشا خواهد بود. بررسی دقیق این رساله از حدّ این مقال خارج است و با استفاده از روش فوق مي‌توان نکات اصلي و فرعي را تشخیص داد و با توجه به هدف از نگارش کتاب راه‌حل‌های پیشنهاد شده برای آبادانی را مورد تعمق قرار داد.

۳- مطالعه منظم و هدف‌دار

برای ایجاد عمق بیشتر در مطالعات باید آن را هدفمند، منظم و پی‌گیر (سیستماتیک) نمود. این اهداف می‌تواند در پی برآوردن نیازهای جامعه یا نیاز فرد به تکامل روحانی باشد. فی‌المثل نفسی که در ابتدای راه مطالعه است و آثار مبارکه را به صورت فردی مطالعه می‌نماید ممکن است نیاز به تکامل فردی و وصول به روحانیت بیشتر را هدف خود از مطالعه آثار قرار دهد. او نیز باید با مطالعه‌ای منظم آثاری را که در این جهت به او کمک می‌کند مطالعه و در آن تعمق کند و در عمل به کار بندد و بین مفاهیم ذهنی ارتباط صحیح برقرار کند. مطالعات بی‌نظم و پریشان کمتر منشأ اثر و ثمر می‌شوند.

حضرت ولی امرالله، کمی بیش از نیم قرن پیش، در سال ۱۹۴۹ بیانی به این مضمون فرموده‌اند: "آنچه در حال حاضر بدان نیاز است، مطالعات و تحقیقات عمیق‌تر و منظم‌تری است." (مطالعه معارف بهائی، دوره دوم، ش ۳، ص ۳) بیت‌العدل اعظم نیز در پیام‌های متعدد اهمیت مطالعه مرتب، منظم و مستمر را بیان فرموده‌اند.^۵ و احباء را به اینکه هر روز به طور مرتب به مطالعه آثار مشغول باشند تشویق نموده‌اند و شرکت در مؤسسات آموزشی با برنامه منسجم و سیستماتیک و هدف‌دار را توصیه فرموده‌اند. معهد اعلی در پیام رضوان ۱۵۱ بدیع "تشخیص نیاز به تزئید منظم‌تر معلومات امری در باره تعالیم مبارکه" (پیام رضوان ۱۵۱ بدیع خطاب به بهائیان عالم) را عامل موفقیت مؤسسات آموزشی، که اهداف توسعه و تحکیم را دنبال می‌کنند، ذکر می‌فرمایند.

برای مطالعه منظم و پی‌گیر اولاً برنامه مطالعاتی مرتب و منظمی طراحی می‌شود و استمرار در مطالعه با برنامه‌ای زمان‌بندی شده مورد توجه قرار می‌گیرد. ثانیاً، اهداف اساسی مورد نیاز جامعه طبق هدایات مرکز امر الهی در اولویت قرار می‌گیرد و برنامه‌ریزی برای وصول سریع‌تر و منظم‌تر به این اهداف صورت می‌گیرد. ثالثاً، این مطالعات با مناسب‌ترین روش‌ها انجام می‌شود تا با نظم فکری بیشتری به نتیجه برسد. از جمله این روش‌ها استفاده از پرسش‌های متعدد برای معنادار شدن مطالعات و پرهیز از حواس‌پرتی و بی‌نظمی فکری است^۶ و نیز تعیین محورهای اصلی و فرعی و نمایش مطلب با نمودارها یا طرح‌های دیگری که این نظم را بهتر

نشان دهد.^۷

۴ - مطالعه کلیه جوانب امر مبارک

از جمله مسائلی که عمق مطالعات ما را بیشتر می‌کند ازدیاد معلومات امری و مطالعه آثار مختلف است. این امر بینش ما را نسبت به مفاهیم امری بالا می‌برد و دید وسیع‌تری می‌بخشد. بیت‌العدل اعظم ازدیاد معرفت جوانان را "اولین قدم در سبیل غور و خوض ایشان در بحر کلمه‌الله" (دستخطها، ج ۲، ص ۱۷۵) ذکر می‌فرمایند. بدین ترتیب شاید گاه لازم شود قبل از آنکه در الواح و یا آیات خاصی تعمق کنیم، در سطحی وسیع‌تر به مطالعه آثار الهی بپردازیم. حضرت ولی امرالله در این باره می‌فرمایند: "هرچه آیات الهی را بیشتر بخوانیم به حقایق بیشتری پی می‌بریم و به این حقیقت واقف‌تر می‌شویم که افکار و تصورات قبلی ما آمیخته با خبط و خطا بوده است." (ترجمه دستخطها، ج ۱، ص ۳۱۷)

برای مطالعه کلیه جوانب امر مبارک باید اولاً آثار متعدد بررسی شود. ثانیاً، به ارتباط مطالب در این آثار توجه گردد و مفاهیم مشترک و مکمل کنار یکدیگر قرار گیرد. ثالثاً، وحدت معانی متضمنه در آنها جستجو شود. هر یک از این سه نکته ذیلاً مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف) مطالعه کتب و آثار مختلف

ممکن است با مطالعه یک یا چند اثر بعضی از سؤالات ذهنی ما بلاجواب بماند، اما به تدریج و با تحقیق و تتبع در آثار متعدد پاسخ آنها را خواهیم یافت، زیرا به فرموده حضرت ولی امرالله: "در تعالیم مبارک برای هر چیز پاسخی هست" (ترجمه مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۲۲، ش ۲۹) که اگر جستجو کنیم آن را خواهیم یافت.

حضرت ولی امرالله در توقیع ۴ می ۱۹۴۶ می‌فرمایند: "کلیه جوانب امر مبارک باید عمیقاً مطالعه شود." (ترجمه مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۵۶، ش ۷۴) در همین توقیع به مطالعه تاریخ، مواضع اجتماعی و اقتصادی و مطالعه نظم اداری اشاره می‌فرمایند. هیکل مبارک در توقیع ظهور عدل الهی نیز موفقیّت کلّ اعضاء جامعه را در انجام وظایف خویش منوط به مطالعه و تدبّر در تاریخ امر، مبادی و اصول و

احکام مقدّسه، نصایح و انذارات و بشارات نازله مي‌دانند و حفظ کردن بعضي بيانات و ادعيه و فراگيري نظامات اداري را ضروري مي‌شمرند (ترجمه) (ظهور عدل الهی، ص ۱۰۳). لذا فردي که قصد مطالعه آثار مبارکه را دارد نبايد تنها يك جنبه را مورد توجه قرار دهد، بلکه بايد بينشي کلي نسبت به مباحث اساسي مطرح شده در امر که به نوعي به هم متصل و مربوط خواهند بود داشته باشد.

ب) توجه به ارتباط مطالب در آثار مختلف

مطالعه وسيع آثار مبارکه موجب مي‌شود بتوانيم الواحي را که مکمل مفاهيم يکديگر هستند در ذهن خود کنار هم قرار دهيم و به حقايق بيشتري دست يابيم. گاه در آثار مبارکه به اين ارتباطها اشاره شده که کار، ساده‌تر خواهد بود و براي يافتن مفاهيم مرتبط و مکمل با توجه به هدايات موجود مي‌توان به تفکر پرداخت، از جمله کتاب مستطاب اقدس و الواح مبارکه وصايا که بنا به هدايت حضرت وليّ امرالله: "مطالعه دقيق اين دو سند مقدّس نشان مي‌دهد که هر دو با يکديگر ارتباطي نزديک دارند و هر دو مقصودشان يکي است و داراي روش واحدي هستند." (نظم جهانی بهائی، ص ۸) هيکل مبارک در اين بيان به مؤسسّاتي اشاره مي‌فرمايند که حضرت عبدالبهاء در الواح وصايا معين فرموده‌اند و اين مؤسسّات در کتاب مستطاب اقدس نیز ذکر شده و آنچه به عمد صريحاً در کتاب اقدس نيامده، مثل مؤسسّه ايادی امرالله و ولايت امر الهی و بيت‌العدل ملّی يا خصوصي به نوعي از طريق الواح وصايا تکميل گرديده و اين دو سند را به يکديگر متصل نموده است. مسلماً يافتن چنين هدايتي جهت روشن‌تري به مطالعه و تحقيق ما در باره اين دو اثر مبارک خواهد داد.

گاه نیز اين ارتباطها را بايد خود بياييم و پاسخ سؤالات ذهني ايجاد شده در يك اثر را در آثار ديگر جستجو نماييم. في‌المثل جمال قدم در لوح سلطان پس از شرح سوء نيّت علماء در ردّ و تکفير هيکل مبارک و درنتيجه گمراهي ناس و عدم درک حقيقت اشاره به حديث ذيل مي‌فرمايند: "وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلِيهِ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ" (الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۱۷۵) و متّصّفين به اين صفات را کمتر از کبريت احمر مي‌شمرند.

حضرت عبدالبهاء در رسالۀ مدنیۀ بعضی از اصولی را که در الواح نازلۀ خطاب به ملوک ذکر شده تشریح و تبیین می‌فرمایند. از جمله برای اصلاح مملکت توجّه به علم و صنعت را ممدوح می‌شمرند و علمای واقف بر اسرار الهیۀ را تحسین می‌نمایند، اما برای اینکه صفات چنین علمایی مشخص شود و از علماء سوء که مطیع نفس و هوی هستند ممتاز گردد اشاره به حدیث فوق‌الذکر می‌فرمایند و حدیث را جزء به جزء تشریح می‌نمایند و نسبتِ علم را از کسانی که این شرایط را نداشته باشند منقطع می‌دانند (ر.ک.: رسالۀ مدنیۀ، ص ۴۱ به بعد). مراجعه به رسالۀ مدنیۀ و مطالعۀ شرح مفصّل راجع به این حدیث می‌تواند درک این مفهوم مندرج در لوح مبارک سلطان را عمیق‌تر کند.

بسیاری از تعالیم مبارکه نیز در کنار یکدیگر ما را به اهداف اصلی دیانت هدایت می‌نماید. لذا باید، با دیدی وسیع، جوانب مختلفۀ تعالیم مبارکه را بررسی کنیم تا بتوانیم به سویی هدف دیانت، یعنی وحدت عالم انسانی، گام برداریم. فی‌المثل بدون ترك تعصّبات و درونی‌شدن آن، تأسیس حکومت جهانی و صلح عمومی ممکن نیست، و بدون صلح بین دول و ملل و جهانی‌اندیشیدن، برقراری تعدیل معیشت برای کلّ مردم دنیا بسیار مشکل خواهد بود، و از همه مهم‌تر، بدون ایجاد احساسات روحانی هیچ یک از این تعالیم به تنهایی قادر به اصلاح وضعیت عالم نخواهد بود. این است که توجّه به کلّ جنبه‌های امر مبارک که مانند حلقه‌های زنجیری به هم تنیده هستند می‌تواند ما را به این اهداف برساند.

ج) تجسّس وحدت معانی متضمّنۀ در آثار

اگر عمیقاً بررسی کنیم، در آثار مبارکه هیچ گونه تضادی موجود نیست. هرچند ممکن است در آثار مبارکه نکاتی در مقابل هم به نظر بیاید، اما به فرمودۀ حضرت ولیّ امرالله "افکار و عقایدی وجود دارد که آنها را اتحاد می‌بخشد." (مطالعۀ معارف بهائی، دورۀ دوّم، ش ۳، ص ۲۰) وظیفۀ ما در مطالعه و بررسی جوانب مختلف امر یافتن این افکار و عقاید و پیدا کردن پیوند معانی مطرح‌شده در آثار است. توجّه به آثار جمال قدم، تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله و مطالعۀ توضیحات بیت‌العدل اعظم راجع به مفاهیم آیات، در درک آثار الهیۀ و

یافتن این وحدت یا یک‌جهت‌بودن معانی بسیار مؤثر و گاه ضروری خواهد بود. به عنوان نمونه ذیلًا يك نصّ از جمال قدم و بیانی از حضرت عبدالبهاء درج می‌گردد که به وحدت مفهوم بین نصوص به ظاهر مختلف اشاره فرموده‌اند:

۱- بیان ذیل از جمال قدم بیان‌گر روش تفکر و تعمق در وحدت‌بخشیدن به چنین مفاهیمی است. هیکل مبارک در تلفیق بیان مبارک: "قَدْ طَالَتْ الْأَعْنَاقُ بِالْإِنْفَاقِ أَيْنَ أَسْيَافٍ أَنْتِقَامِكَ يَا قَهَّارَ الْعَالَمِينَ" با حکم معاشرت ادیان و تعالیم الهی در باب محبت به دشمنان، خطاب به زین‌العابدین می‌فرمایند: "مقصود از امثال این عبارات اظهار کثرت خباثت معرضین و منکرین بوده. ظلم معتدین به مقامی رسیده که کلّ دیده و شنیده‌اند ... ابدًا ارادهٔ جمال قدم نزاع و جدال و مَایَتَکَدَّرُ بِهِ الْقُلُوبُ نبوده و نیست." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۵)

۲- حضرت عبدالبهاء در شرح بیان مبارک "ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار" می‌فرمایند: "این عبارت ... را همه می‌خواندند و گمان می‌کردند که فهمیده‌اند ... در دوره‌های سابق هم‌ه‌اش دو شجره بیان شده است، یکی شجره طیبّه، و یکی شجره خبیثه ... نفوسی که در ظلّ امر می‌آیند از شجره اثباتند و نفوسی که نیستند از شجره نفی‌اند. جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره‌اش کردند ... تا این بیان سبب اتحاد ملل ارض شود." (آهنگ بدیع، سال ۲۸، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۳۰)

برای مطالعهٔ کلیّهٔ جوانب امر نوعی مطالعهٔ تخصصی نیز لازم است که از طریق جمع‌آوری نصوص مختلف مربوط به یک موضوع با روشی منظم و سیستماتیک انجام می‌شود. جمال قدم برای وصول به هدف عرفان بیشتر مظهر ظهور و مقام توحید او جمع‌آوری و بررسی آیات متعدد در این باره را توصیه می‌فرمایند: "... در این مقامات بیانات لاتحصی از قلم اعلیٰ جاری و نازل، باید ان‌شاءالله در صدد آن باشید که بیانات عربیّه و فارسیّه که در این ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده به قدر قوه جمع نمایید و مشاهده کنید. لَعَمْرِي يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ كَلِمَةٍ عَلَي قَلْبِكَ بِابِّ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ." (اقتدارات، ص ۱۵۹)

مسلمًا همهٔ احبّای الهی نمی‌توانند در مورد کلّ مسائل امری تحقیقات کاملی داشته

باشند و بهتر این است که هر يك با توجه به تخصص و یا علاقه و انگیزه خود موضوع یا موضوعاتي را انتخاب نمایند و در آن زمینه کار کنند و تخصص یابند، چنانکه بتوانند پس از بررسی کلّ مطالب و در نظر گرفتن کلیه جوانب موضوع، آن را جمع‌بندی کنند و نتایج حاصله را بیان نموده، احیاناً با نظریه‌ها و عقاید متداول در جامعه مقایسه نمایند.

این کار مستلزم تفکر و تعمق دقیق است، زیرا در بررسی يك موضوع باید بتوان موضوع‌های دیگری را که به نوعی به آن مربوط می‌شوند تشخیص داد. فی‌المثل جناب اودو شفر Udo Schaefer معتقدند برای تحقیق در باره آزادی باید بیانات راجع به ظلم و شقاوت و تعدی، قضاوت و عدالت و اعتدال را نیز بررسی نماییم و از فلسفه شرق و غرب و فلسفه ادیان در تحقیق استفاده کنیم.^۸ و یا در موضوع "تساوی حقوق زن و مرد در روابط زناشویی" باید در ارتباط با موضوعات دیگر که به نوعی با مطلب مربوط می‌شود تفکر نمود. مثلاً مقام واقعی انسان در ارتباط با خدمتی که انجام می‌دهد و اینکه احباء باید خادم یکدیگر باشند، فرق حقوق و وظایف، تعریف روابط و بررسی انواع آن، پیشینه تاریخی و فرهنگی موضوع و ... این گونه بررسی می‌تواند مسئله روابط و جهت آن را روشن‌تر کند.

۵- توجه به منطق و استدلال

(الف) اهمیت استفاده از شیوه منطقی

هرچند در آثار الهیه در مواضع متعدّد به نقص عقل^{*} اشاره شده و میزان کاملی به حساب نیامده،^۹ اما این امر دلیل بر ردّ آن و یا عدم جواز استفاده از عقل نیست. روش علمی یا عقلی در مطالعه آثار مبارکه و استفاده از منطق و استدلال در امر مبارک بکرات توصیه شده است، از جمله بیت‌العدل اعظم بیان حقایق روحانی به شیوه منطقی را مورد تشویق قرار داده، اثبات این حقایق به دلائل علمی را کاملاً مطلوب دانسته‌اند و به استفاده از این روش توسط حضرت عبدالبهاء اشاره

* البته در این موارد مراد عقل کلی نیست، بلکه عقل جزئی معطوف به زندگی و معاش است، که گاه عقل ابزاری خوانده شده.

فرموده‌اند.^{۱۰}

اثبات حقایق روحانیّه برای نفوسی که نمی‌توانند از طریق کشف و شهود بدان دست یابند به وسایل و دلائل عقلیه لازم می‌آید و احبّاء باید با این روش‌ها آشنا بوده، به طُرُق استفاده از آن در نصوص الهیه توجّه کنند و در مواقع لزوم با استفاده از میزان آثار و با استمداد از روش عقلی به توجیه حقایق روحانی بپردازند.

ب) شواهد تأکید بر استفاده از دلائل عقلی در آثار

در این بحث ارائه روش‌های علمی و یا بیان اصول منطق و استدلال مورد نظر نیست. این امر تحقیق جامع و مفصّلی را می‌طلبد و علمای بهایی باید به تدریج در آثار مبارکه و کتب علمی تعمق کنند و روش‌های مناسب را بیابند. اما جهت تأکید بر به کارگیری این روش‌ها شواهدی از آثار امری نقل می‌گردد که مؤمنین به استفاده از آن تشویق شده‌اند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "وظایف اصلیّه ایادی امرالله تألیف کتب مفیده و رسائل بدیعه در اثبات الوهیّت و وحدانیت و حقیّت مظاهر مقدّسه است، علی‌الخصوص در این ایّام به قواعد فلسفی و طبیعی و دلائل عقلی و براهین منطقی، زیرا اکثر اهل عالم از منقول دور و به معقول متشبّث و مقنع و مسرور." (مائدۀ آسمانی، ج ۹، ص ۳۶) هیکل مبارک در این بیان ایادی امرالله را متوجّه اهمیّت استفاده از دلائل عقلی و منطقی می‌فرمایند، زیرا اقتضای زمان این است و اهل عالم به این گونه دلائل متشبّث و متوسّل می‌شوند.

حضرت ولیّ امرالله از مؤمنین و مبلغین بهایی می‌خواهند "لزومیت دین را به دلائل قولی و فعلی به مفسدین و مادیون عالم اثبات نمایند." (مائدۀ آسمانی، ج ۳، ص ۵۰) زمانی که عالم انسانی به قوای عقلی چنان مغرور گشته که با استفاده از آن عدم لزوم دین را نتیجه می‌گیرد، بهائیان موظّف هستند با استفاده از همین قوا لزوم دین را اثبات نمایند، زیرا استفاده از روش‌های دیگر چون روش نقلی یا شهودی برای چنین نفوسی قابل قبول و یا قابل درک نخواهد بود.

ج) تحلیل اصول امر مبارك و ارتباط دادن آن با یافته‌های علم

حضرت وليّ امرالله امیدوارند همه دانشجویان بهایی "به تحقیق و تحلیل اصول امر مبارك پردازند و آنها را به جنبه‌های جدید فلسفه و علم ربط دهند. همه جوانان هوشمند و متفکر بهایی پیوسته باید این گونه به امر مبارك نظر کنند، چون در اینجا است که اساس تحرّی حقیقت نهفته است." (ترجمه) (مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۳۶، ش ۵۰) هیکل مبارك اساس تحرّی حقیقت را در استفاده از عقل و منطق و تجزیه و تحلیل اصول امر مبارك و یافتن ارتباط آن با علم و فلسفه ذکر می‌فرمایند. این امر لزوم توجّه جوانان و محققین بهایی را به جنبه‌های مختلف علم خاطر نشان می‌نماید، زیرا بدون اطلاع از علوم متداوله و استفاده از قوای عقلی نمی‌توان اصول امر را چنان که شاید تحلیل نمود و ارتباط آن را با علم و فلسفه روشن کرد.

د) پاسخ‌گویی به اعتراضات

جناب اودو شفر در سمینار ویسبادن آلمان ضمن بیان ضرورت تفکر انتقادی، موقف عظیمی را که امر بهایی برای تفکر منطقی قائل شده است بیان کرده‌اند. در این سخنرانی چنین اظهار می‌کنند که: "بحث فکورانه در خصوص تناقض‌هایی که بین ایمان و نظریه‌های دنیای کاملاً غیرمذهبی وجود دارد، برای مؤمنین وفادار بینش‌های تزلزل‌ناپذیری فراهم می‌آورد که برای مقاومت در مقابل حملات خارج از جامعه امر مورد نیاز است." (ترجمه) ایشان ایمان بر اساس تفکر منطقی را حصن حصینی می‌دانند در مقابل انتقادهای بی پایه و اساس به امر مبارك و گرایش‌هایی که قصد دارند تعالیم بهایی را کم‌اهمیت جلوه دهند. قطعاً باید متوجّه این نکته بود که این پاسخ‌گویی‌ها مستلزم خواندن نوشته‌های ناقضین یا مخالفین امر است و سموم روحانی آن ممکن است خواننده را تحت تأثیر قرار دهد. لذا خواننده ضمن رعایت احتیاط کامل و هشپاری در مقابل این خطرات باید بتواند به ضعف استدلال مخالفین در بحثها و ایرادگیری‌ها اشاره کند و دلایل ایشان را با توجّه به دریافتهای دقیقی که از امر مبارك دارد مورد نقد و بررسی قرار دهد. این کار زمانی ممکن است که فرد به مطالعه دقیق آثار مبارکه

موفق شده، در ایمان و اعتقادش نسبت به حقانیت امر راسخ باشد و ارزش‌های موجود در امر بهایی را به خوبی درک کرده باشد. در غیر این صورت عدم ورود به این حوزه بهتر خواهد بود.

۶- مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای

در این نوع مطالعه باید ضمن تجزیه و تحلیل مطالب، مقایسه و مطابقه صورت گیرد. فی‌المثل بیانات مظهر امر در باره اقتصاد جهانی با آنچه در علم اقتصاد امروز مورد توجه است مقایسه شود. نقاط قوت علم بشری کشف شود و تقویت گردد و آنچه به نظر می‌رسد با میزان و معیارهای امر مبارک منافات دارد مورد تحقیق و بررسی خاص قرار گیرد.

الف) مطالعه عمیق دوجانبه

تطبیق آثار مبارکه با علوم روز، مشاكل اجتماعی و نیازهای بشری و افکار زعمای جامعه همه مستلزم توجه به دو نکته است:

اولاً باید آثار الهیه به طور دقیق مطالعه شود، به نحوی که در هر حال ملاک و میزان و معیار ما در این سنجش باشد. چنانکه حضرت ولیّ امرالله با دقت در علوم سیاسی، ادبی، اجتماعی، هنری و ... آنچه را موافق تعالیم می‌دیدند "قابل قبول معرفی می‌فرمودند و هرچه مخالف با این اصول بود خطرناک می‌دانستند." (ترجمه) (گوهریکتا، ص ۳۰۴) جناب دکتر پیر خان، عضو بیت‌العدل اعظم، یکی از امتحانات ذهنی ما بهائیان را این می‌دانند که "تحت تأثیر معیارها و ارزش‌های جامعه غیربهای بصیرت خود را از دست بدهیم."^{۱۲}

ثانیاً تطبیق دادن تعالیم با علوم و مسائل جهان به فرموده حضرت ولیّ امرالله مستلزم مطالعه علوم روز از جمله تاریخ، اقتصاد، و جامعه‌شناسی است به منظور اینکه احباء "در جریان کلیه نهضت‌ها و تفکرات پیشرفته امروزی قرار گیرند و بتوانند مواضع مربوطه را به تعالیم امر مبارک ربط دهند ... هرچه اطلاعات عمومی و علمی احباء بیشتر باشد البته بهتر است." (مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۳۶، ش ۵۰) و به همین دلیل است که در آثار خویش مسئله تطبیق نصوص الهیه

با اوضاع اجتماع را از "وظایف محافل روحانیه" (توقیعات، ج ۱، صص ۲۷۱ و ۲۷۲)، "فضلاي بهايي ... افراد اهل مطالعه و تحصیل کرده" (مطالعه معارف بهائی، دوره ۲، ش ۳، ص ۴)، "محققین برجسته بهایی"^{۱۳} و نفوسی که "در زمینه مطالعاتی خویش بسیار متبحر" (جوان بهائی، ص ۱۶) هستند می‌دانند.

ب) مفهوم مقایسه و تطبیق

تطبیق تعالیم الهی با علوم و مسائل روز به معنای منطبق کردن کامل تعالیم با آنها و یا مشابه دانستن آن نیست. برای مثال حضرت ولی امرالله از اینکه احباء تعالیم مبارکه راجع به مسائل اخلاقی را مشابه اصول چهارگانه انجمن تسلیح اخلاقی* بدانند اظهار تأسف می‌نماید.^{۱۴} هدف از این تطبیق این نیست که علوم روز و مسائل و افکار زعمای جامعه را دقیقاً قابل انطباق با تعالیم الهی بدانیم، بلکه غرض شناخت دقیق دو مقوله و مقایسه آنها به منظور کشف راه حل مشکلات روز از طریق آثار الهی است.

برای مقایسه دو نظام، دو سیستم، دو عقیده مختلف، و یا هر چیز دیگر لازم است شناخت دقیقی از هر دو داشته باشیم. سپس نقاط مشترک و اختلاف آنها را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهیم و ارزش‌ها را تشخیص دهیم. این امر با تطبیق تعالیم الهی بر محیط کنونی، که به فرموده حضرت حرم "جز ضرر و زیان چیز دیگری عاید ما" (ترجمه) (گوهر یکتا، ص ۳۱۱) نخواهد نمود، متفاوت است. ما تا احتیاجات و نیازهای جامعه را شناسیم نمی‌توانیم به ارزش بیانات مبارکه در رفع نیازهای عالم انسانی پی ببریم و راه حل‌ها را بر مشکلات منطبق نماییم. مثلاً باید به مسائل اقتصادی و مشکلات و مصائب ناشی از جنگ‌ها و علل آنها واقف باشیم و نیاز جامعه به مسائل اخلاقی را دریابیم تا بتوانیم دریاق اعظم را در تعالیم الهی بیابیم. حضرت عبدالبهاء از احباء می‌خواهند که "تعالیم جمال ابهی را تطبیق به لوازم و احتیاجات زمانه" (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۰) نمایند و حضرت ولی امرالله از یاران می‌خواهند که با شناخت دقیق امر مبارک "پاسخ‌گویی نیازهای آنی"^{۱۵} نفوس باشند.

* (Moral Rearmament) جنبشی که در باطن بر ضد کمونیسم بود و مرکز آن در شهر مونترئو

در سوئیس قرار داشت.

ج) نتیجه مطالعات تطبیقی

حضرت ولیّ امرالله "مطالعه شرایط اجتماعی"^{۱۶} و "تطبیق نصوص الهیه به حالات و اوضاع و شئون حالیّه هیأت اجتماعی"^{۱۷} را تشویق می‌فرمایند، زیرا بدین وسیله نیازهای عالمیان روشن می‌شود و سهم تعالیم الهیه در برآوردن آن نیازها مدلل می‌گردد. هیکل مبارک نیاز به محققین بهایی را مطرح می‌کند، کسانی که با درک عمیق آثار "بتوانند اصول اعتقادی خویش را با افکار و مشاغل جهانیان ربط دهند"^{۱۸} و با مطالعه تعالیم "همراه با دانش کافی از مشاغل و غوامض جهان کنونی مصدر خدمات عظیمه به امر مبارک و عالم بشریت"^{۱۹} شوند و تعالیم مقدسه را "به افکار جاری رهبران جامعه"^{۲۰} ربط دهند. این امر ضرورت توجه به مسائل جهانی و آشنایی با افکار رهبران جوامع کنونی را خاطر نشان می‌نماید.

نظر به اینکه مظهر ظهور الهی نیازهای عالمیان را در هر عصر و عهد می‌شناسد، تعالیمی برای نجات بشر به ارمغان می‌آورد که توجه به آنها رفع نیاز می‌نماید. لذا ارتباط مستقیم بین تعالیم الهیه و نیازها و مشکلات عالم وجود دارد. کشف این ارتباط و استخراج راه‌حل‌ها به عهده محققین و دانشمندان بهایی گذاشته شده است. حتّی حدود و احکام الهیه نیز که مطابق مقتضیات این دور نازل شده به فرموده معهد اعلیٰ "با مسائل روزمره"^{۲۱} قابل ارتباط و انطباق خواهد بود و احبّای الهی باید در این امر سعی بلیغ مبذول دارند.

د) اهمیت نگارش کتب امری با توجه به افکار جدید

حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند: "آنچه بیش از مبلغ مورد نیاز جامعه بهایی است، کتبی است که ارزش حقیقی اصول امر مبارک را در قالب افکار جدید و مشاغل اجتماعی بیان می‌کند." (تحقیق و تتبع بهائی، منقول در شکوفائی، ص ۴۳۱) این مطلب اهمّیت توجه به تألیفات منطقی در امر مبارک را نشان می‌دهد و به هیچ وجه ارزش و اهمّیت تبلیغ امر توسط عامّه بهائیان را نفی نمی‌کند. به عبارتی، در مقایسه دو امر مهم، یکی بیشتر مورد نیاز است، زیرا اولاً در حال حاضر تعداد چنین کتبی در امر مبارک بسیار کمتر از حد لزوم است. ثانیاً، چنین منابعی برای تبلیغ امر به نفوس برجسته و تحصیل کرده از لوازم اساسی است.

ه) انتخاب موضوع و نحوه مطالعه

در هر يوم بايد براي تحقيق و مطالعه متوجه مسائل و مشكلات روز باشيم و با شناخت دقيق اين مشكلات راه‌حل‌ها را بيابيم. بدین ترتیب مثلاً مطالعه مسائل اقتصادي و كشف راه‌حل امر مبارك براي وصول به تعديل معيشت در زماني كه كليۀ كشورها با مشاكل اقتصادي متعدد مواجه هستند بيش از تحقيق در بارۀ مسائلي چون برده‌داري، بهداشت فردي يا جزئيات احكام عبادي اهميت پيدا مي‌كند. لذا انتخاب موضوع و نحوه مطالعه ارتباط مستقيم با شناخت دقيق مسائل و مشكلات جهاني خواهد داشت.

جناب دكتر موژان مؤمن در مقاله خود ضمن اشاره به لزوم تلفيق مطالعه آثار با مطالعات علمي، موضوع تحقيق در بارۀ موقعيت زنان را به عنوان نمونه ذكر مي‌فرمايند. در چنين تحقيق استدلالی-مذهبي، صرفاً از متون مذهبي استفاده مي‌شود و هر جا كلمۀ «زنان» يا «كنيزان» در آن به كار رفته استخراج و به هم ربط داده مي‌شود. ايشان معتقدند اين شيوه نشان مي‌دهد تساوي حقوق خوب است، اما كافي و وافي نيست. بايد محقق ابتدا به روش علمي تحقيق كند و ببيند چه مواضعي اذهان اعضاي نهضت زنان را مشغول مي‌دارد؟ چه بحثهايي مي‌كنند؟ مثلاً آنها مي‌خواهند بدانند چگونه ساختار اجتماعي حاضر ماييل است بر ارزش‌هاي قدرت و تسلط مبتني باشد و چرا كفۀ ترازو به نفع مردان است. بدین ترتیب محقق بهايي بايد آثار مربوط به نظم اداري بهايي و نظم جهاني را هم مطالعه كند و نه صرفاً به آنچه تحت عنوان «زنان» آمده است بسنده كند. در ديانت بهايي قدرت و مرجعيت به افراد داده نمي‌شود. چنين افكاري براي نهضت زنان جالب است چون پاسخي به سؤال ذهني ايشان است.^{۲۲}

جناب استيفن لمبدن به بعضي از موضوعاتي كه امروزه مورد توجه مردم جهان است و قابل بررسي و تحقيق مي‌باشد اشاره مي‌فرمايند، از جمله: نهضت‌هاي جديد مذهبي و گروه‌هاي عصر جديد (New Age)، روح و زندگي پس از مرگ، آينده بشر و ظهور دوران جديد، علوم انساني و آراء و عقايد غيرمذهبي مثل عقايد كمونيست‌ها، نهضت‌هاي زنان و طرفداران احقاق حقوق ايشان، نظريه‌هاي تكامل، مواجهه بين علم و دين، روان‌شناسي تربيتي، امور بين‌المللي و ظهور و سقوط

تمدن‌ها. ۲۳*

۷- توجه به تاریخ

در آثار طلعات مقدسه بهایی توجه بسیاری به تاریخ شده است. بررسی این جنبه از آثار مبارکه به تعمق بیشتر مفاهیم مطروحه کمک خواهد کرد. ذیلاً به بعضی از کاربردهای تعمق در تاریخ در آثار طلعات مقدس بهایی اشاره می‌شود. هر یک از این موضوعات می‌تواند در مطالعات بهایی مورد توجه قرار گیرد و در پرتو آثار مبارکه و تاریخ‌های امری علی‌الخصوص آنچه به وسیله طلعات مقدسه بهایی نوشته شده است بررسی شود. از جمله این کتب تاریخی "مقاله شخصی سیاح" و "تذکره الوفا" است که به قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته و نیز کتاب "قرن بدیع" و "توقیع نوروز ۱۰۱ بدیع" (لوح قرن احبای شرق) و ترجمه تاریخ نبیل با حواشی مربوطه که توسط حضرت ولیّ امرالله تدوین یافته است.

(الف) ذکر شواهد تاریخی برای اثبات مطالب یا ایجاد تنبّه و آگاهی بیشتر

گاه از تاریخ برای اثبات مطالب استفاده شده. از جمله، حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه برای ردّ کردن تأثیرات ترویج دیانت به ضربِ سیف و اثبات ترویج کلمه‌الله به کمالات انسانیّه به تواریخ عربیّه قبل از بعثت حضرت محمد استشهد می‌کنند و حکایت "نعمان بن منذر لخمی" از ملوک عرب جاهلیّه و "حنظله طائی" از مؤمنین حضرت مسیح را بیان می‌فرمایند (ر.ک. رساله مدنیّه، صص ۵۵-۶۱)، و یا جهت آگاهی و تنبّه ایرانیان با استناد بر کتب فارسیه و تواریخ رومان و ابی الفدا، که از تاریخ‌های معتبر عربی است، عظمت گذشته ایران، و اقتدار ملوک پارسی، از جمله کورش و فریدون، را یادآوری می‌فرمایند (ر.ک. رساله مدنیّه، صص ۱۰ و ۱۱).

حضرت ولیّ امرالله نیز به تاریخ امر و وقایع اتفاقیه و تحقق بشارات و اندازات

* بی‌گمان بر این مشکلات مسائل دیگری چون تباهی محیط زیست، رواج خشونت در جهان، اعتیاد به مواد مخدره، و مانند آن را باید افزود.

توجه خاص مبذول می‌داشتند، چنانکه برای انتشار کتاب قرن بدیع مدت هشت ماه به جمع‌آوری مطالب از جمله "تهیه مواد تاریخیه ... استخراج مطالب لازمه و بسط و شرح حوادث جسيمه مؤلمه" (توقیعات، ج ۲، ص ۱۹۴، توقيع مارچ ۱۹۳۱ خطاب به محفل طهران) پرداخته‌اند. به شهادت حضرت حرم، هیکل مبارک "با چشم‌های حادّ و دوربین خود شرح حوادث و وقایع را ملاحظه می‌فرمودند و به نحوی در هر يك تبصّر و تعمق داشتند و در هر حادثه‌ای نوعی تفرّس می‌فرمودند که موجب انده‌اش می‌شد..." (ترجمه) (گوهریکتا، ص ۲۵۰)

هیکل مبارک در تحلیل بیان حضرت عبدالبهاء که می‌فرمایند "قطعه امریک در نزد حق میدان اشراق انوار است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار" (توقيع عصر ذهبي، مارس ۱۹۳۲، ص ۴) در توقيع عصر ذهبي اشاره می‌فرمایند که اگر کسی حتی به طور سطحی تاریخ خدمات احبای امریک و کانادا را بررسی کند آثار وفاداری همه‌جانبه ایشان در اجرای فرامین تبلیغی و سخاوتهایشان در کمک به محتاجین ایران و فداکاریشان در تکمیل ساختمان مشرق‌الاذکار را شاهدهی بر این می‌داند که ایشان میراث گرانبهائی را که به امانت گرفته‌اند بخوبی حفظ کرده‌اند. هیکل مبارک روشن‌کردن این مطلب را به عهده مورّخین آتی گذاشته‌اند و مراتب متعالیه و فتوحات افتخارآفرین ایشان را ستوده‌اند.^{۲۴}

ب) مقایسه تاریخ ادیان

در توقيع عصر ذهبي حضرت ولی امرالله به مقایسه تاریخ ادیان پرداخته‌اند و نیروی دیانت بهایی را در مقایسه با فعالیت‌های آغاز ادیان پیشین ستوده، می‌فرمایند: "محقق بدون تعصب ادیان تطبیقی در چه مورد دیگری به غیر از دیانت بهایی می‌تواند شواهدی از چنین دعاوی شگرفی که شارع دیانت بهایی عنوان کرده ذکر نماید؟ دشمنانی بی‌رحم‌تر از مخالفان حضرت پیدا کند و عشق و شوری سوزان‌تر از آنچه حضرت بهاءالله در دل‌ها برانگیخته جستجو کند ... در کجا می‌توان با تقلیبی چنین ناگهانی و کامل و سریع که پیروان امر حضرت باب در حیات خود تجربه نمودند مواجه گردید؟..." (ترجمه) (توقيع عصر ذهبي، ص ۸)

ج) توجه به بشارات و اندازات

از جمله مسائل تاریخی که در آثار مبارکه مندرج است بشارات، اندازات و وعودی است که بعضاً تحقق یافته و بعضی در شرف وقوع است، یا آینده انتظار آن را می‌کشد. بررسی تاریخ و توجه به این اندازات و بشارات بر عهده محققین بهایی است که آثار مبارکه را عمیقاً مطالعه کنند و با وقایع تاریخی تطبیق دهند. حضرت ولی امرالله بنفسه در آثارشان به این جنبه از مطالعات بهایی توجه نموده، احبای الهی را به تفکر در این زمینه دعوت می‌فرمایند.

از جمله در توقیع «هدف نظم بدیع جهانی» در دهمین سال پس از صعود حضرت عبداله‌ای خطاب به احبای سراسر عالم می‌فرمایند: "به تعالیم مبارکی که حضرتش چون میراثی مرغوب به جهان سپرده بیندیشیم و در پرتو آن تعالیم، وقایع و حوادثی را که ظهور تدریجی نظم جهانی حضرت بهاءالله را تسریع نموده مطالعه کنیم." (ترجمه) (نظم جهانی بهایی، ص ۳۹) و یا در سال دوم نقشه ده‌ساله از احباء می‌خواهند که با ایشان به مطالعه و تفکر در فتوحات بیشماري که از آغاز نقشه ده‌ساله نصیب یاران گردیده پردازند و تأییدات غیبیه حضرت عبداله‌ای را در این مشروع ملاحظه نمایند و آثار این قوه معنویه را در پیشرفت نقشه الهی مشاهده کنند.^{۲۵}

حضرت ولی امرالله از احبای الهی می‌خواهند به عنوان يك ناظر، اوضاع بین‌المللی را "در پرتو وعود و اندازات و بشارات حضرت بهاءالله و حضرت عبداله‌ای مطالعه نمایند" (ترجمه) (ظهور عدل الهی، ص ۱۸۳) و از آن برای راهنمایی جامعه بشریت استفاده کنند. هیکل مبارک از سویی احباء را به تفکر در آثار قدرت و غلبه الهیه و حوادث این عالم دعوت می‌فرمایند^{۲۶} و از سویی دیگر دقت در بلایا و اضطرابات جهان را توصیه می‌فرمایند، بلایایی که با توجه به خطابات حضرت بهاءالله و اندازات شدیدۀ ایشان خطاب به ملوک و سلاطین نتیجه قهري عدم توجه اهل عالم به ندای الهی و از تأثیرات نافذۀ خطابات مبارکه است.^{۲۷} مراجعه به آثار مبارکه و نظر در آن، علت اصلی این بلایا و نتیجه آن را روشن خواهد نمود.

(د) توجه به تاریخ برای درک بهتر آثار الهی

گذشته از مطالبی که ذکر شد، مراجعه به تاریخ در بسیاری از موارد فهم و درک آثار مبارکه را که به نوعی به مسائل تاریخی اشاره دارند بالا خواهد برد. فی‌المثل بررسی وضع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و توجه به اصلاحات از اواخر دوره صفویه و دوران قاجار، به خصوص زمان ناصرالدین‌شاه، ارتباط مستقیم با فهم رسالۀ مدنیۀ دارد. بررسی تاریخی دورانی که علماء در سیاست دخالت نموده، سعی در تلفیق دین و سیاست داشته‌اند و نتایج وخیمه‌ای که به بار آورده‌اند، درک ما را از مطالب مندرج در رسالۀ سیاسیه بالا خواهد برد و تعمق در تاریخ وقایع قرن اول بهایی و توجه به تحقق‌بشارت و اندازات جمال قدم، بینش ما را نسبت به آثار حضرت ولی‌امرالله و تحلیل‌هایی که از تاریخ نموده‌اند تغییر خواهد داد.

(ه) سرمشق‌پذیری و رهائی از تعصبات

مطالعه تاریخ امر مبارک و توجه به حیات هیاکل مقدسه و مؤمنین اولیۀ الگو و نمونه مناسبی برای ما خواهد بود، سرمشق قرار دادن این افراد به ما نشان می‌دهد که عمل به تعالیم الهیۀ امری دور از دسترس نیست و داشتن سرور روحانی در عین تحمل مصائب و بلاها غیرممکن نخواهد بود.

حضرت ولی‌امرالله اطلاع احباء از مندرجات کتاب تاریخ جناب فاضل مازندرانی را واجب شمرده، آن را "مورث تقدّم و ترقی و علّت ازدیاد نشاط و بهجت و انبساط" (توقیعات، ج ۳، ص ۱۹۷) یاران ذکر می‌فرمایند. بیت‌العدل اعظم نیز از جوانان مهد امرالله می‌خواهند که به تاریخ امر رجوع کنند تا نتیجه محرومیتها در راه حق و نزول تأییدات الهیۀ را ببینند و خداوند را شکرگزار باشند.^{۲۸} مطالعه تاریخ حیات مظاهر مقدسه و توجه به حقایق موجود در ایام حیات ایشان به فرمودۀ حضرت ولی‌امرالله "هرنوع اوهام و تعصبات مذهبی را زائل خواهد نمود." (ترجمه) (مجموعۀ آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۹۳، ترجمۀ توقیع ۱۹ اکتبر ۱۹۳۲ به یکی از افراد احباء) بسیاری از این وقایع در نصوص الهیۀ و آثار طلعات قدسیۀ بهایی موجود است، از جمله تاریخ حیات حضرت اعلیٰ که در کتاب «مقاله شخصی سیّاح» به قلم حضرت عبدالبهاء نگاشته شده، و یا مختصری از تاریخ

حیات مظاهر ظهور که در «مفاوضات مبارکه» مندرج است. آنچه مسلم است نتایج فوق از زیارت چنین آثاری بیش از سایر تواریخ موجود حاصل خواهد شد.

۸- توجه به تکرارها و تأکیدها

یکی دیگر از روش‌های تعمق در آثار یافتن تأکیدها و تکرارهایی است که بر مطالب مهم صورت گرفته است.

الف) تکرارها

در آثار مبارکه ما را هدایت نموده‌اند که به این تکرارها توجه کنیم. از جمله حضرت عبدالبهاء در لوح خطاب به عمه می‌فرمایند: "ای عمه مهربان ... بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمایید و تعمق و تفکر کنید که در مواقع متعدده در مراتب و شئون و حقایق مرایا چه بیان می‌فرماید تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۵) توجه به تکرار یک موضوع در آیات مختلف و تعمق در آن، که در بیان حضرت عبدالبهاء نیز به آن تأکید شده، از جمله عواملی است که تفکر ما را دقت و عمق بیشتری می‌بخشد.

گاه تکرار یک مطلب در آثار متعدد نیز این توجه را ایجاد می‌نماید. مثلاً در موضوع "هدف از مطالعه آثار" قسمت مربوط به عرفان مظهر الهی و تبلیغ امر او در آثار مبارکه مورد تأکید زیادی قرار گرفته و مطالعه آثار برای رسیدن به این اهداف بکرات توصیه شده است. این امر حاکی از اهمیت شناخت مظهر ظهور و نیز شناساندن او به دیگران است، زیرا، با وصول به این اهداف، فرد به آنچه برایش خلق شده واصل می‌شود و سایر ناس را نیز از این نعمت بهره‌مند می‌نماید.

ب) تأکیدات لفظی و معنوی

در روش مطالعه توجه به عبارتهایی مثل: "از همه مهم‌تر اینکه"، "نخست"، "باید خاطرنشان کرد که ..." و امثال ذلك برای یافتن ایده و نکته اصلی هر مطلب توصیه شده است.^{۲۹} جستجوی چنین کلمات کلیدی ما را نیز به تأکیدهای مندرج در آثار متوجه می‌نماید. فی‌المثل حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید: "خدمت اعظم و

اکبر تبلیغ امر او است. باید مبلّغین به حکمت و بیان به این امر خطیر مشغول گردند." (مائده، ج ۴، ص ۴۸) اهمّیت امر تبلیغ با استفاده مبارک از کلمات "خدمت اعظم و اکبر" و "امر خطیر" روشن می‌شود.

گاه از عباراتی مهیج یا مشوّق برای تأکید بر یک مطلب استفاده می‌شود. از جمله در تأکید اهمّیت عدل می‌فرمایند: "این است آن ندایی که اهل عالم از برای اصغاء آن از عدم به وجود آمدند..." (مائده، ج ۴، ص ۲۱۲) و یا در مورد اهمّیت و ضرورت امر تبلیغ می‌فرمایند: "اگر نفسی در مشرق‌زمین باشد و آن جناب در مغرب و اراده نماید به عرفان‌الله فائز گردد، بر آن جناب حتم است مع استطاعت که به آن ارض توجه نماید و رحيق حیوان را به قدر استطاعت و قابلیت بر او مبذول دارد." (مائده، ج ۴، ص ۴۷)

جمال قدم بنفسه در آثار خود مؤمنین را به تفکر در تأکیدات و یافتن علّت آنها هدایت می‌فرمایند. از جمله در بیانی ضمن اشاره به اینکه حضرت اعلیٰ در تمام آثارشان رائحه حبّ جمال قدم استنشاق می‌شود و جمیع "بیان" را معلق به قبول مظهر امر نموده‌اند، می‌فرمایند: "احدی تفکر در این ننمود که آیا سبب چیست و علّت چه که جمیع را امر فرموده‌اند که در آن یوم به بیان و مانزل فیه از جمال قدم محبوب نمانند. طوبی للعارفين، طوبی للمتفرسين..." (اقتدارات، ص ۱۳۵) سپس در ادامه همان بیان علّت را چنین ذکر می‌فرمایند: "لعمري این نبوده مگر آنکه مشاهده می‌فرمودند که لسان قدم در قلب عالم بآنّه لا إله إلا أنا ناطق است. اگر در این بیان تفکر نمایند و تغمّس کنند بر علّت تأکیدات لانهایه که در بیان از قلم امر نازل شده مطلع می‌شوند. عرفان این مقام مفتاح علوم حق است." (اقتدارات، صص ۱۳۵ و ۱۳۶) هیکل مبارک با ذکر این بیان به عظمت ظهور خویش و علّت تأکیدات حضرت اعلیٰ به اهل بیان در قبول ظهور جدید و محتجب‌نماندن ایشان اشاره می‌فرمایند.

حضرت ولیّ امرالله نیز در آثار خود از این روش استفاده می‌فرمایند. از جمله در توقیع «ظهور عدل الهی» در مورد تعمق و تمعّن و تدبّر در الواح تبلیغی حضرت عبدالبهاء به یک موضوع که در قسمتهای مختلف آن تأکید شده است اشاره می‌فرمایند و سپس نتیجه می‌گیرند که چون در الواح تبلیغی بشارات زیادی راجع

به آینده آمریکا داده شده نباید جامعه یاران خود را به آنچه در آتیه نزدیک نصیبت شده راضی و خشنود سازد (ترجمه) (ظهور عدل الهی، صص ۱۵۳-۱۵۵).

حجم زیاد مطالب در باره موضوعی خاص در يك لوح یا اثر نیز می‌تواند حاکی از تأکید بر آن مطلب باشد. فی‌المثل حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه به چهار اعتراض در مورد تجدّدطلبی پاسخ می‌دهند. پاسخ اعتراض دوم از همه مفصل‌تر است. این اعتراض در ارتباط با تعبیر مسلمانان و علماء اسلام از مفهوم تجدّد است که نفی تجدّد را بر تعالیم اسلام مبتنی می‌نمایند. هیکل مبارک عدم تناقض بین تعالیم اسلام و تجدّدطلبی را مفصلاً بیان می‌فرمایند و تناسب تجدّد با روح اسلام را مطرح فرموده، سپس شرایط علمای راستین را مفصلاً بیان می‌نمایند. علت توجه خاص به این موضوع می‌تواند مورد بررسی و تعمق قرار گیرد. مثلاً اینکه عقاید علماء و مخالفت آنها با تجدّد به دلیل نفوذشان در مردم، از عوامل اصلی عقب‌ماندگی ایران بوده، لذا چنین توجه و تأکیدی لازم آمده است.

۹- حفظ کردن بیانات مبارکه

در آثار مبارکه حفظ کردن بیانات الهی، به خصوص از سنین طفولیت، مورد تأکید و تشویق واقع شده است. از جمله، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "حفظ الواح و آیات محکمات و احادیث بسیار موافق، البتّه کمال همّت را در تعلیم و تفهیم و تدریس مبذول دارید." (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۵۹ یا منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، ص ۱۰۷) روش هیکل مبارک در خانواده نیز چنین بوده و حضرت ولیّ امرالله و سایر اطفال عائله را تشویق به حفظ آیات و بیانات مبارکه می‌نمودند (گوهر یکتا، صص ۱۲ و ۱۳)، زیرا به فرموده حضرت ولیّ امرالله "بدین طریق حقیقت و روح کلمات در قلوب و اذهان اطفال منعکس و مرکوز خواهد گردید." (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۹۳) جایگزینی روح کلمات در قلب اطفال موجب ایجاد عشق به حضرت بهاءالله، منزل آیاتالله و فهم و درک بیشتر آثار ایشان در آینده خواهد بود.

حضرت ولیّ امرالله به دلیل اهمّیت این امر و لزوم شروع حفظ آیات از سنین اوّلّیه حیات می‌فرمایند: "اطفالی که هنوز قادر بر حفظ يك مناجات کامل نیستند

اشکالي نخواهد بود، صرفاً پاره‌اي از جملات آن را از بر نمایند. (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۱۱۱) هیکل مبارک به مادران یا هیأتی که محفل مأمور می‌نمایند "وظیفه انتخاب آیات از کلمات مقدسه" (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۱۰۷) را محوّل می‌فرمایند تا اطفال این آیات را به جای کلمات و ترکیبات دیگر مورد استفاده قرار دهند، زیرا معتقدند این کلمات تأثیر و قوایی مخصوص دارد و اطفال براحتی آن را جذب می‌نمایند.

حضرت عبدالبهاء نتیجه حفظ کردن تدریجی توأم با تفکر و تحقیق و تتبع را وصول به مدارج علم و فضل ذکر می‌فرمایند، قوله الاحلي: "... از هر کتابی حرفی به دست آرد و از هر رساله‌ای کلمه‌ای حفظ نماید و تتبع در آن نماید و به هر عالمی که تصادف نماید تشریح آن مسائل طلبد، یقین است که عاقبت فاضل یگانه گردد و عالم بی‌همتا شود." (جزوه جوانان، ص ۱۰۵، ش ۱۹۱) هیکل مبارک می‌فرمایند حتی اگر فرد از هر کتاب حرفی یا کلمه‌ای حفظ نماید و در آن تفکر کند و تحقیق نماید بتدریج به علم و فضل بی‌نظیری دست می‌یابد. این بیان حاکی از آن است که حفظ کردن باید به همراه درک و فهم و بویژه تعمق در محفوظات باشد و بتدریج از این طریق مسائل الهیه در روح و جان انسان نفوذ کند. مسلماً این نوع کار با حفظ کردن مطالب بدون فهم و دقت و به نحو طوطی‌وار، متفاوت است. بهتر است مسائل الهیه با اطفال به بحث گذاشته شود تا پس از فهم و درک نسبی، آن را حفظ نمایند.

حضرت عبدالبهاء برای تبدیل اطلاعات محسوس به قوای درونی عقل و مفاهیم انتزاعی مراحل را ذکر می‌فرمایند: اول احساس، بعد تخیل و سپس تفکر و نهایتاً حفظ کردن و درونی کردن مطلب. هیکل مبارک در مورد شناخت یک گل پس از بیان مراحل احساس و تخیل آن می‌فرمایند: "قوة متفكره در آن تفكر نماید و به حقیقتش پی برد، پس به قوة مدرکه تسلیم کند و قوة مدرکه چون ادراک نمود صورت آن شیء محسوس را به حافظه تسلیم نماید و قوة حافظه حفظ نماید..." (مفاوضات، ص ۱۶۰) در این شیوه، از محسوس به سویی معقول و انتزاع مفاهیم نزدیک می‌شویم. هیکل مبارک بدین ترتیب مراحل پیشرفت ذهنی انسان از شناخت يك حقیقت را بیان می‌فرمایند.

به فرمودۀ حضرت وليّ امرالله "کلمات منزله في حدّ ذاته داراي تأثير و قوّت مخصوص است." (ترجمه) (مجموعۀ آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۱۰۸) لذا اگر کسي آثار الهیۀ را در نهایت خلوص مطالعه کند و آن را به ذهن بسپارد، تأثیر قوای خلاقه و احیاءکنندۀ آن را احساس خواهد کرد، هرچند که فهم او از مطالب در حدّ اعلاي خود نباشد؛ امّا اگر این کار پس از درک و فهم بیشتر معاني انجام شود تأثیراتش به مراتب عمیق‌تر خواهد بود.

گروهی معتقدند در عصر کنونی که دوران کامپیوتر و هجوم اطلاعات است حفظ کردن مطالب کاری بیهوده است، امّا چون هدف از مطالعه آثار مبارکه فهم و درک دقیق مطالب و به کار بستن آن در عمل است، نمی‌توان اهمیّت این روش را در به خاطر آوردن مطالعات در وقت لزوم نادیده گرفت.

وقتی از طفولیت نصوص مبارکه در حافظۀ فرد باقی می‌ماند به تدریج با تعمق و تفکر توأم می‌گردد. این محفوظات تداعی ارزش‌ها و اصول اخلاقی و معیارهای امر مبارک را در ذهن سهل‌تر می‌نماید. بدین ترتیب فرد در موقعیتهای عملی می‌تواند با مراجعه به آنچه از موازین الهی در ذهن دارد عمل کند. از طرف دیگر وقتی این ارزش‌ها در ذهن جای گرفت، انحرافات فکری یا اخلاقی مشکل می‌تواند در انسان رسوخ کند. فضائل اخلاقی به عنوان یک ملاک و معیار صحیح از کودکی در ناخودآگاه طفل باقی می‌ماند و در هنگام بلوغ او را از مفاسد اجتماع حفظ می‌نماید.

حفظ کردن بیانات مبارکه و فهم دقیق آنها با یکدیگر ارتباطی دوسویه دارند. هرچه فهم بیشتر باشد حفظ کردن ساده‌تر است و هرچه محفوظات بیشتر باشد درک نیز بیشتر می‌شود، زیرا فهم بسیاری از مطالب نیاز به یافتن ارتباطها دارد و مقایسۀ مفاهیم مختلف مرتبط با موضوع درک آن را سهل‌تر می‌کند. هرچه مفاهیم گرفته‌شده از آثار مبارکه بیشتر و روشن‌تر در ذهن نقش بسته باشد ایجاد ارتباط بین آنها و یافتن حقایق کلّیه بهتر ممکن خواهد بود.

استفاده از اصل بیانات مبارکه در تبلیغ امرالله نیز بسیار مؤثر است. نفوسی که به موقع می‌توانند سؤالات ذهنی مبتدیان را با نصوص مبارکه پاسخ دهند، از تأثیر عظیم کلام الهی در ابلاغ امرالله بیشتر بهره می‌برند. حضور ذهن این افراد نیز در

پاسخ‌گویی به مشکلات نفوس و ارائه راه‌حل‌های مناسب با توجه به تعالیم الهیه به مراتب بیشتر خواهد بود.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "باید نفوس مقدسه تفکر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعۀ الهیه در هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند. به آیات الهی ناطق شوند که اوست اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم انسانی که سامع را مجال توقّف نماید." (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۰) به تجربه ثابت شده که نوجوانان بهائی به علت آشنائی با آثار مبارکه و از حفظ کردن آنها در بیان مطالب و ادای مفاهیم توانائی بیشتری از هم‌سالان خود دارند و به زبان غنی‌تری سخن می‌گویند.

حفظ کردن نصوص و بیانات مبارکه که به تدریج و در طول سالیان دراز انجام خواهد شد از جمله شرایط تعمق در آثار است. لذا با گذشت زمان این تعمق بیشتر خواهد شد. حضرت ولیّ امرالله تعمق در آثار را بسیار مشکل می‌دانند و معتقدند تبهر و تعمق در تعالیم حضرت بهاء‌الله که با "جنبه‌های مختلفی از حیات درونی و نیز حیات اجتماعی انسان در ارتباط است" (ترجمه) (انوار هدایت، ص ۷۱۷، ش ۱۹۳۲) سالها به طول می‌انجامد. سالها وقت لازم است تا بتوانیم این جنبه‌های مختلف را در آثار مبارکه مطالعه کنیم، در باره آن تفکر نماییم، نکات اساسی را در حافظه درازمدت ذخیره کنیم و در مرحله بازیابی موفق به استفاده به موقع از آن شویم.

۱۰- تکرار مطالب

بعضی از کسانی که آثار مبارکه را مستمراً مطالعه می‌کنند اظهار می‌دارند ما خیلی می‌خوانیم اما چیز زیادی یادمان نمی‌ماند. یکی از علل این امر عدم تکرار مطالب و یادآوری آنها، نه به منظور حفظ کردن، بلکه برای تعمق بیشتر روی مفاهیم، است. خواندن به تنهایی کافی نیست، باید روی مطالب فکر شود، مطالعه، فعال و با تحرک باشد، نکات مهم یادداشت یا علامت‌گذاری شود و با مرور و تکرار، مطالب در ذهن یادآوری شود تا مفاهیم برای مدت طولانی‌تری در حافظه باقی بماند.^{۳۰}

حضرت ولیّ امرالله در آثار خویش قرائت مکرر آثار الهی را تأکید فرموده‌اند، از

جمله از اعضاي محافل شور مي‌خواهند که در کلمات الهیه تفحص کنند و وظايف خویش را "به نهايت دقت و توجه و فراغت بال، مکرراً قرائت نموده اطلاع تام حاصل نمایند." (مأئده، ج ۳، ص ۶۳) براي اینکه هر لحظه اين کلمات و نصايع به ياد آيد و به عمل درآيد، تکرار آن به حدی که ملکه ذهن شود ضروري است. هیکل مبارک در توقيعي خطاب به احبائي ايران و ترکستان مي‌فرمايند: "بايد ... نصايع مشفقانه رب عزيز را بکرات و مرات تلاوت نماييم و عامل گرديم و به نفوس مستعده اعلان و القاء نماييم." (مأئده، ج ۶، ص ۵۵)

يکي از نتايج تکرار، به يادآوردن مطالب در وقت لزوم است؛ اما نتيجه مهم تر، درک بيشتر آثار الهی و رسوخ آنها در ذهن و وجدان است. بيت العدل اعظم در دستخطي مي‌فرمايند:

"... يکي از مفاهيم مطالعه دقيق بدون ترديد مرور مکرر است. ممکن است با يك بار مطالعه احساس کنيم که مفهوم لوحی از الواح مبارکه را مي‌دانيم ولي اگر بار ديگر به مطالعه پرداخته و بر روي مفاهيم آن تفکر و تعمق نماييم بدون ترديد به همان بيان مبارک خواهيم رسيد که متوجه مي‌شويم برداشت قبلي ما صحيح نبوده است." (جزوه اهميت مطالعه معارف / امر و معرفي مؤسسه معارف، ص ۱۴)

حضرت ولي امرالله براي درک عميق تر آيات قرآنيه نيز مطالعه دقيق و مکرر را توصيه نموده، مي‌فرمايند: "احباء نبايد منتظر و متوقع باشند پس از يك بار يا دو بار يا حتي سه بار قرائت سور قرآنيه معني و مفهوم آنها را درک کنند؛ بلکه بايد همچنان به مطالعات خود ادامه داده، به کمک بعضي تفاسير و توضيحات موجود، در معاني و مضامين آنها تفکر کنند." (ترجمه) (انوار هدايت، ص ۶۲۳، ش ۱۶۶۶) هیکل مبارک در همين توقيع مطالعه موضوعي قرآن، و نه آيه به آيه، را در پرتو تفاسير طلعات مقدسه بهايي براي تعمق در آن ضروري مي‌شمرند و تکرار مطالعه و تعمق را هرچند به طول انجامد مفيد مي‌دانند.

۱۱- استمرار در مطالعه

نکته مهم دیگری که در آثار الهی بکرات بدان توجه شده و برای تعمق در آثار ضروري است استمرار در مطالعه است، به حدی که این امر به صورت عادت دربیاید. حضرت عبدالبهاء مادران را موظف می‌نمایند از ابتدای طفولیت غزلیات جمال مبارک را برای اطفال بخوانند تا گوش آنها به این آیات آشنا شود و در ایشان تأثیر بگذارد.^{۳۱} "قرائت الواح و تعالیم حضرت بهاءالله و القاء کلمةالله بر مسامع اطفال" (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۷۸) در مدارس را نیز تشویق می‌فرمایند. پس از اینکه کودک توانایی خواندن به دست آورد مطالعه آثار می‌تواند به تدریج جایگزین استماع آیات شود. مطالعه مستمر آثار مبارکه باعث آشنایی بیشتر با آن می‌گردد و مسائل مشابه یا آیات دیگر در آن زمینه سریع‌تر در ذهن جای می‌گیرد، یادگیری حاصل می‌شود و مفاهیم آن درونی می‌گردد.

حضرت ولی امرالله در باره علت لزوم مطالعه مستمر، بیانی به این مضمون می‌فرماید که "ایمان، تنها صرف اعتقاد نیست، بلکه راه و روشی است که روزانه احتیاج به تقویت دارد و مستمراً روحانیتش باید تجدید گردد و با تأمل و تعمق در آثار مبارکه توأم باشد."^{۳۲} بدین ترتیب فردی که هر روز آثار الهی را زیارت می‌کند از نظر روحانی خود را مرتباً تقویت می‌کند و با جمال قدم تجدید عهد می‌نماید. حضرت ولی امرالله خود در تمام ایام حیات این روش را ادامه دادند و از هر فرصتی برای مطالعه استفاده کردند (گوهریکتا، ص ۲۴۱).

حضرت عبدالبهاء "حرص در تحصیل علوم و معارف" (مفاوضات، ص ۱۶۳) را مددوح دانسته‌اند، علی‌الخصوص مطالعه آثار الهیه که استمرار آن را واجب شمرده‌اند و قرائت آیاتی چون کلمات مکنونه فارسی و عربی را "لیلاً و نهاراً" (مائده، ج ۵، ص ۱۹۹) به منظور عمل به آن لازم دانسته‌اند. هیکل مبارک در بیانی پس از ذکر استعداد احباء در درک آیات الهی می‌فرماید: "شب و روز جهد نمایند تا به حقایق و معانی پی برید..." (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت، ص ۷۹)

هر چند در آثار الهی، از جمله کتاب مستطاب اقدس، به مطالعه آثار در صبح و شب اشاره شده (ر.ک.: کتاب اقدس، ص ۴۰: "اتلوا آیات الله في كل صباح و

مساء . . .") و بعضي از متخصصين نیز مطالعه در بامداد و شبانگاه را براي تمرکز و کارآيي بيشتر توصيه کرده‌اند،^{۳۳} اما به نظر مي‌رسد آنچه بيش از زمان مطالعه مورد نظر مبارك است، استمرار آن در هر روز و سيراب شدن مرتب از منبع فيض الهی براي ازدیاد ايمان و اعتقاد قلبي است. چنانکه بيت العدل اعظم در پيامي از ياران الهی رجا مي‌نمايند که "هر يك، چه انفراداً و چه جمعاً، از سرچشمۀ جان‌بخش معارف روحانيه هر روز بنوشند و بر عرفان و ايقان خویش بيفزايند." (دستخطهاي معارف، ج ۲، ص ۱۲)

با مطالعه مستمر آيات الهی، كيفيت مطالعه روز به روز بالا مي‌رود، زیرا اين كيفيت ارتباط مستقيم با تمرين و تبحر در زمينه مطالعه دارد.^{۳۴} اين مطالعه، که با برنامه‌ريزي روزانه به صورت عادت در مي‌آيد، بسيار مفيد است.^{۳۵} عادي که ارتباط با اعتقاد انسان دارد، عقايد اساسي فرد را شکل مي‌دهد و يادگيري را عميق‌تر و دروني‌تر مي‌کند و نهايتاً موجب مي‌شود با اعتقاد قلبي عميق، رفتار خود را بر اساس موازين الهی کنترل نمايد.

۱۲ - خواندن برای درک زیبایی‌ها^{۳۶}

يکي از روش‌هاي مطالعه، خواندن براي درک زیبایی‌هاي ادبي و زباني آثار است. اين روش نه تنها فهم و درک ما را بالا مي‌برد، بلکه مطالعه را لذت‌بخش‌تر مي‌کند و انس با مظهر امر را بيشتر مي‌نمايد. اين نوع مطالعه براي رسيدن به هدف فردي ايجاد عشق به مظهر امر و مؤانست بيشتر با او از طريق آثارش مفيد است، ما را با افکار و احساسات جمال قدم و مرکز عهد و ميثاق الهی و ولايت امرالله بيشتر آشنا مي‌کند، و عواطف را جهت عمل بر اساس تعاليم برمي‌انگيزد.

آنچه براي درک بيشتر اين زیبایی‌ها لازم است شناخت زبان وحي و قالبی است که کلام الهی در آن ريخته شده است. بسياري از آثار مبارکه در قالبی ادبی نازل شده و اين نوع آثار که بيشتر جنبۀ احساسی و عاطفی دارد موجب ارتباط روحاني مؤثري با خواننده مي‌شود. همان گونه که يك موسيقي‌دان از يك آهنگ خوب بيشتر از يك فرد عامي لذت مي‌برد، اگر کسی ظرايف ادبی فارسي و عربي را بشناسد بهتر مي‌تواند از زیبایی‌هاي متون امري لذت برد.

۱۳ - مطالعه با روش مذاکره

هرچند مطالعه معمولاً انفرادي صورت مي‌گیرد و هر فرد خود در آثار مبارکه تفکر و تعمق مي‌نماید و برداشت‌ها و دریافت‌هایش را در زندگي به کار مي‌گیرد، اما در آثار مبارکه به روش مذاکره و صحبت در تفهیم حقایق امري نیز اشاره شده است. این روش مؤسسات آموزشی بهایی نیز جایگاه خاصی دارد و هر فرد بدون اینکه عقیده‌اش را به دیگران تحمیل کند فهم و درک خود را از يك اثر بیان مي‌کند و نهایتاً هر کس در بارهٔ وجوه مختلفهٔ حقیقت تفکر مي‌نماید و آنچه را به نظرش صحیح‌تر مي‌رسد مي‌پذیرد.

حضرت عبدالبهاء این روش را برای تعلیم به اطفال توصیه مي‌فرمایند. مثلاً اینکه "معلم هر روز يك مسئله از این مسائل الهیه را در بین اطفال طرح نماید که به هم مذاکره نمایند. خود اطفال به نهایت شوق آیند. در مدت قلیله طفل صغیر استدلال به آیه و حدیث نماید." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۳) و نیز مي‌فرمایند: "اغلب افکار و معلومات باید ضمن صحبت و مذاکره تفهیم گردد ... حتی در مسائل الهیه سؤالات باید شفاهاً به عمل آید و اجوبه نیز به همان قرار شفاهي داده شود. اطفال باید بدین قرار با یکدیگر به بحث و مذاکره پردازند." (ترجمه) (مجموعه آثار مبارکه دربارهٔ تربیت، صص ۱۱۷ و ۱۱۸) از این روش مي‌توان برای درک بیشتر يك بیان مبارک و تفهیم آن به اطفال استفاده نمود و موضوع نص مبارک را پس از زیارت آن به بحث گذاشت.

حضرت ولی امرالله تأکید مي‌نمایند شما به مطالعه عمیق تعالیم مبارکه، تبلیغ سایرین، مطالعه و تحقیق به اتفاق یارانی که علاقه‌مند تحقیق و تفرس درمورد تعالیم سامیه امر الهی هستند پردازید ... (ترجمه) (انوار هدایت، ص ۷۱۲، ش ۱۹۱۶). هیکل مبارک مطالعه گروهی و مشورت با سایر احبای علاقه‌مند را برای درک عمیق‌تر آثار توصیه مي‌فرمایند. در رقیمة ۸ فوریه ۱۹۹۸ نیز در این باره از جانب بیت‌العدل اعظم چنین نگاشته شده است:

"جاي تعجب نیست که افراد بهایی ادراکات مختلف و گاه نادرست از تعالیم مبارکه دارند و بیان مي‌کنند. این تنها نشانه‌اي است از عظمت تغییری که قرار است این ظهور در فکر انسان ایجاد کند. همچنان که

مؤمنینی با بصیرت‌های گوناگون با یکدیگر در مورد تعالیم با صبر، تحمل و بردباری و اذهان باز و بی‌غرض صحبت می‌کنند، درک ایشان عمیق‌تر می‌شود. اما اصرار شدید بر نظرات فردی می‌تواند منجر به مشاجره شود که نه تنها برای روح معاشرت و همکاری بهایی، بلکه برای نفس جستجوی حقیقت نیز، مضر است. (ترجمۀ مسائلی مربوط به مطالعه دیانت بهایی، ص ۳۹)

بدین ترتیب در مطالعه تعالیم مبارکه یکی از روش‌های مطلوب، بحث و گفتگو در بارۀ آثار خواهد بود، مشروط بر آنکه روح محبت بین اعضای جمع حاکم بوده، هدف، کشف حقیقت باشد، نه اصرار در رأی. این نوع کار به تدریج تحول و تکامل فکری انسان را موجب می‌شود، زیرا حقیقت در اثر برخورد افکار جلوه و بروز می‌یابد و هرکس با توجه به افکار ساینده می‌تواند بینش و فهم جدیدی از تعالیم مبارکه به دست آورد. تجربه نشان داده است که این نوع مطالعه جهت‌دار و منظم همراه با مشورت بهایی، در مؤسسات آموزشی، روح محبت بین یاران را تقویت کرده، ایشان را در درک و فهم آثار و نهایتاً عمل به آن و معرفی بهتر امر به دیگران کمک نموده است.

یادداشت‌ها

- ۱- ر.ک: کتاب بدیع، ص ۸۲ / و نیز بیان حضرت بهاء‌الله نقل در توقیع دور بهایی، ص ۱۵.
- ۲- ر.ک: دریای دانش، ص ۲۳ (لوح مقصود) / و نیز بیان جمال قدم، نقل در ظهور عدل الهی، ص ۱۶۶ / و نیز: مکاتیب، ج ۱، ص ۶۵.
- ۳- لوح مبارک دنیا در کتابهای دریای دانش صفحات ۸۴ تا ۱۰۰ و نیز مجموعه الواح مبارکه صفحات ۲۸۵ تا ۳۰۳ درج گردیده است.
- ۴- درباره وضعیت اصلاحات زمان ناصرالدین شاه ر.ک: اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، آدمیت، فریدون. انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش. / و نیز: مطالعه معارف بهایی، ج ۶، ص ۹ و صص ۱۷ - ۱۹ / و نیز درباره اقدامات ضد اصلاحی ناصرالدین شاه ر.ک: میرزا ملکم خان، رائین، اسماعیل. چاپ دوم،

طهران، بنگاه مطبوعاتي صفی علیشاه، ۱۳۵۳، ص ۲۲ و نیز تاریخ بیداري ایرانیان، کرمانی، ناظم الاسلام. به اهتمام سعیدی سیرجانی، علی اکبر، چاپ دوم، طهران، انتشارات آگاه، ص ۲۵۲.

۵- ر.ک.: پیام دسامبر ۱۹۹۰ خطاب به احبای مهد امرالله / و نیز پیام نوروز ۱۳۱ بدیع، مطابق ۱۹۷۳ میلادی / و نیز پیام رضوان ۱۴۶ بدیع، مطابق ۱۹۸۹ میلادی

۶- ر.ک.: روان‌شناسی مطالعه، سی ای میس، ص ۱۷.

۷- ر.ک.: آیین مطالعه و یادگیری، مهندس مرتضی نصرت، ص ۷ / و نیز درباره مطالعه کلیات و سپس پرداختن به ظرایف و جزئیات ر.ک.: روان‌شناسی مطالعه، ص ۲۸.

۸- برگرفته از مقاله "چالشهای متضمن مطالعات بهایی"، اودو شفر / و نیز درباره لزوم تخصصی شدن موضوع تحقیقات ر.ک.: "تحقیق و تتبع بهایی در دهه ۱۹۹۰"، استیفن لمبدن، نشریه مطالعات بهایی اروپا.

۹- ر.ک.: مفاوضات، ص ۲۱۹ / و نیز مکاتیب، ج ۱، صص ۱۱۲ و ۱۵۳.

۱۰- ر.ک.: مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۵۳، ش ۷۰، مضمون مکتوب ۷ ژوئن ۱۹۸۳ از جانب بیت العدل [اعظم الهی].

۱۱- وفای به عهد و میثاق و تفکر انتقادی، متن سخنرانی در ژانویه ۲۰۰۰، ص ۵.

۱۲- سخنرانی دکتر پیترو خان عضو بیت العدل اعظم در روز شنبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۵ در مشرق‌الاذکار بهایی امریکا، صص ۳ و ۲ / و نیز درباره تأثیر متقابل مطالعات بهایی و علوم غیردینی ر.ک.: نطق دکتر پیترو خان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۵.

۱۳- تحقیق و تتبع بهایی، جمع‌آوری جناب پیترو خان، توقیع اوت ۱۹۴۳.

۱۴- مضمون بیان مبارک در نمونه حیات بهایی، ص ۴۰، مکتوب مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۹ از طرف حضرت ولی امرالله.

۱۵- تحقیق و تتبع بهایی، جمع‌آوری جناب پیترو خان، از توابع مبارکه مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳، منقول از مجموعه تزئید معلومات، صص ۳۵ و ۳۶.

۱۶- مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۳۸، ش ۵۳، از توقیع ۵ ژانویه ۱۹۳۰.

۱۷- توقیعات، ج ۱، ص ۲۷۲؛ یا مائدة آسمانی، ج ۶، ص ۴۴.

۱۸- مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۱۲، ش ۱۳، توقیع ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ / و نیز

- ر.ك.: همان‌جا، ص ۵۸، ش ۷۸، پیام رضوان ۱۹۸۴ خطاب به احبای عالم.
- ۱۹- مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۱۹، ش ۲۴، توقيع ۲۰ مارس ۱۹۲۹ / و نیز ر.ك.: همان‌جا، ص ۲۹، ش ۴۱، دستخط ۸ آوریل ۱۹۸۹ از طرف بیت‌العدل به یکی از محافل ملیّه.
- ۲۰- مجموعه تحقیق و تتبع، ص ۲۵، ش ۳۴، توقيع ۵ جولای ۱۹۴۹.
- ۲۱- دستخطهای معارف، ج ۲، ص ۱۳۶، ترجمه پیام رضوان ۱۹۸۸ خطاب به قاطبه اهل بهاء در سراسر عالم.
- ۲۲- تلخیص از مقاله تحقیق و تتبع بهایی، تعاریف و نظرات، مؤژان مؤمن، ترجمه نورالدین رحمانیان.
- ۲۳- اقتباس از مقاله "تحقیق و تتبع بهایی در دهه ۱۹۹۰"، استیفن لمبدن، نشریه مطالعات بهایی اروپا.
- ۲۴- مضمون بیان مبارک در توقيع عصر ذهبي، ص ۴.
- ۲۵- مضمون بیانات مبارک در توقيع رضوان ۱۱۲ بدیع، توقعات ۱۰۹ تا ۱۱۴، ص ۲۰۱ / و نیز ر.ك.: پیام مورخ ۱۹۸۴ میلادی درباره تعمق در فرامین تبلیغی و مشاهده ثمرات آن.
- ۲۶- ر.ك.: توقعات، ج ۲، ص ۲۸۰، توقيع شهرالمسائل ۹۴ بدیع، دسامبر ۱۹۳۷، خطاب به یاران ایران.
- ۲۷- ر.ك.: توقعات ۱۰۹ تا ۱۱۴، ص ۲۳۳، توقيع آپریل ۱۹۵۷ / و نیز ر.ك.: توقعات، ج ۲، ص ۱۳، شباط ۱۹۲۷ یا مائده آسمانی، ج ۳، ص ۷۴ / و نیز ر.ك.: توقعات، ج ۳، ص ۲۲۹، ۱۸ شهرالمشیه ۹۸ بدیع، مطابق ۱۴ اکتبر ۱۹۴۱.
- ۲۸- مضمون دستخط ۱۰/۸/۱۹۸۹ خطاب به جوانان مهد امرالله.
- ۲۹- ر.ك.: آیین مطالعه و یادگیری، ص ۳۸.
- ۳۰- راجع به مطالعه فعال و لزوم یادآوری مطالب ر.ك.: آیین مطالعه و یادگیری، صص ۶ و ۷ و ۵۷ / و نیز: روان‌شناسی یا روش علمی در شناخت ماهیت آدمی، آبراهام اسپرلینگ، ترجمه مهدی محی‌الدین بناب، کتابهای "مید سیمپل" (Made Simple)، ص ۹۱.
- ۳۱- مضمون بیان مبارک در: منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، ص ۹۲.

- ۳۲- نقل از: مستخرجاتی از نطق جناب علی نخجوانی که در مجمع یاران در ارض اقدس ایراد شده است، ص ۳.
- ۳۳- ر.ک.: آیین مطالعه و یادگیری، ص ۵۶ / و نیز: روان‌شناسی مطالعه، ص ۸۱.
- ۳۴- ر.ک.: روشهای مطالعه، علی اکبر سیف، ص ۳.
- ۳۵- ر.ک.: روان‌شناسی مطالعه، ص ۸۰ / و نیز ر.ک.: فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۰۱.
- ۳۶- ر.ک.: روشهای مطالعه، علی اکبر سیف، صص ۱۳۷-۱۲۷.

از راهزنی تا رهرویی

فریدالدین رادمهر

حضرت بهاءالله در لوح سلطان میفرمایند: «الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله طوبی لمن قال و يقول بلی یا رب آن و حان و ينقطع عما كان الی مالک الاکوان و ملیک الامکان.»^۱ مضمون بیان مبارک این است که آیا هنگام آن نرسیده است که اهل ایمان قلوبشان به ذکر الهی خاشع گردد، خوشا به حال کسی که گفت و می‌گوید، آری، ای خدای من که وقت آن رسیده است و آن وقت، هم اکنون است؛ و سپس از آنچه هست به سوی خداوند منقطع گردد. چند نکته دقیق در این عبارت هست که باید آن را مطمح نظر قرار داد. پیش از هر چیز باید دانست که این عبارت جمال اقدس ابهی تلمیحی به یک آیه قرآن است که می‌فرماید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»^۲. این آیه در نظر مفسران قرآنی شأن نزولی دارد که به یهودیان زمان حضرت رسول باز می‌گردد، زیرا یهودیان به رغم نزول آیات، از ایمان به حقّ خودداری می‌کردند.^۳ اما بیان جمال قدم بتمامه، جمله‌ای بیش از آیه قرآن دارد. حضرت بهاءالله بعد از نقل بخشی از آیه قرآن، می‌فرماید «طوبی لمن قال و يقول...» یعنی خوشا به حال کسی که گفت و می‌گوید آری ای پروردگار که اینک وقت آن فرا رسیده است. کلمه «قال» اشاره به واقعه‌ای در گذشته دارد و کلمه «يقول» ناظر به حال است. یعنی خوشا به حال کسی که پیشتر از این، در ضمن شنیدن آیه قرآنی، جواب بلی گفت و امروز نیز خوشا به حال کسی که همان گونه پاسخ گوید. اینکه در گذشته‌های دور شخصی به هنگام استماع آیه قرآنی جواب بلی گفته و متنبه گشته است، نکته‌ای است که جمال قدم در خلال لوحی دیگر آن را روشن فرموده‌اند:

حکایت کنند که فَضِيل خُرَاسانی کَانَ مِنْ أَشَقَى الْعِبَادِ وَ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ أَنَّهُ عَشِقَ جَارِيَةً وَ أَتَاهَا لَيْلَةً فَصَعِدَ الْجِدَارَ إِذَا سَمِعَ أَحَدًا يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛ وَ أَثَرُ فِي قَلْبِهِ؛ فَقَالَ: بَلَى يَا رَبِّي أَنّ وَ حَانَ فَرَجُ وَ تَابَ وَ قَصَدَ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ أَقَامَ فِيهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً إِلَى أَنْ صَعِدَ رُوحُهُ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى؛ عَجَب است که کلمه‌الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان موثر افتاد که در یک آن، از حسیض امکان به افق رحمان راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نغمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آن قدر تاثیر ننموده که اقلّاً به صبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود، مطلع شویم. حکایت که به این مقام رسید فُلک^۶ بیان بر جودی^۵ لسان، منصعق و مدهوش، و قلم از بیان منقطع و بیهوش؛ لَنْ يَصِيْنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا.^۶

به عبارت دیگر شرح عبارتِ مندرج در لوح سلطان، در لوحی دیگر آمده است، و این نکته‌ای است عبرت‌آموز که مُعْضَلَاتِ الْوَاَح را به لطف الواح دیگر باید بازگشود. یعنی در گذشته شخصی بوده است به نام فَضِيل عِيَاض که در ابتدا رهزنی و دزدی می‌کرده است و به هنگام استماع این آیه، منقلب شده و دست از دزدی کشیده و در زمره زُهَّاد قرار گرفته است. در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که این مطلب حکایت یا قصه‌ای بوده است خیالی، و جمال قدم بنا به نقلِ شِفاهی، آن را ذکر فرموده‌اند.^۷ اما نکته این است که اشاره جمال قدم به قولِ ابْنِ خَلْكَان در وَفِيَاتِ الْأَعْيَانِ و سایر کتب تذکره است.^۸ ابْنِ خَلْكَان در کتاب خویش، به شرح حال نفوس معلوم و دارای هویت تاریخی پرداخته است و در نتیجه می‌توان گفت که این ماجرا فقط یک حکایت یا قصه نبوده است؛ لا اقلّ فَضِيل عِيَاض شخصی است که تاریخ ولادت و وفات او معلوم است. یافتن شرح حال این شخص، نگارنده این سطور را به تهیه و انتشار کتابی در شرح حال او برانگیخت.^۹

أعراب بعد از آنکه ایران را فتح کردند (در حدود سال‌های ۱۷ تا ۳۳ هجری) برای به دست داشتن قدرت، طوایفی از اقوام عرب را عازم مناطق مختلف کردند که قوم بنی تمیم در این زمره قرار داشت و به خراسان بزرگ کوچ کرد. از آمیزش افراد این قوم با ساکنان خراسان نسلی پدید آمد که هم تبار ایرانی داشت و هم خون عرب در کالبد. فضیل یکی از این نفوس بود که به سال ۱۰۵ هق به دنیا آمد. به علت نارضایتی مردم از حکومت امویّ او نیز مانند بسیاری از فقراء، به زی شطّاران^۱ در آمد و در اطراف آبیورد و سرخس به عیاری مشغول گشت، یعنی مانند ابو مُسلم و دیگران عیّار شد. عیّاران از اغنیاء می‌دزدیدند و به فقراء می‌بخشیدند. از این رو، صفت دزدی در وصف فضیل راست آمد. بی‌مناسبت نیست که گفته شود اینگونه حکایات در وصف عیّاران از اسلام به غرب رفت و دستمایه افسانه‌هایی نظیر رابین‌هود شد و حتی به گونه‌ای دیگر از قلم ویکتور هوگو در بینوایان به هیأت ژان والژان تصویر شد.

فضیل عیاض بعد از آنکه سال‌ها دزدی می‌کرد و ماحصل دزدی خویش را به نزد زنی که سخت عاشقش بود، تقدیم می‌داشت، شبی در اثر شنیدن آیه قرآنی مزبور به خویش فرو رفت و از زندگی سابق خویش، دست شُست و خواست به راه راست در آید. عطار و بسیاری از صوفیان در سبب توبه وی نکته‌ها گفتند که بیشتر به افسانه می‌ماند. هرچه هست این است، وی از دزدی دست کشید و برای تحصیل علم رو به کوفه نهاد که در آن زمان معهد علم و قرآن و حدیث و تفسیر بود. سالیانی در این زمینه کوشید و در بغداد و در محضر نفوسی چون حضرت امام صادق شاگردی کرد و عاقبت در زمره بزرگترین محدّثان قرار گرفت؛ چنانکه بعدها، نامش را به وثوق در صحّت احادیث یاد کردند. اما طرفه آن بود که زندگی در میان علماء و فقهاء به او نشان داد که اگر پیش از این رهن مالِ مردمان بوده است، اینک به یاری شریعتدارانِ ظاهری، از جان و روح مردمان می‌دزدد. مکالمات او با وَکیعُ بنُ الجراح خواندنی است و طعن‌گزنده وی در باره علماء و فقهای دینی شنیدنی است. عاقبت دریافت که صحّت، در انزواء و عافیت، در خلوت است. لذا رو به سوی مکه نهاد و هرگز از علم خویش روزی نخورد و به

آب‌فروشی مشغول گشت. در غایت زهد و انقطاع زیست و عاقبت در سال ۱۸۷ ه‍.ق در مکه وفات یافت و همانجا مدفون شد.

فضیل زن داشت و صاحب فرزندانی نیز بود که یک تن از آنان به نام علیُّ بنُ فَضیل بسیار مشهور است و تذکره‌نویسان در کتب خویش از وی یاد کردند. او در مقام خوف ساکن بود و از استماع آیات قرآنی که در وصف قیامت و احوال روز رستاخیز بود، بر خود می‌لرزید و بیهوش می‌شد؛ و عاقبت نیز در اثر شنیدن یک آیه جان داد. فضیل برای سالک در ابتدای سلوک، مقام خوف را برتر از رجاء می‌دانست. خوف و رجاء از نظر او چونان آدم و حوای اخلاق می‌باشند که أبناء آنها فضایل و ملکات روحانی است. تقدّم خوف بر رجاء یا بالعکس، محل اختلاف صوفیان نخستین بود و برخی از ایشان خوف را آدم و رجاء را حواء محسوب داشتند و عده‌ای دیگر بر آن بودند که رجاء مقام مردان است و خوف شأنِ نسوان.^{۱۱}

فرزند دیگر فضیل دختری است که فقط حکایتی از وی در ماثورات صوفیان بر جای مانده است که بر طبق آن، به فضیل درس محبت داد. روزی دختر از پدر خویش می‌پرسد: آیا مرا دوست داری؟ پدر پاسخ می‌دهد: آری. دختر بار دیگر از پدر می‌پرسد: آیا خدا را دوست داری؟ جواب، اینبار نیز آری است. دختر می‌گوید چطور میتوان مدعی دوستی خدا شد و به غیر خدا نیز عشق ورزید! فضیل به اندیشه می‌رود و به خود می‌گوید که هرگز جز خدا کسی را دوست نداشته است.^{۱۲} اما باید دانست که فضیل بالاخره دریافت که محبت به خلق نوعی محبت به خداست و محبت مراتب گوناگون دارد که بعدها، جامی در کتاب لَوایح و حضرت عبدالبهاء در تفسیر کنت کثر آن را تشریح نمودند.^{۱۳}

به فضیل آثاری منسوب است که عبارتند از رَقَائِق و حِجَابُ الْأَقْطَار و مِصْبَاحُ الشَّرِيعَة؛ از اوّلی نشانی در دست نیست، ولی گفته‌اند که معطوف به زهد و انقطاع بوده است. از دومی یک نسخه خطی هست که در کتاب فَضیل عیاض برای نخستین بار تصحیح و نشر شده است. حِجَابُ الْأَقْطَار در زمرة ادعیه حفظ و صیانت است؛ همان که به نام تَمَائِم و عَوِیدَات و أَحْجَاب معروف بود و حتی کتابی تحت نام کُنُوزُ الْمُعْزَمِین با همین لحن و مضمون، به ابن‌سینا نیز منسوب

است.^{۱۴} این گونه ادعیه در امر بهائی منسوخ است و به جای آن مناجات‌های مخصوص اعتلاء کلمه‌الله نازل شده است. اما سومی، اثری است منسوب به فضیل که در عین حال به حضرت امام جعفر صادق نیز نسبت داده شده است و در آثار حضرت باب، بارها به آن استناد شده است. این انتساب به فضیل و امام، توأمان، شاید از آنجا نشأت می‌گیرد که فضیل شاگرد خاصّ امام صادق بوده است و تمایلات شیعی وی نیز از همین روی است.^{۱۵}

با ذکر امام جعفر صادق و معاشرت فضیل با حضرتش، باید از مصاحبان فضیل و مشاهیر هم‌عصرش یاد کرد. افرادی نظیر ابراهیم آدَهَم، سُفیان الثَّوَری، ابوسلیمان الطَّائِی، عبدالله ابن مُبارک خراسانی، رابعه عَدویه، شَقِیق آزدی، معروف به بَلَخی، بُشر الحافِی، حارِثُ بنُ الْأَسَدِ الْمُحَاسِبِی و شَعوانه، یکی از بزرگترین و البته نه چندان معروفِ زنانِ صوفی، فضیل را دیده و با وی هم‌عصر بودند. نام این گونه افراد و ذکری که جملگی از فضیل کردند، نقش محوری فضیل را در تاریخ تصوّف معلوم می‌دارد.^{۱۶}

یاد شد که فضیل سالیانی در میان علمای مذهبی و فقهاء کوفه و بغداد می‌زیست. او از علماء متنفر بود و هر جا که می‌توانست از طعن و کنایه بر آنان خودداری نمی‌کرد. به این گفته شجاعانه وی نظر کنید:

روزی فضیل بن عیاض دید که گروهی از علماء به لغو و مضحکه وقت می‌گذرانند؛ پس آنان را ندا داد: ای علماء، شما وراثت پیامبرید! وای بر شما که چنین می‌کنید؛ شما پیشوایان امتید! مردم به شما اقتداء می‌کنند.

یکی از ایرادات فضیل بر علماء این بود که علمای دینی به درگاه فرمانرویان و خلفا می‌رفتند و از ایشان جیره و صلّه و هدیه می‌گرفتند و در این مورد بر هم سبقت می‌جستند. او مالی را که از سوی سلاطین به سفره علماء سرازیر می‌شد، حرام می‌دانست و دائماً می‌گفت: حضرت محمد بر خانه‌های خویش نیاززود و ثروت ذخیره نکرد، ولی علمای دین او، لباس پادشاهان می‌پوشند و خود را شبیه قیصر و کسری می‌کنند.^{۱۷} دلخوری وی از علماء ناشی از دل‌مردگی علماء

از روح دین بود و حتی از اجتماع آنان در بغداد چنان دل‌نگران بود که از آنجا به نیکی یاد نمی‌کرد.

اما فضیل از آفت اصلی در دین، که همانا نیاز شریعت‌پناهان به ارباب سیاست است، غافل نبود. طعنه‌وی بر علماء مانع از آن نبود که زبانی بس تند و گزنده بر خُلُفا و حاکمان جاری سازد. ملاقات مشهور وی با هارون‌الرّشید، خلیفه عباسی، آن قدر مشهور است که از همان روزگار پس از وفات فضیل تا قرن‌ها بعد، زینت‌بخش کتب تاریخ و ادب و میراث صوفیان گشت. خلیفه آنقدر وصف زهد فضیل شنیده بود که خواهان ملاقات با وی گشت و خود به نزد فضیل حاضر شد. فضیل در خطاب و عتاب به وی از هیچ نکته‌ای فروگذار نکرد و آنقدر صریح و فاش، اما راست و صادقانه، با وی سخن گفت که خلیفه را به گریستن واداشت. فضیل دارای اندیشه سیاسی خاصی بود، زیرا «وارث میراث دردمندی روزگار خویش بود و می‌دید که این رنج جان‌گاه به دست سیاست‌بازان حاصل آمده است. اندیشه سیاسی فضیل بر محور عدم دخالت در سیاست دور می‌زد و می‌گفت: هر کسی ذره‌ای به سلطانی نزدیک شود به همان اندازه از خدا دورتر می‌شود. از نظر او آدمی اگر به کثافت پست درنشیند بسی بهتر از آن است که نزد حکام جور رود. او معتقد بود کسی که به شرع عمل نمی‌کند و در سیاست دخالت نمی‌نماید، بسی بهتر از آن کسی است که تمام دقائق شریعت را به جای می‌آورد و با این حال، به دربار حاکمان می‌نشیند.»^{۱۸}

فضیل را باید بانی مکتب خراسان شمرد، مکتبی که بیش از آنکه ناظر به حدود جغرافیایی باشد، ناظر به شیوه اندیشه بانیان آن است و تصوّف اینان از زهد خشک و ورع محصور در شریعت، به سوی عشق و جذبه مایل است و نوعی عرفان دلبرانه است. راهی که فضیل در این مکتب بازگشود، بعدها طریق رهروانی چون سنایی و عطار و مولانا و حلاج گشت. تصوّفی که از دین معنایی فارغ از صرف شریعت، مطرح می‌کند و دین عشق و محبت را یاد می‌دهد، ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی بی‌شک، تالی فضیل در تقدّم محبت بر شریعت بودند. فضیل به مرگ بسیار می‌اندیشید و رمز و راز عرفان و تصوّف را تفکر در باب موت می‌دانست. فضیل و تابعان بعد از وی، از اسلام رخسار محمدی می‌جستند

و البته در میان خلق، چنین اسلامی را کمتر می یافتند و آنگاه شکوه سر می دادند و به زبان سنایی، چنین شکایت می کردند:

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی!
 از این آئین بی دینان پشیمانی پشیمانی
 مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی
 دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی
 فروشد آفتاب دین برآمد روز بی دینان
 کجا شد درد بودردا و آن اسلام سلمانی
 فضیل در شعر و موسیقی و غناء و تفسیر قرآن آرائی داشت که در لابلای گزیده گفتارهای باقیمانده از وی مکشوف است. فضیلت فضیل در این است که جمال ابهی بعد از هزار و صد سال ناظر به وی بودند و از وی یاد فرمودند. ذکر جمال ابهی از وی، حاکی از داوری داور آسمانی در شأن او است. گفته جمال قدم در ابتدای این مقال، مندرج در لوح سلطان را باید به خاطر داشت که فرمودند «طوبی لمن قال» کلمه طوبی در وصف فضیل بود که رضایت جمال ابهی را از وی حاکی است. در فقره دیگر، که به صراحت از فضیل عیاض نام بردند، می فرمایند: الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی، یعنی روحش به افق اعلی شتافت. به عبارت دیگر هزار و سیصد سال پیش فردی می زیست که به یک عمل پاک از افلاک گذشت و به افق اعلی رسید و مایه انتباه جماعتی در مدید تاریخ شد و وصفش از قلم اعلی تثبیت گشت. در همین فقره جمال ابهی بار دیگر در جلالت شأن و فخامت مقام وی می فرمایند: «عجب است که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان به افق رحمن راجع شد.» وی در یک «آن» از حسیض امکان به افق رحمن رسید و این کلمه «آن» به معنای لحظه کوتاهی از زمان، همانی است که در کریمه قرآنی نیز نازل شده بود: «الم یان» یعنی آیا وقت آن نرسیده است، و فضیل این وقت را دریافت. جمال قدم از اهل بهاء می خواهند نظر به این حکایت کنند و مانند فضیل این «آن» را دریابند، زیرا در بیان مندرج در لوح سلطان می فرمایند «طوبی لمن قال و یقول بلی یا رب آن و حان» فضیل عمل کرد و رفت و به پاداش خویش، یعنی قربیت جمال جانان، رسید و اینک، جمال ابهی ناظر به نفوسی هستند که مخاطب بیانات حضرتش قرار دارند، که یکی از آنان در حین نزول لوح سلطان، همان ناصرالدین شاه بود. گمان نبرم که وی توانسته باشد از این ظرافت معنایی و

حلاوت گفتارِ جمال قدم نصیبی برده باشد. بعید است سلطانی که فرستاده لوح را به تیغِ جلّاد سپرد، معنا و عمق این لوح را فهمیده باشد. و حتی بعید میدانم که از جمیع علمایی که سلطانِ مزبور، گرد خویش آورده بود، کسی نیز این نکات را دریافته باشد. عجباً که جمال قدم، سلطان ایران را به این مطلب نیز گوشزد فرمودند و مرقوم داشتند: «هیئات لا یحصد الا ما زرع و لا یوخذ الا ما وضع الا بفضل الله و کرمه.»

یادداشت‌ها

۱. حضرت بهاء‌الله: آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۶م، ص ۸۴.
۲. قرآن (سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۶). به این معنا که آیا وقت آن نرسیده است که کسانی که ایمان آورند قلوبشان به ذکر الهی و آنچه از جانب خدا نازل شده است نرم گردد.
۳. ابوالفتح رازی، تفسیر ابوالفتح، ج ۹، به اهتمام مهدی الهی قمشه‌ای، نشر شرکت محمدحسن علمی و شرکاء، بی‌تا، ص ۳۴۴.
۴. کشتی.
۵. جودی اسم یک کوه است که بر طبق اسطوره‌های دینی کشتی نوح بعد از طوفان در آنجا آرام گرفت و قرار یافت. ابن بطوطه در سفرنامه خود به این معنا اشاره کرده است. حتی این جمله، یعنی «استوت علی الجودی»، مثل سایه شد و خاقانی گفت:
- کشتی سلجوقیان بر جودی عدل ایستاد تا صواعق بار طوفانش ز خنجر ساختند.
- (بنگرید به دهخدا، لغت‌نامه ذیل جودی)
۶. حضرت بهاء‌الله: مجموعه الواح مبارکه اقتدارات و چند لوح دیگر، به خط مشکین قلم، ۱۳۱۰هـ، ص ۲۵۷ به بعد.
۷. میدانیم که قصه‌های مندرج در الواح بسیار است که به اهتمام دکتر وحید رافتی برخی مآخذ قصص و حکایات معلوم شده است. بنگرید به سلسله مقالات جناب رافتی در مجله عندلیب و سایر نشریات.

۸. ابن خلکان: وفیات الاعیان، ج ۲، منشورات الشریف الرضی، بیروت، لبنان، ۱۹۹۲ م، ص ۴۹.
۹. فریدالدین رادمهر: فضیل عیاض، از راهزنی تا رهروی، نشر مرکز، ۱۳۸۳ ش. از این پس تمامی مطالب اختصاری از این کتاب است و از این پس تنها به نام فضیل یاد خواهد شد.
۱۰. شطاران طایفه‌ای بودند که از کاروانیان می‌دزدیدند و به انفاق به مردم می‌بخشیدند. بنگرید به جلال همایی: مقالات، نشر هما، ۱۳۶۵ ش.
۱۱. فضیل، ص ۲۲۷.
۱۲. فضیل، ص ۶۴.
۱۳. حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، به اهتمام زکی الکردی، مطبعة الكردستان العلمیه، ۱۳۳۰ هـ، ص ۲۱ به بعد. برای تفصیل این معنا بنگرید به مقاله تصوف در امر بهاء، نوشته فریدالدین رادمهر، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۳.
۱۴. فضیل، ص ۱۲۳.
۱۵. فضیل، ص ۱۲۷.
۱۶. فضیل، ص ۱۳۰ به بعد.
۱۷. فضیل، ص ۱۶۰.
۱۸. فضیل، ص ۲۰۸.

رشحات عرفان

حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی

وحید رافتی

در آثاری که از اقلام طلعات مقدسه بهائی عزّ صدور یافته اسامی اشخاصی نظیر جناب سمندر قزوینی با حروف اختصاری (س م) مذکور شده و حروفی نظیر (ط) و (ک ر) در کتاب مستطاب اقدس (فقرات ۹۱ و ۱۶۴) مخفف شهرهای طهران و کرمان است. در همین کتاب مستطاب، حرف (خ) (فقره ۹۴) مخفف خراسان، و حروف (ک ن) (فقره ۱۷۷) اشاره‌ای به کلمه "کن" در اصطلاح قرآنی است که از جمله در سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۷، می‌فرماید: "بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ".

با توجه به نحوه کاربرد حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی برای نام اشخاص و بلاد و اصطلاحاتی که به چند نمونه آن اشاره شد، صورت حروف اختصاری ذیل و معادل آنها را که حتی‌المقدور تاکنون فراهم آمده است در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌دهد، به این امید که صورت مزبور فقط به عنوان مقدمه‌ای برای آغاز تحقیقات وسیع در باره نقش حروف در آثار مقدسه اهل بهاء تلقی گردد و با مطالعات هرچه بیشتر به تدریج در آینده ایام دقیق‌تر و کامل‌تر شود.

الف

آذربایجان، اردستان	ا
آباد (نظیر بهرام آباد)، آباءه، ابهر - اب (پدر)	اب
ابهر	اب ه
احمد	اح
احمد	اح م د
اردستان، اردکان، ارومیه	ار
اسدالله، اسمعیل - آستانه، اسدآباد،	اس
اسکندریه، اسکو	
اشرف (علی اشرف عندلیب لاهیجانی)،	اش
اشرف آباءه‌ای - اشتھارد	
اصدق (اسم الله الاصدق) ، اصغر	اص
افنان (عائله افنان)	اف
افنان	اف ن ا ن
آقا جان	اق
اکبر	اک
امیر (بند امیر)	ام ی

ب

باقر، بهاء الله - بارفروش، بشرویه، بغداد، بیروت -	ب
بسم الله الرحمن الرحيم	
بجنورد، بجستان	ب ج
بادکوبه	ب د
بروجرد	ب ر
بشرویه	ب ش
بزرگ، آقا میرزا بزرگ	ب قبل ز

باقر	ب قبل ق
بهاء	ب قبل ه
بناب	ب ن
بهلول	ب ه ل
بیک (نظیر احمد بیک)	ب ی
بیرجند	ب ی ر

ت

تبریز - تورات	ت
تربت، ترشیز	ت ر
تفرش، تفلیس	ت ف
تفرش	ت ف ر
تقی	ت ق
تقی	ت قبل ق ی

ث

تثلیث - ثمره	ث
--------------	---

ج

جعفر نراقی، سید جعفر یزدی،	ج
جمال بروجردی، جواد	
جعفر، جعفر نراقی، سید جعفر یزدی	ج ع
جمال بروجردی	ج ل
جمال بروجردی	ج م
جواد	ج و

ح

ح	حسن، حسین
ح ب	حبّ - حبیب - حذباء (موصل)
ح س	حسن، حسین
ح س ن	حسن
ح قبل ج	حاجی
ح قبل س	حسن، حسین
ح ل	حلب
ح م د	حمد
ح ی	حیدر
ح ی ع ل	حیدرعلی

خ

خ	خان (نظیر اسدالله خان) - خراسان، خوسف
خ ا	خان
خ ا د م	خادم، خادم الله (میرزا آقا جان خادم الله)
خ د	خداداد
خ د ا	خداداد
خ ر ط	خرطوم
خ ق	خافقین (به معنای شرق و غرب)
خ ل	خلج آباد
خ و	خوسف، خوی

د

د	معادل رقم چهار
در	درخش
د ه	دهج
د قبل و	دولت آباد

ذ

ذ	ذبیح (حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی)
---	--------------------------------------

ر

ر ج	رجب
ر ج ب	رجب
ر ح ی	رحیم
ر س	رسول
ر ش	رشت
ر ض	رضا - رضی
ر ف	میرزا رفیع اردستانی

ز

ز	زین المقربین - زنجان، زواره - زبور
ز ر	زواره
ز م	آقا زمان، زین المقربین
ز ن	زنجان
ز و	زوراء

ز و ا ز و ا
ز ی زین المقربین

س

س حاجی سیاح، شیخ سلمان، ملاحسین بشرویه‌ای -
سروستان، سمنان، سنگسر، سوریه، سیسان -
حرف دوم "بسم الله" - سلاطین
ساوجبلاغ
س ب سبحات (سبحات جلال)
س بعد ح حسین
س خان سلیمان خان تنکابنی
س د سده اصفهان
س ل شیخ سلمان - اسلامبول
س م سمندر قزوینی
س م س سمسار
س ن سنگسر، سن سن
س ی حاجی سیاح محلاتی - سیسان
س ی ر سیرجان

ش

ش شاه، شمر بن ذی الجوشن، شیخ رئیس -
شهمیرزاد، شیراز - شرک، شیطان
ش ا شاهرود
ش ا ه شاهزاده، شاهویدی - شاه آباد، شاهرود
ش ا ه ر شاهرود
ش قبل ار آقا شاهویدی

شمس جهان	ش م
شاهرود، شهمیرزاد	ش ه
شهمیرزاد	ش ه م ر
شهمیرزاد	ش ه م ی ر

ص

صادق (ملاصادق مقدّس خراسانی)، صالح -	ص
اصفهان	
صادق، صدرالعلمای اصفهانی - اصفهان	ص ا د
صادق	ص د
صادق	ص د ق

ط

حضرت طاهره، طیب - طالقان، طبس، طهران	ط
طالب، ابوطالب - طالقان	ط ا ل
طیب - طبس	ط ب
طبس	ط ب س

ع

عبد، عطار، عندلیب، عین السلطنه،	ع
عین علی شاه - عراق - ربیع الاول	
عبّاس، عبّاسقلی، عبد، عبدالله	ع ب
عبدالحسین	ع ب د ح
عبدالرزاق	ع ب د ر ز
عبدالله نوری	ع ب د ن

ع ب ک ر	عبدالکریم
ع ث	عثمانی
ع ز	عزیزالله، عزیه
ع س	عسکر
ع ش	عشق آباد
ع ط	عطار (آقا محمدکریم عطار)
ع قبل ب	عبدالله (میرزا عبدالله نوری)
ع ل	علاقه‌بند (حاجی آقا محمد علاق‌بند یزدی)،
	علی - علماء (روحانیون)
ع ل ا	علاقه‌بند (حاجی آقا محمد علاق‌بند یزدی)
ع ل ح ی	علی حیدر شیروانی
ع ل ی	علی
ع م	عمّه (شاه سلطان خانم)

ف

ف	فتح علی اردستانی (فتح اعظم)، فرعون - فارس
ف ر	فرمانفرما

ق

ق	میرزا آقای رکاب‌ساز - قائن، قزوین، قفقاز - قرآن
ق ا	قاسم - قائن
ق بعد الف	آقا
ق بین الالفین	آقا (کربلائی، آقا جان)
ق م	قم، قمصر
ق م ش	قمشه
ق م ص	قمصر

ق و

قوچان

ک

ک

کاشان، کاظمین، کله درّه - کُفر - کن (کن فیکون)

ک خ

کاخک

ک د

کدخدا (میرزا محمد علی کدخدای قزوینی)

ک ر

کریم - کرمان

ک ر م

کرم

ک ر ی

کریم

ک ش

کاشان، کوشکه باغ (کوشک باغ)

ک ف

کفّاش

ک ظ

کاظم (شیخ محمد کاظم سمندر قزوینی)

ک ل

کلیم - کله درّه - کلیمی

ک ن

کن (کن فیکون)

ل

ل

علی بن ابی طالب - مقام ولایت

ل ط

لطف (لطف علی)

م

م

آقا سید میرزا افنان، مستشار الملک، مستوفی (میرزا

علی رضا)، موسیٰ، موسیٰ جواهری، مهدی دهجی -

مازندران، متانه، میلان - مقام نبوت (محمد)

م ح

محمد - محمد آباد

م ح ب

محب علی

محسن	م ح س
حاجی آقا محمد علاقه‌بند	م ح ع ل ا
محمد	م ح م د
محمد مصطفی بغدادی	م ح م ص
مراغه	م ر
مزینان	م ز
مستوفی (میرزا علی رضا) - موسی	م س
مشهد	م ش
مشیر (مشیرالدوله - مشیرالممالک)	م ش ی ر
مصطفی - مصر	م ص
مسقط	م ط
معصوم، معلّم، ملا عمو	م ع
حاجی مقصود	م ق
محمدتقی	م قبل ت
ملوک (سلاطین، پادشاهان)	م ل
ممقان	م م ق
منشی - منشاد	م ن
موسی	م و
مهدی - مکه	م ه
میلان	م ی
میرزا	م ی ر ز ا
میمه	م ی م

ن

نجف آباد، نراق	ن
ناظر، ناظم	ن ا ظ
نجف آباد	ن ج

ن ر
ن ص
ن و
ن ی
ن ی ش

نراق
نصرآباد
نوّاب - نور، خطّه نور
نی ریز
نیشابور

و

واو
و ج ه

ورقا (علی محمد ورقای شهید) - ولا شد (در ساری)
وجه

ه

ه

عبدالهادی قزوینی، هادی قزوینی ازلی -
همدان، هندیان، هندیجان - هویت

ه م

همدان

ه ن

هند، هندوستان

ه ن د

هند، هندوستان

ه و

هو، هویت

ی

ی

یزد

ی و

یوسف

ارکان اربعهٔ بیت توحید

محمد افنان

عنوان "ارکان اربعهٔ بیت توحید" اصطلاحی است که در آثار امر بابی و بهائی بسیار متداول است. نخست مفاهیم و سوابق کلمات مرکبهٔ آن را باید دانست. کلمهٔ رکن، و جمع آن ارکان، از اصطلاحاتی است که وسعت دامنهٔ استفاده از آنها بسیار است و در بسیاری از مباحث فلسفی، علمی، و ادبی زبان فارسی و عربی بکار رفته است.

مقصود از رکن، به طور کلی، جزء اصلی و عمدهٔ هر چیزی است، و از این رو اطلاق رکن به سرور و مهتر قوم نیز معمول است، و به همین جهت در بسیاری از القاب و کنیه‌ها نیز بصورت مُضاف به عنوان یا اسم دیگری ملحق شده است. برای عناصر چهارگانه، یعنی خاک، آب، باد، و آتش، و چهار طبع ییوست یا خشکی، رطوبت یا تری، برودت یا سردی، و حرارت یا گرمی نیز متداول شده است.

به دست‌ها و پای‌های انسان نیز چهار رکن بدن گویند. افاعیل عروضی را نیز با عنوان رکن مشخص می‌نمایند. عدد چهار در معارف قدیم حائز اهمیت مخصوص است، زیرا ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین تشکّل حجم با آن رابطهٔ مستقیم دارد، و با ایجاد چهار حدّ واصل یا دیوار می‌توان فضائی مستقل بوجود آورد.

چون هر خانه یا چهاردیواری را چهار رکن است، خانه کعبه معظمه را نیز به چهار رکن عراقی، شامی، یمانی، و رکن حجر، که همان است که بر آن حجرالاسود نصب شده، نام گذاری کرده اند.

مراتب هفت گانه خلق و ایجاد که در حدیث اسلامی آمده و بعداً در آثار مبارکه بابی و بهائی تأیید و توجیه شده، در معارف شیخی چهار مرحله اول آن، یعنی مشیت، اراده، قدر، و قضا، به عنوان ارکان اربعه وجود نامیده شده است.

در معارف شیخی چهار رکن اعتقاد و ایمان وجود دارد که عبارت از شناسائی و قبول مراتب توحید، نبوت، امامت، و شیعه کامل است.

بیت توحید در رتبه مادی و ظاهری به خانه کعبه اطلاق میشود و در مقام روحانی و اعتقادی شامل چهار رکن تسبیح، تحمید، تهلیل، و تکبیر است. تسبیح با "سبحان الله"، تحمید با "الحمد لله"، و تهلیل با "لا اله الا الله" و تکبیر با "الله اکبر" مقارنت دارد.

حضرت عبدالبهاء در شرح اسم اعظم نیز چهار "هائ" نقش مزبور را با ارکان اربعه بیت توحید تسمیه فرموده اند.

چنانکه قبلاً اشاره شد بیت الله مرتبه جسمانی و ظاهری بیت توحید الهی است. حضرت نقطه در این خصوص می فرمایند: "امر به بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر. آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقق بیت محتجب نگردند ... بیت الله قلوب مؤمنین باوست که اونها مؤمنین بمن یظهره الله هستند ..." (بیان مستطاب، واحد چهارم، باب ۱۶)

به همین کیفیت مشارق اذکار نیز به عنوان بیت توحید معرفی شده اند. حضرت عبدالبهاء در ترجمه حیات حضرت حاجی میرزا محمدتقی افغان وکیل الحق در تذکره الوفا می فرمایند: "به عشق آباد شتافت و به بنای مشرق الاذکار پرداخت، و این خدمتی عظیم بود، زیرا اول شخصی است که بنیان مشرق الاذکار کرد و در بنای بیت توحید عالم انسانی بانی اول گشت ..." (تذکره الوفا، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ص ۱۲۷)

جن و اجنه

محمد افنان

فعل سه حرفی جَن (ج ن ن)، که اسم جنّ از آن مشتق شده، به معنی پوشیدن و مستور داشتن است. از این فعل اسامی متعدّدی ساخته شده که عموماً به معنی و مفهوم پوشیده داشتن یا پوشیده بودن است، که از آن جمله میتوان جنین (طفل قبل از تولد)، جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه)، جَنّت و جَنان (بهشت)، جَنان (قلب)، جَنّه و جَنان (سپر) را که در ادبیات فارسی نیز معمول و متداول است نام برد. تعدادی اسماء و اصطلاحات دیگر مشتق از این فعل نیز وجود دارد که در زبان اصلی، یعنی عربی، معمول است و برای رعایت اختصار از آن صرف نظر میشود.

اصطلاح جنّ را اسم جمع دانسته و جمع آن را جانّ و مفرد آن را جَنّی گفته اند. با توجه به معنی و مفهوم اصلی این کلمه میتوان دریافت که مفهوم جنّ این است که به موجوداتی غیر مرئی و نادیدنی اطلاق شود. از سابقه کلمه جنّ مطلب یا مطالب علمی در دست نیست، جز آنکه در فرهنگ شرق بخصوص ذکر جنّ و اجنه معمول بوده و هر کسی متناسب افکار و تصوّرات خود از آن داستانی ساخته و پرداخته است.

از مراجع اصلی در باره کلمه جنّ قرآن مجید است، و سوره ۷۲ این کتاب الهی به سوره الجنّ نامیده شده. با توجه به اینکه اسامی سور قرآنی بعداً تعیین شده است، تسمیه این سوره به اعتبار آیات متعدّدی از آن است که در آن ذکر جنّ شده است. در قرآن کریم ذکر جنّ در اغلب موارد با کلمه انس به معنی انسان همراه آمده. منشأ خلق انسان طین، یعنی خاک، و منشأ وجود جنّ نار، یا آتش، ذکر شده که ذکر طین و نار به اعتبار عناصر چهارگانه آب و آتش و باد و خاک است.

ضمناً مفهوم بعضی از آیات قرآنی این است که امر و شریعت الهی برای انس و جنّ و خطاب به هر دو است، و هر دو در مقابل آیات نازلہ مسئول و هر دو از اتیان به مثل عاجزند و هر دو گروه مشمول عذاب و ثواب خواهند بود. بعضی از آیات مبارکہ قرآن نیز حکایت از این دارد که نفراتی از جنّ به شنیدن آیات قرآنی احساسی از اعجاب و احترام داشته‌اند. در بعضی از تفاسیر قرآنی این نفوس جنّی را از مؤمنان به دیانت یهود دانسته‌اند (سورۃ الأحقاف، آیه ۲۹) و ذکر آن در سورۃ دیگری از قرآن نیز مذکور است (سورۃ الجنّ).

در آثار حقّۀ این امر مفهوم و حقیقت جنّ و سایر موجودات همانند مذکور است. حضرت عبدالبهاء میفرماید: "و اما ما سئلت عن الجنّ فاعلم بانّ الله تعالى خلق الانسان من اربع عناصر النار و الهواء و الماء و التراب و ظهر من النار الحرارة و منها ظهرت الحركة و لمّا غلبت فی الانسان طبیعة النار علی سایر الطبیاع یطلق علیہ هذا الاسم و هو فی الحقیقة الاولیّة یطلق علی المؤمنین بالله و الموقنین بآیاته و المجاهدين فی سبیلہ لانّهم خلقوا من نار الكلمة الربّانیّة الّتی تکلم بها لسان العظمة ... و لمّا تنظر الی رحمهم و لطفهم و اتّباعهم امر الله و تقدیسهم عمّا سواه تسمیهم بالملائكة كما ذکرنا فی بدو الكلام و فی مقام یطلق علی الذین یسبقون فی الایمان عمّا دونهم بما یری منهم سرعة الحركة من النار الموقدة من الكلمة الالهیة لانّ من قلوبهم ترتفع زفرات المحبّة و الوداد فی بواطنهم تلتهب نیران مودّة مالک المبدأ و المعاد اذّا فاعرف یا ایّها السائل بانّا فسرنا لك التفسیر الحقیقی فی هذا الاسم ولكن فاعلم بانّہ یطلق علی غیر المؤمنین مجازاً بما یری منهم من الکبر و الاستکبار فی امر الله و المحاربة و المجاهدة مع انبیاء الله و یدلّ علی هذین التفسیرین ما نزل من جبروت مشیّة الله ربّ العالمین فی سورة الجنّ قوله تعالى قل اوحی الیّ انّہ استمع نفر من الجنّ فقالوا انا سمعنا قرآناً عجباً یدھی الی الرشد فآمنّا به و لن نشرک برّبنا احداً الی قوله تعالى و انا منّا الصالحون و منّا دون ذلک کنا طرائق قددا ... " (مائدۀ آسمانی، ج ۲، صص ۴۶ و ۴۷)

مفهوم بیان مبارک این است که چون انسان مجموعه‌ای از عناصر و طبایع چهارگانه است و طبیعت ناری مولد حرارت است و غلبه این طبیعت منشأ حرکت، لذا اسم جن بحقیقت بر اهل ایمان اطلاق میشود. و اگر بصفات روحانی آنان مانند رحم و لطف و اتباع اوامر الهی و تقدیس و پاکی آنان نظر شود به ملائک نام برده میشوند. لذا در مقامی نیز به سابقین مؤمنان اطلاق میشود، زیرا نار موقده الهیه آنان را به حرکت آورده و از قلبهای آنان محبت و دوستی می‌تراود و در دلشان آتش مودت شعله می‌کشد. تفسیر حقیقی این است. اما به غیرمؤمنان بطور مجاز به مناسبت اینکه از آنان کبر و غرور در امر الهی ظاهر میشود نیز اطلاق شده است و شاهد را از سوره الجن قرآن می‌آورند که بعد از مقدمات در آن سفر جلیل آمده که از اجنه گروهی صالحند و گروهی غیر آن و ما را طریق و روش مختلف و مخالف است.

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین فرموده‌اند که "مراد از جن در آیه مبارکه فرقان نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است. جن موجودی است پنهان. این است که میفرماید یرونکم من حیث لاترونهم. یعنی آنان به ایمان و ایقان شما واقف و مطلعند، ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان. الجن من استجن فیہ نور الایمان او نار الطغیان." (مائدة آسمانی، ج ۲، صص ۳۴-۳۵)

و در لوح مبارک دیگر "مراد از اجنه نفوس خفیه است که ایمان و یا انکارشان ظاهر و مشهود نیست. حضرت اعلی میفرمایند «الجن من استجن فیہ نار النفی» و اما غول و آل مقصد از آن مظاهر غفلت و ضلال است و آنچه حکایات و روایات که در این خصوص میشنوید جمیع معانی دارد، ولی آنچه عوام میگویند یا مشاهده مینمایند ایضاً اوهام است و شاید در نظرشان مجسم میگردد." (یاران پارسی / شماره ۱۰۶)

بیانات مبارک فوق مؤید این حقیقت است که چون افراد بشر به تناسب استعدادها و قابلیت‌های روحانی حائز مراتب و در حالات مختلف هستند بعضی مقام ملائک و فرشتگان دارند و بعضی شیطان صفت و شیطانند. اما چون مراتب ایمان و یا عدم ایمان و اطمینان همواره برای همگان معلوم

نیست، بر آنان اطلاق اسم جنّ و اجنه شده و میشود، و میتوان گفت که تنها به کمک امتحانات الهی است که مؤمن حقیقی از غیرمؤمن ممتاز میگردد. در امر بهائی اعتقاد به جنّ و شیطان و امثال آن به عنوان موجوداتی ممتاز و مجزا وجود ندارد. حضرت ولیّ امرالله در توقیعی مورّخ ۲۰ آپریل ۱۹۳۹ میفرمایند "جنّ و انس کیفیتی است روحانی" و بدین وسیله کیفیت اعتقادی اهل بهاء را تبیین فرموده‌اند.

یک نامه تاریخی

نامه‌ای از میرزا علی اکبر روحانی (محب السلطان)

وحید رافتی

در میان اوراق و مدارک باقی مانده از جناب محمد رضا زاده اسکوئی که از خادمان صمیمی امر الهی در صفحات آذربایجان بوده اند نامه‌ای به دست آمده است که به خط و امضای جناب "علی اکبر ابن المرحوم ملا رضای میلانی" است. از نسخه اصلی این اثر که حال در اختیار جناب دکتر فیروز اسکوئی، فرزند برومند جناب رضا زاده اسکوئی، می باشد، سوادى (فتوکپی) در اختیار حقیر قرار گرفته که با تشکر و فیر از ایشان گراور آن در این مقام به طبع می رسد. متن نامه مزبور نیز که عیناً از روی نسخه فتوکپی تسوید شده با اعمال بعضی از تغییرات املائی و تزئید نقطه‌گذاری‌های ضروری ذیلاً به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

نام مخاطب این نامه در متن نامه قید نشده، اما بعید نیست که مخاطب آن شخص آقا محمد رضا زاده اسکوئی باشد. این نامه چنان که در انتهای آن ملاحظه می شود به تاریخ ۲۵ رجب سنه ۱۳۱۴ هـ ق (۳۱ دسامبر ۱۸۹۶ م) مورخ بوده و در عشق آباد به رشته تحریر درآمده است.

در این نامه که به قلم خفی و به خط خوش نستعلیق شکسته مرقوم شده ذکر "آقا میرزا حیدرعلی" به میان آمده که مقصود از آن به ظن قوی جناب آقا میرزا حیدرعلی اسکوئی است که شرح احوال ایشان به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ ب، ج ۵، صص ۱۳۷-۲۲۹) به قلم جناب عزیزالله سلیمانی به رشته تحریر درآمده است.

در این نامه به عباراتی از قرآن مجید به شرح ذیل استناد شده است:

- ۱- عبارت "فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ..." فقره‌ای از آیه ۹۴ در سوره بقره (۲) است.
- ۲- عبارت "جُنُودٌ لَّمْ تَرَوْهَا..." فقره‌ای از آیه ۴۰ در سوره توبه (۹) است.
- ۳- عبارت "وَلَهُمْ أَعْيُنٌ..." مأخوذ از آیه ۱۷۹ سوره اعراف (۷) و آیه ۴۴ در سوره فرقان (۲۵) است.

- ۴- عبارت "مَنْ أَحْيَاهَا..." فقره‌ای از آیه ۳۲ در سوره مائده (۵) است.
- و اما عبارت "و نصر من قام..." از آیات کتاب مستطاب اقدس بوده و در فقره ۵۳ آن کتاب مندرج می‌باشد.

عبارت "من ركب علیها نجی..." نیز مأخوذ از آثار حضرت بهاءالله است، چنان که در لوح شیخ محمدتقی نجفی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۹ ب، ص ۱۰۳) می‌فرمایند: "... یا شیخ قصد شاطی بحر أعظم فرما. ثم ادخل فی السفینة الحمراء التي قدرها الله لأهل البهاء فی قیوم الأسماء و انها تمر علی البر و البحر من دخل فیها نجی و من أعرض هلک..."

اما نویسنده نامه، یعنی جناب علی اکبر ابن ملارضای میلانی، معروف و مشتهر به میرزا علی اکبر روحانی و ملقب به محب السلطان است. جناب محب السلطان از مشاهیر خادمین امر بهائی بوده و بر اساس شرح حالی که جناب فاضل مازندرانی در باره ایشان مرقوم فرموده‌اند (ظهورالحق)، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب، ج ۸، صص ۴۸۱-۴۸۳) به سال ۱۳۰۸ هـ ق / ۱۸۹۱ م در سن نوزده سالگی به امر بهائی اقبال نموده، سالها در صفحات آذربایجان، عشق‌آباد، سمرقند و بخارا به اسفار تبلیغی اشتغال داشته، چندین مرتبه به اعتاب مقدسه تشرّف حاصل نموده و به تحریر و تسوید آثار مبارکه پرداخته است. ارزنده ترین خدمت جناب محب السلطان به امر الهی، غیر از تبلیغ امرالله و عضویت در تشکیلات اداری

بهائی، خوشنویسی، تسوید، طبع و انتشار آثار مبارکه بوده که ثمرات آن به صورت صدها اثر که به خط خوش نستعلیق ایشان کتابت شده در بین احبای شرق توزیع و انتشار یافته و میراثی مرغوب و جاودانی از آن نفس جلیل به جا مانده است. غیر از اشتغالات و خدماتی که در زمینه امور و فعالیت‌های بهائی از جناب محب‌السلطان به منصه ظهور رسیده، آن جناب در عصر مظفرالدین شاه قاجار چندین سال در مطبعه شاهی مباشر طبع و انتشارات آن مطبعه بوده، سپس در اداره نظمیّه به خدمت پرداخته و ریاست محکمه امور اداری را نیز مدتی به عهده داشته و سرانجام به سال ۱۰۸۰ ب / ۱۳۳۰ هـ ش / ۱۹۵۱ م به ملکوت ابهی شتافته است. جناب محمود زرقانی در بدایع الآثار (لانگنهان: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۲ م، ج ۲، ص ۱۳۹) چنین مرقوم داشته است که: "... مکتوب جناب میرزا علی اکبر محب‌السلطان که به لحاظ عنایت [حضرت عبدالبهاء] ملحوظ آمد لسان اطهر به ذکر خدماتشان ناطق گردید که «الحمد لله ایشان همیشه قائم بر خدمت و موفق به عبودیتند. از فضل جمال مبارک می‌طلبم که روز به روز تأیید شدید یابند و بیشتر توفیق جویند.»".

و نیز در صفحه ۱۷۸ کتاب بدایع الآثار (ج ۲) جناب محمود زرقانی از بیانات حضرت عبدالبهاء در باره جناب محب‌السلطان چنین آورده است که: "مکرر می‌فرمودند که «جناب ایشان در خدمت امرالله و نشر نفحات الله موفق و مؤیدند و از الطاف جمال مبارک صون و عونشان مسئلت می‌نمایم.» ...".

غیر از صدها فقره از الواح مبارکه که به خط خوش جناب محب‌السلطان کتابت و انتشار یافته آن نفس نفیس خود نیز مخاطب آثار عدیده از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است. مجموعه‌ای از این آثار تحت عنوان مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳ ب، شماره ۷۹) در ۸۵ صفحه به وسیله جناب محب‌السلطان تسوید و تحریر شده و در پایان آن چنین آمده است: "بعون الله و تأییده این الواح مقدسه را که به افتخار این بنده نالایق شرف نزول یافته به رسم یادگار برای نور چشم عزیزم روح الله روحانی حفظه الله و عززه استنساخ نمودم که از پدرشان یادی بنمایند. سنه ۱۳۱۸ شمسی و سنه ۹۶ بیانی [۱۹۳۹ م] فانی علی اکبر روحانی."

از جمله الواح مبارکه موجود در مجموعه فوق (صص ۷۸-۷۹) که گویای خدمات بارز جناب محب السلطان به امر عظیم الهی می باشد لوح مبارک ذیل است:

"طهران جناب آقا میرزا علی اکبر محب السلطان علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، خدمات در آستان مقدس معروف و مشبوت و مساعیت در سبیل الهی مقبول و مشکور و قلمت در نشر اوراق دائم الجولان و قلبت از اهتزاز به نفحات الله در طیران. وقت آن آمد که جنبشی تازه نمائی و کوششی بی اندازه فرمائی تا تخم افشاندن سنبلات خضر برویاند و اشجار پُر برگ و شکوفه میوه به بار آرد، هر طفل رضیعی به بلوغ رسد. اینست نهایت آمال عاشقان و اینست امید شدید مشتاقان. و علیک البهاء الأبهی.

۳ ربیع الثانی ۱۳۳۷

عبدالبهاء عباس"

حال که در باره جناب محب السلطان به اختصار مطالب لازمه مرقوم گردید، ذیلاً به نقل مکتوب ایشان که وصف آن گذشت می پردازد تا شمه ای از حالات و روحیات آن نفس نفیس عرضه گردد و نیز سبک انشاء، طرز تحریر و قدرت تعبیر ایشان واضح و مبرهن آید:

هو المشرق من افقه الابهی

حمد مالک قدم و سلطان امم را لایق و سزااست که در این کور اعظم قدرتش را به نحوی ظاهر فرمود که حقایق وجود به کلمه مبارکه اش چنان منجذب و از کأس وصالش چنان سرمست گشتند که به صرف فطرت به میدان فدا شتافتند و از شئون دنیا بیزاری جستند و از مال و عیال و اطفال در راه خدا گذشتند و از هر چه غیر حق بود در کنار شدند و در میدان فدا سمندهایمان تاختند و در محفل

خدا نرد محبت باختمند. آن دلبر رعنا را شناختند و در سیل محبتش گداختند. بالاخره در قربانگاه عشقش جان رایگان قربان نمودند و از شهد وصالش چشیدند و به منتها آمال خویش رسیدند و در تحت آیه مبارکه "فَتَمْنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" آرمیدند. جلّت عظمته و تسامت قدرته و لا اله غیره.

و بعد یا حبیبی چندی بود که جوایب بهانه و وسیله بودم که شرح اخلاص و ارادت خود را به عرض عریضه یادآور خاطر مهر مآثر مبارک داشته و خود را متذکر ضمیر منیر آن حضرت سازم، ولی از فقدان سعادت موفق نمی‌شدم، تا این که این ایام سعادت فرجام تعلیق منیعه از حضرت محبوب معظم آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاءالله ربنا الاعظم واصل زیارت و ملاحظه گردید. مرقوم فرموده بودند که آن حضرت، یعنی سرکار، در آن ارض و دیار دگّه مشکبار باز نموده و مشعل هدایت آتشبار برافروخته‌اند و در محفل یاران شمع محبت و استقامت روشن فرموده‌اند که مخمودان هزارساله از حرارت آن شعله هدایت به نوعی مؤثر گشته‌اند که به هر افسرده میرسند مشتعل مینمایند و به هر پژمرده وارد شوند زنده و تر و تازه میکنند و سرگردانهای بیابان آرزو و آمال در ظل آن سراج محبت‌الله سر و سامان یافته‌اند و پروانه‌وار حول آن شمع استقامت میگردند و کسب نور از آن شمع پرنور می‌کنند و به اهل قبور که در مراقد اجسام محشورند مبذول میدارند و روائح طیبیه مسکیه را به اهل عالم ایثار و مشامها را معطر و مشکبار مینمایند. باری، چندان ستایش و نیایش از آن حضرت نموده بودند که قلم از ذکرش عاجز و لسان از بیانش قاصر، و به حدی وصف فرموده بودند که این عبد را به شور و نشور و بهجت و سرور و شادی و حبور و شوق و اشتیاق درآورد، به نحوی که از فرط شوق عنان اختیار از دست رفت و آتش عشق چنان غالب و مستولی شد که بی‌اختیار قلم را برداشته و به شکرانه این موهبت عظمی و عطیه کبری پرداختم و دست نیاز به درگاه حضرت بی‌نیاز افراشتم که: ای ربّ بی‌انبار من و ای ملجأ و ملاذ من، این نوگل بوستان عنایت را همواره به نسائم محبت تر و تازگی بخش و از اریاح سموم حفظش فرما تا از عطر و بوی مشامها معطر شود و دماغها معبر گردد، و این شجره طریّه خضره نضره را از آب حیات موهبت تسقیه فرما و از

صرصر حوادث محفوظش دار تا اثمار لطیفه بدیعه و فواکه طیبه منیعه بار آورد و مذاقها متلذذ و شیرین شود. توئی قادر و توانا.

ای محبوب روان، فداک روحی، طوبیٰ لک، ثمّ طوبیٰ لک بشری لک ثمّ بشری لک که از آب حیات نوشیدید و به سبیل نجات پی بردید و به خدمت امر محبوب عالمیان قیام نمودید. هنیئاً لک و مریئاً لک بخ لک ثمّ بخ لک.

بلی، امروز روز خدمت است و این اوقات وقت نشر نفحات الله. قسم به مربی وجود از غیب و شهود که اگر الیوم نفسی قیام بر خدمت امرالله نماید منقطعاً عن العالم و متوجّهاً الی الاسم الاعظم ابواب تأیید را از جمیع جهات مفتوح بیند و علوم اولین و آخرین از لسانش جاری گردد و به جنود لم تروها مؤید و مظفر و منصور شود، چنانچه می فرماید قوله عزّ بیانه: و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائه الأعلی و قبیل من الملائکه المقربین.

باری الیوم یوم اشتعال و التهاب است و ساعت اشتیاق و انجذاب. وقت شور و نشور است و اوان بهجت و سرور. هنگام جوش و خروش است و دم استماع نداء سروش. وقت آن است که از دست ساقی محبت الله باده معرفت الله بدست گیریم و بنوشیم و بنوشانیم و عالمی بخروشانیم و منجمدین در دیگ نفس و هوا را بنارالله الموقده بجوشانیم و خفتگان در فراش غفلت را بیدار کنیم و واماندگان بیابان جهل و ضلال را به منزل برسانیم و در قطب عالم به کمال استقامت بایستیم و ندا کنیم که: ای اهل عالم از یمین عرش الهی سلسیل حقیقی جاری، چرا به آبهای متعفن و غیرصاف که به مرور و دهور زمان تغییر یافته خودتان را مشغول کرده اید و از این آب زلال خود را محروم ساخته اید. بیائید لوجه الله انصاف کنید. آیا شخص بصیر این ماء شیرین و لطیف را ترک میکند و به مآهای انتن و کیف میل می نماید، لا والله. هرگاه شخص فی الجمله انصاف داشته باشد ابداً به آن آبها ناظر نمیشود، تا چه رسد به خوردن آنها، مگر اینکه بالمره از بصر و ذائقه محروم شده و در ظلّ این آیه مبارکه داخل گشته که میفرماید قوله تعالی جلّ جلاله: وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَكِ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

ای حبیب جان باید در شب و روز در نشر نفحات الله و اعلاء کلمه الله بکوشیم و خود را به اخلاق راضیه مرضیه و اعمال طیبه طاهره بیارائیم و به تبلیغ امرالله مشغول شویم. قسم به مولای خودم که الیوم نجات در این امر مبارک است و ماعدایش معدوم و باطل. اگر کسی در این روز فیروز به احیاء نفسی موفق شود گویا که جمیع اهل ارض را احیاء نموده است، من احیایها فکأنما احیا الناس جمیعاً، و اجرش عندالله معلوم و احصای آن را نتوان نمود، مگر خدای غفور و ودود.

ای شفیق روحانی علم و تقریر و معاشرت و حکمت و تقوی و دیانت شرائط تبلیغ و مبلّغی است. بحمدالله که همه این شرائط در آن حضرت موجود و مشهود. پس در این صورت باید آنی غفلت ننمود و به هدایت هم جنس خود قیام نمود که امری عندالله اعظم از این نبوده و نیست و علاوه که آن جناب از فارسان میدان محبت الله هستید و یکه تازان مضمار موهبت الله. در اوج تبلیغ نسر باز افکنید و در بیشه محبت الله نخجیر شیرگیر. مختصر، باب تبلیغ از جمیع جهات باز و گشاده و ابواب تأیید ملکوت ابهی مفتوح و آماده. باید انشاءالله به نوعی به خدمت امرالله و نشر نفحات الله قیام فرمائید که در اندک زمانی آن صفحات قطعه از بهشت برین گردد و صفحه از فردوس علین شود.

ای روح و روان الیوم باید در عهد و میثاق الله به قسمی ثابت و راسخ باشیم و دیگران را هم محکم و مستحکم نمائیم که مثل جبال راسیات مشاهده شویم که ایداً از اریاح افتتان متحرک و از زلزال امتحان متزلزل نشویم، همواره ناظر به افق ابهی باشیم و استمداد از ملکوت اعلیٰ جوئیم، زیرا که این است الیوم سفینه نجات، من ركب علیها نجی و من اعرض عنها هلك. ای رفیق عتیق آیا شرط دوستی و یگانگی این است که در این مدت مدید این مهجور و بعید را از شنیدن نعمات شیرین قدیمت منع فرمائی و از اصغاء نوایای جانبخش جدیدت محروم سازی؟ نه، این رسم اهل وفا نیست و طریقه ملت صفا. با وجود این معلوم و آشکار است که محبت معنوی آن حضرت مثل نسیم لطیف سحری در مرور است و سرسیم های محبت در مرکز قلوب نصب و قوه سیاله اش مرحمت و التفات و اخلاص و ارادت طرفین است. استدعا دارم گاه گاهی به نظر التفات ناظر باشید،

امیدوارم که فراموش نفرمائید. و سواد یک لوح مبارک را نوشته در طی مکتوب ارسال میگردد، تلاوت نموده حظّ بفرمائید.

والسلام علیکم و علی الذّین حضروا لَدیکم و ثبتوا علی میثاق اللّٰه العظیم و رسخوا علی عهداللّٰه القدیم. من الأقل الفانی علی اکبر ابن المرحوم ملا رضای میلانی.

فی ۲۵ شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۴ از بلده طیبه عشق آباد عرض شد.

[illegible]

مسمط مسعود قزوینی

وحید رافتی

جناب محمد رضا زاده اسکوئی یکی از احبای خدوم و ثابت قدم آذربایجان بوده‌اند. ایشان در حدود سال ۱۸۸۰م متولد شدند، در سنین جوانی، در سنه ۱۹۰۵م، به اعتاب مقدسه و زیارت حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل نمودند و در سنه ۱۹۶۶م در تبریز به ملکوت جاودان شتافتند.

در مجموعه اوراق و مدارک باقی مانده از جناب رضا زاده که حال در اختیار فرزند برومند ایشان، جناب دکتر فیروز اسکوئی، می باشد، قطعه شعری به دست آمده که اثر طبع جناب میرزا باقر درویش قزوینی، متخلص به مسعود است. شرح حال جناب مسعود قزوینی بوسیله جناب نعمت الله ذکائی بیضائی به رشته تحریر درآمده و در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶ب، ج ۳، صص ۳۷۰-۳۸۳) به طبع رسیده است. در این کتاب جناب بیضائی در باره اشعار جناب مسعود قزوینی چنین نوشته‌اند:

"... از جناب مسعود، نگارنده را پنج قسمت شعر در دست است: یک مخمس مسمط، و یک مسدس مسمط، و دو تضمین از دو غزل حافظ، و یک تضمین از یک غزل جناب ورقاء شهید، که هر پنج را در اینجا از نظر خوانندگان میگذرانم. ولی معتقدم که جناب ایشان را اشعار بیش از اینهاست که یا بکلی از بین رفته و یا احتمالاً روزی بدست خواهد آمد. بهر تقدیر، در حال حاضر بیش از این پنج قسمت، که آنهم از سالها پیش و بزحمت فراهم گشته است، آثار دیگری از وی در دست نیست."

حال جای مسرت واقعی است که علاوه بر پنج قطعه مذکور که در کتاب تذکره شعراء به طبع رسیده مسمط لطیف و بلیغ دیگری از جناب مسعود قزوینی که نسخه خطی آن به لطف جناب دکتر فیروز اسکوئی در اختیار حقیر قرار گرفته در این مقام طبع و به علاقمندان شعر و ادب پارسی عرضه می‌گردد. تا آنجا که بر این عبد معلوم است، از قلم حضرت عبدالبهاء لوحی نیز به اعزاز جناب مسعود قزوینی عزّ صدور یافته که حاکی از لطافت طبع و فصاحت و بلاغت اشعار ایشان است.

متن لوح مزبور و مسمط جناب مسعود که عیناً از روی نسخه خطی مذکور تسوید و با آن مطابقه گشته به شرح ذیل است:
قزوین بواسطه جناب حکیم جناب میرزا باقر درویش المتخلص به مسعود علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ناظم لآلی لآلا منظومه غرا خریدۀ نورا یتیمۀ عصما ملاحظه گردید. نغمۀ بلبل معانی بود و ترانۀ عندلیب رحمانی. شهناز حمامۀ حدائق بود و آواز ورقاء گلشن حقائق. فی الحقیقه در نهایت سلاست مانند آب روان بود و در غایت فصاحت و بلاغت نطق طوطی شکرخا. شعر باید چنین باشد، نغمۀ علین باشد و آهنگ بهشت برین باشد. و علیک البهّاء الأبهی ع ع

مسمط مسعود قزوینی

هو الابهی الابهی

ساقی از آن باده که جان پرورد	جان به تن خلق جهان پرورد
خمر خمش پیر مغان پرورد	نشسته‌اش عیسی زمان پرورد
خیز بطنی ریز به صهبای من	
خیز که شد طاقتم از غصه طاق	ریز می ناب به زرین ایاق
تا فکنم غلغله در نه رواق	گرچه ستمکاری اهل نفاق
خون جگر ریخت به مینای من	

خیز که هنگام کنار است و بوس باش بما جمله انیس النفوس
 کامده در شعشه شمس الشموس شاه مرا آمده عید جلوس
 ای به فدایش دل شیدای من
 جان به فدایش چه کنم جان از اوست هستی این عالم امکان از اوست
 هرچه بود ظاهر و پنهان از اوست من کیم این قالب بی جان از اوست
 هم به تن از اوست توانای من
 ای که به هر درد دوی منی شاه منی عقده گشای منی
 در شب تاریک بهای منی عبد بهائی و خدای منی
 با تو بود ذکر خدایای من
 سلسله طره گیسوی تو بسته مرا می کشدم سوی تو
 نیست مرا طاقت بی روی تو گر نکنم سجده به ابروی تو
 وای من و وای من و وای من
 ای شه فریاد رسم الغیاث نیست به غیر از تو کسم الغیاث
 تنگ شد از غم نفسم الغیاث بسته دام هوسم الغیاث
 باز کن این سلسله از پای من
 ای سر خاصان به فدای شما توشه ما جمله گدای شما
 دست من و ذیل عطای شما دل شده مشتاق لقای شما
 از تو جز این نیست تمنای من
 مدعیان را بر تو بود چیست نزد سحاب کرم دود چیست
 پیش خلیل آتش نمرود چیست فاش کنم مقصد مسعود چیست
 نیست کسی غیر تو مولای من

باقر ملاح قزوینی المتخلص مس

يادنامهٔ عرفان



منوچهر سلمان پور

ایرج ایمن

دکتر منوچهر سلمان پور از مشاوران و پشتیبانان گران قدر و باوفای مجمع عرفان بود. در شیراز در ۲۲ اپریل ۱۹۲۷ دیده به جهان گشود و در ۲۶ اپریل ۲۰۰۶ در لندن به عالم بقا شتافت. پدرش دکتر حبیب الله سلمان پور دندان پزشک بود و مادرش آقا بی بی از نوادگان شیخ سلمان (معروف به پیک رحمن) و بانویی تحصیل کرده و انگلیسی دان به شغل معلمی مدرسه اشتغال داشت. منوچهر در دامن چنین خانواده ای پرورش یافت. زبان انگلیسی را از کودکی فرا گرفت و دوران کودکی و نوجوانی و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز گذراند و برای تحصیلات دانشگاهی به طهران عزیمت کرد. در دوران اقامت در شیراز علاوه بر شرکت در کلاس های درس اخلاق از شاگردان علاقمند و ساعی دروس معارف امری بود و از محضر جناب طراز الله سمندری و جناب فاضل طهرانی بهره فراوان برد. چون جناب فاضل طهرانی الواح و آثار و اشعار عربی را تدریس میکردند منوچهر سلمان پور با استعداد خاصی که در فراگرفتن زبان های مختلف داشت بزودی لغات و صرف و نحو عربی را فراگرفت و این علاقمندی صمیمانه تا پایان

زندگانش ادامه داشت. بدین ترتیب به زبان‌های عربی و انگلیسی تسلط یافت و پیوسته در تکمیل معلوماتش در آن دو زبان کوشا بود. در هنگامی که در دانشکده حقوق در طهران تحصیل میکرد در کلاس‌های جناب اشراق‌خاوری نیز به خوشه‌چینی از معارف بهائی و اسلامی می‌پرداخت و در تشکیلات جوانان بهائی مشارکت مؤثری داشت. برای شرکت در اجرای نقشه چهل و پنج ماهه ابتدا به اراک مهاجرت کرد و سپس به صلاهی مولای حنون حضرت ولی امرالله در باره لزوم هجرت به صفحات عربستان لیبیک اجابت گفت. از ادامه دادن به تحصیل صرف نظر کرد. و در نوزده سالگی متوکلاً علی الله عازم کویت شد. داستان شگفت‌انگیز این اقدام و یافتن کار و موفقیت‌های بعدی را منّا خانم علیزاده در مقاله شیوائی که به یاد و احترام آن متصاعد الی الله در مجله «پیام بهائی» منتشر کرده‌اند از زبان ایشان که خود برای دوستان نقل کرده بودند و ضبط شده بود آورده‌اند که بسیار جالب توجه و خواندنی است.^۱

صداقت و کاردانی و ابراز لیاقت جناب سلمان‌پور سبب شد که مدیریت بزرگترین مؤسسه بازرگانی کویت را به وی سپردند. پس از چند سال با موافقت مؤسسه مزبور برای تکمیل تحصیلات عالی عازم اروپا شد. ابتدا در دانشگاه ژنو در سوئیس به تحصیل پرداخت و سپس در دانشگاه سوربن در پاریس موفق به اخذ درجه دکترا در رشته اقتصاد شد و در ضمن بر زبان فرانسه نیز تسلط یافت و آنگاه به نقطه مهاجرتش مراجعت نمود و به تصدی شغل مدیریت بازرگانی ادامه داد. در مدت اقامت در اروپا که مقارن خاتمه دومین نقشه هفت‌ساله بود در مدارس تابستانه بهائی و کانونش‌هائی که تشکیل میشد چون مسلط بر السنه فارسی، عربی، انگلیسی، و فرانسه بود مشارکتی فعال داشت.

^۱ مجله پیام بهائی، نشریه ماهانه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، شماره ۳۲۴، نوامبر ۲۰۰۶ (۱۶۳ بدیع)، صص ۴۱-۴۴

۱ از جمله خدمات امری دکتر سلمان پور عضویت در محافل روحانی محلی و منطقه‌ای و ملی در صفحات جنوبی خلیج فارس بود و در آن محافل غالباً به عضویت هیئت رئیسه انتخاب میشد و انجام وظیفه میکرد. در مدت زمانی که عضو و منشی محفل روحانی منطقه‌ای بود چون مقر محفل مزبور در بحرین بود با عزمی راسخ و از خود گذشته‌گی شغل مدیریت مؤسسه بازرگانی را ترک گفت و در بحرین سکونت نمود. و پس از تأسیس مؤسسه هیئت معاونت ایادی به عضویت هیئت مزبور در مناطق عربستان منصوب شد و در سال ۱۹۶۸ که مؤسسه هیئت‌های مشاورین قاره‌ای بنیان یافت ابتدا به عضویت هیئت مشاورین قاره‌ای در غرب آسیا و سپس با ادغام هیئت‌های مشاورین در قاره آسیا به عضویت هیئت مشاورین قاره آسیا منصوب گردید و این خدمت را تا سال ۱۹۸۵ ادامه داد. ایفای وظیفه و مسئولیت در سمت مزبور سبب شد که برای ملاقات و راهنمایی مؤسسات امری پی در پی به کشورهای آسیا و نقاط مختلف عربستان مسافرت کند و چون مهربان و خوش‌بین و صاحب اطلاعات وسیع بود و داستان‌های شیرینی از مشاهداتش را بازگو میکرد بین احبای آن کشورها دوستان و دوستانان فراوان یافت. در کوشش‌های وسیع تبلیغی در هند صمیمانه همکاری نمود و در تشویق یاران به تقدیم تبرعات برای مشروعات امری به ویژه ساختمان مشرق‌الاذکار هندوستان با عشق و علاقه مخصوص اقدامات موفقیت‌آمیزی داشت.

جناب دکتر سلمان پور در سراسر عمر صرف نظر از مشاغل و مسئولیتهائی که عهده‌دار بود پیوسته با عشق و علاقه در کسب دانش و به ویژه تزئید معلومات امری و مطالعات دقیق دینی کوشا بود و صاحب اطلاعات وسیعی در معارف امری و اسلامی بود. پیوسته در آثار مبارکه به خوض و غور می‌پرداخت و گوهرهای نهفته در اعماق بحر ذخار کلمات الهیه را استخراج مینمود و با شوق فراوان با احباء در میان میگذاشت. حتی در اواخر ایام حیات که ملازم بستر بود سرگرم تدقیق در ادعیه و مناجات‌های نازله در آثار قلم اعلی بود و هر چند روز نکات بدع و جالب توجهی را که یافته بود با تلفن به دوستانش اطلاع میداد. از خصوصیات اخلاقی وی علاقه به تشویق جوانان به

مطالعات امری و مساعدت بی‌دریغ در راهنمایی آنان در تهیه مقالات و رساله‌ها بود. از بذل همکاری در مطالعات و پژوهش در آثار مبارکه استقبال میکرد. از هر فرصتی برای ترتیب‌دادن کلاس‌های معارف امری استفاده میکرد و اداره و تدریس در آن کلاس‌ها را بر عهده می‌گرفت. نکته جالب توجه آن بود که خود او بیش از تلامذه کلاس در مواضع مورد بحث مطالعه میکرد و مطالعه و تحقیق در هر موضوعی را مدت‌ها پس از اختتام برنامه کلاس‌های مزبور ادامه میداد. گاه اتفاق می‌افتاد که سال‌ها بعد از کلاسی که اداره کرده و یا سخنرانی که ایراد کرده بود در باره مطالب تازه‌ای که در باره همان موضوع‌ها به دست آورده بود صحبت میکرد. معلوم بود که پژوهش در باره آن مسائل را بنا بر ذوق و علاقه شخصی پیوسته ادامه داده است.

منوچهر سلمان پور خوش قامت و خوش لباس بود و به آراستگی در لباس توجه خاص داشت. در خریداری و جمع‌آوری کتب مخصوصاً آثار امری و کتب مرجع با علاقمندی میکوشید و کتاب‌هایی را که به دست می‌آورد به دقت می‌خواند و اگر در آنها به لغزشی برخورد میکرد میکوشید تا نویسنده و ناشر را مطلع نماید. گاه برای تعیین تلفظ صحیح یا معنای لغتی به لغت‌نامه‌های معتبر و افراد متخصص و مطلع مراجعه میکرد و تا به نتیجه مطلوب نایل نمی‌شد از پای نمی‌نشست. بسیار سخاوتمند بود و از بذل مال دریغ نداشت. کتابهایی را که با جستجو و زحمت فراوان به دست آورده بود با کمال میل در اختیار دیگران میگذاشت. برای حضرات ایادی امرالله و به ویژه حضرت امة‌البهاء ارادت و احترام خاصی قائل بود و آن حضرات را در سفرهایی که به نقاط مختلف عربستان مینمودند همراهی میکرد. به ایادی امرالله جناب فیضی که از ابتدای ورود به عربستان او را رهبری و ارشاد و تشویق نموده بودند خاضعانه دل‌بستگی و ارادت داشت و ایشان را معلّم و مربی روحانی خود میدانست.

دکتر سلمان پور از بدو تأسیس آکادمی لندگ به انحاء گوناگون در تقویت و توسعه برنامه‌ها و طرح‌های آن مؤسسه صمیمانه مساعدت و همکاری کرد و

در به راه انداختن و ادامه فعالیت‌های انجمن ادب و هنر و ارائه حاصل مطالعاتش در جلسات انجمن مزبور سهمی شایان داشت. در تأسیس و تقویت مجمع عرفان با علاقمندی و پشتکار همکاری صمیمانه و ارزشمندی داشت و در جلسات مجمع عرفان سخنرانی‌های بسیار پُر مطلب و محققانه ایراد میکرد و از اعضای هیئت مشاوره و راهنمایی مجمع عرفان بود.^۲

از دکتر سلمان پور ترجمه‌ها و مقالات متعددی منتشر شده است. علاقمند بود که ترجمه پیام‌های واصله از مرکز جهانی بهائی هر چه سریع‌تر ممکن است به فارسی ترجمه شود و در اختیار احباء و به ویژه مهاجرین فارسی‌زبان قرار گیرد. منتظر انتشار ترجمه رسمی نمی‌شد. به محض وصول هر پیام آن را ترجمه و توزیع میکرد. کتابی را که ایادی امرالله جناب بالیوزی در شرح حال خدیجه بیگم، قرینه مکرمه حضرت نقطه اولی، تألیف و منتشر کرده بودند بلافاصله ترجمه کرد ولیکن موفق به انتشار آن نشد و بعد از چند سال ترجمه دیگری از آن کتاب منتشر شد. سلمان پور با آثار مبارکه بهائی آشنائی وسیع و عمیقی داشت و بسیاری را به حافظه سپرده بود و در نوشته‌ها و سخنانش به آنها استناد میکرد. در اثر تسلطی که در لغت عرب داشت در آنچه به فارسی می‌نوشت از به کار بردن لغات عربی دریغ نمی‌ورزید زیرا در صدد بود لغاتی را به کار ببرد که هرچه بیشتر دقیق‌ترین معنای مورد نظر را برسانند. در نتیجه خواندن و فهمیدن آنچه به فارسی مینوشت برای کسانی که با عربی آشنائی نداشتند آسان نبود. با ادبیات و اشعار فارسی مأنوس بود و گاه به گاه در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش اشعار نغز و مناسب فارسی را نقل میکرد.

^۲ مقالات تحقیقی ذیل را دکتر سلمان پور در مجمع عرفان ارائه داده و در مجلدات «سفینه عرفان» درج شده است:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» در دفتر اول و «مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله» در دفتر دوم. «مروری بر لوح مبارک سلطان ایران» در دفتر سوم. «مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت» در دفتر چهارم. «مروری بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سیدالشهداء» در دفتر پنجم سفینه عرفان منتشر شده است.

دکتر سلمان پور در سال‌های پایانی زندگانی در سفری که به انگلستان کرده بود دچار بیماری قلبی شدید شد و با آن که بسیار مشتاق مراجعت به کویت بود قادر نشد به چنان سفری موفق شود. با این حال چون معهد اعلیٰ تصدی موقتی دفتر امور مربوط به احبای خاور میانه در لندن را به او محول فرمودند اگرچه دوران نقاهت بعد از عمل قلب را در شهر برایتون میگذرانند با از خود گذشتگی خدمت مزبور را بر عهده گرفت و هر روز با تحمل مرارت بسیار بین برایتون و لندن ایاب و ذهاب میکرد و ناچار ساعت‌ها اوقاتش صرف توقف در ایستگاه‌های راه آهن و تعویض ترن میشد. هجوم بیماری‌های گوناگون وی را از پای درآورد و روح پُرفتوحش به ملکوت ابهی صعود کرد. خبر صعود آن نفس نفیس مایه حزن و تأسف شدید دوستانش در جوامع و مؤسّسات بهائی در بسیاری از کشورهای آسیا و اروپا که سالیان طولانی از خدمات خالصانه و محبت و مساعدتش برخوردار شده بودند گردید و مراتب تأثر و تأسف خود را در پیام‌های تسلیتی که مخابره نمودند ابراز داشتند. از آن میان پیام تسلیتی است که ایادی عزیز امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا در ۳۰ اپریل ۲۰۰۶ به محفل روحانی ملی انگلستان مخابره نموده‌اند و ترجمه آن بدین قرار است:

"یاران عزیز الهی، با حزن و اندوه عمیق خبر جان‌گداز صعود دوست بسیار عزیزم دکتر منوچهر سلمان پور را به ملکوت ابهی دریافت کردم. این خبر بسیار تأسف‌انگیز قلبم را غریق دریای غم و الم نمود. از آن محفل مقدّس تقاضا می‌شود مراتب تسلیت و همدردی مرا به خانواده‌اش ابلاغ نمایید. در جوار اعتاب مقدّسه از آستان جمال قدم ملتسم که روح شریف آن متصاعد الی الله را مشمول الطاف بی‌پایان نماید و درجاتش را در ملکوت ابهی ارتقاء بخشد. با تحیات ابدع ابهی، علی محمد ورقا"

بیت‌العدل اعظم پس از وصول خبر درگذشت دکتر سلمان پور پیامی در ۲۸ اپریل ۲۰۰۶ خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان انگلستان مخابره فرمودند که ترجمه آن را مسک‌الختام این یادبود مختصر می‌سازیم:

"از خبر صعود منوچهر سلمان پور، خادم ثابت قدم آستان جمال قدم، محزون و مغمومیم. ده‌ها سال مساعی خستگی‌ناپذیر و فداکاری‌هایش برای امر الهی به عنوان مهاجر و مدرّسی مطّلع در منطقه عربستان همچنان به یاد خواهد ماند. خدماتش شامل عضویت در محافل روحانی منطقه‌ای و ملّی بود که به اکلیل هفده سال عضویت در هیأت مشاورین قاره آسیا مزین گردید. برای ارتقاء روح پُرفتوحش در عوالم ملکوت صمیمانه به آستان قدس الهی دعا می‌کنیم و مراتب همدردی قلبی خود را به همسر و فرزندان عزیزش و جمیع اعضای خاندانش ابراز می‌داریم. به جوامع بهائی در منطقه خلیج توصیه می‌شود محافل تذکّری به اعزازش منعقد نمایند. بدین وسیله از محفل روحانی ملّی هندوستان تقاضا می‌شود احتفال شایسته‌ای به یادبودش در مشرق‌الاذکار دهلی نو ترتیب دهند. بیت‌العدل اعظم"



روح الله ممتازی

ایرج ایمن

روح الله ممتازی، از پشتیبانان و مشوقان ثابت قدم مجمع عرفان که در بین احباء و دوستان "روحی" نامیده میشد، در خانواده‌ای بهائی در همدان در ۱۲ جون ۱۹۲۲م متولد شد. پدر وی، جناب نورالدین ممتازی، از مؤمنین و ناشرین نفحات الله در دوره میثاق و از مهاجرین ثابت قدم نقشه ده ساله، جهاد کبیر اکبر، در ژاپن بود که خاطرات ایام تشرّفش به حضور حضرت عبدالبهاء تحت عنوان "خاطرات نه‌روزه" طبع و نشر شده است.*

روح الله ممتازی بنا بر شرح حالی که در سال ۱۹۹۰م نوشته است دوره کودکیستان را در پنج سالگی در کودکیستان تربیت گذرانده و در هفت سالگی در مدرسه تربیت به تحصیل پرداخته است. این دو آموزشگاه از مؤسسات تربیتی بهائی در طهران بودند که در سال ۱۹۳۴م مانند سایر مدارس بهائی در سراسر ایران به دستور دولت منحل شدند. روحی ناچار به مدت دو سال در منزل به طور خصوصی به تحصیل ادامه داد. و چون دولت با بازگشائی مدارس بهائی موافقت نکرد ناچار تحصیلات خود را در مدرسه‌های غیربهائی دنبال کرد. ولیکن از پنج سالگی تا

* نورالدین ممتازی، خاطرات نه‌روزه، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، دهلی نو، هندوستان، ۱۹۹۵،

هجده سالگی شاگرد مرتب کلاس‌های درس اخلاق بود و از آن پس در کلاس‌های معارف امری که شبها تشکیل میشد شرکت میکرد. وی اضافه کرده است که اگرچه به مدارس غیربهای می‌رفته، اما در خانه و در مجامع بهائی در محیطی امری پرورش یافته و به زندگانی بهائی خو گرفته بوده است و احکام بهائی، از جمله نماز و روزه، را از همان زمان نوجوانی مرتباً اجرا می‌کرده است. همچنین نقل کرده است که در منزلشان جلسات هفتگی تبلیغی برگزار بوده و از محضر فاضل ارجمند بهائی، جناب عزیزالله مصباح، استفاده میشده و وی در دوران نوجوانی عهده‌دار همراهی با جناب مصباح در ایاب و ذهاب بوده است. علاوه بر این در ایام تعطیلات مدرسه غالباً همراه پدر به سفرهای رفته است که ایشان به نقاط مختلف ایران داشته‌اند. بدین ترتیب دوران کودکی و نوجوانی را سپری ساخته است و توش روحانی و تجارب مفیدی اندوخته است.

در سال ۱۹۵۳م اجرای نقشه ده ساله آغاز شد. جناب نورالدین ممتازی عریضه‌ای به حضور حضرت ولی امرالله تقدیم کرد و آمادگی خود و عموم اعضای عائله‌اش را برای شرکت در اجرای نقشه و مهاجرت به هر سرزمینی که مقرر فرمایند معروض داشت. در پاسخ هیکل مبارک مهاجرت به ژاپن مرجح شمرده شده بود. این بود که روحی به اتفاق همسرش پوران و دختر شش ماهه‌شان، و داد، به سایر اعضای عائله ممتازی در ژاپن پیوستند. جناب نورالدین ممتازی جمیع اوقات خود را در اقدامات و سفرهای تبلیغی مصروف میداشت و حضرت ولی امرالله با ارسال پیامهای تلگرافی وی را تشویق و راهنمایی می‌فرمودند. در آن زمان در ژاپن فقط یک محفل روحانی در توکیو وجود داشت. با ورود و استقرار عائله ممتازی در آمگاسکی دومین محفل روحانی در ژاپن در آن شهر تشکیل گردید. خانواده ممتازی پس از شرکت در کنفرانس قاره‌ای در دهلی در هندوستان با مشورت با محفل روحانی توکیو به دومین شهر بزرگ ژاپن، اوزاکا، نقل مکان نمودند.

در سال ۱۹۵۷ محفل روحانی بهائیان شمال شرق آسیا تشکیل گردید که مرکز آن در توکیو بود. روحی در سال ۱۹۶۱ به عضویت در آن محفل انتخاب شد و در سال ۱۹۶۶ به عضویت در هیئت معاونت ایادی امرالله در آسیا منصوب گردید. در سال ۱۹۶۸ که مؤسسه هیئت‌های مشاورین قاره‌ای تأسیس گردید بیت‌العدل

اعظم روح‌الله ممتازی را به عضویت هیئت مشاورین قاره‌ای و متصدی دفتر مرکزی و صندوق قاره‌ای آن هیئت منصوب فرمودند. روحی این خدمت را به مدت بیست و دو سال بر عهده داشت و در هیئت مزبور مسئول مستقیم امور مربوط به ژاپن، تایوان، کره، هنگ‌کنگ، چین، مغولستان و ساخالین بود. عضویت در هیئت‌های مزبور فرصت ذی‌قیمتی بود که روحی در معیت حضرات ایادی به نقاط مختلف آسیا سفر کند و از مصاحبت و ارشادات ایشان بهره‌مند شود. روحی نوشته است که بدین ترتیب از محضر ایادی عزیز امرالله امه‌الله روحیه‌خانم، دکتر رحمت مهاجر، جناب فدرستن، جناب طرازالله سمندری، جناب جان ژبارتس، جناب ویلیام سیرز، جناب ذکرالله خادم، جناب جلال خاضع، میس اگنس الکساندر، جناب ابوالقاسم فیضی و جناب علی‌اکبر فروتن استفاضه کرده و از نزدیک با محافل ملی و احبای کشورهای آسیا آشنا و مرتبط شده است.

در سفرهای حضرات ایادی امرالله و مشاورین قاره‌ای و اعضای بیت‌العدل اعظم و دارالتبلیغ بین‌المللی به ژاپن معمولاً خانه جناب ممتازی محل اقامت ایشان بود و خانواده روح‌الله ممتازی با اشتیاق و ابراز خوش‌وقتی و امتنان مهمان‌دار ایشان بودند.

روح‌الله ممتازی به منظور مساعدت به تشکیل مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو در ایتالیا تبرع سالانه‌ای به یادبود والد گرامیش، جناب نورالدین ممتازی به صندوق مجمع عرفان اهداء میکرد. روحی ممتازی، مهاجر ثابت قدم و خادم باوفای امر الهی، در ۱۳ جون سال ۲۰۰۷م در نقطه مهاجرتیش در ژاپن در شهر آشیا، نزدیک اوزاکا، به ملکوت ابهی صعود کرد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

محفل روحانی ملی بهائیان ژاپن در پیامی که به مناسبت صعود جناب روح‌الله ممتازی صادر کردند وجود وی را در جامعه بهائی به "برج نورانی راهنمایی که در ساحل دریا برپاست" تشبیه کرده‌اند.

بیت‌العدل اعظم پیام تسلیتی در ۱۵ جون ۲۰۰۷ به مناسبت صعود جناب ممتازی به محفل روحانی ملی بهائیان ژاپن مخابره فرمودند، به این مضمون:

«از خبر درگذشت روح‌الله ممنازی متأسف و محزونیم. خدماتش با عضویت در هیئت مشاورین قاره‌ای در متجاوز از بیست سال و اقدامات مخلصانه‌اش در سبیل پیشبرد مصالح امر حضرت بهاء‌الله پنج دهه مهاجرتش را در ژاپن ممتاز می‌سازد. لطفاً مراتب تسلیت این هیئت را به اعضای خانواده و دوستانش ابلاغ کنید. و اطمینان دهید که در اعتاب مقدسه به یادش و برای ارتقاء روحش دعا خواهیم کرد.»



فقدان صادقیان

وحید رأفتی

جناب عنایت‌الله صادقیان، که در تاریخ ۲۵ جون سنه ۲۰۰۷م در آلمان به ملکوت جاودان شتافت، یکی از خادمین صمیمی امر الهی بود. صادقیان در سال ۱۳۰۱هش/۱۹۲۲م در بروجن بختیاری متولد شد. ایام طفولیت و جوانی خود را در همانجا گذرانید و به سال ۱۳۲۷هش/۱۹۴۸م در طهران رحل اقامت افکنده به کسب و کار پرداخت. در محیط جدید، شوق به روزنامه‌نگاری و نویسندگی صادقیان را به خدمت در هیئت‌های تحریریه مجلات بهائی و همکاری با نشریات منتشره در پایتخت سوق داد و شعله این شوق و علاقه تا آخرین ایام حیات او در وجودش مشتعل بود.

عنایت‌الله صادقیان با امضای "ع-صادقیان"، "ع-ص"، "ع-ص غبار"، "ع-رهرو"، و "غبار" در مطبوعات بهائی ایران، نظیر آهنگ بدیع، و در مجله پیام بهائی طبع فرانسه، در ظرف شصت سال گذشته آثار عدیده از خود به یادگار نهاده و مقالات متعدد دیگری از او در انتشاراتی نظیر خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر و سفینه عرفان نیز به طبع رسیده است.

نگاهی به مقالات صادقیان که در مجله آهنگ بدیع از سال هفتم (۱۰۹ب/۱۳۳۱هش/۱۹۵۲م) تا سال سی و دوم (۱۳۴ب/۱۳۵۶هش/۱۹۷۷م) آن مجله متوالیاً انتشار یافته حکایت از نشر بیش از شصت مقاله در شماره‌های گوناگون آن مجله می‌کند. در این مقالات صادقیان ده‌ها کتاب بهائی را معرفی نموده، مصاحبه‌های خود را با نفوس سرشناس بهائی به رشته تحریر کشیده و در باره مسائل روز و اخبار و حوادثی که بر جامعه گذشته گزارش، مطلب، و مقاله

تهیه نموده است.

لجنة ملی ترقی نسوان در ایران در سال ۱۰۵/ب/۱۳۲۷هـ/ش/۱۹۴۸م اولین شماره مجله خود را که موسوم به نشریه لجنة ملی ترقی نسوان بود در مهر-آبان آن سال منتشر ساخت و این مجله از شماره دوم سال سوم، که در خرداد-تیر سنه ۱۰۷/ب/۱۳۲۹هـ/ش/۱۹۵۰م انتشار یافت به مجله ترانه امید تسمیه گردید. صادقیان سالهای سال از همکاران صمیمی و از اعضای هیئت تحریریه مجله ترانه امید بود، و مخصوصاً در شماره‌های مختلفه این نشریه در دهه ۱۳۰/ب/۱۹۷۳م به انتشار مقالات گوناگون در مباحث متنوعه توفیق یافت.

صادقیان در انتشار مجله اخبار امری، که نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران بود، در سالیان متوالی نقشی مؤثر ایفاء نمود. در تهیه گزارش‌ها، خبرها، و تحریر مطالب گوناگون برای آن مجله و بالاخره غلطگیری، طبع و انتشار آن زحمات فراوان کشید و سالها از اعضای فعال و پُرکار هیئت تحریریه آن مجله بود.

صادقیان همچنین در طی چندین سال متوالی از اعضای لجنة ملی نشر آثار امری در ایران بود، با مؤسسه مطبوعات بهائی همکاری می‌کرد، و در تهیه، طبع و انتشار آثاری که در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (۱۲۰-۱۳۰ بدیع) در جامعه بهائی ایران به طبع رسید با اعضای تشکیلات مربوطه مشارکت نزدیک داشت و سهم خدمات این مؤسسات در سبیل نشر و طبع کتب و آثار بهائی بود.

با آغاز انقلاب اسلامی در ایران و تضییقات وارده بر احبای الهی در آن سامان، صادقیان به سال ۱۳۶۰هـ/ش/۱۹۸۱م به فرزندان خود در آلمان پیوست و در آن مملکت مقیم گشت. اقامت صادقیان در اروپا سبب ورود او به دنیای مطبوعات بهائی به زبان فارسی در غرب گردید و در این میدان وسیع در طی بیست و پنج سال موفق به تقدیم خدمات ارزنده گشت.

نخستین شماره مجله پیام بهائی در فرانسه به تاریخ اکتبر سنه ۱۹۷۹م انتشار یافت و عنایت الله صادقیان، پس از استقرار در آلمان، همکاری مستمر و مجدانه خود را با آن مجله از سال ۱۹۸۴م آغاز نمود. در این مجله صادقیان عمده به معرفی کتب جدید الطبع بهائی پرداخت و اولین اثری که در این مجله از او انتشار یافت مقاله کوتاه او در معرفی رساله "اصول عقاید بهائیان" (پیام بهائی)، شماره ۵۹-۶۰،

سپتامبر-اکتبر ۱۹۸۴م) بود. صادقیان در پیام بهائی به معرفی بیش از صد کتاب بهائی توفیق یافت و مقالات متعددی در شرح احوال خدام امر بهائی و گلچینی از "اشعار شعرای بهائی در نعت و ستایش حضرت ولی امرالله" (پیام بهائی، شماره ۱۸۰، نوامبر ۱۹۹۴م، صص ۱۲-۲۰) و اشعار شاعران در باره اردیبهشت و رضوان بهائیان (پیام بهائی، شماره ۱۸۵، اپریل ۱۹۹۵م، صص ۴۹-۵۲ و ۵۹) را منتشر ساخت. در همین زمینه شعر و شاعری مقاله دیگر او با عنوان "بانوان در اشعار شعرای معاصر" نیز در مجله پیام بهائی (شماره ۱۹۰، سپتامبر ۱۹۹۵م، صص ۲۸-۳۴) انتشار یافت.

استعداد و ذوقی که از سال ۲۰۰۰م از صادقیان به منصه ظهور رسید در گیرائی و روانی قلم او در قصه سرائی و حکایت نویسی بود که در مجله پیام بهائی زمینه رشد یافت و ابتدا با مقاله "آ خدا کرم" (پیام بهائی، شماره ۲۴۹-۲۵۰) آغاز گردید. صادقیان سپس "به خاطر چشم های حسین" و "شب عاشورا" و "طاهره خانم" و "سمیرم" را در شماره های ۲۵۵، ۲۸۴، ۲۹۴ و ۳۰۹-۳۱۰ آن مجله منتشر ساخت و در این مقالات ذوق و نکته سنجی و استعداد خود را در تصویر جزئیات وقایع به اثبات رسانید. مشاغل روزانه، ضعف تدریجی بنیه جسمانی و غلبه افسردگی روحی، هرچند مانع از آن شد که آثار دیگری از قلم او در زمینه قصه پردازی به رشته تحریر درآید، اما همین چند قصه ای که به رشته تحریر کشیده نشان از ذوق و توان صادقیان در خلق این گونه مقالات دارد. آخرین اثری که چند ماه پس از صعود صادقیان در مجله پیام بهائی به طبع رسید مقاله کوتاه او تحت عنوان "غمام بروجنی" بود که در شماره ۳۳۷ آن مجله (مورخ دسامبر ۲۰۰۷م) به دست طبع و انتشار سپرده شد.

با آغاز انتشار مجله عندلیب در کانادا در زمستان سنه ۱۳۸۰ب/۱۳۶۰هش/۱۹۸۱م صادقیان همکاری خود را با آن مجله نیز آغاز نمود و در آن نشریه نیز به معرفی کتاب های تازه و انتشار شرح حال نفوسی نظیر جناب حسام نقبائی و شهید مجید دکتر عزت الله فروهی و نگارش چندین مقاله دیگر پرداخت.

با تأسیس انجمن ادب و هنر در اروپا صادقیان به عضویت هیئت اجرایی انجمن درآمد و در کار نشریات گوناگون این انجمن و مخصوصاً در انتشار نشریه اصلی

آن که خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر نام دارد نقش عمده به عهده گرفت و از شمارهٔ اول این نشریه که به سال ۱۴۷ ب/ ۱۳۶۹ هـ ش/ ۱۹۹۰ م انتشار یافت تا آخرین شماره‌ای که در زمان حیات او به حلیهٔ طبع درآمد با پشتکار و همتی والا به خدمت پرداخت و مجلدات نفیس این نشریهٔ گرانقدر را برای طبع و انتشار آماده ساخت.

صادقیان به عنوان دبیر اجرایی انجمن در برگزاری جلسات سالیانهٔ انجمن ادب و هنر نیز زحمات فراوان کشید، همت و فیر مبذول داشت، خود در بسیاری از کنفرانس‌های سالیانهٔ انجمن به ایراد سخنرانی در بارهٔ شعر و ادب فارسی پرداخت، شب‌های شعرخوانی انجمن را اداره نمود و با ذوقی که خود در شعرخوانی داشت حاضرین را با انتخاب و ارائهٔ آثار ادبی شعرای توانای معاصر به وجد و سرور آورد.

چون مجمع عرفان به سال ۱۹۹۳ میلادی در اروپا آغاز به فعالیت نمود صادقیان همکاری نزدیک و صمیمانهٔ خود را با هیئت مدیرهٔ این مجمع نیز شروع نمود و در انتشارات مجمع عرفان، که با عنوان سفینهٔ عرفان از سال ۱۵۵ ب/ ۱۹۹۸ م تا امروز همچنان ادامه یافته، نقشی اساسی ایفاء نمود.

صادقیان علاوه بر مشارکت و همکاری که در طبع و انتشار مجلدات سفینهٔ عرفان داشت، توفیق آن را یافت که در دفتر پنجم این نشریه مقالهٔ "موسیقی کلام در برخی از آثار حضرت بهاءالله" را منتشر سازد و مقالهٔ "مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی پارسیان در ایران" را در دفتر ششم سفینهٔ عرفان به طبع رساند.

صادقیان پس از شهادت جناب بدیع‌الله فرید، که در روز دوم تیرماه سنهٔ ۱۳۶۰ هـ ش/ ۲۴ جون ۱۹۸۱ م در طهران به وقوع پیوست، همواره بسیار مشتاق و آرزومند بود که آثار باقی‌مانده از آن فاضل شهید را در مجموعه‌ای به طبع رساند، و نیز شرح حال جناب فرید و خاطرات دوستان او را در آن مجموعه انتشار دهد. صادقیان، علیرغم مساعی مجدّانه‌ای که در این سیل مبذول داشت، حیات عنصریش شاهد تحقق این نیت نگردید، اما چندی بعد از صعود آن جان پاک شمارهٔ ۹۲ مجلهٔ عندلیب به نام نامی و یاد گرامی جناب فرید انتشار یافت و متن

سخنرانی جناب صادقیان که در کنفرانس دوستداران فرهنگ ایرانی در سپتامبر ۲۰۰۴م در شیکاگو ایراد شده بود تحت عنوان "زندگی‌نامه، خدمات، و آثار بدیع‌الله فرید (شهید)" با امضای "ع-رهرو" در آن شماره از عندلیب طبع و منتشر گردید. با انتشار این شماره مخصوص عندلیب که عمده مندرجاتش به یاد نعت، محامد و مآثر جناب فرید اختصاص یافته، نیت صادقیان به تحقق گرائید و از عالم بالا شاهد ثمره مجاهدات خویش گشت.

صادقیان در سالهای اخیر حیات خود با شراکت و یاری جناب کامران ریحانی مؤسسه مطبوعاتی موسوم به "عصر جدید" را در دارمشتات آلمان اداره می‌نمود که متصدی طبع کتب و رسائل عدیده از جمله مجلدات و دفاتر خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر و سفینه عرفان گردید و این نشریات را با سلیقه، زیبایی، و نفاست کامل در اختیار اهل بهاء قرار داد. زحمات جناب صادقیان در مؤسسه چاپ و انتشارات "عصر جدید" البته مشکور و مأجور و ثمرات آن مستمر و ماندنی است. غیر از نویسندگی و کار در زمینه طبع و انتشار آثار بهائی، صادقیان در سالهای اقامت خود در آلمان مشوق جوانان بود، کلاسهای مطالعه معارف بهائی را اداره می‌نمود و همواره در مجالس و محافل بهائی در آن سامان وجودش سبب گرمی و شور و انبساط یاران بود.

صادقیان مرد کار بود، پشتکار و همت و فیری داشت، به نویسندگی، طبع و انتشار عشق می‌ورزید و مصرانه می‌کوشید تا علیرغم همه مشاکل و موانع موجود آنچه را مسئول طبع و انتشار آن است بی تأخیر منتشر سازد و الحق که در این مساعی، هرچند که خون دل می‌خورد، موفق و مؤید بود. شک نیست که در ظرف شصت سال گذشته مطبوعات ادواری بهائی در ایران و اروپا نشر و طبع مرتب خود را در حدی قابل ملاحظه مدیون هم و مساعی خستگی‌ناپذیر صادقیان است.

با صعود جناب صادقیان در شهر دارمشتات آلمان، که در اثر تصادف با یک کامیون اتفاق افتاد، دنیای مطبوعات بهائی یکی از خادمین سرشناس، صمیمی، بارز، و خستگی‌ناپذیر خود را از دست داد و همه دوستان اهل قلم و کتاب را متأسف و متألم ساخت. یاد گرامی جناب عنایت‌الله صادقیان علیه رضوان‌الله و بهانه در عالم نشریات بهائی همیشه پاینده و جاوید باد.

شاخسار عرفان

فهرست مقالات مربوط به اصول معتقدات و آثار مبارکه

بهائی در شماره‌هایی از مجله "آهنگ بدیع"

الف - آثار قلم اعلیٰ

سال	شماره	عنوان	نویسنده
۱	۱	تعالیٰ هذه القوة القدسیة ... (۱)	عبّاس شهیدزاده
۱	۲	تعالیٰ هذه القوة القدسیة ... (۲)	عباس شهیدزاده
۱	۳	تعالیٰ هذه القوة القدسیة ... (۳)	عباس شهیدزاده
۱	۴	تعالیٰ هذه القوة القدسیة ... (۴)	عباس شهیدزاده
۱	۸	تنزیه و تقدیس	علی اکبر فروتن
۵	۲	لسان عشق و مناجات (عظمت کلمات مکنونه)	فاضل تهرانی
۵	۱۵	کلمات مکنونه	جرج تاوونزد (ترجمه: هوشمند فتح اعظم)
۶	۸	خطابات قلم اعلیٰ	محمدعلی فیضی
۶	۹	خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به ناپلئون سوم ...)	محمدعلی فیضی
۶	۱۰	خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و عالی پاشا صدر اعظم آن دولت)	محمدعلی فیضی
۶	۱۱	خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و عالی پاشا صدر اعظم آن دولت) (ادامه)	محمدعلی فیضی

* متأسفانه دسترسی به تمام شماره‌های مجله آهنگ بدیع میسر نگردید. از خوانندگان گرامی تقاضا میشود در اصلاح و تکمیل این فهرست همکاری فرمایند. امیدواریم با لطف دوستانی که همکاری خواهند نمود، فهرست کاملتری از مقالات مربوط به اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی در دفترهای بعدی سفینه عرفان درج گردد.

سال	شماره عنوان	نویسنده
۶	۱۲ و ۱۳ خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به پادشاه آلمان)	محمدعلی فیضی
۶	۱۴ و ۱۵ خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به ناصرالدین شاه)	محمدعلی فیضی
۶	۱۶ و ۱۷ خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به پادشاه اطریش)	محمدعلی فیضی
	(خطاب به پادشاه روس)	
	(خطاب به پی نهم، رهبر مذهب کاتولیک)	
۶	۱۸ و ۱۹ خطابات قلم اعلیٰ (خطاب به ملکه انگلیس)	محمدعلی فیضی
	(لوح ملوک)	
۱۵	۱ کتاب مستطاب ایقان	محمود مجذوب
۱۷	۱ لوح ابن ذئب (قسمت ۱)	به قلم: مرضیه گیل
		ترجمه و نقل از: نشریه
		محفل روحانی بهائیان
		طهران، سال ۳۳، ش ۲
۱۷	۲ لوح ابن ذئب (قسمت ۲)	به قلم: مرضیه گیل
۱۸	۸ مختصری در باره سورة الملوک	محمد افنان
۱۸	۱۰ کتاب مبین	بهیه نادری
۱۹	۱ کتاب اقدس	محمد افنان و
		نصرت‌الله محمدحسینی
		(به راهنمائی فاضل فقید
		علوی)
۲۱	۳ و ۴ توضیحی در باره لوح کل‌الطعام	محمد افنان
۲۲	۲ و ۳ شرحی در باره سورة الصبر	احمد یزدانی

سال	شماره	عنوان	نویسنده
۲۲	۴	اشاراتی از ایقان مبارک	مهری افنان
۲۲	۶-۹	مقدمات تاریخی نزول سورة الملوك	نصرت الله محمد حسینی
۲۲	۶-۹	و من آیاته صدور کتابه	محمد افنان
۲۲	۶-۹	مخاطبین الواح ملوک	_____
۲۲	۶-۹	لوح ملوک	_____
۲۳	۹ و ۱۰	کتاب مستطاب اقدس	جناب فاضل مازندرانی
۲۴	۳ و ۴	ظهور جواهر معانی از معدن انسانی	علی مراد داودی
۲۴	۷ و ۸	مقام انسان	علی مراد داودی
۲۵	۱۱ و ۱۲	مقدمه‌ای بر "هفت وادی"	اثر: رابرت گیولیک
			ترجمه و تلخیص:
			فریدون سلیمانی
۲۷	۱ و ۲	تفسیر سورة الشمس	فریس بدیعی
۲۸	۱ و ۲	سرگذشت نزول و انتشار کتاب اقدس	نصرت الله محمد حسینی
۲۸	۱ و ۲	کتاب اقدس	عبدالحمید اشراق خاوری
۲۸	۱ و ۲	در باره کتاب مستطاب اقدس	محمد علی فیضی
۲۹	۱ و ۲	(بخش نوجوانان) کلمات مکنونه	سهام الدین بهی زاد
۳۱	۹ و ۱۰	متمّمات ام الكتاب (مقاله اوّل)	وحید رافتی
۳۱	۱۱ و ۱۲	متمّمات ام الكتاب (مقاله دوّم)	وحید رافتی
۳۲	۱ و ۲	متمّمات ام الكتاب (مقاله سوم)	وحید رافتی
۳۲	۳ و ۴	متمّمات ام الكتاب (مقاله چهارم)	وحید رافتی
۳۲	۷ و ۸	متمّمات ام الكتاب (مقاله پنجم)	وحید رافتی
۳۲	۹ و ۱۰	متمّمات ام الكتاب (مقاله ششم)	وحید رافتی
۳۲	۹ و ۱۰	(بخش نوجوانان) چند یادداشت در باره کتاب مستطاب اقدس و حدود احکام بهائی	اسکندر هائی

ب - آثار حضرت نقطه اولی

سال	شماره عنوان	نویسنده
۱۷	۱۰ رساله نبوت خاصه	عزیزالله سلیمانی
۱۸	۲ کتاب بیان «ام الکتاب دور بابی»	محمد افنان
۱۸	۱۰ دلائل سبعة عربیه	علی مراد داودی
۱۸	۱۱ و ۱۲ مجموعه‌ای از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی جل ذکره (جمع آوری حضرت آقا سید یحیی وحید اکبر)	محمد افنان
۲۴	۵ و ۶ تفسیر "بسم الله الرحمن الرحيم"	محمد افنان
۲۴	۹ و ۱۰ معرفی کتاب "مجموعه مناجاتهای حضرت اعلی"	محمد افنان
۲۴	۱۱ و ۱۲ دلائل سبعة	محمد افنان
۲۵	۷ و ۸ کتاب الروح	بدیع الله فرید

پ - آثار حضرت عبدالبهاء

سال	شماره عنوان	نویسنده
۵	۱۲ صلح و جنگ	کاظم کاظم زاده
۱۵	۸-۱۰ افتتاح الواح مبارکه وصایا	محمود مجذوب
۱۸	۳-۶ فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء	محمود مجذوب

ت - آثار حضرت ولی امرالله

سال	شماره عنوان	نویسنده
۱۵	۸-۱۰ آثار مبارکه حضرت ولی امرالله	اشراق خاوری
۱۸	۳-۶ مجموعه «توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله»	محمد افنان
۱۹	۴ کتاب قرن بدیع	ع. صادقیان
۳۰	۹ و ۱۰ معرفی کتاب "ظهور عدل الهی"	نصرالله مودت

ث - مقالات عمومی

نویسنده	شماره	عنوان	سال
عبدالحمید اشراق خاوری	۵	نفحات مشکبار - نفحه اول	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۶	نفحات مشکبار - نفحه دوم	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۷	نفحات مشکبار - (بقیه شماره قبل)	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۸	نفحات مشکبار - (بقیه شماره قبل)	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۹	نفحات مشکبار - نفحه سوم	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۹	نفحات مشکبار - (بقیه شماره قبل)	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۱۰	نفحات مشکبار - نفحه چهارم	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۱۱	نفحات مشکبار - نفحه پنجم	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۱۲	نفحات مشکبار - (بقیه شماره قبل)	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۱۳	نفحات مشکبار - نفحه ششم	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۱۴	نفحات مشکبار - (بقیه شماره قبل)	۱
عبدالحمید اشراق خاوری	۱۵	نفحات مشکبار - نفحه هفتم	۱
روح الله مهرابخانی	۲	اسم اعظم - بهاء الله	۵
حسام فروغیان	۶	صلوة و مناجات	۵
حضرت حرم	۱۴	شناسائی ولایت امرالله	۵
روحیه خانم (ترجمه)			
بهرام بصری	۱۹	انسان و خدا	۵
(بیانات جناب فروتن در مدرسه تابستانی)	۱۹	مقایسه دیانت بهائی با ادیان سابقه	۵
علی اکبر فروتن	۲	تنزیه و تقدیس	۶
داریوش گبرئیل	۴	وحدت عالم انسانی	۶
داریوش گبرئیل	۵	وحدت عالم انسانی (ادامه)	۶
هوراس هولی	۶	مفهوم تعلیم و تربیت نزد بهائیان	۶
ترجمه: خسرو مهندسی			
داریوش گبرئیل	۶	وحدت عالم انسانی (ادامه)	۶

سال	شماره	عنوان	نویسنده
۶	۷	وحدت عالم انسانی (ادامه)	داریوش گبرئیل
۶	۸	وحدت عالم انسانی (ادامه)	داریوش گبرئیل
۶	۱۲ و ۱۳	بعضی از تعالیم بدیع دیانت بهائی	نشریه جوانان انگلستان (ترجمه: هوشمند فتح اعظم)
۶	۱۴ و ۱۵	ولایت امرالله	پرویز جاوید
۶	۱۸ و ۱۹	هنر و اجتماع از نظر دیانت بهائی	کیومرث ایزدی
۹	۵	امر بهائی انشقاق‌ناپذیر است	روح‌الله مهربان‌خانی
۹	۷	دلایل الوهیت	میر احمد صادق‌زاده
۹	۸	اثبات الوهیت (دنباله از شماره قبل)	میر احمد صادق‌زاده
۹	۹	عالم امر	محمود مجذوب
۹	۹	اثبات الوهیت (دنباله از شماره قبل)	میر احمد صادق‌زاده
۹	۱۰	اثبات الوهیت (دنباله از شماره قبل)	میر احمد صادق‌زاده
۹	۱۱	اثبات الوهیت (دنباله از شماره قبل)	میر احمد صادق‌زاده
۹	۱۲	اثبات الوهیت (دنباله از شماره قبل)	میر احمد صادق‌زاده
۱۰	۲ و ۳	سد منیع مرتفع شد	احمد یزدانی
۱۵	۳	ثم ان علینا بیانہ سورة القیمہ	جناب ابوالفضائل (ترجمه: دکتر محمد افنان)
۱۵	۵	آثار کلمه حق	هوشنگ رأفت
۲۱	۲	فضل این ظهور اعظم	دکتر مسیح فرهنگی
۲۱	۷ و ۸	اثمار شجر امر الهی	اثر: ویلیام سیرز ترجمه: عنایت‌الله سپیر
۲۴	۱ و ۲	عهد و پیمان سلطان	(تنظیم و تخلص: ا. ظهوری)
۲۴	۹ و ۱۰	لفظ و معنی	کمال‌الدین بخت‌آور
۲۵	۹ و ۱۰	شناسائی مقام حضرت نقطه و علل احتجابات موجوده	محمد افنان

نویسنده	شماره	عنوان	سال
احمد یزدانی	۱۱ و ۱۲	تجزیه الواح	۲۵
هیأت تحریریه	۳ و ۴	حواشی بر فرائد	۲۷
کمال‌الدین بخت‌آور	۷ و ۸	سلطان کلمات	۲۷
فریس بدیعی	۹ و ۱۰	مقام حضرت بهاء‌الله	۲۷
احمد یزدانی	۷ و ۸	شرح نقش نگین اسم اعظم	۲۸
سید غلام‌رضا روحانی	۷ و ۸	مقام کلام منظوم در آیات الهیه	۲۸
عزیزالله سلیمانی اردکانی	۱ و ۲	عرفان و تصوّف و ارتباط آن با دیانت بهائی	۲۹

تهیه‌کننده: سیامک صهبا

ضمائم

کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

آثار امری

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ، (مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوم ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی)
- ادعیه حضرت محبوب حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ ه.ق.
- ادعیه مبارکه حضرت بهاء‌الله، ادعیه مبارکه (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۲۰۰۳ م)
- اسرارالآثار فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع)
- اشراقات حضرت بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محل طبع و نام ناشر)
- اقتدارات حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محل طبع و نام ناشر)
- الهیات موسیقی فریدالدین رادمهر، الهیات موسیقی (هنوز به چاپ نرسیده است)
- الواح ملوک حضرت بهاء‌الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)
- امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، در ۴ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)
- انوار هدايت ترجمه‌ای از مجموعه Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File Compiled by Helen Bassett Hornby, 5th ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India
- ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۸ م)

- آیین فراگیر
 ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین (ترجمهٔ پریوش سمندی
 خوشبین و روح‌الله خوشبین) دیانت بهائی آیین فراگیر
 جهانی (مؤسسهٔ معارف بهائی بلسان فارسی، کانادا، ۱۴۶
 بدیع، ۱۹۸۹ میلادی)
- بدایع الآثار
 میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار، در ۲ جلد (چاپ
 مجدد، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۲)
- تحقیق و تتبع
 مجموعهٔ تحقیق و تتبع (طبع و نشر نشده است.)
 مجموعهٔ آثار مبارکه در بارهٔ تربیت بهائی (تنظیم شده از
 طرف دائرهٔ مطالعهٔ نصوص و الواح بیت‌العدل اعظم
 الهی، مرکز جهانی بهائی، آگوست ۱۹۷۶، تدوین و
 ترجمهٔ آثار انگلیسی: نصرالله مودت)
- توقیعات
 حضرت ولی عزیز امرالله، توقیعات مبارکه (لجنهٔ ملی نشر
 آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان،
 ۱۹۹۲ م)
- تولّد مدنیّت جهانی
 حضرت ولی عزیز امرالله، تولّد مدنیّت جهانی
 (مندرج در توقیعات)
- حضرت عبدالبهاء
 محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث
 دورهٔ میثاق (مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸
 بدیع)
- خطابات
 حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ خطابات حضرت عبدالبهاء
 (لجنهٔ ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی،
 لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۴ م)
- دریای دانش
 حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (مجموعه‌ای مختصر
 مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاء‌الله، مؤسسهٔ
 مطبوعاتی بهائی هند، ۱۹۸۵ م)

- رفاه عالم انسانی
بیانیه رفاه عالم انسانی، ترجمه بیانیه دفتر روابط عمومی
جامعه بین‌المللی بهائی (از انتشارات محفل روحانی ملی
بهائیان ایالات متحده آمریکا، ویلمت ایلینوی، ۱۹۹۶م)
شمس حقیقت
حسن مؤقر بالیوزی (ترجمه از انگلیسی: مینو ثابت)،
بهاء‌الله شمس حقیقت (George Ronald, Oxford,)
(England, 1989)
- صریرات
صادق عرفانیان، صریرات، روشهای مقدّماتی مطالعه و
تحقیق الواح و آثار قلم اعلیٰ (Images International,)
(Chattanooga, TN, 2001)
- ظهور عدل الهی
حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی (تجدید چاپ و
تغییرات توسط لجنه امور احبای ایرانی - امریکائی،
دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده،
ویلمت ایلینوی، چاپ دوم، ۱۹۸۷م)
قد ظهر یوم المیعاد
ترجمه توفیق
حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودّت)،
کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹
بدیع)
- کتاب اقدس
حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی،
حیفا، ۱۹۹۵م)
- کتاب بدیع
کلمات فردوسیہ
حضرت بهاء‌الله، کلمات فردوسیہ (مندرج در مجموعه‌ای
از الواح)
گلزار
ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی (چاپ دوم)
(University of Toronto Press Inc., Canada, 1995)
- گنج شایگان
عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (مؤسسه ملی
مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)

- گوهر یکتا
 أمة البهاء روحیه خانم (ترجمه از انگلیسی: ایادی امرالله
 ابوالقاسم فیضی)، گوهر یکتا (بدون تاریخ و محلّ طبع)
 لثالی الحکمة، در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶م؛
 ج ۲، ۱۹۹۰م؛ ج ۳، ۱۹۹۱م)
 لوح اشراقات
 حضرت بهاءالله، لوح اشراقات (مندرج در مجموعه‌ای از
 الواح)
 لوح دنیا
 حضرت بهاءالله، لوح دنیا (مندرج در مجموعه‌ای از
 الواح)
 لوح شیخ
 حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی
 مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (مؤسسه ملّی
 مطبوعات امری، طهران، ۱۱۹ بدیع)
 لوح مستر مکسول
 حضرت عبدالبهاء، لوح مستر مکسول (مندرج در آهنگ
 بدیع)
 لوح مقصود
 حضرت بهاءالله، لوح مقصود (مندرج در مجموعه‌ای از
 الواح)
 لوح ملکه ویکتوریا
 حضرت بهاءالله، لوح ملکه ویکتوریا (مندرج در الواح
 نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض)
 مائده آسمانی
 عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد
 (مؤسسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع)
 مجموعه‌ای از الواح
 حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی
 که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم: لجنة ملّی
 نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م)
 محبوب عالم
 محبوب عالم (از انتشارات مجله عندلیب، کانادا،
 ۱۹۹۲-۱۹۹۳)
 مدنیّه
 حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیّه، (چاپ چهارم، آلمان
 ۱۹۸۴)

- مفوضات حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی)
مفوضات (قاهره، مصر، ۱۹۲۰م)
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد
منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه
اولی عز اسمہ الاعلی (مؤسسہ ملی مطبوعات امری ایران،
۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م)
- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لجنه
ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهین،
آلمان، ۱۴۱ بدیع)
- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت
عبدالبهاء، در ۶ جلد
(ج ۱، مؤسسہ مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹م؛
ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴م؛
ج ۳، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،
لانگنهین، آلمان، ۱۹۹۲م؛
ج ۴، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰م؛
ج ۵، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳م؛
ج ۶، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵م)
- نظم جهانی بهائی نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت
ولی امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم (مؤسسہ
معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۹۸۹م)
- نمونه حیات بهائی نمونه حیات بهائی (نشر سوم)، (طهران، ایران)

سایر مآخذ

- | | |
|--|-----------------|
| مرتضی نصرت، آیین مطالعه و یادگیری (جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۱) | آیین مطالعه |
| فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار | اندیشه ترقی |
| (انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۱) | |
| ناظم‌الاسلام کرمانی (به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی)، تاریخ بیداری ایرانیان (چاپ سوم) (انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۱) | تاریخ بیداری |
| اسماعیل رائین، میرزا ملکم خان (چاپ دوم) | میرزا ملکم خان |
| (بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، تهران، ۱۳۵۳) | |
| احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین (مجلد ۳ و ۴) (کتابفروشی اسلام) | فرهنگ بزرگ |
| دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی | فرهنگ علوم عقلی |
| (انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۱) | |

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر اول

رساله حضرت ربّ اعلی در شرح حدیث	"من عرف نفسه فقد عرف ربه"	منوچهر سلمان پور
صحیفه بین الحرمین		وحید بهمدی
در بارة احکام بیان و خطابات به اهل بیان		محمد افنان
در کتاب مستطاب اقدس		وحید رأفتی
مراتب سبعة و حدیث مشیت		شاپور راسخ
کتاب عهدی		
انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و ردّ		کامران اقبال
پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس		منوچهر مفیدی
اسرار علم و حکمت الهی		ایرج ایمن
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند		

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص		شاپور راسخ
و الواح مبارکه امر بهائی		
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی		ایرج ایمن
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله		منوچهر سلمان پور
آثار منزله از قلم اعلی در ایران		
قصیده رشح عما		وحید رأفتی
فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد		داریوش معانی
هفت وادی		فریدالدین رادمهر

از مسکن خاکی	وحید رافتی
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید بهمردی
لوح مبارک جواهر الاسرار	شاپور راسخ
کتاب مستطاب ایقان	محمد افنان
مستغاث	
روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه	
آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)	حبیب ریاضتی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوّم

مباحث ایّام ادرنه	وحید رافتی
ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملاّ عبدالرحیم	ایرج ایمن
توصیف کلمةالله در آثار قلم اعلیٰ	محمد افنان
ذیلی در باره مبانی احکام	معین افنانی
بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عزّ ورقائیه	وحید بهمردی
لوح کلّ الطّعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام	محمد قاسم بیات
گلگشتی در رساله چهار وادی	شاپور راسخ
مثنوی مبارک	منوچهر سلمان پور
مروری بر لوح مبارک سلطان ایران	نادر سعیدی
کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان	حبیب ریاضتی
نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه	
رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ	
دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸)	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

شاپور راسخ	مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
شاپور راسخ	مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی
محمد افنان	خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا
روح الله خوشبین	سوره غصن و عهد و میثاق بهائی
منوچهر سلمان پور	زمینه تاریخی لوح احتراق
مونا علیزاده	مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت
سیامک ذبیحی مقدم	سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف
ایرج ایمن	برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی
معین افنانی	لوح رئیس و لوح فؤاد
وحید رافتی	شان و لزوم اجرای احکام الهی
کامران اقبال	ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنز
	نظری بر لوح قناع
	مروری بر الواح حضرت بهاء الله
	خطاب به محمد مصطفی بغدادی

رشحات عرفان

تنظیم و تدوین: وحید رافتی	الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری
محمد افنان	ب - نقطه و حرف در معارف بیانی
محمد افنان	ج - سراج و سراج
وحید بهمدی	د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم
	به ذبیح کاشانی
موهبت الله هائی	شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی به
	حضور حضرت بهاء الله جلّ جلاله
	فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی
	نازله در اوائل دوره عکا (۱۲۸۵ - ۱۳۰۰ ه.ق.)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقیقه"	
راهنمایی برای مطالعه "بسیط الحقیقه"	وحید رأفتی
مجملی در باره "کلمات فردوسیه"	شاپور راسخ
سه لوح از آثار استدلالی جمال	
اقدس ابهی و دلیل حکمت	محمد افنان
مروری بر مواضع زیارت‌نامه	
حضرت سید الشهداء	منوچهر سلمان‌پور
مضامین "لوح دنیا"	شاپور راسخ
مروری بر سورة الزّیارة	
(زیارت‌نامه جناب باب‌الباب)	مونا علیزاده
ارتباط میان کتاب اقدس	
و الواح متمم آن	شاپور راسخ
نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه	
مخصوصه در امر بهائی	کیان سعادت
مروری بر دو زیارت‌نامه	
از آثار قلم اعلی	آرمین اشراقی
شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم	فتحیه رشیدی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

کلیات مقدماتی درباره "قیوم‌الاسماء"	محمد افنان
نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعة	مهری افنان
از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱- رساله مدنیّه	شاپور راسخ
۲- رساله سیاسیّه	شاپور راسخ

مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی پارسیان در ایران	ع. صادقیان
مروری بر تفسیر بسمله	فتحیه رشیدی
لوحی در شرح "لایسعنی..."	آرمین اشراقی
ماء الحقیقه	فریدالدین رادمهر
مقاله شخصی سیاح	فاروق ایزدی‌نیا
مرکز میثاق و عرفان	فریدالدین رادمهر
سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء	منا علیزاده
پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی نبیل‌اکبر	وحید رأفتی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هفتم

منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی	فریدالدین رادمهر
نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه"	مهری افنان
نظری بر محتوای لوح مبارک "افلاکیه"	محمد افنان
تشریح و تبیین	وحید رأفتی
علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ
تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی	مونا علیزاده
جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء	فاروق ایزدی‌نیا
برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء	فلاورسامی (کاویانی)
تأملی در باره علم تعقلی	محمد افنان

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هشتم

مروری بر سورة غصن	وحید رأفتی
مروری بر مضامین لوح هودج	سناه روحانی
برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند	مهری افنان
سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ	محمد افنان
پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان	شاپور راسخ
معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ	محمد افنان
بحثی در باره توفیق حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی	فریدالدین رادمهر
نظریه هنر در دو آئین بابی و بهائی	تورج امینی
دو ندای نجات و فلاح	شاپور راسخ
سوابق و مضامین لوح عمه	علاءالدین قدس
نقطه بیان در آثار طلعت پیمان	جورابچی
عالم ملک و جهان ملکوت	فاروق ایزدی‌نیا
محبت در آثار حضرت عبدالبهاء	فرانک نیکوکار
پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء	شراره تاج‌ترقی
	فتحیه شیرازی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر نهم

روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد	شیوا الهیون
ارتباط کریم‌خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی	آرمین اشراقی
مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی	محمد افنان
جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان	فاروق ایزدی‌نیا
مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ	محمدقاسم بیات
	و ساطع بیات
مرحبا! مرحبا!	لادن پاکدامن
تحلیلی بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق	فرید رادمهر

لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی	شاپور راسخ
ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ
سیری در آثار مبارکه بهائی	وحید رافتی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دهم

نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل	محمد افنان
شرحی در باره کتاب الاسماء	محمد افنان
شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلی	فریدالدین رادمهر
توقیعات حضرت نقطه اولی نازله به افتخار خال اکبر	مهری افنان
مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"	وحید رافتی
کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال	فاروق ایزدینیا
مروری بر مضامین سورةالبیان	سنا علیزاده روحانی
کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی	مینا یزدانی
صلح اصغر و صلح اعظم	علی نخجوانی
مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی	شاپور راسخ
دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ
آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی	محمد افنان
مجموعه اسناد روزن در آرشو فرهنگستان	
علوم روسیه در سن پترزبورگ	یولی ایوانسیان
حفظ استقلال اطفال در تحرّی حقیقت و تربیت بهائی	شراره ذبیحیان

انتشارات عرفان

سفینه عرفان، دفتر اول تا دفتر یازدهم
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر اول، دوره طهران - بغداد
 (نشر سوّم با تجدید نظر و اضافات کلی)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر دوّم، دوره اسلامبول - ادرنه
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر سوّم، دوره عکا (بخش اول)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر چهارم، دوره عکا (بخش دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول (نشر دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفاتر دوّم تا چهارم
 مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک
 بسیط الحقیقه: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک "بسیط الحقیقه"
 برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء

M. Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*
 (Oxford: George Ronald, 2005)

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

I. Ayman (ed.), *Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book One to Book Nine*

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of of 'Abdu'l-Bahá, Irfan Occasional Papers, 2004*

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993 – 200۵

نشانی فروشندگان انتشارات عرفان

Bahá'í Distribution Service (BDS)

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950 Fax: (847)425-7951

E-mail: BDS@usbnc.org

Bosch Bahá'í School, Bookshop

500 Comstock Lane, Santa Cruz, CA 95060-9677

Tel.: (831) 423-3387 Fax: (831) 423-7564

E-mail: bosch@usbnc.org

Bahá'í Verlag

Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Te.l: (49) 6192-22921 Fax: (49) 6192-22936

E-mail: office@bahai-verlag.de

غلطنامه

لطفاً اغلاط ذیل را در دفتر دهم سفینه عرفان تصحیح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷	۶	تعز	ثغر
۲۸	۱۸	ینفخ	ینفخ
۳۰	۱	نهیناهم	نهیناهم
۳۰	۸	ارسلنا	ارسلناه
۴۲	۸ از آخر	سبع الثانی	سبع المثنی
۴۵	۱۱	(پاراگرافی که با شماره ۵ شروع شده مستقل نیست و باید در ادامه پاراگراف قبل قرار گیرد. ۵ ادامه ۴ سطر ۹ است، نه ۴ سطر اول.)	
۷۹	۱۳	تطنجیه	طتنجیه
۸۴	۵ از آخر	ماء الحقیقه	ما الحقیقه
۸۵	۸ و ۹	مال مال	مالا مال
۸۸	۱	العقلی	العقل
۱۰۲	۷ از آخر	قالو	قالوا
۱۱۸	۱۰	باید تمام	باید به تمام
۱۳۶	۹ از آخر	عنجهة	عن جهة
۱۵۲	۶	نوارنی	نورانی
۱۵۵	۴	کبریای	کبرای
۱۶۰	۹	بالقلوب الصّافیة	بالقلوب الفارغة الصّافیة
۱۶۰	آخر	مکاتیب مبارکه	مِن مکاتیب عبدالبهاء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۱	۱		(بعد از "البیان" افزوده شود: الواضح المبین و البشارات الواضحة الساطعة من وجه الانسان عند النطق و البیان)
۱۶۲	۴ از آخر	ظلل	ظلّ
۱۶۷	۵	هوتیک	هرتیک
۱۶۷	۸	اهمّیّ	اهمّیتی
۱۶۹	۷ از آخر	صدقیان	صدیقان
۱۷۴	۴	منتهی، مقام	منتهی مقام
۱۷۹	۲ و ۳	(سطر سوم به انتهای سطر دوم منتقل شود)	
۱۸۰	۹	تعیّن	تعیین
۱۸۸	۱۱	ابدا	ابداع
۱۹۱	۱۱ از آخر	جعلنات	جعلناک
۱۹۱	۱۱ از آخر	شمس	شمساً
۱۹۷	۷	محتضراً	مختصراً
۱۹۷	۱۲	قوائد	فوائد
۱۹۷	۱۳	افرا	افراد
۲۴۰	۱۲	لیأتینّ	لیأتینّ
۲۴۳	۱۳	پیغبر	پیغمبر
۲۶۷	۷ از آخر	طبع جمال	طلع جمال

۱. در صفحه ۱۴۸ بیان «ثمّ توجّه الی شطر اسمنا الأعظم» از سورة البیان نقل شده و اشاره شده که شاید مقصود ملاّ صادق مقدّس خراسانی باشد. تا آنجا که بنده اطلاع دارم، تنها نفس مقدّسی که عنوان «اسم اعظم» به او عنایت شد، جناب میرزا منیر کاشی (اسم الله المنیب) بود. این معنی را در جلد اوّل اسرار الآثار خصوصی، ص ۱۲۶ نیز می‌توان در لوحی از جمال مبارک یافت که خطاب به او می‌فرمایند: "أَنْ يا اسمی الأعظم اسمع نداء ربّک الأبهی عن شطر الکبریا...". و

نیز در بیان دیگری به امضاء خادم‌الله در همان صفحه درج است: "و دیگر چند ماه قبل سورة اصحاب از سماء و یمین عرش اعظم نازل شده و به اسم‌الله الأعظم، حضرت منیب، ارسال شد."

۲. در خصوص بیان منقول در ص ۱۵۹ مأخذ دست دوم است (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۳). این بیان مبارک در صفحه ۱۳۵ اشراقات مندرج است که اندکی با بیان منقول در امر و خلق تفاوت دارد. عین بیان مبارک از اشراقات نقل می‌شود: "اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القاء نمایید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصود حاصل، والا او را به او گذارید و درباره او دعا نمایید نه جفا."

تهیه کننده: فاروق ایزدی نیا

PART THREE

Rashahát-i-`Irfán (Elucidations)

Disconnected letters in the Writings	Vahid Rafati	301
Four Pillars of the House of Unity		
<i>(Arkan-i-Arba’i-yi Bayt-i-Tuhid)</i>	Muhammad Afnan	312
The expression of “Jin” in Qur’an	Muhammad Afnan	314
A historic letter from Muhibu’s-Sultán	Vahid Rafati	318
A poem by Masood Qazvini	Vahid Rafati	328

PART FOUR

`Irfán Obituaries

Dr. Manuchehr Salmanpour	Iraj Ayman	333
Ruhullah Momtazi	Iraj Ayman	340
Enayat Sadeghian	Vahid Rafati	344

PART FIVE

Shakhsár-i `Irfán

List of articles on Bahá’í Writings and fundamental principles of the Bahá’í Faith published in " <i>Áhang-i-Badí`</i> " journal	Siamak Sahba	351
--	--------------	-----

PART SIX

Appendices

Bibliography and References		361
Tables of Contents of <i>Safíniy-i `Irfán</i> —Books One to Ten		367
`Irfán Publications		374
Errata of <i>Safíniy-i-`Irfán</i> , Book Ten	Faruq Izadinia	375

CONTENTS

Preface	5
----------------	---

PART ONE *La'álý-i-`Irfán*

<i>Lawh-i-Hertik</i>	11
From the Writings of Bahá'u'lláh	13
From the Writings of `Abu'l-Bahá	23

PART TWO *Golchín-i-`Irfán* (Research papers)

A Brief review of Bahá'u'lláh's Tablet to Georg Hardegg	Muhammad Afnan	29
An overview of " <i>Selections from the Writings of the Báb</i> "	Mehri Afnan	35
The Báb's Commentary on the verse 35 in Núr chapter of Qur'án	Farid Radmehr	44
A review of Bahá'u'lláh's Tablet to Mulla `Abdu'r-Razzáq	`Alá Ghods-Jourabchi	78
A review of Bahá'u'lláh's Tablet on Manifestation of God	Mona Alizadeh	106
Justice recommended in Bahá'u'lláh's Tablets addressed to the kings and rulers	Faruq Izadinia	120
The Bahá'í Covenant	Ali Nakhjavani	143
`Abdu'l-Bahá's Divine Plan	Shapour Rassekh	155
Background of the <i>Tablets of Divine Plan</i> in previous religions, and in the Báb's and Bahá'u'lláh's dispensations	Shapour Rassekh	185
The concept and function of planning in the Bahá'í Faith	Shapour Rassekh	201
Bahá'í Ethics	Muhammad Afnan	211
Unity in Diversity	Sharareh Zabihian	227
How to do deeper studies in the Writings	Jila Shahriari	250
From highway robbery to a mystic life	Farid Radmehr	290

*Safíniy-i-`Irfán* is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3501
Fax: 1 (847) 733-3527
E-mail: contact@irfancoolloquium.org

Safíniy-i- `Irfán

A Collection of Papers Presented at `Irfán Colloquia
Book Ten

Copyright © 2008 by Persian-American Affairs Office
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of the United States
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Fund

`Irfán Colloquium Publications

SAFÍNIY-I `ÍRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Eleven

Published by
Persian-American Affairs Office
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of the United States
Wilmette, Illinois